بسمه تعالی

اتاق بازرگانی و صنایع، معادن و کشاورزی

تهران

راهبرد سیاست خارجی

برای ارتقای جایگاه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

در شرایط جدید بین‌المللی

فروردین ۱۳۹۲

فهرست

- **کلیات:** طرح مسئله، هدف و ضرورت پژوهش، مرور ادبیات موجود
- **فصل اول:** تبیین نظری؛ رابطه سیاست خارجی و توسعه اقتصادی در جهان جدید
- **فصل دوم:** سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسئله توسعه اقتصادی
  - ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
  - نسبت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با توسعه بر اساس اسناد بالادستی(قانون اساسی، سند چشم‌انداز، برنامه‌های توسعه پنج ساله)
  - ارزیابی سیاست خارجی ایران در دولت نهم و دهم
- **فصل سوم**: وضعیت تعاملات اقتصادی خارجی جمهوری اسلامی ایران در پایان دولت دهم
  - ارزیابی رویکرد دولت دهم در حوزه روابط اقتصادی خارجی
  - روابط اقتصادی خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت نهم و دهم
  - سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تبادلات مالی جمهوری اسلامی ایران
  - جایگاه ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی از لحاظ اقتصادی
- **فصل چهارم:** تحریم‌ها و موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی
  - تحریم‌های چند جانبه سازمان ملل
  - تحریم‌های یک جانبه امریکا و اروپا
  - اثرات و پیامدهای کوتاه مدت و دراز مدت تحریم
- **فصل پنجم:** چشم‌انداز تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی
  - منطقه‌ای
  - بین‌المللی
- **فصل ششم:** رابطه سیاست خارجی و توسعه اقتصادی؛ مطالعه موردی تجربه‌های موفق

- چین؛ آزمایشگاه نظریه‌های توسعه
- تجربه ترکیه
- تجربه مالزی

- **فصل هفتم:** راهبردهای توسعه اقتصادی در شرایط جدید بین‌المللی
  - استراتژی رقابت و همکاری(رقابت توأم با همکاری)
  - استراتژی توسعه منطقه‌ای (منطقه‌گرایی)
  - استراتژی ژئوپلیتیک محور (بهره‌گیری از مزیت‌های ژئوپلیتیک برای توسعه روابط اقتصادی)
    - استراتژی توسعه درون‌زای برون‌گرا
    - فعال‌سازی دیپلماسی اقتصادی
    - بهره‌گیری از نهادها و سازمان‌های اقتصادی و تجاری بین‌المللی
    - تولید صادرات محور
    - موافقتنامه‌های تجارت آزاد
    - ارتقای جایگاه بخش خصوصی و کاهش تصدی‌گری دولت در تعاملات اقتصادی خارجی

- **فصل هشتم:** راهبردهای ارتقای موقعیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در شرایط جدید جهانی
  - سناریوهای محتمل
    - تشدید فشار و تحریم‌ها
    - تداوم وضع موجود
    - کاهش فشارها
  - راهبردها

۱. در حوزه رویکردها

- اولویت دادن به همسایگان در سیاست خارجی

- اصلاح رویکرد اقتصادی به همسایگان: بازار صادراتی نه دروازه ورود کالا؛
- موقعیت جغرافیایی به عنوان محور اقتصاد ملی: بهره‌گیری هر چه بیشتر از موقعیت جغرافیایی به جای محوریت نفت و درآمدهای نفتی؛
- توجه به بخش خصوصی در تعاملات اقتصادی خارجی
- تولید صادرات محور

۲. در حوزه راه‌کارهای عملیاتی

- بهره‌گیری از موقعیت ترانزیتی
- بهره‌گیری از موقعیت گردشگری
- بهره‌گیری از موقعیت کشاورزی
- بهره‌گیری از مزیت‌های تولیدی

۳. در حوزه سیاست‌ها ، قوانین و مقررات

- سامان دادن به سیاست‌های مالی و پولی کشور،
- انعقاد موافقت‌نامه‌های دو یا چند جانبه با
- اصلاح قوانین مربوط به مالکیت، تجارت، سرمایه‌گذاری خارجی و امور گمرکی؛
- ارتقای استانداردهای کیفی تولید، صادرات و واردات کالا.

نتیجه‌گیری

کلیات

تقریباً همه اقتصاددانان بر این باورند که تجارت خارجی، مهمترین عامل توسعه اقتصادی است. تنها اختلاف نظر در این زمینه بر سر روش و میزان تأثیرگذاری تجارت خارجی در فرایند توسعه اقتصادی است. از زمان تشکیل دولت‌های مدرن بخش عمده‌ای از وظایف آنها بهره‌گیری از شرایط، ظرفیت‌ها و امکانات موجود در خارج از مرزها برای بهبود شرایط اقتصادی داخلی بوده است. دولت‌ها این وظیفه را از طریق تسهیل روابط تجاری، تأمین مواد اولیه مورد نیاز برای فعالیت صنایع داخلی، انتقال تکنولوژی و سرمایه، تشکیل اتحادیه‌ها و سازمان‌های همکاری و مجموعه وسیعی از اقدامات دیگر انجام می‌دهند. به دلیل فرصت‌ها و امکانات نهفته در تعاملات خارجی، دولت‌ها همچنین از این ابزار برای تأثیرگذاری – مثبت یا منفی- بر دولت‌های دیگر استفاده می‌کنند. نابرابری‌های اقتصادی در سطح بین‌المللی موجب شده است که کشورهای دارای قدرت اقتصادی برتر از توانمندی‌های اقتصادی خود برای اعمال فشار سیاسی بر دولت‌های ضعیف‌تر بهره بگیرند. به موازات گسترش وابستگی متقابل اقتصادی میان کشورها در چند دهه اخیر و همچنین افزایش اهمیت تعاملات اقتصادی خارجی در فرایند رشد و توسعه اقتصادی دولت‌ها، به ویژه در دورانی که از آن تحت عنوان جهانی‌شدن یاد می‌شود، پیوند میان جهت‌گیری‌های کلان دولت‌ها در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای از یک سو و روند و سرعت رشد و توسعه اقتصادی آنها در سطح داخلی از سوی دیگر، به طور روز افزونی افزایش پیدا کرده است.

در چنین شرایطی، جمهوری اسلامی ایران به عنوان دولت برآمده از انقلاب اسلامی، که به طور هم‌زمان دو هدف حذف سلطه خارجی و ارتقاء سطح قدرت داخلی را در جهت‌گیری‌های کلان خود مد نظر دارد، با وضعیت پیچیده و دشواریروبرو بوده است. طی سه دهه گذشته، مقابله با سلطه خارجی (ویا به عبارت دیگر پی‌گیری اهداف سیاست خارجی) عملاً فرایند ارتقاء سطح قدرت داخلی را به ویژه در حوزه اقتصادی با دشواری‌هایی مواجه ساخته است. تحمل یک جنگ هشت ساله با عراق و همچنین تحریم‌های مختلف از

زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون تنها بخشی از هزینه‌هایی است جمهوری اسلامی ایران به دلیل اتخاذ سیاست خارجی مستقلانه ناگزیر به پرداخت آنها بوده است.

در سال‌های اخیر به دو دلیل مشخص یعنی تلاش برای پی‌گیری برنامه هسته‌ای از یک سو و اتخاذ یک سیاست خارجی تهاجمی از سوی دولت‌های نهم و دهم از سوی دیگر، موجب شده است که فشارها بر جمهوری اسلامی تشدید شده و حجم گسترده‌ای از تحریم‌های بر مردم ایران تحمیل شود. ارزیابی موقعیت و شرایط جمهوری اسلامی ایران در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در سال‌های اخیر و با توجه به تحولات خاورمیانه و پیامدهای جنبش بیداری اسلامی که می‌توانست موجب ارتقای جایگاه ایران گردد، نه تنها چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه این شرایط حاکی از آن است که تهدیدها و فشارها به شکل افسار گسیخته و بدون هرگونه مانع جدی‌ای در حال افزایش است.

مبادلات تجاری ایران در سال ۲۰۱۱ بیش از ۲۰۷ میلیارد دلار بود که ۱۳۱ میلیارد دلار آن را صادرات و ۷۶ میلیارد دلار را واردات تشکیل می‌داد. ۸۰ درصد صادرات ایران را نفت تشکیل می‌دهد که در ماه‌های اخیر و به دنبال تشدید تحریم‌ها تا ۴۰ درصد کاهش داشته است. جمهوری اسلامی ایران به لحاظ حجم مبادلات تجاری در رتبه ۳۴ دنیا قرار دارد که با توجه به کاهش صدور نفت و محدودیت در صادرات غیر نفتی، این روند روبه کاهش خواهد بود.

در سال گذشته حجم سرمایه گذاری خارجی در ایران سهمی کمتر از یک درصد از کل سرمایه‌گذاری خارجی دنیا یعنی معادل یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار بود؛ در حالی که قطر بیش از ۳۲ میلیارد دلار و عراق معادل ۵۵ میلیارد دلار جذب سرمایه خارجی داشته‌اند. در سال جاری سرمایه‌گذاری خارجی در ایران حتی از این رقم هم پایین‌تر خواهد بود. این مسئله در حالی است که فرار سرمایه از ایران از سال ۲۰۰۵ میلادی شدت گرفته است. در سال ۲۰۰۷ میلادی فرار سرمایه از ایران حدود ۱۵ میلیارد دلار بود. رشد اقتصادی ایران پس از آنکه در سال ۲۰۱۱ به ۲ درصد رسید، در سالجاری روند منفی پیدا کرده و به منفی ۰/۹ رسید. در سال‌های ۲۰۰۹ – ۲۰۰۸ وقتی که اقتصاد کشورهای آمریکا، ژاپن و آلمان در حال افول بود، اقتصاد کشورهای برزیل، هند و چین به ترتیب سالانه ۶/۲ و ۹ درصد رشد کرد.

در سال ۲۰۱۱ بر اساس گزارش صندوق بین‌المللی پول درآمد سرانه مردم ایران معادل ۱۳۱۴۸ دلار (رتبه ۷۰ در جهان) بود که این رقم در مقایسه با ترکیه و مالزی که به ترتیب معادل ۱۴۳۹۳ و ۱۶۲۴۰ دلار درآمد داشته‌اند، و با توجه به اینکه بخش عمده درآمد ایران را صادرات نفت تشکیل می‌دهد، به هیچ‌وجه رقم امیدوار کننده‌ای نیست. این مسئله در حالی است که برای سال‌های بعد روند ایران کاهنده و روند کشورهای فوق رو به افزایش است. درآمد سرانه قطر معادل ۹۸۹۴۸ دلار (رتبه ۱) است. ایران از نظر رقابت‌پذیری اقتصاد رتبه ۶۹ و از نظر سهولت دریافت اعتبارهای بانکی رتبه ۸۴ دنیا را دارد.

تردیدی نیست که بخشی از فشارهای بین‌المللی که تأثیری منفی بر روند رشد اقتصادی ایران داشته است، به دلیل پافشاری بر آرمان‌ها و عقایدی بوده است که مردم ایران در سه دهه گذشته بر آنها تأکید داشته‌اند، اما این نکته نیز قابل کتمان نیست که تمامی هزینه‌های پرداخت شده در سطح بین‌المللی الزاماً غیر قابل اجتناب و گریز ناپذیر نبوده‌اند.

روند حرکت اقتصاد ایران در سال‌های اخیر به سه دلیل عمده ضعف مدیریت و برنامه‌ریزی، تخریب یا فقدان تعاملات خارجی ضروری و تشدید تحریم‌های اقتصادی، روندی کاهشی و رو به پایین بوده است. اکثر شاخص‌های اقتصادی در سال‌های اخیر این ادعا را تأیید می‌کنند. این در حالی است که طبق سند چشم‌انداز بیست ساله، به عنوان مهمترین سند راهبردی کشور که اهداف قابل دسترس و همچنین جهت‌گیری‌های عمده اقتصادی و سیاست خارجی کشور را تعیین کرده است، جمهوری اسلامی ایران تا سال ۱۴۰۴ باید از نظر اقتصادی و تکنولوژی در جایگاه اول منطقه‌ای قرار داشته باشد.

همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، چگونگی تعامل با کشورهای دیگر یکی از عوامل تعیین‌کننده در روند رشد اقتصادی کشورها در عصر جهانی‌شدن به شمار می‌آید. بر این اساس، در سند چشم‌انداز بیست ساله نیز بر ضرورت تعامل سازنده با کشورهای جهان به منظور تأمین و ایجاد زمینه‌های لازم برای رسیدن به جایگاه برتر منطقه‌ای تأکید شده است.

در این شرایط، با توجه به جایگاه اقتصادی که سایر کشورها خصوصاً همسایگان ایران در اقتصاد جهانی پیدا کرده‌اند، لازم است که به روابط خارجی به عنوان یکی از اصلی‌ترین پارامترهایی که تأثیر مستقیم در توسعه اقتصادی کشور و سرنوشت آحاد مردم دارد توجه گردد.

در این شرایط یک پرسش مهم این است که؛

چگونه می‌توان با حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی، در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای سیاست‌هایی را اتخاذ کرد که فشارهای موجود را کاهش داده و مسیر توسعه اقتصادی را هموار کند؟

برای پاسخ به پرسش اصلی باید به پرسش‌های فرعی زیر پاسخ گفته شود:

- چه نسبتی میان اصول و ارزش‌های جمهوری اسلامی ایران و هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی وجود دارد؟
- چه رابطه‌ای میان سیاست خارجی و توسعه اقتصادی در اسناد بالا دستی جمهوری اسلامی ایران تعریف شده است؟
- جمهوری اسلامی ایران در شرایط موجود از چه جایگاهی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است؟
- چه چشم‌اندازی برای تحولات منطقه‌ای و جهانی هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی قابل پیش‌بینی است؟ این تحولات چه تأثیری بر جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت؟
- برای دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز چه راهبردها و راه‌کارهایی باید اتخاذ شود؟

بخش خصوصی و نهادهایی مانند اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران چه نقشی در گسترش تعاملات اقتصادی خارجی می‌توانند ایفا کنند؟

فرضیه

مطابق با اسناد بالا دستی سیاست خارجی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران مانند قانون اساسی، سند چشم‌انداز، برنامه‌های پنج ساله توسعه و همچنین سخنان رهبر کبیر انقلاب و مقام معظم رهبری، ارتقای سطح قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در ابعاد اقتصادی و سیاسی هم به منظور تأمین و تضمین زندگی شایسته و عزتمند برای مردم ایران و هم به منظور ایفای نقش مؤثر در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، همواره به عنوان یکی از مهمترین اهداف واولویت‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. فرض ما بر این است که در جهان متکثر کنونی، با توجه به ظرفیت‌ها و توانمندی‌های جمهوری اسلامی ایران، رسیدن به این اهداف نه تنها امکان‌پذیر، بلکه ضروری است. اتخاذ یک سیاست خارجی فعال و در عین‌حال همکاری‌جویانه بر مبنای مفهوم تعامل سازنده می‌تواند تضمین کننده تحقق اهداف مذکور باشد.

علاوه بر این فرض ما بر این است که جمهوری اسلامی ایران به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های گسترده اقتصادی و همچنین قرار گرفتن در نقطه پیوند مناطق مختلف از آسیای مرکزی و قفقاز گرفته تا خاورمیانه و حوزه خلیج فارس و آسیای جنوبی، از شرایط، موقعیت و توانمندی‌هایی برخوردار است که در صورت اتخاذ سیاست خارجی فعالانه و حساب شده قادر خواهد بود بسیاری از مشکلات و موانع خارجی موجود بر سر راه فرایند توسعه اقتصادی کشور را برطرف نماید.

فصل اول

تبیین نظری رابطهٔ سیاست خارجی و توسعهٔ اقتصادی در جهان جدید

مقدمه

اگرچه حادثهٔ یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و پیامدهای آن باعث شده تا عده‌ای از صاحب نظران دربارهٔ دامنه و عمق روندهای جهانی‌شدن به خصوص در ابعاد سیاسی و فرهنگی تردید و تشکیک کنند و خوش بینی‌های دههٔ ۱۹۹۰ و دورهٔ پس از جنگ سرد مبنی بر یکپارچه شدن جهان را زیر سوال ببرند ولی در عین حال بر سر وجود و تأثیرگذاری جهانی‌شدن اقتصاد و فراگیر شدن توسعه گرایی، اجماع نظر قابل توجهی وجود دارد. امروزه توسعه‌گرایی در چهارچوب رویه‌ها و الزامات اقتصاد جهانی به وجه غالب جهت‌گیری کلان اکثر کشورها تبدیل شده است. کمتر کشوری را می‌توان یافت که در صدد دستیابی به مرتبهٔ توسعه یافتگی و یا تثبیت جایگاه توسعه یافتهٔ خود در ساختار اقتصاد جهانی نباشد. معدود کشورهایی که بی توجه به این روند جهانی، مسیرهایی غیر از توسعه یافتگی و در واقع خلاف جهت جریان حاکم بر نظام اقتصاد بین‌الملل را طی می‌کنند با فشارهای روزافزون و ضربات ویرانگر ناشی از تقابل با این روند جهانی مواجه می‌شوند.

در چنین شرایطی کشورها برای حفظ مشروعیت و تداوم بقای خود چارهای جز ورود به فرآیند توسعه با رویکردی جهانی ندارند. مسلماً ایران با توجه به مختصات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود نمی‌تواند بی توجه به روندهای یاد شده، خویش را از جهان منفک ساخته و از پیامدهای منفی این انزوای بین‌المللی مصون بماند. به ویژه خصوصیات ساختار اقتصاد نفتی و غیر مولد، تحولات جمعیتی و

دگرگونی‌های اجتماعی- فرهنگی داخلی به خصوص در میان نسل جوان، کشور را به حرکت در مسیر نوعی توسعهٔ برونگرا و در تعامل سازنده با اقتصاد جهانی ناگزیر می‌سازد. دستکم بخشی از سیاستگذاران کشور با درک تحولات جهانی پیش گفته، شناخت دگرگونی‌های بین‌المللی پس از پایان نظام دو قطبی و آگاهی از الزامات ناشی از شکل گیری اقتصاد یکپارچهٔ جهانی، به ضرورت گام نهادن در مسیر توسعهٔ برونگرا پی بردند. حاصل این آگاهی، تلاش برای تبدیل ساختن "توسعه" به عنوان "هدف" و در عین حال "وسیلهٔ" ارتقا جایگاه منطق‌های و بین‌المللی ایران بود که به طور خاص در طراحی و تدوین سند چشم‌انداز بیست ساله متجلی شد.

چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ به روشنی اهداف کلان کشور را بدین شرح اعلام می‌کند: "ایران کشوری است توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌الملل". ماهیت این اهداف به وضوح حاکی از آن است که توسعهٔ ملی کشور نباید و نمی‌تواند در تقابل با جهان به ثمر نشیند؛ بلکه از طریق تعامل سازنده است که منابع و ثبات لازم برای تحقق توسعه‌یافتگی فراهم خواهد شد. به عبارت دیگر طبق مفاد این سند از آنجا که توسعهٔ پایدار ملی با رویکرد جهانی و مبتنی بر تعامل سازنده و مؤثر با جهان به عنوان هدف نظام در نظر گرفته شده، لازم است در این راستا میان برنامهٔ توسعهٔ ملی و اقتصاد یکپارچهٔ جهانی هماهنگی ایجاد شود. انجام این وظیفهٔ مهم بر عهدهٔ دستگاه سیاست خارجی است. سیاست خارجی می‌تواند با اتخاذ رویکردی توسعه محور، زمینهٔ تحقق این هدف را بوسیلهٔ بهبود روابط با جهان، تأمین ثبات و امنیت در محیط پیرامونی کشور و فراهم نمودن شرایط استفاده از امکانات بین‌المللی ایجاد کند و از این طریق به ارتقاء جایگاه اقتصادی ایران یاری رساند.

برای تحقق هدف فوق و حرکت در مسیر رسیدن به شاخص‌های اقتصادی، علمی و فن آوری تعیین شده در چشم‌انداز، ایجاد سیکلی تعاملی و هم‌افزا میان "اقتصاد جهانی"، "توسعهٔ ملی" و "سیاست خارجی" ضروری است. جهت تبیین نظری رابطهٔ مزبور: ۱) ابتدا لازم است حوزه‌های پیوند نظری توسعهٔ اقتصادی و سیاست خارجی روشن گردد که شامل حوزه‌های "قدرت"، "امنیت"، "مجموعه سازی" و "فرصت سازی"

می‌شوند. چهار حوزهٔ فوق، نقاط و محورهایی هستند که نشان می‌دهند توسعهٔ ملی و سیاست خارجی در کجا و چگونه با هم پیوند خورده و رابطهٔ متقابل بر قرار می‌کنند. ۲) در ادامه، جریان اصلی اقتصاد سیاسی الملل پس از دوران جنگ سرد را تشریح می‌کنیم، چرا که سیکل "جهانی‌شدن ↔ توسعه ↔ سیاست خارجی" بر بستر این نظام نوین اقتصادی حرکت تعاملی و هم‌افزای خود را انجام می‌دهد. در این راستا به ویژه تحولات ناشی از فروپاشی نظام دو قطبی و تأثیرات آن بر وابستگی متقابل اقتصادی در سطح جهانی و حاکمیت نئولیبرالیسم و اصول بازار آزاد به عنوان واقعیت موجود (و نه مطلوب) جهانی مد نظر قرار می‌گیرند. به این طریق فضا یا محیط کلی اقتصادی بین‌المللی که کشورها قرار است اهداف توسعه‌ای خود را در چهارچوب آن دنبال کنند تشریح خواهد شد. ۳) در وهلهٔ بعد روندهایی که توسعه‌گرایی را به وجه غالب نظام بین‌الملل تبدیل نمود بررسی می‌شوند. ۴) در ادامه به طور خاص توضیح خواهیم داد که چگونه در عصر جهانی‌شدن، توسعهٔ برونگرا به بنیان مشروعیت نظام سیاسی تبدیل شده است ۵) در انتها نیز به عنوان استنتاج این فصل، مفهوم تعامل "جهانی‌شدن، توسعه و سیاست خارجی" در قالب سیکلی هم‌افزا توضیح داده خواهد شد تا از این طریق رابطهٔ نظری سیاست خارجی و توسعهٔ اقتصادی در جهان جدید تبیین گردد.

۱) سیاست خارجی و توسعهٔ اقتصادی

هر چه بر پیچیدگی و بهم پیوستگی امور مختلف در جهان امروز افزوده می‌شود، پیوند سیاست خارجی و توسعهٔ اقتصادی نیز عمق و دامنهٔ وسیع‌تری پیدا می‌کند. در هم تیندگی این دو حوزه در عصر جهانی شدن حقیقتاً بی سابقه است. در دوران ما قبل جهانی شدن و زمانی که روابط بین‌الملل بر اساس مؤلفه‌های جنگ سرد درک می‌شد و رفتار سیاست خارجی کشورها بر مبنای اولویت سیاست والا([1]) تنظیم می‌گردید، توسعهٔ اقتصادی، به عنوان یکی از حوزه‌های سیاست سفلی،([2]) چندان جلب توجه نمی‌کرد. در دورهٔ مزبور بیشتر این توسعه بود که در خدمت دستگاه سیاست خارجی قرار می‌گرفت تا امنیت ملی را در قالب اولویت سیاست والا برای کشورها تأمین کند. به نظر می‌رسد با پایان جنگ سرد و قدرت یابی روندهای جهانی که

[1] . High Politics
[2] . Low Politics

عمدتاً تحت عنوان جهانی‌شدن از آنها یاد می‌شود، توازن سیاست والا و سیاست سفلی تغییر کرده و این بار سیاست سفلی است که اولویت بالاتری را از آن خود نموده است. در همین راستا توسعهٔ اقتصادی اهمیت حیاتی پیدا کرده به نحوی که دستگاه سیاست خارجی کشورهای گوناگون از اقدامات حوزهٔ سیاست خارجی برای تأمین اهداف اقتصادی خود در مسیر توسعهٔ ملی استفاده می‌کنند. برای تبیین نظری رابطهٔ سیاست خارجی و توسعهٔ اقتصادی، چهار حوزهٔ "قدرت"، "امنیت"، "مجموعه سازی" و "فرصت سازی" به مثابهٔ محل پیوند مفهومی توسعه و سیاست خارجی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۱-۱- قدرت: مفهوم قدرت کانون درک تمامی حوزه‌های موضوعی سیاست داخلی و خارجی است و در واقع همهٔ وجوه حیات ملی را در بر می‌گیرد. به رغم اهمیت قدرت، تعریف و تبیین این مفهوم یکی از پیچیده ترین و دشوارترین مسائل سیاست و روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. پرداختن به پیچیدگی‌های نظری و مفهومی قدرت، نیازمند ورود به مباحث‌های طولانی و گسترده است که طبیعتاً در قالب کار حاضر نمی‌گنجد؛ اما بهر حال قدرت از جمله مقولاتی است که تمامی سیاستگذاران در سطوح ملی و بین‌الملل کسب، حفظ و افزایش آنرا (هم به عنوان وسیله و هم هدف) مد نظر قرار می‌دهند. از این رو درک سیاست گذاران از قدرت نقشی کلیدی در چگونگی برقراری پیوند توسعهٔ اقتصادی و سیاست خارجی ایفا می‌کند.

قدرت در مفهوم سنتی آن به شدت تحت تأثیر دیدگاه واقعگرایی بوده و در قالب اعمال اراده، کنترل و زور یک بازیگر بر بازیگر دیگر تعریف می‌شود که غالباً به صورت تغییر رفتار بازیگر دوم در مسیر دلخواه بازیگر نخست بروز می‌کند. در این تعریف، قدرت در اکثر موارد بر اساس منابع مادی (عمدتاً نظامی) سنجیده می‌شود و حتی گاهی با خود این منابع یکسان فرض می‌گردد.[۱] در این نگرش هدف کسب قدرت، تأمین منافع ملی در عرصهٔ سیاست والاست که اصول حاکم بر آن از قواعد بازی حاصل جمع صفر پیروی می‌کند. در این چهارچوب اقتصاد که در قلمرو سیاست سفلی قرار می‌گیرد حائز اولویت بالایی در سلسله مراتب اهداف ملی نبوده و واجد ارزش ثانوی است؛ به این معنا که اقتصاد نیز به خدمت سیاست خارجی در می‌آید تا منافع ملی و امنیت ملی (عمدتاً نظامی) را تأمین کند.

با تحول مفهوم قدرت در عصر جهانی‌شدن، رابطهٔ توسعه و سیاست خارجی نیز دگرگون شده است. این تحول از دو بُعد قابل بررسی است. نخست اهمیت یافتنِ درک رابطه‌های از قدرت است. در این برداشت، قدرت صرفاً به وجود منابع مادی محدود نمی‌شود بلکه، مقول‌های رابطه‌های (تعاملی)، مبتنی بر مناسبات اجتماعی در قالب چهارچوب معنایی و نظام ارزش‌های طرفین است.[۲] در این قالب قدرت صرفاً به صورت اعمال زور یا علیه دیگران[(۱)] بروز نمی‌کند بلکه می‌تواند شامل مقاومت، همکاری و توانمندی نیز باشد.[(۲)] دوم، اهمیت و تأثیرگذاری روز افزون سیاست سفلی است که توازن میان حوزهٔ سیاست والا و سیاست سفلی را به نفع دومی تغییر داده؛ و طبیعتاً اقتصاد و توسعهٔ اقتصادی که از عناصر اصلی حوزهٔ سیاست سفلی هستند نقش بیشتری در اهداف و برنامه‌های سیاستگذاران پیدا کرده‌اند.

بر اساس تحولات پیش گفته و نیز دگرگونی‌های عینی و عملی عرصهٔ سیاست بین‌الملل شاهد آن هستیم که در رابطهٔ متقابل توسعهٔ اقتصادی و سیاست خارجی، وزن و اهمیت توسعهٔ اقتصادی در حال افزایش است؛ به نحوی که توسعهٔ اقتصادی از هدف ثانوی اکثر کشورها (به عنوان ابزار تأمین منافع ملی و امنیت ملی در قالب سیاست والا و قدرت سخت[(۳)]) به هدفی اولیه تبدیل شده است. بر این اساس به نظر می‌رسد شمار قابل توجهی از کشورها در حال حرکت در مسیری هستند که طی آن سیاست خارجی به ابزاری برای تحقق اهداف توسعهٔ اقتصادی تبدیل می‌شود و با توجه به تحول مفهوم قدرت این امر در قالب قدرت رابطه‌ای و از طریق رقابت و همکاری توأمان (و نه اعمال زور صرف) صورت می‌گیرد.

۱-۲- امنیت: امنیت و توسعه از یک رابطه متقابل و هم‌افزا برخوردار هستند. در واقع، توسعه از یکسو نیازمند امنیت و از سوی دیگر کمک‌کننده و ارتقاء دهنده امنیت است. دولت‌ها برای وارد شدن به فرایند توسعه اقتصادی نیازمند ایجاد سطحی از امنیت در هر دو حوزه داخلی و منطقه‌ای هستند. در عین حال، توسعه خود یکی از ابزارها و روش‌های افزایش امنیت به حساب می‌آید. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که عموماً توسعه در محیطی ناامن محقق نمی‌شود. اصولاً دولت‌ها پس از تأمین امنیت و گذر از مرحلهٔ بقا قادر

1 . Power Over
2. Power To
3 . Hard Power

خواهند بود موضوع توسعهٔ اقتصادی و رفاه شهروندان را در دستور کار خود قرار داده و برای آن برنامه‌ریزی کنند. با برونگرا شدن توسعهٔ اقتصادی، پیوند میان امنیت و توسعهٔ اقتصادی عمیق‌تر و در عین حال وسیع‌تر شده است. این نوع از توسعه نیازمند جذب سرمایهٔ خارجی و توسعهٔ همکاری‌های بین‌المللی اقتصادی است که مسلماً در محیطی ناامن امکان پذیر نخواهد بود. بر همین اساس، سرعت تلاش دولت‌ها برای رسیدن به سطوح بالاتری از توسعهٔ اقتصادی بعنوان بنیانی برای ایجاد امنیت و به ویژه از زمان پایان جنگ سرد افزایش چشمگیری یافته و در بسیاری از کشورها تلاش بی‌وقفه‌ای برای کسب سهم بیشتری از ثروت جهانی آغاز شده است. در واقع پایان جنگ سرد این فرصت را برای بسیاری از نظام‌های سیاسی ایجاد کرد تا با تعریف مجدد دلایل و انگیزه‌های دوستی و دشمنی، ارتقای منافع ملی خود را در صدر این دلایل و انگیزه‌ها قرار دهند. بدون تردید گام گذاردن در چنین مسیری نیازمند ارزیابی مداوم و هم‌زمان در خط‌مشی‌ها، روش‌ها و سیاست‌های خرد و کلان در هر دو حوزه داخلی و خارجی می‌باشد. از این رو امنیت و تأمین آن از جمله دیگر حلقه‌های پیوند توسعهٔ اقتصادی و سیاست خارجی است.

درمجموع دو نظریهٔ اصلی در زمینهٔ مطالعات امنیتی وجود دارد. نظریهٔ اول معتقد است که حفظ و تأمین امنیت ملی منوط به حداکثر ساختن قدرت ملی است. این دیدگاه، در قالب نگرش قدرت- محور به امنیت ملی می‌نگرد. این الگو که بیشتر توسط استراتژیست‌ها تعقیب و تقویت می‌شود، معتقد است: امنیت عمدتاً از طریق کسب و حفظ قدرت سخت و در ازای ناامنی دیگران و طی یک بازی با حاصل جمع صفر (برد– باخت) به‌دست می‌آید. بر این اساس در امر سیاستگذاری‌های امنیت ملی، هر ملتی قدرت خود را به زیان سایر ملل افزایش می‌دهد تا امنیت خویش را تأمین کند. به عبارت دیگر امنیت هر ملت با امنیت سایر ملت‌ها نسبت معکوس دارد. این دیدگاه که در واقع به دنبال کاهش آسیب‌پذیری است مبنای "استراتژی امنیت ملی" را تشکیل می‌دهد. در چنین چهارچوبی، این سیاست خارجی است که امکانات اقتصادی را در راستای استراتژی امنیت ملی و با هدف کاهش آسیب‌پذیری بکار می‌برد و طبیعتاً توسعهٔ اقتصادی نیز به مثابهٔ هدفی ثانوی در اولویتی پایین‌تر از اهداف نظامی و امنیتی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر در قالب این نگرش امنیتی، دستگاه سیاست خارجی، تأمین امنیت ملی (آن هم بر اساس بازی حاصل جمع صفر) را به

عنوان کانون منافع ملی کشور در دستور کار قرار می‌دهد و اقتصاد و توسعهٔ آن بمانند سایر عناصر مادی قدرت در راستای تأمین چنین هدفی به کار گرفته می‌شوند.

نظریهٔ دوم معتقد به تحقق امنیت ملی از طریق افزایش همکاری‌های بین‌المللی است. این دیدگاه اساساً توسط سیاست‌گذارانی تعقیب می‌شود که به یکپارچه شدن اقتصاد جهانی و تحولات فراگیر و پرشتابی که در حال دگرگون نمودن الگوی توزیع ثروت و قدرت جهانی است توجه نموده و بر این اساس در صدد درک نظام بین‌الملل بعنوان یک کل یکپارچه هستند که امنیت در آن از طریق همکاری تمام طرف‌ها و بر اساس بازی برد- برد قابل تأمین است. بر این اساس امنیت یک ملت زمانی افزایش می‌یابد که امنیت همهٔ ملت‌ها افزایش پیدا کند. به عبارت دیگر امنیت هر ملت با امنیت سایر ملت‌ها نسبت مستقیم دارد. در واقع این نظریه در صدد کسب امنیت ملی از طریق کوشش برای از میان بردن یا کاهش تهدیدهای امنیتی به واسطهٔ توجه به ریشه‌های نامنی در سطح بین‌المللی است. این نظریه، مبنای "استراتژی امنیت بین‌المللی" است که عمدتاً امنیت و تأمین آنرا در چهارچوب قدرت نرم[1] و در رابطهٔ مبتنی بر رقابت و همکاری توامان با سایر دول ممکن می‌داند. در این چهارچوب توسعهٔ اقتصادی از هدفی ثانوی به هدفی اولیه و حیاتی برای بقای کشور تبدیل می‌شود و تأمین محیطی امن که از ضروریات تحقق برنامه‌های توسعهٔ ملی است در دستور کار سیاست خارجی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر بر مبنای این نگرش مفهوم امنیت و تأمین آن در قالبی جامع و گسترده (نه صرفاً نظامی) تلقی می‌شود که راه تحقق آن حرکت در مسیر توسعهٔ اقتصادی در قالب همکاری بین‌المللی است و ماموریت سیاست خارجی نیز فراهم ساختن محیط امن و با ثبات برای چنین حرکتی است.

۱-۳- مجموعه‌سازی: تجربهٔ کشورها در امر توسعهٔ ملی نشان می‌دهد که اکثر آنها مسیر توسعهٔ اقتصادی خویش را در تعامل و هماهنگی با آنچه نظام بین‌الملل می‌خوانیم به پیش برده‌اند. در دوران دو قطبی این هماهنگی در قالب هم پیوندی با یکی از دو ابرقدرت آمریکا و شوروی متجلی می‌شد؛ و در عصر پس از جنگ سرد به شکل ورود و مشارکت در شبکهٔ جهانی وابستگی متقابل نمود یافته است. در هر دو حالت

[1] . Soft Power

آنچه مسلم است توسعه نمی‌تواند در انزوا محقق شود. اگرچه تجربهٔ توسعهٔ کشورهای تازه استقلال یافتهٔ پس از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که خودکفایی و اتخاذ راهبرد جایگزینی واردات برای مدتی معین و با هدف ایجاد زیرساخت‌های ضروری توسعه و انباشت سرمایه می‌تواند مقدمهٔ مناسبی برای حرکت در مسیر توسعه باشد، ولی مراحل شکوفایی و تداوم توسعهٔ اقتصادی با اتکا صرف به راهبردهای خودکفایی ممکن نخواهد بود چرا که در جهان جدید، توسعه فرایندی برونگرا است که در تعامل با جهان به ثمر می‌نشیند.

بر این اساس، از جمله شروط توفیق برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی این است که نه تنها سایر دولت‌ها نباید از رشد جایگاه کشورِ در حال توسعه احساس تهدید و خطر کنند، بلکه بر عکس این پیشرفت را باید به مثابهٔ فرصتی متقابل ببینند که متضمن منافع آنها نیز خواهد بود. به همین دلیل در جهان جدید دولت‌های توسعه‌گرا باید این فرایند را در چهارچوبی برونگرایانه و در قالب وابستگی متقابل با دیگر کشورها تعقیب کنند (و نه به صورت درون‌گرایانه و در انزوا از دیگران). این اصل، از جمله دیگر محورهای اساسی پیوند توسعهٔ اقتصادی و سیاست خارجی است که در قالب یکی از کار ویژه‌های مهم سیاست خارجی برای زمینه سازی و تقویت توسعهٔ اقتصادی قابل تبیین است: مجموعه‌سازی (به معنای ایجاد و مشارکت فعال در ائتلاف‌ها و مجموعه‌های منطق‌های و بین‌المللی که به توسعهٔ اقتصادی یاری رسانند).

همچنانکه اشاره شد هیچ کشوری نمی‌تواند در جهان جدید با اتکای به خودکفایی سنتی و در انزوای از دیگر کشورها به توسعه دست یابد. توسعه نیازمند ملزومات اقتصادی، سیاسی و امنیتی است که در قالب همکاری امکان تحقق آن وجود خواهد داشت. همانطور که در بحث امنیت توضیح دادیم کشورِ در حال توسعه باید محیط پیرامون خود را در مسیر اجرای برنامه‌های توسعه، امن و باثبات نگه دارد و لازمهٔ این امر اعتمادسازی با دیگر کشورها و بخصوص همسایگان و کشورهای هم منطقه است. کشورهایی که توسعهٔ اقتصادی را اولویت خود تعیین کرده‌اند، در صدد تأمین محیط امن و باثبات برای توسعهٔ اقتصادی به خصوص از طریق ایجاد و یا الحاق به ائتلاف‌ها و مجموعه‌های مختلف منطق‌های و بین‌المللی هستند.

نمونهٔ این سیاست توسط چین و در قبال همسایگان این کشور بخصوص در منطقهٔ جنوب شرقی آسیا دنبال شده است. چین برای رفع نگرانی همسایگان از رشد جایگاه خویش، خیزش اقتصادی خود را تحت

عنوان دکترین "ظهور مسالمت آمیز" طراحی و معرفی نموده و سعی کرده است توسعهٔ اقتصادی خود را از طریق مشارکت در مجموعه‌های مختلف منطق‌های به مثابهٔ فرصتی برای تمامی همسایگان تصویرسازی کند. این اقدام اساساً توسط دستگاه سیاست خارجی این کشور انجام می‌شود. بر این مبنا کشوری که قصد دارد در مسیر توسعهٔ اقتصادی گام بر دارد ناگزیر است برای تأمین امنیت محیط پیرامونی خویش و جلب مشارکت همسایگان و همچنین کسب دسترسی آزاد به منابع و ضروریات توسعهٔ اقتصادی، هم به ایجاد مجموعه‌های مختلف منطق‌های و بین‌المللی مبادرت ورزد و هم به عنوان عضو فعال و مشارکت جو در مجموعه‌های موجود نقشی سازنده ایفا کند. بدیهی است که این زمینه سازی‌ها عمدتاً در حوزهٔ سیاست خارجی کشور انجام می‌شود.

۱-۴- فرصت سازی: فرصت سازی به عنوان یکی از دیگر محورهای پیوند سیاست خارجی و توسعهٔ اقتصادی واجد دو بعد است. بعد اول شامل ماموریت سیاست خارجی برای ایجاد فرصت‌های مختلف منطق‌های و بین‌المللی برای تحقق برنامه‌های توسعهٔ ملی می‌شود. بُعد دوم فرصت سازی، شامل تصویرسازی از حرکت توسع‌های کشور به مثابهٔ فرصتی برای خود و دیگر بازیگران و به ویژه همسایگان است. توسعه در عصر جهانی‌شدن منوط به استفاده از امکانات مختلف بین‌المللی است. بر همین اساس سیاست خارجیِ هماهنگ با اهداف توسعهٔ ناگزیر از این خواهد بود که در گوشه گوشهٔ جهان این امکانات را شناسایی کرده و زمینهٔ دسترسی فرایندهای توسعهٔ ملی، شرکت‌ها و کارآفرینان داخلی به آنها را تأمین کند. بر این مبنا فرصت سازی به یکی از محورهای مهم پیوند سیاست خارجی و توسعهٔ اقتصادی مبدل می‌شود و ایجاد فرصت دسترسی به امکانات حیاتی برای توسعه در عصر جهانی‌شدن را به یکی از ماموریت‌های اصلی دستگاه سیاست خارجی تبدیل می‌کند. در این رابطه می‌توان به فرصت سازی در این زمینه‌ها اشاره کرد: جذب سرمایه‌های بین‌المللی، دسترسی به فناوری‌های نوین، تأمین فرصت دستیابی به بازارهای منطق‌های و بین‌المللی، حضور فعال در مجموعه‌ها و مشارکت‌های فراگیر بین‌المللی برای استفاده از ظرفیت اقتصاد مقیاس، فرصت دسترسی به اقلام تولیدی و سرمای‌های با کیفیت و کالاهای مصرفی برای تأمین نیازهای بازار داخلی و ....

بُعد دوم فرصت سازی با موضوع بسیار مهم دیگری مرتبط است که از آن تحت عنوان "تصویر سازی" مناسب از کشور در سطح منطق‌های و بین‌المللی یاد می‌کنیم. بدیهی است که در وضعیت آنارشیک نظام بین‌الملل، رشد جایگاه یک کشور می‌تواند عملی تهاجمی و علیه موازنهٔ قوا تلقی شده و در نتیجه رفتار موازن‌های دیگر بازیگران را در پی داشته باشد؛ مگر اینکه دولت توسعه گرا نشان دهد که مقاصد تجدید نظر طلبانه نداشته و برد او به معنای باخت دیگران نیست. برای تحقق این امر سیاست خارجی دولت توسعه گرا در چهارچوب فرصت سازی باید به مقولهٔ تصویر سازی مثبت از حرکت توسعهٔ کشور در سطوح منطق‌های و بین‌المللی نیز توجه داشته باشد. به عبارت دیگر از یک سو با مشارکت در مجموعه‌ها و نهادهای مختلف بین‌المللی و از طریق اعتمادسازی مانع از شکل گیری تصویرِ تهاجمی یا "بدترین سناریوی ممکن" در ذهن دیگر کشورها نسبت به حرکت توسع‌های خود شود. از سوی دیگر توسعهٔ خود را به مثابهٔ "فرصتی جمعی" برای دیگر کشورها نشان دهد و از این طریق امکان مشارکت دیگر بازیگران را در فرصت‌های ناشی از توسعهٔ خود فراهم آورد. اهمیت این امر وقتی مشخص می‌شود که تاکید کنیم توسعهٔ در جهان جدید نیازمند جلب و جذب امکانات، توانمندی‌ها، سرمایه و همکاری دیگر بازیگران است و این همه خود نیازمند تصویر سازی مثبت از توسعهٔ اقتصادی کشور به عنوان فرصتی جمعی برای دیگر بازیگران خواهد بود.

پس از تبیین نقاط پیوند توسعهٔ اقتصادی و سیاست خارجی، بررسی وضعیت جریان اصلی حاکم بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل عصر پس از جنگ سرد، زمینه‌های عملی و عینی پیوند این دو حوزه را به نحو روشن تری نشان خواهد داد. پیش از ورود به مبحث بعدی در بارهٔ جریان اصلی حاکم بر اقتصاد بین‌الملل و نیز جهانی‌شدن، ذکر این نکته ضروری است که هدف قسمت پیش رو تحلیل پیامدهای مثبت و منفی جهانی‌شدن، فهم فلسفی این فرایند و یا نقد دیدگاه‌های مدافعان و مخالفان آن نیست؛ بلکه مقصود ارائهٔ تصویری از وضع موجود (و نه مطلوب) اقتصاد سیاسی بین‌الملل است که به رغم موافقت یا مخالفت ما با نئولیبرالیسم، در چهارچوب فرایند جهانی‌شدن در گسترهای عالم گیر بر امور مختلف از جمله توسعه (و الگوهای آن) حاکم شده و سیاست خارجی را ناگزیر ساخته تا به خدمت اهداف توسعهٔ اقتصادی در آید.

۲) جریان اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از جنگ سرد

با فروپاشی شوروی و گسترش فرایند جهانی شدن از ابتدای دهۀ ۱۹۹۰ نگرش‌های طرفدار نظام اقتصادی بازار آزاد در سطح جهانی تقویت گردیدند و به‌تدریج مقبولیت یافتند. در همین راستا دگرگونی‌های اقتصادی دهۀ ۱۹۹۰ در چهارچوب دیدگاه نئولیبرالیسم، به‌عنوان شاهدی بر کارآمدی نیروهای بازار در نظر گرفته شدند. گسترش و ریشه دواندن جریان‌های فراملی حوزۀ اقتصاد سیاسی بین‌الملل طی سه دهۀ گذشته که ازحیث فنی بر انقلاب ارتباطات و اطلاعات و از لحاظ نظری بر دیدگاه‌های نئولیبرالیسم متکی بوده است، در حال حاکم کردن الگوهای جدید توزیع قدرت و ثروت در عرصۀ جهانی است. این الگوها، اساساً از طریق "روندهای جدید" اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر مناطق و کشورهای مختلف جهان اثر می‌گذارند. به طور مشخص روندهای مذکور دارای جنبه‌های "نظری" ، "ساختاری" و "اقتصادی" هستند. در بعد "نظری" چیرگی اندیشۀ نئولیبرالیسم بر ساختار اقتصاد جهانی، به ویژه در دورۀ پس از فروپاشی شوروی مطرح است. مواردی چون اجماع واشنگتن (شامل اصولی چون تثبیت اقتصادی، خصوصی سازی و آزاد سازی) در همین رابطه مورد توجه قرار می‌گیرد(Heywood, 2011, P.92). از جنبۀ "ساختاری" قدرت‌گیری و اثرگذاری نهادهای جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت به‌عنوان نهادهای نئولیبرال هدایت‌گر روندهای توسعه- محور بازارگرا مورد توجه هستند. نهادهایی که با ایجاد رژیم‌های بین‌المللی و تدوین و اجرای استانداردهای تعامل در اقتصاد جهانی، ادارۀ حوزۀ اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در دست دارند. در بعد "اقتصادی" دگرگونی‌هایی نظیر افزایش داد و ستدهای بازرگانی، سرمایه‌گذاری مستقیم و غیرمستقیم خارجی، مهاجرت، کاهش تعرفه‌های گمرکی و دگرگونی در شیوۀ تولید (در رابطۀ شمال– جنوب) و قدرت‌گیری بی‌سابقۀ شرکت‌های فراملی شتابی فزاینده گرفته اند. برای تبیین این تحولات، روندهای مزبور را تحت دو عنوان کلی "جهانی‌شدن" و "نئولیبرالیسم و حاکمیت بازار" بررسی می‌کنیم.

۲-۱- جهانی‌شدن

همهٔ آنچه گفته آمد، توسعه را در چهارچوب فرایند جهانی‌شدن معنا نموده و مستقر می‌کند. جهانی شدن مفهومی است که به وجود شبکه‌هایی از وابستگی متقابل در مسافت‌های چند قاره‌ای اشاره دارد (Hay, 2010). این فرایند از طریق جریان‌های سرمایه و کالا، اطلاعات و اندیشه‌ها به مدد فن‌آوری پیشرفتهٔ ارتباطات و اطلاعات (اینترنت، ماهواره و....) گسترش می‌یابد (Kohane & Nye, 2000). آنچه که بیش از هر چیز در حال جهانی شدن می‌باشد، نظام بازار آزاد در تمامی جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی و ..... آن است. ما با دنیای جدیدی مواجه هستیم که در آن نظام دولت- ملت بر پایهٔ تطابق محدودهٔ یک جامعه با مرزهای جغرافیایی- سیاسی یک کشور، وجود یک حکومت متمرکز در قالب مفهوم حاکمیت و حق انحصاری و توان اعمال قدرت بلامنازع و بی چون و چرا بر یک جامعهٔ خاص، با تردیدهای اساسی مواجه شده است (اخوان زنجانی، ۱۳۷۹). در بعد اقتصادی جریان مهارناپذیر "سرمایه و کالا" و در بعد فرهنگی- اجتماعی گسترش بی حد و مرز "اندیشه‌ها، باورها و اطلاعات" از راه برنامه‌های ماهواره‌ای و شبکهٔ جهانی اینترنت، مرزهای سیاسی را به شدت نفوذپذیر کرده است. این همه، سبب سرزمین زدایی شده است (Bateman, Mertin & Thomas, 2000, PP.36-50). اگر چه حکومت‌ها به عنوان نهادهای مدیریتی جوامع انسانی، کارکرد خود را حفظ کرده‌اند ولی مبانی قدرت و مشروعیت و نیز حاکمیت نظام دولت- ملت وستفالیایی با چالشی اساسی روبرو شده است.

آنچه جهانی شدن نظام بازار آزاد را ممکن ساخته، دگرگونی در فن‌آوری است که با نام انقلاب ارتباطات و اطلاعات از دههٔ ۱۹۷۰ آغاز گردید (MacGillivray, 2006, P. 8). در این رابطه فن‌آوری اطلاعات که از پیوند دو روند اساسی دگرگونی در فن‌آوری (رایانه و ارتباطات) حاصل شده، دارای بیشترین اهمیت است. تا حدود سه دهه قبل فن‌آوری اطلاعات که در رایانه نمود یافته و فن‌آوری ارتباطات که در تلفن، تلویزیون، ماهواره و سامانه‌های مخابراتی و... رخ نموده است به‌صورت دو جریان موازی و جدا از هم در حال رشد بودند (خوارزمی ۱۳۸۱). این دو جریان از دههٔ ۱۹۷۰ با یکدیگر پیوند خورده و پدیده‌ای بنام شبکه‌ای شدن را ایجاد کردند (معتمد نژاد شهریور ۱۳۸۱). به این ترتیب با شکل‌گیری انقلاب فن‌آوری اطلاعات، شبکهٔ

جهانی بهم پیوستهٔ اطلاعات و ارتباطات که در اینترنت بروز نموده است، به زندگی بشر قدم گذاشته و به‌عنوان بستر فرآیند جهانی شدن عمل می‌کند (خوارزمی ۱۳۸۱). در واقع از این دیدگاه توسعهٔ فن‌آورانه به همراه افزایش دانش در می‌ان آن گروه از مدیران که بار هماهنگی انواع روندهای جهانی را بر دوش می‌برند، کنش‌های فرامرزی شرکت‌های چندملیتی، جریان جهانی سرمایه و در مجموع جهانی شدن اقتصاد را فراهم کرده است (Doremus, Keller, Pauley & Reich, 1998, PP.68-73).

فن‌آوری اطلاعات چون بستری است که مصادیق عالم‌گیری نظام بازار آزاد مانند حرکت آزاد و فرامرزی کالا، سرمایه، خدمات و حتی ایده‌ها، افکار، عقاید و... به اتکای آن بر ابعاد زمان و مکان و سرزمینی بودن امور چیره می‌شوند. در این شرایط آنگونه که "شولته" به‌درستی اشاره می‌کند بسیاری از روابط اجتماعی به‌گون‌های نسبی پیوند خود را با جغرافیای سرزمینی از دست می‌دهند و زندگی‌های بشری در جهان به‌عنوان یک مکان یگانه ایفای نقش می‌کنند (Scholte, 2001). به زبانی دیگر، جهانی شدن بیان‌گر بومی شدن امر جهانی است. برآیند این فرایند غیرسرزمینی شدن، فشردگی زمان و مکان و افزایش آگاهی عمومی همه مردم جهان از وضعیت رفاه و کیفیت زندگی سایر ملل است. این تحولات اساساً مفهوم توسعه را دگرگون کرده و آنرا به فرایندی پیچیده، تعاملی، برون‌گرا و وابسته به الزامات جهانی‌شدن مبدل ساخته است. این امر به طور طبیعی مسیر کلی حرکت و توسعهٔ هر یک از ملت‌ها را در برابر دیدگان سایر مردم جهان قرار می‌دهد و از طریق فراهم کردن امکان مقایسهٔ وضعیت توسعه و رفاه خود با دیگران این پرسش را در ذهن آنها ایجاد می‌کند که آیا باید از جریان اصلی جهانی و محوریت توسعهٔ اقتصادی برونگرا پیروی کرد؟ یا اینکه مسیر خودکفایی و حتی در مواردی ناهمگامی با جریان اصلی اقتصاد جهانی را در پیش گرفت؟

به سبب ایجاد امکان مقایسه از طریق شبکه‌های و جهانی‌شدن، این تصویر همواره در پیش روی دیدگان مردمان جهان قرار می‌گیرد که معدود کشورهایی از جهانِ در حال توسعه که توانسته‌اند با موفقیت نسبی در مسیر توسعهٔ اقتصادی گام بردارند و ضمن بهبود نسبی کیفیت زندگی شهروندان خود، منزلت و قدرت بین‌المللی خویش را بهبود بخشند، کشورهایی بوده‌اند که با جریان اصلی دنیای امروز یعنی جهانی‌شدن، همراه شده و الگوی توسعهٔ اقتصادی مبتنی بر نظام بازار آزاد را در چهارچوب تعامل سازنده و وابستگی

متقابل در پیش گرفته‌اند. به سبب انقلاب اطلاعات و ارتباطات مردم جهان به روشنی این واقعیت را می‌بینند که آن دسته از کشورهایی که به دنبال افزودن بر قدرت و منزلت از طریق توسعهٔ اقتصادی تعاملی و برون‌گرا بوده‌اند از کشورهایی که خودکفایی اقتصادی را با محوریت نوعی انزواگرایی پیشهٔ خود نموده‌اند در توسعهٔ اقتصادی موفق‌تر عمل کرده‌اند.

در اثر این دگرگونی‌ها به‌تدریج و به‌ویژه با فروپاشی شوروی و ناتوان شدن ایدئولوژی‌های مشروعیت‌ساز، به نظر می‌رسد بنیان مشروعیت در عصر جهانی‌شدن هر چه بیشتر از مبانی ایدئولوژیک فاصله گرفته و به‌سوی مشروعیت مبتنی بر کارآمدی اقتصادی در قالب تأمین رفاه سوق یافته است. به عبارت دیگر در عصر جهانی‌شدن و گسترش ارتباطات و رسانه‌های جمعی مردم جهان هر دم از پیشرفت‌های شگفت‌آور اقتصادی کشورهایی که به جریان جهانی‌شدن و توسعهٔ اقتصادی پیوسته‌اند خبردار شده و بر این اساس به شیوهٔ فزایندهای بهبود کیفیت زندگی و رفاه خود را به‌عنوان معیاری برای ارزیابی مشروعیت نظام سیاسی خویش قلمداد می‌کنند. در چنین فضایی این اجماع جهانی حاصل شده است که بنیان مشروعیت نظام سیاسی، بر اساس کارآمدی و تأمین امنیت (اقتصادی) و رفاه شهروندان است و نه ایدئولوژی و اندیشه‌پردازی صرف. به عبارت دیگر در عصر جهانی‌شدن، دولتی از حداقلِ مشروعیت و مقبولیت برخوردار است و می‌تواند بر جا بماند که کارآمد بوده و بیشترین رفاه و توسعهٔ اقتصادی را به شیوهای نسبتاً عادلانه برای شهروندان خود فراهم آورد.

۲-۲- نئولیبرالیسم و حاکمیت اصول بازار آزاد

فرایند جهانی‌شدن، که در بارزترین شکل خود در بُعد اقتصادی نمود یافته، توسط تفکر نئولیبرالیسم پشتیبانی شده است. در واقع همین وجه جهانی‌شدن است که به‌صورت عالم‌گیر شدن الگوی بازار، توسعهٔ برون‌گرا و رفاه، زندگی مردمان جهان را به شدت متاثر می‌سازد. آنچه مردم کشورهای گوناگون از جهانی‌شدن لمس و درک می‌کنند، بیش از هر چیز همین بخش جهانی‌شدن است. در واقع اندیشهٔ نئولیبرالیسم در سه دههٔ اخیر و در قالب جهانی‌شدن، پارادایمی مبتنی بر رفاه و توسعهٔ برون‌گرا را بر جهان

حاکم نموده است. اگر در سال‌های ۱۹۴۵ یا ۱۹۵۰ از سیاست‌هایی که امروزه نئولیبرالیسم می‌خوانیم، سخن می‌گفتیم با سخرهٔ متخصصان و سیاست‌گذاران روبرو می‌شدیم؛ چرا که در آن زمان پارادایم اقتصادی حاکم بر نظام بین‌الملل از سیاست‌های کینزی در قالب برنامه‌های سوسیال دموکرات‌ها یا سوسیال مسیحیان دموکرات جانبداری می‌کرد، همچنین در بلوک شرق نیز اقتصادی کاملاً دولتی بنا شده بر برنامه‌ریزی متمرکز حاکم بود .

این اندیشه که بازار باید نقش محوری در تصمیم گیری برای سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی ایفا کند و یا اینکه نقش دولت در اقتصاد باید کاهش یابد و یا سیاست‌های حمایت‌گرایانه باید کمرنگ شوند، در آن زمان به‌طور کلی خارج از دستور کار بود. حتی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز که در سال ۱۹۴۴ در قالب نهادهای برتن‌وودز ایجاد شدند، در آن دوره درونمای‌های کینزی داشتند و دستورکارشان جلوگیری از بروز بحران‌های اقتصادی آینده از طریق اعطای وام و کمک به بازسازی و توسعه و تعدیل موازنهٔ پرداخت‌ها بود. چنین برنامه‌هایی نقش مهم، کنش‌ورزانه و گسترده‌ای برای دولت‌ها قائل بودند (George, March 1999). در واقع تا دههٔ ۱۹۶۰ گون‌های از لیبرالیسم دولت‌گرا، سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی بسیاری از کشورها را هدایت می‌کرد. در این شرایط کشورهای جهان سوم نیز که عموماً در فضای پس از جنگ جهانی دوم به استقلال دست یافته‌بودند، یا تحت تاثیر برنامه‌های چپ‌گرایانهٔ دولتی برای نوسازی و توسعهٔ ملی بودند، و یا معتقد به برنامه‌های دولتی خودکفایی و استقلال اقتصادی و کمتر از الگوهای بازار و توسعه‌گرایی در مفهوم کنونی نئولیبرال آن استقبال می‌کردند.

پیدایی و گسترش نئولیبرالیسم به‌عنوان یک انگارهٔ مدون با انتشار آثار رابرت ماندل و آرتور فلمینگ مرتبط بود. در گام بعد در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، فردریک‌هایک فیلسوف اقتصادی و میلتون فریدمن، اندیشهٔ نئولیبرالیسم را رواج و گسترش دادند. آنها بر پایهٔ تفکرات مکتب اطریش نتیجه‌گیری کردند که حمایت‌گرایی باعث ناکارآمدی اقتصاد می‌شود؛ و بر این اساس کشورهای در حال توسعه باید ضمن اجرای سیاست‌های آزادسازی، بازارهای خود را بروی جهان خارج بگشایند و بر ایجاد توان صادراتی بر پایهٔ مزیت نسبی متمرکز شوند(Pedersen, 2008, P.4). همچنین شرکت‌های دولتی، باید با هدف افزایش

سوددهی و کارآمدی، به بخش خصوصی واگذار شده و قوانین دست و پاگیر فعالیت اقتصادی باید از راه مقررات‌زدایی کاهش یابند. در این اندیشه و نگاه، بازارها به‌عنوان ساختارهای اجتماعی خودکار در نظر گرفته می‌شوند. این ساختارها اجازه دارند که بی‌هیچ بازدارندگی فعالیت کنند.

نئولیبرالیسم ادعا می‌کند که برایند این فعالیتِ بدون بازدارندگی، آن خواهد بود که بازارها به تمام نیازهای اقتصادی پاسخ گویند، به‌صورت کارآمد تمام منابع اقتصادی را مورد بهره‌برداری قرار دهند و اشتغال کامل ایجاد کنند. از این دیدگاه دلیل اینکه فقر، بی‌کاری، عقب ماندگی و بحران‌های اقتصادی دوره‌ای وجود دارد آن است که بازارها به‌وسیلهٔ دولت، اتحادیه‌های کارگری و رویه‌های اجتماعی ریشه‌دار در تاریخ و فرهنگ هر کشور محدود می‌شوند. در حوزهٔ اقتصاد بین‌الملل نیز منطق نئولیبرالیسم بر اساس نظریهٔ ارتدوکس بازرگانی آزاد است که استدلال می‌کند بازرگانی آزاد رقابتی و بناشده بر مزیت نسبی به‌صورت خودکار به سود همهٔ ملت‌ها خواهد بود. پل کروگمن، این موضوع را "اصل مقدس" نظریهٔ اقتصادی استاندارد می‌داند که مورد قبول و پافشاری نئولیبرال‌ها است (Krugman, 1987, P.131). بر این اساس نئولیبرال‌ها در عرصهٔ بین‌الملل به‌طور کلی سه نقطه نظر اصلی دارند: تجارت آزاد کالاها و خدمات، جریان آزاد سرمایه و نیز آزادی سرمایه‌گذاری .

در چهارچوب اندیشه‌های نئولیبرال، به‌تدریج بنیان‌گذاران و باورمندان نئولیبرالیسم شبکهٔ سترگی از بنیادها، نهادها، مراکز پژوهشی و انتشارات را ایجاد کرده و گسترش دادند و ادبیات گسترده‌ای از اندیشه‌های خود را در مراکز دانشگاهی و نیز نهادهای اجرایی منتشر نمودند. باورمندان نئولیبرالیسم، اندیشه‌های ارائه شده در این مکتب را چنان گسترانیدند که گویی نئولیبرالیسم جزو شرایط طبیعی و عادی زندگی بشر امروزی است. آنها توانستند این اجماع جهانی را ایجاد کنند که با وجود انتقادات و کاستی‌هایی که در نئولیبرالیسم و نیز شیوهٔ کار توسعهٔ اقتصادی بنا شده بر این نظریه وجود دارد، نئولیبرالیسم و توسعهٔ برون‌گرای توصیه شده توسط آنها تنها نظم اقتصادی- اجتماعی در دسترس و نسبتاً مطلوب در عصر کنونی است. در واقع بر اساس این دیدگاه اگرچه نئولیبرالیسم و توسعه‌گرایی آن، یک برساختهٔ تاریخی است

(Streeck, 2011, P.146) ولی کارکردی‌ترین و قدرتمندترین برساختهٔ نظام بین‌الملل کنونی به شمار می‌آید .

تاریخ عملی نئولیبرالیسم در سال ۱۹۷۹، از زمان به‌قدرت رسیدن مارگرت تاچر و انقلاب نئولیبرالی وی در بریتانیا، آغاز شد. او یکی از پیروان‌هایک و باورمند به داروینیسم اجتماعی بود. ارزش محوری اندیشهٔ نئولیبرال تاچر، رقابت بود؛ رقابت در میان ملت‌ها، مناطق، شرکت‌ها و البته در میان مردم. از دید او رقابت باعث تخصیص بهینهٔ تمامی منابع فیزیکی، طبیعی، انسانی و مالی با حداکثر کارایی و کارآمدی می‌شد. تاچر می‌گفت انسان‌ها به‌طور طبیعی نابرابر هستند و این خوب است زیرا مشارکت و ایفای نقش تحصیلکرده‌ترین‌ها، اندیشمندترین‌ها و باهوش‌ترین‌ها منجر به سود و بهره‌مندی همه می‌گردد. در این میان هر اتفاقی برای کهتران و کمتر دانش آموخته‌ها و کم‌هوش‌ترها بیافتد، تقصیر از خود آنها است. در پی قدرت‌گیری تاچر، پیروزی ریگان در ایالات متحده، موج نئولیبرالیسم را به‌صورت یک سیاست عملی کلان به آمریکا نیز منتقل کرد(Stiglitz, 2007, P.47). ریگان و تاچر نه تنها در سیاست کشورهای خود تغییر جهت اساسی به سوی توصیه‌ها و برنامه‌های نئولیبرال ایجاد کردند، بلکه تسلط آنها بر نهادهای عمدهٔ برتن‌وودز سبب تحمیل و گسترش این سیاست‌ها در سراسر جهان شد. در واقع سیاست مسلط بر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان جهانی تجارت، اتحادیهٔ اروپا و نفتا و نیز خزانه‌داری ایالات متحده در انتهای قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم بر اندیشه‌ها، اصول و سیاست‌های نئولیبرال بنا گردید.

جهان پسند بودن نئولیبرالیسم نه تنها به سبب دگرگونی‌های یاد شده بود، بلکه در بخشی نیز متاثر از ناکامی سیاست‌های ملی/دولتی کشورهای فقیر برای توسعه به شمار می‌رفت. به‌ویژه سرمایه‌گذاری در برنامه‌های اقتصادی بزرگ در کشورهای فقیر و در حال توسعه و اتکا به خوداتکایی و سیاست‌های حمایت‌گرایانه، بدهی زیاد و رشد کم را برای این کشورها به بار آورد. به‌تدریج این اندیشهٔ کلی در سراسر جهان گسترش یافت که در پیش گرفتن سیاست‌های انزواگرایانه و غیرتعاملی و برنامه‌های خودبسندگی و استقلال اقتصادی در جهانِ بهم‌پیوستهٔ کنونی نمی‌تواند منجر به توسعهٔ اقتصادی، کاهش فقر و افزایش رفاه شهروندان شود. دنیای وابستگی متقابل، دنیایی نیست که بتوان در آن جدا، منزوی و فارغ از جهان و

داشته‌ها و بایدهای آن به توسعه و رفاه رسید. شکست سیاست‌های پوپولیستی جایگزینی واردات و ناکامی اقتصادهای مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز، مقبولیت نظام بازار آزاد و توسعهٔ برون‌گرای نئولیبرال را به‌شدت افزایش داد.

با توجه به توضیحات فوق در خصوص جریان اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل، سیاست خارجی بر اساس تحولات زیر ناگزیر از آن است که به خدمت توسعه و ارتقا جایگاه اقتصادی کشور در آید:

الف – جهانی‌شدن و توسعه‌گرایی بر اساس اصول نظام بازار آزاد به جریان اصلی و وجه غالب جهانِ پس از دوران جنگ سرد بدل شده‌اند.

ب – به سبب فراگیر شدن انقلاب اطلاعات و ارتباطات در بستر جهانی‌شدن، امکان سنجش همارهٔ رفاه، توسعه، کیفیت زندگی و جایگاه بین‌المللی کشورها برای مردمان سراسر جهان فراهم شده است و این امر بیش از پیش بنیان مشروعیت نظام‌های سیاسی را به کارآمدی و توفیق در توسعهٔ اقتصادی مشروط و وابسته ساخته است. در این شرایط توسعه شرط ماندگاری نظام سیاسی و بنیان مشروعیت و امنیت ملی است.

ج- برای به انجام رسیدن توسعهٔ اقتصادی و بهبود کیفیت عمومی زندگی شهروندان، هماهنگی با وجه غالب نظام بین‌الملل و همراهی با الزامات جهانی‌شدن و الگوی توسعهٔ اقتصادی مبتنی بر ساختار نظام بازار آزاد ضروری است.

۳) جهانی‌شدن و توسعهٔ برونگرا

وضعیت جهان کنونی و شرایط دنیای پس از پایان جنگ جهانی دوم را از این دیدگاه می‌توان مشابه قلمداد نمود که هر دو، نطفهٔ شکل‌گیری یک نظام بین‌المللی جدید را در خود پرورده‌اند. اگر نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم بر مدار و محور جنگ سرد ماهیتی "امنیتی-نظامی" به خود گرفت، به‌نظر می‌رسد نظام بین‌الملل کنونی که با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی ظهور کرده، در حال شکل‌گیری *حول محور توسعهٔ اقتصادی مبتنی بر اصول بازار آزاد و درچهارچوب جهانی‌شدن* است. در واپسین روزهای جنگ جهانی دوم تلاش قدرت‌های برتر جهان برای طراحی و ایجاد نظام بین‌الملل جدید که تقسیم غنائم جنگ و سلسله

مراتب قدرت‌ها را در پی داشت، آغاز شد. در مدتی کمتر از یک دهه از بطن این رقابت‌ها، نظام بین‌الملل دو قطبی زاده شد و به مرزبندی‌های سیاسی، استراتژیک، اقتصادی و ایدئولوژیک دامن زد. جهان به دو اردوگاه شرق و غرب به رهبری دو ابرقدرت شوروی و آمریکا تقسیم شد. در این نظام بین‌الملل که برای حدود نیم قرن با مؤلفه‌های جنگ سرد و بازدارندگی هسته‌ای بر جهان حکومت می‌کرد، کمونیسم در برابر لیبرالیسم، اقتصاد دستوری در برابر اقتصاد بازار و جمع‌گرایی سوسیالیستی در برابر فردگرایی آمریکایی قرار گرفته بود. در نظام بین‌الملل دو قطبی، تکلیف همهٔ کشورها به لحاظ سیاسی و اقتصادی روشن شده بود. همه چیز با می‌زان نظام دوقطبی سنجیده می‌شد و در این جهان معنادار، نه چندان پیچیده و در عین حال ناعادلانه "دوست و دشمن"، "فرصت و تهدید" و "داخل و خارج" قابل تفکیک بودند. بر همین اساس، بازیگران بین‌المللی(عمدتاً دولت – ملت‌ها) آسانتر می‌توانستند قواعد بازی نظام بین‌الملل را درک کرده، کنش و واکنش مناسب از خود نشان دهند. جهان جنگ سرد، بسیار ساده‌تر و قابل فهم‌تر از دنیای پیچیدهٔ امروز بود.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظام بین‌الملل دوقطبی نیز از بین رفت. این فروپاشی به‌مانند شاهدی برکارآمدی و پیروزی نظام سرمایه‌داری - لیبرال آمریکایی بر نظام سوسیالیستی- دستوری شوروی قلمداد شد (Heywood, 2011, P.90). همزمان با این تغییر عمده، دگرگونی اساسی دیگری نیز با شتاب تمام درحال ایجاد تحول در نظام بین‌الملل بود:"جهانی شدن". فرایند جهانی شدن که تحت عنوان حرکت آزاد سرمایه، کالا، خدمات، باورها و اندیشه‌ها به‌واسطهٔ انقلاب در فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات تعریف می‌شود، از ابتدای دههٔ ۱۹۹۰ با شتاب و ژرفای فزایندهای رو به گسترش بوده است. با توجه به دو مولفهٔ فوق، نظام نسبتاً سادهٔ جنگ سرد جای خود را به ساختاری بسیار مبهم و پیچیده داده که قواعد بازی دشواری دارد. برای بسیاری از کشورها که به‌واسطهٔ این دگرگونی بنیادین در سردرگمی و ابهام بسر می‌برند درک شرایط و نشان دادن کنش و واکنش مناسب، دشوار و در مواردی به‌دلیل نگرش سنتی (عمدتاً امنیتی- نظامی) برخی از این کشورها، غیرممکن شده است. گویی در جهانی بدون مرکز ثقل زندگی می‌کنیم که در آن هیچ چیز

شرط هیچ چیز نیست، دنیایی بسیار پیچیده که در آن سنجه و مقیاس عام و فراگیری (مشابه نظام دوقطبی) برای تعریف و معنادهی به امور وجود ندارد.

دراین جهان پرابهام، تمامی مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در سطحی جهانی، بسیار به‌هم وابسته شده‌اند به‌گون‌های که هر رخداد به سادگی اهمیت و پیامدی جهانی پیدا می‌کند، همگرایی‌ها (اتحادیهٔ اروپا) در کنار واگرایی‌ها (جنگ‌های قومی و نژادی) رخ می‌دهند، گفت‌وگوی تمدن‌ها با برخورد تمدن‌ها همزمان می‌شود، یکسان‌سازی فرهنگی (آمریکایی سازی) در کنار گونه‌گونی فرهنگی و قوم‌گرایی دیده می‌شود، شکاف میان دارا و ندار بیش از گذشته به چشم می‌خورد و کمتر از گذشته تحمل‌پذیر به نظر می‌رسد و در اثر جهانی شدن ارتباطات، نقش مرزها و دولت‌های ملی به عنوان عامل هویت‌بخش، کمرنگ شده و جای خود را به عوامل هویت‌ساز فراملی و فروملی (محلی، قومی، نژادی، حرفه‌ای، دینی و...) می‌دهند (کاستلز، ۱۳۸۰، صص ۲۶-۲۳). به‌دلیل وجود همین پیچیدگی‌ها و ابهامات، کشورداری و ادارهٔ امور شهروندان بیش از هر زمان دیگر وابسته به درک ژرف از دگرگونی‌های جهان و شناسایی مسیر کلی و بایدهای دنیایِ در حال شکل‌گیری آینده است.

به‌رغم این پیچیدگی‌ها و همزمان با دگرگونی‌های سیاسی- استراتژیک پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظام جدید اقتصاد جهانی نیز در حال تحول و بازیابی خود بوده است و به‌نظر می‌رسد با گذشت دو دهه از زمان پایان جنگ سرد، مؤلفه‌های اقتصاد جهانی به سرچشمهٔ معنابخشی و شاخص درک نظام بین‌الملل تبدیل شده و جای مؤلفه‌های جنگ سرد را به منزلهٔ هستهٔ تعریف کنندهٔ نظام بین‌الملل گرفته است. به زبانی دیگر پس از دو دهه سردرگمی و ابهام در اینکه وجه غالب نظام بین‌الملل کنونی چیست؟ اینک *روندهای پرقدرت اقتصاد سیاسی بین‌الملل با محوریت توسعهٔ اقتصادی بر اساس عالم‌گیر شدن دیدگاه بازار آزاد در چهارچوب جهانی‌شدن* به شاخصه و محور معرف نظام بین‌الملل تبدیل شده است. این نظام اقتصادی که اساساً بر پایهٔ جهانی شدن اقتصاد بازار و تجارت آزاد شکل گرفته، مهم‌ترین دغدغهٔ جهانی را موضوع *توسعه* قرار داده است؛ که می‌توان آن را به خوبی در دیدگاه‌های صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت ملاحظه نمود. دیدگاه‌های حاکم بر این نهادهای بین‌المللی که نماد تفکر

نئولیبرالیسم هستند، ایستادگی در برابر وجه غالب زمانه، یعنی توسعهٔ اقتصادی بازار- محور در چهارچوب جهانی‌شدن را ناممکن و ویران‌گر اقتصادهای ملی دانسته و در این زمینه سیاست‌هایی مانند ضرورت آزادسازی اقتصادی، خصوصی‌سازی، حاکمیت سازوکار قیمت‌ها، جذب سرمایه‌های خارجی، تجارت آزاد و کنار گذاشتن نرخ مبادلهٔ ثابت را مطرح می‌کنند. از زمان سقوط نرخ مبادلهٔ ثابت نظام برتن وودز در ۱۹۷۱، جهان پیشرفتهٔ صنعتی بر اساس نرخ مبادلهٔ منعطف ارزها عمل می‌کند. ولی در عین حال ما با طیفی از نرخ‌های مبادلهٔ ثابت تا کاملاً شناور در تجارت بین‌الملل مواجه هستیم. تحت شرایط جهانی شدن اقتصاد و جریان آزاد سرمایه، حفظ نرخ مبادلهٔ ثابت، به تعبیری مانند بازی رولت روسی است که در آن برد و باخت کاملاً به بخت و اقبال بستگی دارد.

در این میان کشورهایی که تلاش می‌کنند از طریق مهار جریان سرمایه، نرخ مبادلهٔ ثابت را حفظ کنند به مرور زمان متوجهٔ بی‌فایده بودن این سیاست اقتصادی خود خواهند شد. ضمن اینکه تلاش برای حفظ نرخ مبادلهٔ ثابت، خود به ایجاد بازارهای موازی، جریان‌ها و زدوبندهای پشت پرده، رونق بازار سیاه و فساد مالی کمک می‌کند. همچنان که فرایند جهانی شدن پیش می‌رود، اقتصادها بازتر می‌شوند و بخش‌های مالی پیچیده‌تری را توسعه می‌دهند و اعمال کنترل بر سرمایه دشوارتر می‌شود. به این ترتیب در کشورهایی که مشکل ناکارآمدی حکومت وجود دارد و در کنار این، در برابر جهانی شدن اقتصاد بازار مقاومت می‌کنند، نظام کنترل سرمایه و بازار می‌تواند اساساً به یک منبع فساد مالی تبدیل شود. البته این به معنای تایید مطلق آزاد سازی جریان سرمایه و بازار نیست (آزاد سازی مالی باید آخرین مرحلهٔ آزادسازی باشد). تجربه نشان می‌دهد که آزادسازی جریان سرمایه ریسک بالایی دارد. ابتدا باید ساختارهای تنظیمی بازار داخلی ظرفیت تحمل پیامدهای آزادی جریان سرمایه را کسب کنند و حتی در صورت به وجود آمدن این شرایط نیز،کنترل‌های محدود و موقتی به‌عنوان سازوکارهای تنظیمی، ضروری و اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسد.

در چنین شرایطی بدترین سیاست اقتصادی، تلاش برای عایق‌بندی اقتصادهای ملی و اعمال کنترل‌های شدید اقتصادی است که اتفاقاً بسیار مورد علاقه سیاست‌گذاران برخی کشورهای درحال توسعه از جمله در خاورمیانه می‌باشد. این قبیل کنترل‌های حکومتی نه تنها علائم و نشانه‌های ب‌های کالا را که از مهم‌ترین

عوامل هشداردهنده برای اصلاح بازار است مسدود و منحرف می‌کنند بلکه منبع ناکارآمدی و فساد اقتصادی و رانت‌خواری محسوب می‌شوند. در مقابل، نهادهای بین‌المللی تجاری و موسسات تاثیرگذار در اقتصاد جهانی، سه نکته مهم را برای رویارویی با چالش‌های پیش گفته مطرح می‌کنند :

۱- آزادسازی اقتصاد و بازرگانی: اگرچه این فرایند برای بسیاری از کشورها و به ویژه مردم آنها سخت و دشوار خواهد بود، ولی به نظر می‌رسد اقتصاد جهانی در مسیری حرکت می‌کند که بر اساس آن باید آزادسازی تجارت را به‌عنوان یک اصل عام توسعهٔ اقتصادی پذیرفت. اصل یاد شده به ویژه پس از فروپاشی شوروی و اضمحلال اقتصاد دستوری و متمرکز دولتی آن، مقبولیت فراگیر یافته است. این مقبولیت در بخشی، ناشی از وجود نمونه‌های موفق توسعهٔ اقتصادی مبتنی بر نظام بازار آزاد در چین، کرهٔ جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور، تایوان، مالزی و ... است. البته پذیرش این اصل به معنای حذف دولت‌های ملی از فرایند توسعهٔ اقتصادی نیست بلکه دولت‌ها بایستی کارکرد اقتصادی خود را از عامل عایق کننده و کنترل گر یا به عبارتی *پلیس اقتصادی*، دگرگون کرده و به جای آن درپی تقویت زیرساخت‌های اقتصادی از جمله توسعهٔ بازارهای سرمایه، جاده‌ها و سامانهٔ حمل و نقل، آب و برق و انرژی، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش و همچنین ایفای نقش هدایتی و نظارتی باشند .

۲- توزیع همگون بهره‌مندی از جهانی شدن اقتصاد و بازرگانی آزاد در میان و درون کشورها: اشاره به مقبولیت عام توسعهٔ اقتصادی بازار- محور در چهارچوب جهانی‌شدن به آن معنا نیست که با فراگیر شدن چنین نظامی، ضرورتاً جهانی عادلانه‌تر خواهیم داشت؛ بلکه منظور آن است که برای کشورهایی که در صدد دستیابی به توسعهٔ اقتصادی به‌عنوان پایهٔ رشد جایگاه بین‌المللی و مبنای جدید مشروعیت نظام سیاسی خود هستند، الگوی توسعهٔ اقتصادی برون‌گرا و بازار- محور بر اساس تجارب تاریخی و مصادیق توسعه‌یافتگی در جهان کنونی، بیش از سایر الگوهای توسعه با توفیق همراه بوده است. البته در این میان نباید از نظر دور داشت که پیشرفت اقتصادی در جایی با محدودیت مواجه می‌شود که منافع حاصل از آن در می‌ان بخش‌های مختلف جامعه (اعم از ملی یا جهانی) به‌صورت متوازن توزیع نشود. مشارکت در فرایند اقتصادی (ملی و جهانی) بستگی به درآمدها و سود حاصل از آن دارد. در غیر این‌صورت بازیگران اقتصادی که منافع

متناسبی دریافت نکنند واکنش‌هایی چون پس‌زدن، مقاومت و یا واپس‌گرایی در برابر گسترش اقتصاد جهانی نشان خواهند داد. بر این اساس به نظر می‌رسد گریزی از پیوستن به وجه غالب نظام بین‌الملل کنونی، یعنی توسعهٔ اقتصادی در چهارچوب فرایندهای جهانی‌شدن و اصول اقتصاد سیاسی بین‌الملل بازار – محور نیست؛ ولی در عین حال باید برای ادامه یافتن توسعهٔ اقتصادی به مسئلهٔ توزیع متوازن فواید حاصل از توسعه در چنین نظامی هم در سطح ملی و هم بین‌المللی توجه نمود.

۳- بازنگری در نقش حکومت‌ها: همچنان که پیشتر اشاره شد حکومت‌ها به جای ایفای نقش پلیس اقتصادی و حل و فصل مشکلات اقتصادی با توسل به روش‌های غیراقتصادی، باید بر توسعهٔ زیرساخت‌های ضروری برای پیوستن به اقتصاد جهانی سرمایه‌گذاری کنند. وظیفهٔ اصلی حکومت‌ها در فضای جهانی‌شدن ایجاد زمینه‌های لازم برای پیوستن اقتصاد داخلی به اقتصاد جهانی به گون‌های است که هماهنگی لازم بین ایندو ایجاد شده و بتواند منابع و امکانات جهانی لازم برای توسعهٔ ملی را فراهم کند. ایجاد ثبات و آرامش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، جذب سرمایه‌های خارجی و فن‌آوری، زمینه‌سازی برای دسترسی بخش خصوصی به بازارهای جهانی، ایجاد ساختارهای قانونی پشتیبانی کنندهٔ توسعهٔ ملی برون‌گرا و تعاملی با جهان، ایجاد زیرساخت‌های ضروری توسعه و ... از جمله وظایف یک حکومت توسعه‌گرا با رویکرد جهانی است. البته تحقق تمامی این موارد بر پایهٔ ایجاد اجماع ملی هم در سطح سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران و هم در سطح مردم برای حرکت در مسیر چنین توسع‌های و پذیرش دشواری‌های ناگزیر آن امکان‌پذیر می‌باشد.

در این میان شاید یکی از مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها، ایجاد اعتماد میان دولت و ملت و تقویت سرمایهٔ اجتماعی[1] است. همچنین تلاش برای گردآوری و تامین داده‌های قابل اعتماد جهت تصمیم‌گیری اقتصادی

[1] - Social Capital

جیمز کلمن سرمایهٔ اجتماعی را شامل جنبه‌ای از یک ساخت اجتماعی دانسته که تعاملات افراد مستقر در یک ساختار جمعی را تسهیل می‌نماید. بر این اساس سرمایهٔ اجتماعی مانند دیگر انواع و اشکال سرمایه، امری مولد محسوب می‌شود. جلوهٔ دیگری از سرمایهٔ اجتماعی که محصول روابط مبتنی بر اعتماد میان سازمان‌ها و شهروندان است در قالب ارزش افزودهٔ اجتماعی متجلی می‌شود. ایجاد وفاق ملی در جامعه‌ای که در آن اعتماد میان دولت و ملت برقرار نیست، نه از راه قانون امکان پذیر است و نه از راه اجبار. بر اساس این

دارای اهمیت فراوان می‌باشد. بدون داده‌های خوب، تصمیمات بد گرفته خواهد شد. این فرایند پرهزینه و اساسی به گونه‌ای نیست که بخش خصوصی بتواند به تنهایی از پس سرمایه‌گذاری در آن برآید. این در حالی است که بخش خصوصی برای هرگونه حرکت، تصمیم‌گیری و سرمایه‌گذاری بسیار به داده‌های قابل اعتماد جهت آگاهی از شرایط بازار ملی و جهانی و نیز نقش هدایتی حکومت نیازمند است. پس لازم است که حکومت‌ها نسبت به تامین این نیاز اساسی فعالان اقتصادی اقدام نمایند. اگر حکومت نسبت به تامین داده‌های قابل اعتماد اقدام نکند و یا تنها گروه‌های خاصی از کنش‌ورزان اقتصادی را از این داده‌ها سیراب و بهره‌مند گرداند برایند کار بروز ناکارآمدی‌های چشمگیر در سیاست‌گذاری اقتصادی و همچنین فساد گسترده خواهد بود. البته این دگرگونی نگرش در نقش حکومت‌ها، خود نیازمند آن است که در اندیشهٔ دولتمردان، الگوی کسب و حفظ امنیت به‌واسطهٔ توسعهٔ اقتصادی، جایگزین دیدگاه سنتی امنیت از راه قدرت نظامی شود.

تحولات فوق مختصات جهانی را ترسیم می‌کنند که حفظ و ارتقا جایگاه کشورها در سلسله مراتب نظام بین‌الملل را به شدت به امر "توسعه یافتگی" پیوند می‌زند. مهم ترین مشخصهٔ این الگوی جدید توسعه، برونگرا بودن آن است. در واقع این نوع از توسعه یافتگی، برنامه‌ها و اهداف خود را در چهارچوب وابستگی متقابل با جهان، بهره گیری از فرصت‌های حاصل از جهانی‌شدن و البته بر اساس اصول بازار آزاد تعقیب می‌کند. اساسی ترین دلیل اتخاذ رهیافت توسعهٔ برونگرا توسط اکثریت دولت‌ها در دروهٔ پس از جنگ سرد

تعریف، سرمایهٔ اجتماعی تمامی الزامات و ضروریات حرکت ملی در جهت توسعه راشامل می‌شود. سرمایهٔ اجتماعی در بر دارندهٔ هنجارها و شبکه‌هایی است که کنش جمعی مردم را امکان پذیر می‌سازد و توسعه مهم‌ترین این کنش‌های جمعی است. از این رو سرمایهٔ اجتماعی نقشی اساسی در توسعه دارد. کیفیت و کمیت تعاملات اجتماعی حاصل روابط سه وجهی نهادهای اجتماعی، روابط انسانی و هنجارها است که در قالب سرمایهٔ اجتماعی متجلی می‌شود. در این رابطه نگاه کنید به:

جیمز کلمن، "بنیادهای نظریهٔ اجتماعی"، ترجمهٔ منوچهر صبوری، ماهنامهٔ تدبیر، شمارهٔ ۱۱۶، مهر ۱۳۷۷. و

A. Portes & P. Landolt, "The Downside of Social Capital", The American Prospect 26 (1996): 18-21.

این است که در عصر جهانی‌شدن، حفظ و تداوم مشروعیت سیاسی و همچنین منزلت بین‌المللی کشورها عمدتاً از طریق تأمین رفاهِ مبتنی بر توسعهٔ پایدار امکان پذیر خواهد بود.

۴) توسعهٔ اقتصادی و مشروعیت سیاسی

روندهای قدرتمند اقتصاد جهانی در دو دههٔ گذشته و به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی، الگوهای جدیدی از توزیع ثروت و قدرت را معرفی و حاکم نموده‌اند. حاکمیت روندهای مزبور، دگرگونی‌های دامنه‌داری را در برنامه‌ها و دستورکارهای جهانی و حوزه‌های موضوعی مهم و تأثیرگذار نزد دولتمردان و سیاست‌گذاران کشورهای مختلف ایجاد کرده است. بر اثر همین دگرگونی‌های بنیادی، مبانی رده‌بندی و جایگاه بین‌المللی کشورها در سلسله مراتب قدرت جهانی دچار تحول شده است؛ به‌گون‌های که این اجماع جهانی حاصل گردیده است که جایگاه بین‌المللی کشورها بر اساس الگوی کلی: توسعه↔ ثروت ↔ قدرت، تعیین می‌شود.

بر پایهٔ دگرگونی‌های یاد شده، توسعه و پیشرفت اقتصادی بیش از هر زمان دیگری به کانون توجه و محور برنامه‌های ملی کشورها تبدیل گردیده است. در چنین شرایطی می‌توان ادعا کرد که الگوی "امنیت از طریق ایجاد ثروت و توسعهٔ اقتصادی" به‌عنوان رقیب قدرتمند الگوی "امنیت به‌واسطهٔ قدرت نظامی" مطرح شده است؛ و این یعنی کسب و حفظ امنیت وابسته به وجود توسعهٔ اقتصادی و تأمین رفاه شهروندان است. این گزارهٔ مسلط عمومی، جایگزینی قدرتمند برای دیدگاه سنتی است که اساساً امنیت را در چهارچوب نظامی- سیاسی دست یافتنی می‌شمرد. بر همین اساس سرعت تلاش دولت‌ها برای رسیدن به سطوح بالاتری از توسعه و رفاه بعنوان بنیانی برای ایجاد امنیت و به ویژه از زمان پایان جنگ سرد افزایش چشمگیری یافته است. بعلاوه کشوری که پیشبرد توسعه را گزینهٔ استراتژیک خود قرار می‌دهد، نیازمند محیط امنیتی با ثبات است، زیرا بین ثبات و امکان پیشبرد توسعه، رابطهٔ مستقیم و تنگاتنگی وجود دارد. اگر آشوب و اغتشاش، روند مسلط در محیط امنیتی یک بازیگر باشد، طبیعی است که بخش اصلی زمان و توان آن بازیگر صرف مقابله با تهدیدات محیطی می‌شود و فرصتی برای پیشبرد توسعه باقی نمی‌ماند.

همچنین در شرایط جدید، کشورهایی که به هر دلیلی تهدید تلقی شده و یا یک تصویر امنیتی از خود بروز می‌دهند، نمی‌توانند اهداف خود را به نحو مطلوبی در نظام بین‌الملل پیش ببرند. به عبارت دیگر، وضعیت جهانی به‌گونه‌ای است که به سادگی در برابر چالش‌های مستقیمی که امن‌یت و اقتصاد جهانی را با خطر مواجه نماید همرأی شده و متحد عمل می‌کند. از این رو، در شرایط موجود پیگیری اهداف ملی باید با تصویر غیرامنیتی (فرهنگی، اقتصادی) از خود همراه باشد.

مجموع دگرگونی‌های یاد شده، جهانی مبتنی بر رقابت مستمر برای پیشرفت، توسعهٔ اقتصادی، رفاه و بهبود کیفیت زندگی را به تصویر می‌کشد. چرایی این امر ناشی از دو تحول اساسی در عصر جهانی‌شدن است. نخست آنکه به نظر می‌رسد توسعه‌گرایی، رفاه و پیشرفت مداوم، وجه غالب و مشخصهٔ نظام بین‌الملل کنونی را تشکیل داده و به مبنای مشروعیت نظام‌های سیاسی و بنیان امنیت ملی تبدیل شده است؛ دوم آنکه تجارب جهان امروز نشان می‌دهد که کمتر کشوری توانسته است با اتکا صرف به الگوهای خوداتکایی و انزواگرایی، یعنی در مسیر خلاف جهت جریان اصلی جهانی، به توسعه دست یابد. توسعه در عصر جهانی‌شدن فرایندی برون‌گرا مبتنی بر کنش‌ورزی هماهنگ و هموزن در داخل و خارج مرزها است.

در شرایط کنونی توان حکومت‌ها برای حرکت در مسیر توسعه، رفاه و پیشرفت مداوم به مبنای مشروعیت و امنیت ملی تبدیل شده است. سریع‌القلم در نظریهٔ انسجام درونی به‌درستی به این موضوع مهم می‌پردازد که "اساساً توسعه‌یافتگی تابع حل بحران مشروعیت است. حل بحران مشروعیت در یک کشور-ملت و یا جامعه نیازمند تحول و آموزش فرهنگی برای ساخت انسان‌های کارآفرینی است که بتوانند بر اساس اصول، هنجارها، قواعد، الزامات و توانمندی‌های مورد نیاز در عصر جهانی شدن در سراسر جهان فعال باشند" (سریع القلم، ۱۳۸۴، ص:۳۷). این دیدگاه نه تنها توسعه را با بنیان مشروعیت نظام پیوند می‌زند بلکه آن را امری برون‌گرا و جهان‌گرایانه می‌داند که مسلماً در انزوا و خوداتکایی محقق نخواهد شد.

در چنین وضعیتی، مشروعیت و بقا نظام سیاسی بیش از پیش با رفاه و توسعهٔ اقتصادی پیوند خورده است. در این راستا سیف‌زاده به این موضوع اشاره می‌کند که انزواگرایی و دوری گزیدن از امواج قدرتمند فرایند جهانی‌شدن و یا اتخاذ موضع تقابلی-تهاجمی در برابر آن امری است ناممکن که صرفاً به

عقب ماندگی و پذیرش منفعلانهٔ ملزومات جهانی‌شدن می‌انجامد (سیف زاده،۱۳۸۴، ص:۲۴) به تعبیر روزکرانس، جهانی‌شدن یک واقعیت و یک فرایند جهان کنونی است. وی معتقد به تغییر ماهیت دولت در عصر جهانی‌شدن است و این دوره را دورهٔ دولت مجازی می‌خواند(Rosecrance, 1999, Part I). سیف‌زاده در همین رابطه به این اتفاق نظر جهانی اشاره می‌کند که دولت‌ها با اصرار بر کار ویژه‌های ماقبل مدرن و مدرن که به ترتیب اعتقاد-مبنا و قلمرو- مبنا بودند، شانس بقای خود در عصر دولت مجازی را از دست خواهند داد (سیف زاده، ۱۳۸۴، ص:۲۶).

بر این اساس جمهوری اسلامی ایران نیز برای حفظ مشروعیت و تداوم بقا، ملزم به گذر از بنیان‌های اعتقاد- مبنا و قلمرو- مبنای دولت و حرکت در مسیر توسعهٔ برون‌گرا است و الزام برای اتخاذ رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی نیز از همین امر ناشی می‌شود. در واقع اتخاذ رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی به منظور ارتقا جایگاه اقتصادی ایران، دیگر یک انتخاب نیست بلکه یک الزام است که با بنیان مشروعیت، امنیت ملی و تداوم حیات نظام سیاسی پیوند خورده است.

۵) استنتاج: رابطهٔ جهانی‌شدن، توسعه، سیاست خارجی (سیکل هم‌افزا)

در عصر جهانی‌شدن برای تحقق اهداف کلان ملی، ایجاد تعاملی پویا و هم‌افزا میان دو سطح داخلی(ملی) و خارجی(بین‌المللی) ضروری است. سیاست خارجی هر کشور محل وقوع و ابزار ایجاد این تعامل سازنده و هم‌افزا است. این همان نقطهٔ کانونی است که در آن" توسعه، سیاست خارجی و جهانی‌شدن" با یکدیگر پیوندی عمیق و ناگسستنی پیدا می‌کنند. در صورت برقراری تعامل یاد شده و تحقق توسعه و تأمین رفاه، زمینه برای آزادی عمل[1] و ارتقا عزت نفس[2] به‌مثابهٔ دو هدف اساسی سیاست خارجی ایران فراهم خواهد شد(رمضانی، ۱۳۸۰).

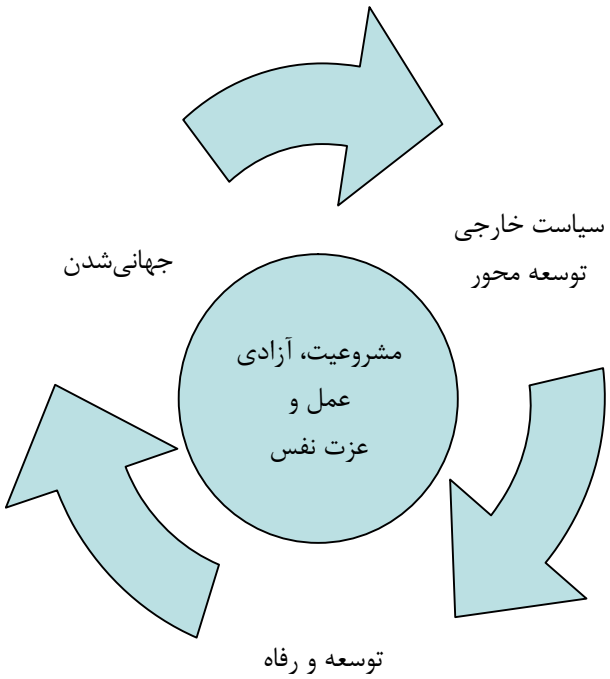
[1] . Autonomy

مفهوم آزادی عمل به تعبیر روح الله رمضانی به معنای بهینه‌سازی آزادی کنش در نظام بین‌المللی است. به این معنا که کشور بتواند در عرصهٔ بین‌الملل تا حداکثر میزان ممکن (البته به طور نسبی) فارغ از نفوذ و سلطهٔ کشور و قدرت دیگری، اهداف و سیاست‌های خود را تعقیب نماید.

[2] . Self-respect

نکتهٔ حائز اهمیت در این میان آن است که آنچه حرکت و چرخش این سیکلِ هم‌افزا را ممکن و تسهیل می‌کند، سیاست خارجی مبتنی بر رویکرد توسعه‌محور است که امکان تعامل سازنده میان دو طرف این رابطهٔ دوسویه را فراهم کرده و از این طریق، تعاملی پویا در حرکت و چرخش سیکلِ توسعه↔جهانی‌شدن ایجاد می‌کند. پیش شرط تحقق سیکل مزبور، تبدیل شدن توسعهٔ برون‌گرا به پارادایم حاکم بر ذهن و عملکرد شهروندان و دولتمردان است. البته تحقق این امر خود نیازمند یک انتخاب تاریخی و سرنوشت‌ساز برای رها شدن و بریدن از ذهنیت امنیت محور با تمامی دغدغه‌های سیاسی، امنیتی و نظامی آن و ورود به فضای توسعه محور و جهان آینده با پذیرش تمامی الزامات و دشواری‌های آن جهت توسعه، رفاه، پیشرفت و محوریت اقتصاد به‌عنوان مبنای نوین مشروعیت و امنیت است. در شکل زیر تلاش شده تا رابطهٔ میان جهانی‌شدن، توسعه و سیاست خارجی در قالب *سیکلی تعاملی و هم‌افزا* ترسیم شود. همچنان که در شکل یاد شده آمده است، مشروعیت، آزادی عمل و عزت نفس ملی به مثابهٔ محصول این سیکل در کانون روابط تعاملی جهانی‌شدن، توسعه و سیاست خارجی قرار گرفته است.

شکل یک- تعامل توسعه، سیاست خارجی و جهانی‌شدن



بر اساس آنچه در شکل بالا آمده، از آنجا که جایگاه بین‌المللی، رفاه، امنیت و قدرت هر ملتی در سال‌های پیش‌رِو منوط به ورود و میزان حضور و مشارکت آن ملت در فضای جهانی‌شدن است و همزمان شرط لازم برای نقش آفرینی در این فضا نیز به میزان و سطح توسعه‌یافتگی هر کشور بستگی دارد، پس گریزی نیست مگر ورود در این رابطهٔ دو سویه؛ رابطه‌ای که در آن، از یک سو توسعه‌یافتگی شرط لازم برای ورود به فضای جهانی‌شدن با هدف کسب رفاه، ثروت، امنیت و قدرت برای شهروندان و ملت است و از سوی دیگر شرط و لازمهٔ حرکت در مسیر توسعه‌یافتگی، ورود به فضای جهانی‌شدن خواهد بود و این سیاست خارجی است که باید پیوند هم‌افزای میان ایندو را به نحو مطلوب و سازنده برقرار سازد.

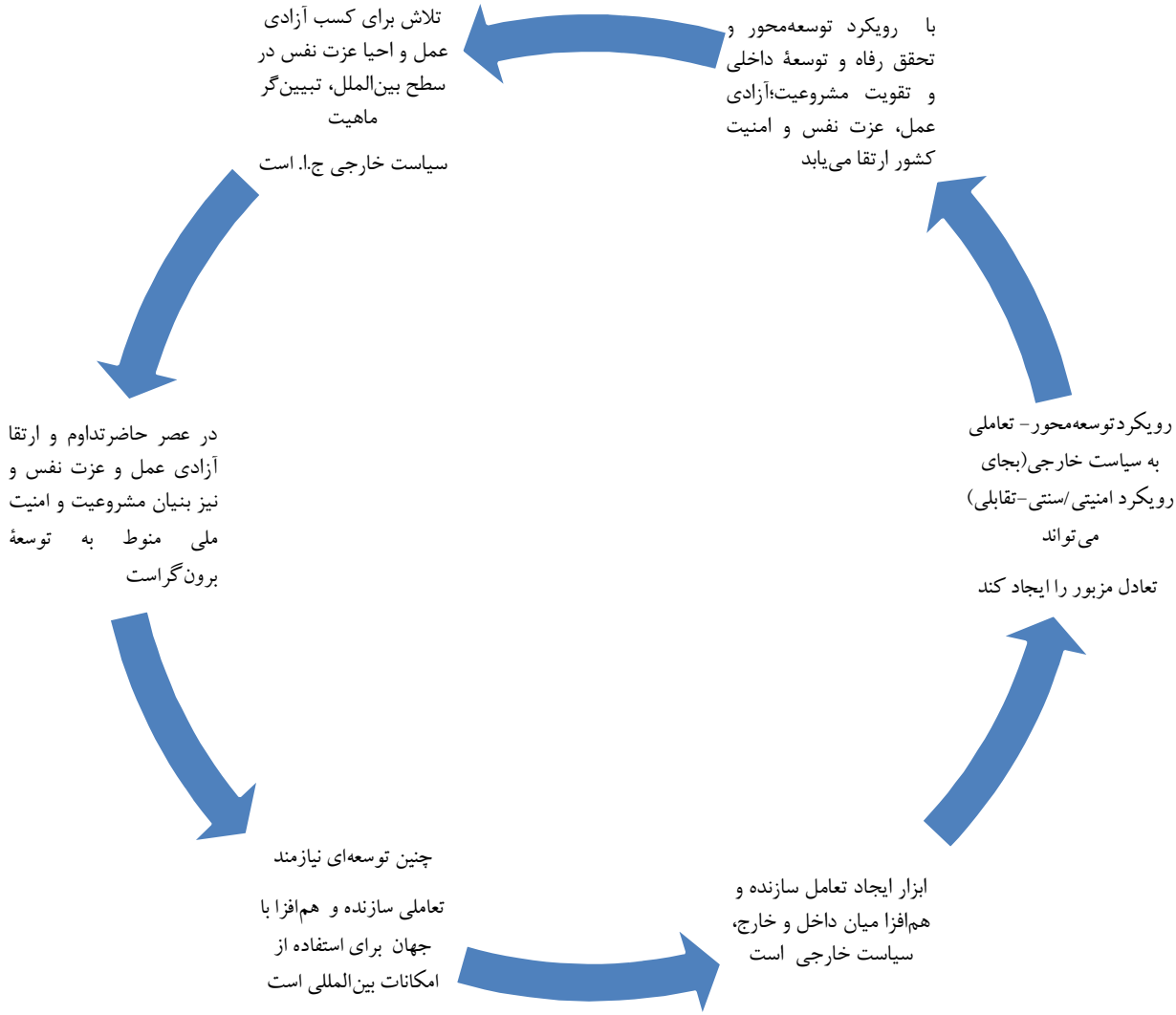
در شرایط جهانی کنونی دستیابی به خودباوری و آزادی عمل پایدار و فزاینده در عرصهٔ بین‌الملل اساساً بر اساس میزان توسعه‌یافتگی کشور رخ خواهد داد؛ کشوری در عصر جهانی‌شدن می‌تواند آزادی عمل، عزت نفس و جایگاه و موقعیت بین‌المللیِ شایستهٔ خود را کسب کرده و استقلال (در مفهوم آزادی عمل) و رفاه ملت خویش را بهبودی بخشیده و امنیت ملی خود را پاس بدارد که از سطح توسعه‌یافتگی بالایی برخوردار باشد؛ و یا با گام‌های پیوسته و پرشتاب در مسیر توسعهٔ پایدار حرکت کند. نکتهٔ مهم‌تر اینکه تجارب توسعه در سطح جهان و کشورهای گوناگون در حال توسعه نشان می‌دهد که در شرایط جهانی‌شدن، امکان به بار نشستن برنامه‌های توسعهٔ ملی درون‌گرا و مبتنی بر خودکفایی و خوداتکایی بسیار کم است. از جهت دیگر الگوهای موفق توسعه در میان کشورهای در حال توسعه، در گرو توسعهٔ برون‌گرا و استفاده از منابع و امکانات جهانی (و عبور از سد موانع و تهدیدهای بین‌المللی) بوده است. این گونه از توسعه نیازمند پیوند و تعامل سازنده با جهان برای ایجاد آرامش، ثبات و امنیت محیط پیرامونی جهت توسعهٔ اقتصادی و استفاده از امکانات بین‌المللی است. در دنیای کنونی هدف حفظ استقلال/آزادی عمل/عزت نفس، با ابزار توسعهٔ مبتنی بر تعامل‌سازنده با جهان به سر منزل مقصود می‌رسد؛ این امر نیازمند هموزنی و هم‌افزایی پویا میان برنامه‌های توسعهٔ ملی و الزامات نظام بین‌المللی است.

ایجاد تعامل و تعادل گفته شده میان سطوح درونی و بیرونی کشور، همچنین با مسئلهٔ مشروعیت نظام ارتباط تنگاتنگی دارد. همچنان که پیشتر به آن اشاره شد، در سطح بین‌الملل به ویژه در دورهٔ پس از

فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد شاهد عالم‌گیر شدن توسعه و رفاه‌گرایی به‌عنوان وجه غالب نظام بین‌الملل کنونی هستیم. به گون‌های که می‌توان از دگرگونی همه‌گیر در بنیان مشروعیت نظام‌های گونه‌گون در عصر جهانی‌شدن سخن گفت و ادعا کرد که مسیر تحولات جهانی به‌گون‌های پیش می‌رود که به صورت روزافزون، توان حکومت‌ها برای گام برداشتن در مسیر توسعه، رفاه و پیشرفت مداوم به مبنای مشروعیت و امنیت ملی تبدیل شده است.

در شرایط جهانی‌شدن، عموم مردم کشورهای مختلف بیش از هر چیز به دستیابی به رفاه و تأمین آینده خود از مسیر توسعهٔ پایدار می‌اندیشند. این امر فشارهای زیادی را بر دولت‌هایی که مبنای مشروعیت خود را بر بنیانی غیر از توسعه قرار داده‌اند وارد می‌کند. در دنیای کنونی مردمان جهان و به ویژه ایران در چهارچوب فرایند جهانی‌شدن همواره در حال مقایسهٔ شرایط اقتصادی و رفاهی خود با سایر کشورهایی هستند که با محور قرار دادن توسعهٔ برون‌گرا و پیوندزدن سرنوشت خود با اقتصاد جهانی به سرعت در حال طی کردن مسیر توسعهٔ اقتصادی و رسیدن به رفاه پایا و پایدار ساختن بنیان مشروعیت خود می‌باشند؛ و افزودن میزان آزادی عمل، عزت نفس و امنیت ملی خویش در عرصهٔ بین‌الملل را در مسیر و از طریق توسعه جستجو می‌کنند. بر این اساس پیوند مشروعیت نظام با توسعه، در چهارچوب جهانی‌شدن بیش از پیش هویدا گشته و بودن و ماندن نظام به توسعهٔ برون‌گرا وابسته گردیده است. شکل زیر به عنوان استنتاج نهایی این فصل روابط متغیرهای یاد شده و ارتباط تعاملی و هم‌افزای میان آنها را ترسیم کرده است:

شکل دو- روابط میان متغیرهای توسعه، سیاست خارجی و آزادی عمل در عصر جهانی‌شدن



فهرست منابع

فارسی

- اخوان زنجانی داریوش (پاییز ۱۳۷۹) " می‌زگرد جهانی شدن و اثرات آن بر جمهوری اسلامی ایران"، *فصلنامهٔ مطالعات خاورمیانه*، سال هفتم، شماره۳
- خوارزمی شهیندخت (۱۳۸۱)، "تحولات جهانی و چالش‌های آن برای ایران"، سخنرانی ۸۱/۱۲/۵ در مرکز مطالعات عالی بین‌الملل دانشگاه تهران.
- رمضانی روح الله (۱۳۸۰)، *چهارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمهٔ علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- سریع القلم محمود (۱۳۸۴)، *عقلانیت و آیندهٔ توسعه‌یافتگی ایران*، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- سیف زاده سید حسین (۱۳۸۴)، *سیاست خارجی ایران*، تهران: نشر می‌زان
- کاستلز مانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد, جامعه و فرهنگ*، ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز، حسن چاوشیان، ویراستار علی پایا، تهران: طرح نو، جلد دوم.
- کلمن جیمز (۱۳۷۷)، "بنیادهای نظریهٔ اجتماعی"، ، *ماهنامهٔ تدبیر*، ترجمهٔ منوچهر صبوری، شمارهٔ ۱۱۶، مهر ۱۳۷۷.
- معتمد نژاد کاظم (مصاحبه) (شهریور ۱۳۸۱) ،" ایران و جامعهٔ اطلاعاتی"، سایت اینترنتی ITIRAN، ۲۲ شهریور ۱۳۸۱ (WWW.itiran.com/report/show.asp?no=81075)

English

- Baenett, Michael and Raymond Duvall, (Winter 2005), "Power in International Politics", *International Organization*, PP. 39-75
- Bateman, Thomas M.J., Manuel Mertin and David M. Thomas, Eds, (2000) *Braving the New World: Readings in Contemporary Politics*, Nelson Political Science,2nd Edition, Canada: Nelson Thompson Learning

- Doremus Paul N., William W. Keller, Louis W. Pauley and Simon Reich, (1998) *The Myth of the Global Corporation*, Princeton: Princeton University Press.
- George Susan (March 1999) , "A Short History of Neoliberalism", *Global Policy Forum*.
- Hay,C.(ed.) (2010) *New Directions in Political Science: Responding to the Challenges of an Interdependent World*. Basingstoke: Palgrave Macmillan
- Heywood, Andrew (2011), *Global Politics*, UK: Palgrave Macmillan
- Kohane Robert and Joseph Nye,(2000) *Power and Interdependence: World Politics in Transition*, New York: Longman
- Krugman Paul (1987), "Is Free Trade Passe'?" *Journal of Economic Perspectives*, 1(2)
- MacGillivray, Alex (2006), *A Brife History of Globalization*, London: Robinson.
- Pedersen, Jorgen Dige (2008), *Globalization, Development and the State*, New York: Palgrave Mcmillan.
- Portes A. & P. Landolt, (1996), "The Downside of Social Capital", *The American Prospect* 26 (1996): 18-21.
- Rosecrance Richard (1999), *The Rise of Virtual State: Wealth and Power in the Coming Century,* New York: Basic Book, Parts I, IV.
- Schmidt, Brian (2007), "Realism and Facets of Power in International Relations", in: Berenskoetter Felix & M. J. Williams (eds), *Power in World Politics*, Routledge
- Scholte, J.A. (2001), "The Globalization of World Politics", in J. Baylis & S. Smith, eds, *The Globalization of World Politics*, Oxford & New York: Oxford University Press
- Stiglitz Joseph (2007), *Making Globalization Work*, New York: Norton & Company

- Streeck, Wolfgang (2011), "Taking Capitalism Seriously: Towards an Institutionalist Approach to Contemporary Political Economy", *Socio-Economic Review,* 9, PP. 137–167

Schmidt, 2007, P.47 [1]

[2] Barnett & Duvall, Winter 2005, P.45

فصل دوم

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسئله توسعه اقتصادی

مقدمه

در فصل گذشته این مسئله مورد تأکید قرار گرفت که در جهان جدید تلاش برای بالا بردن سطح رفاه و ظرفیت‌های اقتصادی به یکی از مهمترین وظایف دولت‌ها تبدیل شده و افزایش قدرت اقتصادی به هدفی همتراز- و یا احتمالاً بالاتر از – قدرت نظامی برای دولت‌ها مبدل شده است. با توجه به اینکه چنین هدفی تنها با اتکا به منابع و توانمندی‌های داخلی قابل دسترسی نیست، چگونگی بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و امکانات موجود در خارج از مرزهای ملی یکی از موضوعات بحث برانگیزی است که سیاست خارجی دولت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. به عبارت دیگر، در فضای جهانی شده یک پرسش مهم این است که سیاست خارجی کشورها تا چه اندازه زمینه‌های لازم را برای استفاده از فرصت‌ها اقتصادی موجود در عرصه بین‌المللی فراهم می‌سازد؟

با مفروض قرار دادن این مسئله که جمهوری اسلامی ایران از این وضعیت و قاعده کلی مستثنی نیست، برای پاسخ به این پرسش، به نظر می‌رسد که حداقل باید سه مسئله زیر به منظور تبیین وضعیت موجود مورد بررسی قرار گیرد:

۱- ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

۲- رابطه سیاست خارجی و توسعه در اسناد بالادستی

۳- ارزیابی عملکرد سیاست خارجی

ماهیت و ابعاد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

انقلاب‌های بزرگ در چند قرن گذشته بیش از آنکه به دلیل پیامدهای داخلی‌شان مورد توجه و حائز اهمیت باشند به دلیل تأثیراتی که بر سایر کشورها بر جای گذاشته‌اند مورد توجه بوده‌اند. انقلاب فرانسه نه از آن جهت که نظام پادشاهی را در این کشور منهدم کرد، بلکه از آن جهت که اندیشه آزادی را در اروپا گسترش

داد، حائز اهمیت تلقی می‌شد. انقلاب روسیه نیز بیشتر به دلیل پیامدهای بین‌المللی‌اش در جهان شناخته شده است. انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده است. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، موضوع تأثیرات و پیامدهای احتمالی انقلاب اسلامی برای جهان بیرون و کشورهای منطقه به یک موضوع مهم و تعیین‌کننده تبدیل شد. در واقع، در سال‌های بعد و پس از تثبیت نسبی اوضاع داخلی، مهمترین مسائل و دغدغه‌های دولت جدید مسائلی بودند که از ماهیت منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار بودند. بحران گروگان‌گیری و قطع روابط با ایالات متحده امریکا، آغاز جنگ تحمیلی با عراق و مسئله تهاجم شوروی به افغانستان در نخستین سال‌های شکل‌گیری دولت جمهوری اسلامی ایران، عملاً روابط ایران با کشورهای غربی، شرقی و کشورهای عربی منطقه را در یک وضعیت بحرانی و تنش‌آلود قرار داد. دلایل بروز این وضعیت در آثار بسیاری از تحلیل‌گران سیاست خارجی ایران در سال‌های بعد به ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی دولت جدید، آرمان‌گرایی رهبران انقلابی ایران و تلاش آنها برای صدور انقلاب خود به سایر کشورها نسبت داده شد.[1] چنین تحلیل‌هایی گناه تمامی تنش‌ها و تعارضات موجود در روابط جمهوری اسلامی ایران و قدرت‌های غربی و حتی کشورهای عربی را به گردن سیاست خارجی ایدئولوژیک ایران می‌انداخت و عملاً هیچ نقشی در این زمینه برای اقدامات خصم‌آلود دشمنان ایران قائل نبود.

مجموعه آثاری که به تحلیل سیاست خارجی ایران در دوره پس از انقلاب پرداخته‌اند، اغلب وجود طرحی ایدئولوژیک از یک سیاست خارجی مشخص را که مقدم بر تحولات سیاست خارجی ایران باشد، مفروض گرفته‌اند، در حالی که سیاست خارجی جدید ایران نه صرفاً در اذهان آرمانگرای رهبران انقلاب، بلکه در فرایند تحولات سیاست خارجی- و به ویژه تحولات نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب- و در فرایند تأثیر و تأثر متقابل با محیط بیرونی شکل گرفت. در واقع، ترس از مداخله آمریکا و حمایت این کشور از نیروهای ضد انقلاب در پیوند با مجموعه‌ای از شواهد عینی مانند حمایت نظامی، مالی و سیاسی تمامی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از عراق در جریان حمله این کشور به ایران، به تشدید تنش در روابط دولت جدید با قدرت‌های غربی در فاصله سال‌های ۵۸ تا ۵۹ کمک کرد.

اگرچه بر اساس آموزه‌های دینی رهبران ایران با هر گونه ظلم و سلطه‌گری در سطح بین‌المللی مخالف بودند، اما این مسئله به معنای تعارض ایدئولوژیک دولت انقلابی با برخی کشورهای مشخص نبود. در واقع این رفتار خصمانه قدرت‌های استکباری بود که آنها را به دشمنان ملت ایران تبدیل کرد. گواه این سخن تأکید مکرر رهبران ایران بر این نکته است که اگر امریکا رفتار خصمانه خود را کنار بگذارد، جمهوری اسلامی ایران رابطه‌ای مانند سایر کشورها با آن خواهد داشت.

۱- الگوهای دوستی و دشمنی در سیاست خارجی ایران

با وجود آنکه انقلاب اسلامی پیامدهای جهانی و منطقه‌ای وسیعی به همراه داشت و به تعبیر ریمون آرون اندیشمند فرانسوی، تمامی کشورهای عرب منطقه را به لرزه در آورد و اروپای غربی را در برابر وضعیت نگران کننده‌ای قرار داد،[۲] در آغاز متضمن هیچ ایده عملیاتی و از پیش تعیین شده‌ای مشخصی برای جهان نبود. واقعیت این است که تئوریسین‌های انقلابی ایران تا پیش از پیروزی انقلاب (و حتی تا ماه‌ها بعد از آن) مباحث و دیدگاه‌های روشنی در خصوص تحولات جهانی و منطقه‌ای و نسبت دولت مورد انتظار آنها با وضعیت موجود جهانی، مطرح نساخته بودند. در واقع، هیچ‌یک از متفکرینی که در سال‌های بعد به عنوان تئوریسین‌های انقلاب اسلامی شناخته شدند، در خصوص سیاست خارجی یک دولت انقلابی و اسلامی اندیشه‌ورزی نکرده بودند. حتی امام خمینی (ره) که از سال ۱۳۴۱ رهبری انقلاب را در دست گرفتند، تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، بر اساس وظیفه و رسالت دینی که برای خود قائل بودند، در موارد مختلف به موضوعاتی که گریبانگیر جهان اسلام بود (مانند مسئله فلسطین) می‌پرداختند، اما این مسئله به هیچ‌وجه به معنای تفسیر و برداشت ایدئولوژیک از شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی نبود. واضح‌تر آنکه امام خمینی (ره) بر اساس یک برداشت از پیش تعیین شده (همانند برداشت ایدئولوژیک رهبران انقلاب روسیه) از جهان عمل نمی‌کردند، بلکه برای امام خمینی(ره) مسئله اصلی عمل کردن بر اساس تکالیفی بود که اسلام بر عهده همه مسلمانان و به ویژه علمای دینی گذاشته شده بود. تفاوت ظریف اما مهم این دو مسئله در این است که برای یک ایدئولوگ همه مسائل از جمله مصادیق دوست و دشمن از پیش تعیین شده هستند و به عبارت دیگر این برداشت‌های نظری و ذهنی هستند که واقعیت‌ها را تعریف می‌کنند، اما برای یک عالم یا رهبر

دینی مانند امام خمینی (ره) واقعیت‌ها به معیارهای نظری یا آموزه‌های دینی عرضه می‌شوند. هیچ شخص، گروه یا دولت مشخصی از پیش دشمن نیستند، بلکه این رفتارهای آنان است که آنها را در زمره دوستان یا دشمنان قرار می‌دهد.

انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در عرصه سیاست خارجی شرایطی را که بیش از دو قرن بر روابط ایران با سایر دولت‌ها و به ویژه قدرت‌های بزرگ سایه انداخته بود، به شکلی بنیادین دچار تغییر ساخت. این شرایط وضعیتی را رقم زد که در آن ایران، برای نخستین بار پس از دو قرن، نه تنها در رابطه خود با جهان بیرون و قدرت‌های بزرگ از موضع انفعالی خارج شد، بلکه تمامی الگوهای دوستی و دشمنی را نیز در هر دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی متحول ساخت. در سطح بین‌المللی مهمترین تغییر در روابط ایران و آمریکا ایجاد گردید که رابطه وابستگی رژیم شاه به آمریکا[۳] به یکباره به یک رابطه تخاصمی تبدیل شد. چنین تغییری در سطح منطقه‌ای نیز به وضوح در روابط ایران و اسرائیل قابل مشاهده بود. در سطح منطقه‌ای همچنین روابط ایران با کشورهای محافظه‌کار منطقه که در گذشته در وضعیت کم و بیش مطلوبی قرار داشت، پس از انقلاب در یک شرایط بی‌ثبات و همراه با بدگمانی و بی‌اعتمادی قرار گرفت.[۴]

بدون تردید، برای امام خمینی(ره) و جریان‌های مذهبی همسو با وی مسئله اسرائیل، مهمترین مسئله خارجی بود که نسبت به آن حساسیت نشان داده می‌شد. اهمیت موضوع فلسطین موجب شد که نخستین تعاملات خارجی دولت انقلابی با مبارزان فلسطینی برقرار شود. یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین، اولین شخصیت خارجی بود که به ایران وارد شد و سفارت اسرائیل اولین سفارتی بود که پس از پیروزی انقلاب تعطیل گردید. از سوی مقابل، نخستین واکنش‌های منفی نسبت به انقلاب اسلامی نیز از سوی مقام‌های اسرائیل مطرح گردید. موشه دایان، وزیر خارجه اسرائیل، بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اعلام کرد که اثرات این تحولات بر روابط ایران و سایر کشورها و همچنین روابط اسرائیل و اعراب قابل ملاحظه خواهد بود. چون آیت‌الله خمینی به طور آشکار طرفدار اعراب است و به خصوص با سازمان آزادیبخش فلسطین اعلام همبستگی کرده است.[۵] چنین اقدامات و اظهار نظرهایی از سوی دو طرف به سادگی آشکار می‌ساخت که روابط اسرائیل با انقلاب اسلامی حتی پیش از تولد دولت جدید در ایران در وضعیت

خصمانه‌ای قرار داشته است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که دولت جدید در ایران ذاتاً ضد اسرائیلی متولد شد. اما در مورد آمریکا وضعیت تا حدودی متفاوت است. با وجود آنکه تصویر آمریکا در نزد امام خمینی به دلایلی که پیش از این ذکر شد تصویری کاملاً منفی بود، اما اولین مواجهه آمریکا و رهبران انقلاب اسلامی در جریان کنفرانس گوادولوپ در دی ماه ۱۳۵۷ به وقوع پیوست. پس از این کنفرانس کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا از طریق فرانسه پیامی برای امام خمینی (ره) فرستاد که آن را می‌توان نخستین مواجهه آمریکا با رهبر آینده جمهوری اسلامی تلقی کرد. این پیام اگر چه در بطن خود حاکی از این مسئله بود که آمریکا به ناچار وقوع تغییر و همچنین جایگاه امام خمینی(ره) به عنوان رهبر این تغییر در ایران را پذیرفته است، اما در عین حال حاوی علامت تحقیرآمیز و نگران کننده‌ای برای انقلابیون ایران بود که سوءظن موجود نسبت به این کشور را افزایش می‌داد.[۶] در این پیام امریکا علی‌رغم روابط بین‌المللی و با نهایت صراحت اعلام می‌کندکه دولت بختیار مورد حمایت آمریکاست و از امام می‌خواهد که از او حمایت نماید. و تهدید می‌کند که در صورت مخالفت آیتا... با دولت بختیار وقوع یک کودتای نظامی حتمی است، و اینکه بهتر است آیتا... در بازگشت به ایران عجله نکند".[۷] پاسخ امام به این تهدید حاوی نصیحت‌هایی برای رئیس جمهور آمریکا و حتی تهدید متقابل است: "به آمریکا اخطار می‌کنم که اگر کودتایی بشود از چشم شما می‌بینند.... اگر کودتای نظامی بشود، حکم جهاد مقدس باید داد..... به شما توصیه می‌کنم جلوی این خونریزی‌ها را بگیرید".[۸]

نکته حائز اهمیت دیگر اینکه در این مرحله و حتی تا سال‌های بعد تصویر یکپارچه‌ای از غرب به عنوان دشمن وجود ندارد. امام خمینی (ره) در این دیدار خطاب به نماینده دولت فرانسه می‌گویند:"از رئیس جمهور [فرانسه] که در این کنفرانس از تأیید کارتر از شاه مناقشه کرده است تشکر می‌کنم."[۹] تقریباً دو ماه پیش از این، امام خمینی در پاسخ به پرسش خبرنگار آلمانی در خصوص اینکه تغییرات در ایران چه نتایجی برای کشورهای اروپای غربی بویژه آلمان غربی بوجود خواهد آورد، نیز گفته بودند که: **"نتایج بدی به بار نخواهد آورد. با همه دولی که به احترام با ما رفتار کنند، ما نیز با آنها به احترام متقابل رفتار خواهیم کرد."** با این حال امام در پاسخ به پرسش همین خبرنگار در خصوص وضعیت آمریکائی‌ها

می‌گویند "آمریکائی‌هائی که به ضرر ما در ایران هستند، آنها را تحمل نخواهیم کرد. اما کسانی که به ضرر ما نیستند، مثل سایر خارجی‌ها در آنجا زندگی خواهند کرد."[۱۰]

تشدید اقدامات خصمانه امریکا علیه انقلاب اسلامی پس از پیروزی انقلاب، در واقع نه تنها مجالی برای تغییر نگرش رهبران ایران باقی نگذاشت، بلکه آنها را بیش از پیش متقاعد ساخت که امریکا بنا ندارد از خوی استکباری خود در قبال ایران دست بکشد. هارولد براون([۱]) وزیر دفاع وقت آمریکا در دیداری که دقیقاً همزمان با پیروزی انقلاب از برخی از کشورهای خاورمیانه داشت، در تهدیدی آشکار اعلام کرد که ایالات متحده اگر مقتضی بداند رأساً با کمک نیروی نظامی از منافعی که در ادامه عرضه نفت از خلیج فارس دارد، دفاع خواهد کرد.[۱۱] درست چند ماه بعد از پیروزی انقلاب، تصویب قطعنامه‌ای علیه وضعیت حقوق بشر در ایران خشم امام خمینی(ره) [۱۲]و یاران نزدیک وی را بر می‌انگیزد، اما تنش‌های جدی‌تر میان دو طرف زمانی ایجاد می‌شود که آمریکا اجازه ورود شاه به آمریکا را برای درمان سرطان را صادر کرد.[۱۳] این مسئله موجب شد که احساسات ضد آمریکایی در ایران بیش از هر زمان دیگر تشدید شود و در نهایت با حمله دانشجویان به سفارت آمریکا در تهران و اشغال این سفارت در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، به نقطه بی‌بازگشت برسد. پیچیدگی‌های مربوط به دلایل و چگونگی اشغال سفارت آمریکا ضرورت بحث‌های گسترده‌تری را ایجاد می‌کند، اما این نکته لازم به ذکر است که استدلال امام خمینی (ره) برای حمایت از عمل دانشجویان حکایت از این می‌کرد که امام بر اساس اطلاعاتی که به ایشان داده شده بود کاملاً به این نتیجه رسیده بودند که سفارت آمریکا مرکز طراحی تمامی توطئه‌هایی بوده است که جمهوری اسلامی طی چند ماه حیات خود با آن روبرو شده بود.[۱۴] نگرانی از تکرار واقعه کودتای ۲۸ مرداد که به عنوان یک گزاره محوری به طور مکرر در گفتمان امام خمینی (ره) و برخی از رهبران انقلابی مورد تأکید قرار می‌گرفت تا حدود زیادی نشان از دغدغه‌هایی داشت که می‌توانست هرگونه اقدام انقلابی علیه آمریکا را توجیه کند.

[1] Harold Brown

۲- مسئله صدور انقلاب

غیر از آمریکا و اسرائیل، سیاست خارجی ایران در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب با مسائل نزدیک‌تری نیز مواجه بود: مجموعه‌ای از کشورهای عربی منطقه که نگران تسری جوشش‌های انقلابی به کشورهای خود بودند. این مسئله به نوبه خود یکی از مهمترین موضوعات مجادله برانگیز در سیاست خارجی ایران – به ویژه در سال‌های نخست- یعنی مسئله صدور انقلاب را برجسته کرد.

تحلیلگرانی که به تحلیل ابعاد و اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته‌اند، اغلب در نقطه آغاز بر دو مسئله تأکید می‌کنند: مسئله آرمان‌گرایی دولت جدید و مسئله صدور انقلاب. فرهنگ رجائی بدون آنکه دلیل روشنی ارائه کند، معتقد است که اگر انقلابی خود را اسلامی می‌داند، صدور انقلاب نه تنها حرکتی انقلابی بلکه وظیفه‌ای انقلابی است.[۱۵] گری سیک، عضو شورای امنیت ملی آمریکا، در زمان وقوع انقلاب و پژوهشگر کنونی موسسه مطالعات خاورمیانه دانشگاه کلمبیا نیز می‌نویسد این تجربه مشترک انقلاب‌هاست که به طور مقدماتی به بازتعریف جهان بیرونی بر اساس تصویر خود می‌پردازند. تنها با تجربه‌های سخت است که آنها می‌فهمند دنیا به سادگی در خدمت آنها در نخواهدآمد.[۱۶]

دو ویژگی آرمانگرایی و صدور انقلاب به میزانی در کتاب‌ها و مقالات مربوط به سیاست خارجی ایران تکرار شده است که اغلب نویسندگان نیازی به این نمی‌بینند که مصادیقی برای ادعای خود مطرح کنند. نه رجایی و نه گری سیک و نه حتی نویسندگان دیگر به ما نمی‌گویند که بر مبنای چه مصادیقی به این نتیجه رسیده‌اند. رجایی تنها به اصل ۱۵۴ قانون اساسی اشاره می‌کند که در آن بر حمایت از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین تأکید شده است. بر مبنای این استدلال، بنابر این باید انقلابیون آمریکا و نویسندگان اعلامیه جهانی حقوق بشر را بیش از همه متهم به تلاش برای صدور انقلاب ساخت. البته رجایی این موضوع را نیز نادیده می‌گیرد که در ابتدای این اصل، صراحتاً بر خودداری از مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر تأکید شده است. گری سیک نیز هیچ اشاره‌ای به دلایل ادعای خود نمی‌کند.

انوشیروان احتشامی نیز در کتاب پس از [امام] خمینی، در حالی که به صراحت تأکید می‌کند که در هر حال تا تابستان ۱۹۸۲ (۱۳۶۱)، مجال صدور انقلاب به گونه‌ای جدی برای ایران فراهم نشد،[۱۷] در

صفحات دیگر بدون ذکر هرگونه سندی می‌نویسد که در سال ۱۹۸۰ این‌گونه به نظر می‌رسید که ایران خشونت آشکاری را در قبال دولت‌های محافظه‌کار خلیج فارس، عراق و کشورهای میانه‌رو عرب به نمایش می‌گذارد. احتشامی همچنین به نقل از شهرام چوبین می‌نویسد که دو عامل صدور انقلاب و سیاست نه شرقی و نه غربی، به گونه‌ای طبیعی کافی بود تا زنگ خطر قابل ملاحظه‌ای را در میان کشورهای منطقه‌ای و همسایگان ایران در خلیج فارس به صدا در آورد.[۱۸]

تقریباً در هیچ متنی اسناد قانع کننده‌ای برای نشان دادن تلاش‌های عملی و سازماندهی شده جمهوری اسلامی ایران برای صدور انقلاب خود در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب ارائه نشده است. اغلب مواردی که تحت عنوان حمایت ایران از جنبش‌های آزادیبخش و یا سازمان‌های انقلابی در کشورهای عربی مطرح می‌شود در واقع به سال‌های پس از شروع جنگ ایران و عراق، و به عبارتی به سال‌های پس از آشکار شدن حمایت کشورهای عربی از عراق، بر می‌گردد. البته تردیدی نیست که در فضای سیاسی آشفته سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ برخی اقدامات و اظهارات توسط برخی افراد یا گروه‌ها موجب نگرانی‌هایی در میان کشورهای دیگر گردیده است ، اما حمایت از چنین اقداماتی هیچ‌گاه به یک گفتمان مسلط تبدیل نشد و در داخل نیز مخالفان جدی داشت.

۳-مسئله استقلال

واقع‌گرایان سنتی بقای کشور را اصلی‌ترین منفعت حیاتی یک دولت می‌دانند و معتقدند در انتخاب می‌ان استقلال و همکاری، دولت باید اولویت را به استقلال بدهد. اما این استقلال بیشتر معنای سیاسی دارد، به این معنا که دولت باید در پی‌گیری اهداف خود مستقل باشد. با گسترش موضوع وابستگی متقابل از دهه ۱۹۷۰ به بعد، استقلال به معنای سنتی آن تقریباً منسوخ شده است؛ زیرا امروزه بندرت کشوری را می‌توان یافت که فاقد روابط سیاسی، تجاری و اقتصادی با سایر کشورها باشد. معنای دیگری از استقلال توسط نظریه‌پردازان چپ مکتب وابستگی مطرح شده است که براساس آن توسعه واقعی برای جهان سوم زمانی ممکن است که خود را از مرکز سرمایه‌داری جدا کند. این جداشدن صرفاً جنبه سیاسی ندارد، بلکه به طور عمده در حوزه اقتصادی است. براساس نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل دولت ـ ملت‌ها برای تأمین منافع

خود باید در صورت تشخیص با همه دولت ـ ملت‌های دیگر روابط اقتصادی و سیاسی برقرار کنند و در این می‌ان تفاوت خاصی می‌ان دولتها نیست. گرچه همکاری با دولت‌های قوی‌تر اگر منافع آن دولت را بیشتر تأمی کند، در تقدم است.

اما در متون اسلامی، استقلال معنای دیگری دارد که برخاسته از قاعده نفی سبیل است. این قاعده هر نوع سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیگانگان بر سرنوشت مسلمانان را نفی می‌کند. بنا بر قاعده فوق، حکومت دینی تا زمانی که موفق به تشکیل یک دولت عدل جهانی نشده است، باید در مواجهه با مراکز قدرت استقلال رأی خود را حفظ کند. در نتیجه در حالی که در نظریه‌های روابط بین‌الملل، مرکز قدرت جاذبه دارد و دولت‌ها باید با نزدیکی به آن قدرت خود را افزایش داده و منافع ملی خود را پیگیری کنند، در آموزه‌های دینی مشروعیت مرکز قدرت اولویت دارد و حکومت دینی نمی‌تواند به یک مرکز قدرت غیراسلامی متجاوز و سلطه‌گر نزدیک شود و با کمک آن امنیت و منافع خود را تأمین کند.

از ویژگی‌های مورد تأکید در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که در قانون اساسی هم بر آن تأکید گردیده، نفی هم‌زمان سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری است. در پایه‌گذاری سیاست خارجی و در جریان روابط با دیگر کشورها دولت اسلامی دنبال استثمار ملت‌های دیگر نیست، چشم به اراضی و معادن و ذخایر آنها نداشته و در مقام تسلط بر هیچ جمعی نیست. در اصل ۱۵۴ قانون اساسی صریحاً اعلام کرده که سعادت انسان را در کل جامعه بشری آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد و در اصل ۱۵۲ می‌گوید: سیاست خارجی جمهوری اسلامی براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری است.

۴- سیاست خارجی از منظر امام خمینی

برای امام خمینی امنیت ملی و سیاست خارجی پیش از هر چیز ذیل مفهوم حفظ نظام جمهوری اسلامی معنا می‌یابد. بیراه نیست اگر بگوییم برای امام همه چیز یا تقریباً همه چیز در ارتباط با «جمهوری اسلامی» معنا می‌یابد یا بی‌معنا می‌شود؛ اهمیت می‌یابد یا بی‌اهمیت می‌شود. بنابر این ابتدا باید دانست گفتار «حفظ

نظام» امام خمینی چه معنایی دارد و براساس سیاست خارجی و امنیت ملی نظام جمهوری اسلامی چه ابعاد و منظری به خود می‌گیرد.

اصطلاح «حفظ نظام» در کلام حضرت امام، اصطلاحی با کاربرد مستمر و مداوم است؛ درخواست مؤکد امام از مسئولین و مردم آن بود که «برای خدا و برای حفظ اسلام این جمهوری را تقویت نمائید».[۱۹] «به ملت عزیز ایران توصیه می‌کنم که نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان برومندتان به دست آوردید همچون عزیزترین امور قدر آن را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید».[۲۰] به طور کلی، به نظر می‌رسد فریضه یا ضرورت عمومی حفظ نظام، ضرورتی آن چنان گسترده است که از حفظ خود نظام فراتر می‌رود.

ممکن نیست دولتی که مدعی نمایندگی خداوند است، به برتری خود و تحقیر برادران مسلمان خود در منطقه بپردازد یا به اقدام‌هایی روی آورد که توجیه اخلاقی و دینی آن به سختی ممکن باشد. دولت برتری طلب یا بیشینیه‌خواه دولتی اخلاقی نسبت و بنابراین دینی نیست. رهیافت امام خمینی در سیاست خارجی، با ناسیونالیزم یا دستکم با فلسفه و اندیشهٔ آن (اگر از واقعیت دولت‌های ملی در گذریم)، نه مخالف که معاند است و آن را ضد خود می‌انگارد. ناسیونالیزیم نقطهٔ مقابل سیاست برادری است که چیزی همچون اساس یا فکر بنیادی سیاست خارجی امام خمینی و همچنین آرمان نهایی ایشان است. این سیاست از برابری فراتر می‌رود و به برادری‌خواهی می‌رسد. از نظر امام برادری و محبت مبنای دولت اسلامی است: «من امیدوارم این نقطه عطف از ایران به کلیه ممالک اسلامی و به همه مستضعفان جهان پرتوافکن شود و شما جوانان و عزیزان ببینید که دولت اسلامی مبنایش براساس برادری، محبت و اخوت است و اینکه فردی بالا و پایین یا طبقه‌ای فوق طبقه‌ای نباشد و نه براساس حاکم و محکوم.»[۲۱]

نتیجه دیگری که از رهیافت امام در عرصه سیاست خارجی به دست می‌آید آن است که رهیافت این دولت ابتدئاً جهان‌گرایانه نیست، بلکه منطقه‌گرایانه است؛ تمرکز بر منطقه اسلامی یا مناطق اسلامی و سپس بر جهان است نه ابتداً بر جهان و جهان‌گرایی و سپس بر منطقه.

دیگر آنکه این دولت تحرک فراوانی را در عرصه‌های خارجی خود لازم می‌آورد و ایجاب می‌کند. دولت امام خمینی امواج وسیعی از مخالفت‌ها و موافقت‌ها، تفکرات، اقدامات، موضع‌گیری، گسست‌ها و پیوندها را

موجب می‌شود و این یعنی ضرورت یک دستگاه دیپلماسی سرزنده با حوزه‌ای گسترده از ابتکارات و رفتارها. به علاوه این سیاست خارجی به ناچار درگیر قضاوت‌ها و ارزیابی‌های اخلاقی می‌شود و ضرورتاً باید برخی رفتارها را ستایش (نه فقط تأیید) و برخی دیگر را مذمت (نه صرفاً رد) نماید. یک دولت اخلاقی، بناچار درگیر یک سیاست خارجی اخلاقی می‌شود. در عین حال این سیاست خارجی، به دلیل داعیه‌های جهانی و انسانی خود که هر دو مقولاتی عمومی‌اند نمی‌تواند تا ابد با گزینش‌های خاص به سر کند. به عبارت دیگر، به عنوان سیاست خارجی یک دولت، نمی‌تواند بین ملت‌ها و دولت‌ها یکی را بر گزیند و دیگری را تا ابد فرو گذارد. چنین انتخابی با رسالت‌مآبی جهانی انقلاب و جمهوری اسلامی نیز چندان مطابق نیست. از این‌رو امام خمینی دولت و ملت‌ها را با هم مورد خطاب قرار می‌دهند؛ امام نمی‌خواهند که فقط ملت پیشبرنده فرایند تغییر باشد، مطلوب آنها هماهنگی دولت‌ها نیز هست.

هدف امام ایجاد بی‌ثباتی در داخل کشورهای اسلامی و کشورهای تحت ستم نیست «همه کشورها باید در محل خودشان باشند». هدف امام بی‌ثباتی در نظم ظالمانه بین‌المللی است. در این مسیر ایده‌آل آن است که دولت‌ها با ملت‌های‌شان هم مسیر شوند نه آنکه خودشان اسیر اغتشاش و بی‌ثباتی گردند.

به همین دلیل امام خمینی نه تنها هیچگاه توصیه ای به انزوا و قطع ارتباط با دولتهای دیگر نکردند، بلکه همواره بر ضرورت تداوم این ارتباطات تأکید می کردند.«الآن از قراری که من شنیدم، شیطنت دیگری می کنند و آن این که: ما چرا با دولتها رابطه داشته باشیم؟ ما می رویم سراغ ملتها و با دولتها، هیچ کاری نداریم. که این، یک نقشه ای است که اخیرا تعقیب می شود. ابرقدرتها و آمریکا خیال می کردند که ایران، به واسطه انقلابی که کرده است و می خواهد استقلال و آزادی را، که یک مساله تازه و برخلاف رویه همه حکومتهاست، به دست بیاورد، و به ناچار منزوی خواهد شد. وقتی که منزوی شد، زندگی نمی تواند بکند که دیدند نشد و ایران روابطش با خارجیها زیادتر گردید. حالا به دنبال این مطلب افتادند که ما چه کار داریم به دولتها، اینها همه ظالم و کذا هستند و ما باید با ملتها روابط داشته باشیم که این هم نقشه تازه و مساله بسیار خطرناک و شیطنت دقیقی است. ما باید، همان گونه که در زمان صدر اسلام، پیامبر سفیر به این طرف و آن طرف می فرستاد که روابط درست کند، عمل کنیم و نمی توانیم بنشینیم، بگوییم که با دولتها

چه کار داریم. این، برخلاف عقل و برخلاف شرع است و ما باید با همه رابطه داشته باشیم. تنها چندتا استثناء می شود که الآن با آنها رابطه نداریم. اما این، معنایش این نیست که با هیچ دولتی نباید رابطه داشته باشیم، هیچ عقل و هیچ انسانی آن را نمی پذیرد، چون معنایش شکست خوردن و فنا و مدفون شدن است، تا آخر. و ما باید با ملتها و دولتها رابطه پیدا کنیم. آنها را که می توانیم ارشاد کنیم، با همین روابط ارشاد کنیم و از آنهایی که نمی توانیم ارشاد کنیم، سیلی نخوریم. بنابراین، من به شما سفارش می کنم که در هرکجا و در هر کشوری که هستید، رابطه تان را محکم کنید و رفت وآمد داشته باشید.»[۲۲]

تنها قید امام برای روابط با دولتهای دیگر حفظ احترام متقابل و سلطه ناپذیری است. «تمام کشورها، اگر احترام ما را حفظ کنند، ما هم احترام متقابل را حفظ خواهیم کرد و اگر کشورها و دولتها بخواهند به ما تحمیلی بکنند، از آنها قبول نخواهیم کرد. نه ظلم به دیگران می کنیم و نه زیربار ظلم دیگران می رویم.»[۲۳]چنین شرطی حتی در مورد کشوری مانند آمریکا نیز صادق است. «باید ببینیم آمریکا خودش در آینده چه نقشی دارد. اگر آمریکا بخواهد همان طور که حالا با ملت ایران معامله می کند، با ما رفتار کند، نقش ما با او خصمانه است. و اگر چنانچه آمریکا به دولت ایران احترام بگذارد، ما هم با همان احترام متقابل عمل می کنیم و به طور عادلانه، که نه به او ظلم کنیم و نه به ما ظلم کند، رفتارخواهیم کرد و اشکالی پیش نمی آید.»[۲۴] نگاه امام به آمریکا نگاهی کاملاً مبتنی بر عقل سلیم است؛ اما با این حال در مورد اسراییل، وضعیت فرق می‌کند. رویکرد امام به اسرائیل احتمالاً تنها موردی است که در چهارچوب عرف بین‌المللی موجود قرار نمی‌گیرد، زیرا به گفته امام «ما با آنها نمی‌توانیم زندگی بکنیم» و «اسراییل آدم‌شدنی نیست». مجموعه گفتارهای ایشان درخصوص اسراییل از یک منع اصولی سخن می‌گوید. امام می‌گوید: «اسراییل غاصب است، جنایتکار و نژادپرست است، در حال جنگ با مسلمین و با ما دشمن است».[۲۵] صفات یاد شده، بیشتر ذاتی‌اند تا عرضی و داوری‌هایی قطعی و تمام شده به نظر می‌رسند.

انقلابیگری امام خمینی همانگونه که گفته شد اخلاقی و در چهارچوب اصول پذیرفته شده بین‌المللی است. «اینکه می‌گوئیم باید انقلاب ما به همه جا صادر بشود، این معنی غلط را از او برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می‌دانیم. همه کشورها باید در محل

خودشان باشند. ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران وقع شد و خودشان از ابرقدرت‌ها فاصله گرفتند ودست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها بشود. آرزوی ما این است. معنی صدور انقلاب ما این است که همه ملت‌ها بیدار بشوند و همه دولت‌ها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودنی که هستند و از اینکه همه مخازن آنها دارد به باد می‌رود و خودشان به نحو فقر زندگی می‌کنند نجات بدهند.[۲۶]

تقریباً همه کارگزاران سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی اذعان دارند که امام خمینی از رفتارهای یکسره خلاف‌آمد هنجارهای بین‌المللی اکراه داشت. امام بر احترام به شعور متعارف یا دانش عمومی متداول روابط بین‌الملل (مثل ضرورت همکاری‌های بین دولت‌ها، تعامل با اتحادیه‌ها، اهمیت سازمان‌های بین‌المللی، عدم انزوا و تحرک دیپلماتیک و عدم ضدیت با ارزش‌های پذیرفته شده بین‌المللی مثل حقوق بشر و...) تا زمانی‌که ابزاری برای ممانعت از استقلال دولت جمهوری اسلامی نباشند، باور داشت. اما اگر ممانعتی از سوی این نهادها و ارزش‌ها در مقابل جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت (مثل تبدیل نرم‌ها، سازمان‌ها و اصول حقوق بشر به یک نظریه ایدئولوژیک برای تشکیک در حقانیت دولت جمهوری اسلامی) آنگاه در مخالفت با آن رویه‌های جاافتاده تردید به خود راه نمی‌داد. با این حال، آغازگاه داوری‌های ایشان در مقوله سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی، شناسایی و احترام به اصول جاافتاده روابط بین‌الملل است. فکر سیاست خارجی امام خمینی، از یک دیدگاه، آمیزه‌ای از عقل سلیم در روش و انقلابی‌گری در هدف است.

با همه این تفاسیر نمی‌توان کتمان کرد که امام (ره) در آرزوی ظهور یک دولت واحد جهانی احتمالاً دولت امام زمان (عج) است که متشکل از «جمهوری‌های آزاد و مستقل» است:

«از هیاهوی تبلیغاتی ابرقدرت‌ها و عمال سرسپردهٔ آنان نترسید؛ و حکام جنایت‌کار که دسترنج شما را به دشمنان شما و اسلام عزیز تسلیم می‌کنند از کشور خود برانید؛ و خود و طبقات خدمتگزار متعهد زمام امور را به دست گیرید؛ و همه در زیر پرچم پرافتخار اسلام مجتمع، و با دشمنان اسلام و محرومان جهان به دفاع برخیزید، و به سوی یک دولت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل به پیش روید، که با تحقق آن همهٔ

مستکبران جهان را به جای خود خواهید نشاند، و همهٔ مستضعفان را به امامت و وراثت خواهید رساند. به امید آن روز که خداوند تعالی وعده فرموده است».[۲۷]

با وجود این، سیرهٔ عملی و سیاست امام عملاً نشان داد آرمان بزرگ دولت واحد اسلامی تا هر زمان که لازم باشد – و زمان آن را میزان قدرت دولت اسلامی تعیین خواهد کرد – می‌تواند به نفع ضرورت‌های فوری‌تر به تعویق بیفتد. «یک دولت اسلامی»، آرمانی عقیدتی است نه برنامه‌ای سیاسی. این دولت، دولت جهانی، چنان که امام ره در همین عبارت بالا تصریح کرده، یک وعدهٔ الهی است و بنابراین به آینده‌ای نامشخص و نامعین مربوط است و بنابراین ربط مستقیمی به یک دولت اسلامی که در این زمان مجبور است در قالب‌های ملت – کشوری عمل کند، ندارد.

با تشکیل جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی به عنوان بنیانگذار و همچنین نظریه‌پرداز دولت جدید- با توجه به ویژگی‌ها و موقعیت خاص این دولت- دو موضوع ضرورت حفظ نظام، ضرورت ایجاد روابطی عادلانه و در عین حال مسئولانه با سایر دولت‌ها، را به عنوان اصول محوری سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران مورد تأکید قرار دادند. این تأکیدهای متفاوت اگرچه در شرایط زمانی متفاوت بر محورهای خاصی از سیاست خارجی و امنیتی دولت اسلامی متمرکز بوده‌اند، اما تمامی آنها برگرفته از اصول و معیارهایی هستند که در نصوص دینی و همچنین سیره پیامبر گرامی اسلام و ائمه طاهرین بر آنها تأکید شده است.

۵- مبانی استمرار و تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی جمهوری اسلامی دارای منابع و یا ریشه‌هایی است که عناصری را در آن پایدار و یا دگرگون ساخته است. سیاست خارجی کشور فارغ از متغیرها و تحولات جاری داخلی و خارجی از عوامل سیاسی، امنیتی ، فرهنگی – اجتماعی و اقتصادی و تاریخی و همچنین ویژگی‌ها و شرایط جغرافیایی نیز متاثر است که تداوم مؤلفه‌ها و محورهای اصلی آن را در پی دارد. در این راستا می‌توان به میراث و تأثیرات ناشی از تمدن و فرهنگ ایران باستان و تمدن اسلامی و همچنین ذهنیت تاریخی ایرانیان مانند ظلم و ستم و فشارهای قدرت‌های بیگانه به عنوان ریشه‌های سیاست خارجی استقلال طلب ایران بعد از انقلاب اسلامی

اشاره کرد.[۲۸] در تشریح منابع سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که باعث تبیین دلایل و علل تداوم و تغییر در آن می‌شود، عناصر بادوامی چون وضعیت جغرافیایی، پیشینه تاریخی و فرهنگ سیاسی، تداوم در سیاست خارجی را ایجاب می‌کند و در مقابل متغیرهای فردی و بین‌المللی که حالت پویا دارند موجبات تغییر در سیاست خارجی را به وجود می‌آورند.[۲۹]

بررسی‌های انجام شده در خصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ، فارغ از اشاره به تغییرات تاکتیکی یا روشی و به عبارت دیگر تغییر در گفتمان‌های سیاست خارجی، نشان‌دهنده اصول و بنیان‌هایی است که رفتارهای سیاست خارجی عمدتا بر آن‌ها ابتنا یاقته است.

در مجموع می‌توان عنوان نمود که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پی تأمین همزمان امنیت فیزیکی و امنیت هویتی خود بوده است. امنیت فیزیکی به مفهوم دفع تهدیدات وتأمین امنیت نظامی، حفظ انسجام اجتماعی و ملی و تأمین نیازهای اقتصادی است. امنیت هویتی نیز به حفظ هویت اسلامی- انقلابی جمهوری اسلامی و حفظ و تداوم آن در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی اشاره دارد. اما این مساله در دوره‌های زمانی مختلف سیاست خارجی کشور متفاوت بوده است. بدین مفهوم که در برخی مقاطع به دلیل تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی یا دیدگاه‌ها و گرایش‌های دولت‌ها و رهبران حاکم امنیت فیزیک و در برخی مقاطع دیگر امنیت هویتی درسیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد تاکید بیشتر قرار گرفته است. ولی عمدتاً سعی شده است تا بین این دو نوع از امنیت نوعی توازن برقرار شود. به عبارت دیگر سعی شده است تا هم امنیت فیزیکی و مسائل و نیازهای حیاتی داخلی و ملی و هم حفظ هویت و اصول انقلاب اسلامی در اتخاذ تصمیمات و بروز رفتارهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مورد لحاظ و توجه واقع شود.

با توجه به حرکت کلان کشور و سیاست خارجی در جهت تأمین همزمان امنیت فیزیکی و امنیت هویتی و اصول و منافع تعریف شده برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، اهداف سیاست خارجی در دو سطح ملی و فراملی طبقه‌بندی می‌شود. حفظ امنیت ملی و موجودیت کشور، توسعه و رفاه اقتصادی، کسب اعتبار بین‌المللی و کسب و افزایش قدرت ملی از جمله اهداف ملی و حفظ کیان اسلام و تشیع، تلاش برای بیداری اسلامی، آزادی سرزمین‌های اشغال شده اسلامی، حمایت از نهضت‌های اسلامی وحدت جهان اسلام

و تشکیل جامعه جهانی اسلامی (امت اسلامی) از اهداف فراملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌شوند.[۳۰]

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسئله توسعه

همان‌گونه که در فصل گذشته به آن اشاره شد میان سیاست خارجی و مدل توسعه اقتصادی رابطه مستقیمی وجود دارد. انتخاب مدل توسعه یک کشور تأثیرات گسترده و تعیین کننده‌ای در تعیین جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن کشور دارد و مدل توسعه یکی از منابع داخلی سیاستگذاری خارجی کشورها محسوب می‌شود.[۳۱]نوع مدلی که برای توسعه کشور انتخاب می‌شود، الزاماتی را بر حوزه سیاست‌گذاری خارجی کشور تحمیل کرده و رفتارهای مکمل و تأمین کننده نیازهای آن نوع خاص از توسعه ملی را هم طلب می‌کند و این مسئله بر تنظیم رفتار خارجی کشور اثرگذار است.

رابطه میان دو مفهوم توسعه و سیاست خارجی غالبا در دل اسناد بالادستی هر کشوری پردازش می‌شود، اسنادی مانند قانون اساسی یا سندهای راهبردی که برای دوره‌های میان مدت و بلند مدت تنظیم می‌شود و تلاش اصلی آنان تحقق بخشیدن به اهداف و آرمان‌ها و ارزش‌های اساسی و بنیادین کشور هستند. این گونه اسناد مانند سند چشم انداز بیست ساله در جمهوری اسلامی، خطوط کلی راهبردی یک کشور را برای نیل به اهداف میان مدت و بلند مدت تعیین میکنند و رابطه نهادها و سازمانها را تعریف کرده و از دل این سند، اسناد راهبردی بخشی نیز استخراج می‌شوند.[۳۲]

۱)سیاست خارجی در قلمرو قانون اساسی

بنا به یک تعریف، سیاست خارجی بازتاب اهداف و سیاست‌های یک دولت در صحنه روابط بین‌الملل است. از منظری کلی اهداف کلان جمهوری اسلامی ایران با توجه به قانون اساسی شامل موارد زیر می‌شود:

- حفظ استقلال، تمامیت ارضی و امنیت ملی
- توسعه و اعتلای کشور و ایجاد رفاه عمومی جامعه در محیطی صلح‌آمیز
- وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام

- ارتقای حیثیت بین‌المللی و توانمندی‌های کشور
- اصلاح نظام بین‌الملل در جهت استقرار عدالت، آزادی، امنیت و رفاه در سطح جهان
- حضور در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و حفظ و تثبیت حقوق بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران
- گسترش روابط دو جانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی.

از منظری دقیق‌تر نیز اهداف ملی مندرج در قانون اساسی حائز توجه است. این اهداف با توجه به اصول ۳، ۹، ۶۷،۱۲۱،۱۵۲ و ۱۵۳ قانون اساسی در بردارنده تأکید بر اسلام، آزادی، استقلال همه جانبه، وحدت و تمامیت ارضی، مشارکت عامه مردم، تقویت کامل بینه دفاع ملی و اعتلای کشور است. اهداف فراملی با توجه به اصول ۳، ۱۱، ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ قانون اساسی در بردارنده دفاع از حقوق همه مسلمانان، حمایت بی دریغ از مستضعفان جهان، وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام است.

جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران طبق اصول ۱۵۲ و ۱۵۴ قانون اساسی عبارتند از نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر، روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیر محارب، خودداری کاملی از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر.[۳۳]

اصل ۱۵۲ قانون اساسی می‌گوید «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هر گونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرتهای سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است».

اصل ۱۵۴ قانون اساسی نیز می‌گوید «جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند».

۲) سیاست خارجی ج.ا.ا در چارچوب سند چشم‌انداز

جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۸۲، سند چشم انداز ۱۴۰۴ را بعنوان یک سند کلیدی و فرادستی تدوین کرد که در آن چهارچوب برنامه‌ریزی سیاست‌های داخلی و خارجی برای تبدیل کشور به قدرت برتر در

منطقه آسیای جنوب غربی مشخص گردیده است. سند چشم‌انداز پس از قانون اساسی مهمترین سند بالا دستی کشور محسوب می‌شود. این سند، در واقع، در پی ایجاد عقلانیت و پیوستگی در تمامی اقدامات و سیاست‌های کشور در حوزه‌ها و سطوح متفاوت جهت تأمین اهداف دوگانه رفاه و امنیت در قالب فرآیند توسعهٔ ملی است.

پس از پایان جنگ تحمیلی، اجرای سه برنامه توسعه زمینه‌های بازسازی اقتصادی کشور را فراهم کرد. اما تدوین سند چشم‌انداز بیانگر اراده ملی برای شتاب بخشیدن به آهنگ حرکت به سوی این هدف تاریخی بود. سند چشم‌انداز بیست ساله درصدد دستیابی به توسعه ملی پایدار در یک افق بلندمدت و در تعامل با نظام بین‌المللی است. به بیان دیگر در سند چشم‌انداز، توسعه اقتصادی با نگاهی برونگرا و در تعامل با اقتصاد جهانی تعریف می‌شود. این موضوع در شرایط موجود جهانی از ضرورت‌ها و بایسته‌های اساسی در نیل به توسعه ملی، بازسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور و نهایتاً شکل‌گیری دولت مقتدر ملی به حساب می‌آید.

سیاست خارجی که بر اساس استراتژی، بنا شده و دارای مراحل گوناگون برای برآوردن منافع ملی باشد، از دو نوع چشم‌انداز قابل تصور برخوردار خواهد بود ۱- چشم‌انداز به معنای یک اندیشه در برنامه‌ریزی استراتژیک ۲- چشم‌انداز در سلسله مراتب موجود در برنامه‌ریزی استراتژیک که به ترتیب ماموریت، چشم‌انداز، استراتژی، سیاستگذاری، اجرا و کنترل را در بر می‌گیرد. در حال حاضر بسیاری از کشورها دارای چشم‌انداز هستند و نه تنها برای خودشان بلکه به تازگی برای همسایگان، رقبا و دشمنان نیز چشم‌انداز ترسیم می‌کنند. در سال ۱۹۸۶ آمریکایی‌ها کتابی بنام «افول امپراتوری » منتشر کردند که چشم انداز اتحاد شوروی را بیان می‌کرد و سناریوهای گوناگونی را مطرح کرده بود. یکی از سناریوهای این بود که این امپراتوری دچار فروپاشی می‌شود که این امر در دسامبر ۱۹۹۱ عملی شد.[۳۴]

با نگاهی به ساختار راهبردی متن سند نهایی چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران، می‌توان این سند را در سه بخش قابل تفکیک بررسی کرد: پیش درآمد، درآمد، و برآیند سند چشم انداز. این سند در

آبان ۱۳۸۲ به تصویب نهایی رسید و بررسی مفاد آن می‌تواند بیانگر نوع رابطه آرمان‌ها و اهداف از یک طرف و سیاست‌ها و خط مشی‌های اتخاذ شده از طرف دیگر باشد.

در سند چشم انداز بیست ساله ج.ا.ایران چنین آمده است:

"با اتکال به قدرت لایزال الهی و در پرتو ایمان و عزم ملی و کوشش برنامه‌ریزی شده و مدبرانه جمعی و در مسیر تحقق آرمان‌ها و اصول قانون اساسی در چشم‌انداز بیست ساله: ایران کشوری است توسعه‌یافته، با جایگاه اول اقتصادی علمی و فنا وری در سطح منطقه با هویتی اسلامی و انقلابی، و الهام بخش در روابط بین‌الملل. دست یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی (شامل آسیای می‌انه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) با تأکید بر جنبش نرم‌افزاری و تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل".

در سند چشم‌انداز به صراحت در مورد الگوی توسعه ذکری به میان نیامده، اما با توجه به مقدمه آن و فرآیندی که برای تبدیل کشور به قدرت برتر در منطقه با اقتصادی پیشرفته و جایگاه اول علمی – تکنولوزیکی و متعامل با نظام بین‌الملل برای آن در نظر گرفته شده است و همچنین بر اساس چهارچوب برنامه پنج سال‌های که برای تحقق اهداف سند توسعه پایدار ملی با « چشم‌انداز رویکرد جهانی» تحت عنوان تدوین شده، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که برای رسیدن به اهداف چشم‌انداز، راهبرد «توسعه صادرات» در نظر گرفته شده و در چهارچوب این سند رویکرد جمهوری اسلامی «برون‌گرایی اقتصادی» است. زیرا به استناد مفاد سند چشم‌انداز و وابستگی متقابلی که در نظام بین‌الملل وجود دارد و روند جهانی شدن اقتصاد، نمی توان با درون‌گرایی به این اهداف رسید.

جهت‌گیری سیاست خارجی در سند چشم‌انداز

اگرچه رویکرد سند چشم‌انداز تعیین مسیر برای پیشرفت و توسعه اقتصادی کشور است، اما این موضوع که توسعه پایدار بدون داشتن یک سیاست خارجی منسجم و فعالانه امکان‌پذیر نخواهد بود، از نظر تدوین کنندگان سند به دور نمانده است. در واقع، سند چشم‌انداز بیست ساله درصدد دستیابی به توسعه ملی

پایدار در یک افق بلندمدت و در تعامل با نظام بین‌المللی است. به بیان دیگر در سند چشم‌انداز، توسعه اقتصادی با نگاهی برونگرا و در تعامل با اقتصاد جهانی تعریف می‌شود. این موضوع در شرایط موجود جهانی از ضروریات و بایسته‌های اساسی در نیل به توسعه ملی، بازسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور و نهایتاً شکل‌گیری دولت مقتدر ملی به حساب می‌آید.

در متن سند مفاهیم کلیدی که ابعاد سیاست خارجی را تعیین می‌کنند اندک اما بسیار مهم و محوری هستند. به طور مشخص در متن سند شش ویژگی برای ایران ۱۴۰۴ پیش‌بینی شده است که از این شش ویژگی، سه ویژگی آن یعنی"امن"بودن، "مستقل" بودن و "مقتدر" بودن، اشاره به ویژگی‌های کلان و ماهوی جمهوری اسلامی ایران دارد و سه ویژگی دیگر آن نسبت جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای جهان را تعریف می‌کند. این سه ویژگی عبارتند از:

۱. دارای جایگاه اول منطقه‌ای،
۲. الهام‌بخش و
۳. دارای تعامل سازنده و مؤثر با سایر کشورهای جهان.

هر کدام از این مفاهیم به نوبه خود تعیین کننده جهت و حتی ماهیت سیاست خارجی هستند.

الف) پیش‌نیازهای دستیابی به جایگاه اول منطقه‌ای

مفهوم جایگاه اول منطقه‌ای اگرچه انتظارات از سطح پیشرفت اقتصادی و علمی کشور را مورد تأکید قرار می‌دهد اما در حوزه سیاست خارجی متضمن این پیام است که در افق ۱۴۰۴ ایران باید به توسعه یافته‌ترین قدرت منطقه‌ای تبدیل شود. تحقق چنین هدفی پیش از هر چیز مستلزم دو مسئله است:

۱- ثبات‌سازی در محیط منطقه‌ای

در یک محیط منطقه‌ای آشوب‌زده، توسعه اگر نگوئیم غیرممکن، حداقل بسیار دشوار است. دستیابی به توسعه نیازمند محیط امنیتی‌ای است که در آن ثبات و آرامش و همچنین همکاری و تجارت ویژگی غالب باشد. تجربه کشورهای در حال توسعه موفق، شاهدی بر این مدعاست. دقت در تجربه آنها نشان می‌دهد که

در دوره‌های اولیه حرکت به سمت توسعه و پیشرفت، کشورهای در حال توسعه، یا تحت پوشش چتر امنیتی قدرت‌هایی بزرگ بوده‌اند و یا خود به ثبات‌سازی در محیط پیرامونی خویش همت گماشته‌اند. توجه به این نکته ضروری است که در وضعیت فعلی پیشبرد سریع «توسعه» برای جمهوری اسلامی ایران از مرز «انتخاب» گذشته است و به ضرورت تبدیل شده است، ضرورتی که «ثبات‌سازی» ابزار مهم تحقق آن است.

۲- بهره‌گیری از سیاست خارجی در جهت توسعه اقتصادی

رسیدن به جایگاه نخست در سطح منطقه‌ای مستلزم این است که بخشی مهمی از منابع کشور و از جمله سیاست خارجی در خدمت اقتصاد قرار گیرند. دقت در تجربه کشورهای موفق در امر توسعه این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد. در گذار این کشورها از وضعیت "در حال توسعه" به صنعتی شده، سیاست خارجی نقش عمده‌ای ایفا کرده است. به گونه‌ای که از یک سو با تصویرسازی این کشورها به مثابه فرصت بین‌المللی، زمینه را برای جذب هر چه بیشتر منابع بین‌المللی توسعه‌ای فراهم ساخته و از دیگر سو با ایجاد ثبات در محیط امنیتی فضا را برای گسترش تعاملات و همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای مهیا ساخته است.

از دیگر وظایف سیاست خارجی جهت تقویت اقتصاد کشور در افق چشم‌انداز، فراهم کردن زمینه‌های سیاسی مناسب جهت تقویت نقش و توان رقابتی کشور، به ویژه بخش خصوصی جهت حضور فعال در اقتصاد جهانی است. تاریخ توسعه در کشورهای موفق نشان می‌دهد که دولت در این گونه کشورها همواره نقشی پر اهمیت در بالا بردن توان رقابتی بخش خصوصی در عرصه جهانی ایفا کرده است.

ب) الهام‌بخشی در جهان اسلام

در متن سند چشم‌انداز آنچه که از لحاظ جهت‌گیری سیاست خارجی مهم است دو مفهوم «الهام‌بخشی» و «تعامل سازنده و مؤثر» است. مفهوم الهام‌بخشی مفهومی است که با دقت و هوشمندی زیادی انتخاب شده است. این مفهوم علاوه بر آنکه ارتقاء تأثیرگذاری مؤثر و مثبت جمهوری اسلامی ایران را در سطوح منطقه‌ای و جهانی مد نظر قرار می‌دهد، اصل عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها -که در قانون اساسی نیز بر آن تأکید شده است- را نیز نادیده نمی‌گیرد. در واقع در جهان امروز با توجه به انقلاب ارتباطات و انفجار

اطلاعات و همچنین تسهیل مشارکت مستقیم مردم در شکل دادن به روندهای داخلی، کشورهایی می‌توانند نقش‌آفرینی مؤثرتری در عرصه بین‌المللی داشته باشند که کالاهای بهتری برای عرضه کردن در اختیار داشته باشند. این کالاها شامل تمامی انواع آن یعنی کالاهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی می‌شود. البته نباید فراموش کرد که این کالاها باید در بسته‌بندی‌های مناسب عرضه شوند. در جهان امروز توانمندی در ارائه از اهمیتی برابر با توانمندی در تولید محتوا برخوردار است. چگونگی صورت‌بندی یا نظریه‌پردازی و یا گفتمان‌سازی تکنیک‌هایی هستند که می‌توانند در فرایند الهام‌بخشی نقش مؤثری ایفا کنند.

مفهوم الهام‌بخشی حتی مفهوم انسانی‌تری نسبت به مفهوم قدرت نرم است. در مفهوم قدرت نرم به رغم تأکید بر جذابیت، نوعی تحمیل و اجبار به صورت غیر آشکار نهفته است. در حالی که در مفهوم الهام‌بخشی حق انتخاب به مخاطبین داده می‌شود. اگر ما بتوانیم با رفتار و عمل خود الگویی برای دیگران باشیم بسیار انسانی‌تر است تا اینکه بخواهیم با لطایف‌الحیل و یا از طریق ایجاد جذابیت‌های کاذب دیگران را با خود همراه نماییم. این مسئله پیش از هر چیز مستلزم آن است که ما بتوانیم تجربه موفقی را به لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پایه‌گذاری کنیم.

ج) تعامل سازنده

اگر مفهوم الهام‌بخشی حوزه توجه خود را عمدتاً متوجه بخش خاص و محدودی از جهان کرده است، مفهوم تعامل سازنده نگاهی عامتر به کلیت رویکرد سیاست خارجی ایران دارد. بی‌گمان انتخاب گزینه تعامل، چهارچوب رفتاری و گفتاری ویژه‌ای در جهت ساختن منافع و اهداف ملی، فراروی کشور قرار می‌دهد. تعامل در جهان کنونی نه یک شیوه در میان شیوه‌های دیگر، بلکه مهمترین و مؤثرترین شیوه پیشبرد اهداف سیاست خارجی است. این مسئله به معنای آن نیست که در روابط بین‌الملل معاصر تقابل و رویارویی دیگر جایی ندارد، بلکه به این معناست که در شرایط امروز جهان حتی اختلافات و چالش‌های عمده نیز دلیل قانع کننده‌ای برای خروج از مسیر تعامل نیست. در این فضا، قدرت جریان‌سازی و تصمیم‌سازی، از اولویت بالایی برخوردار است. به بیان بهتر، پایش و گسترش اهداف و منافع ملی از راه جریان‌سازی و تصمیم‌سازی آگاهانه

در بستر دگرگونی‌ها و معادلات پیچیده و متنوع کنونی امکان‌پذیر می‌شود. این مهم نیز وابسته به درک درست و ارزیابی واقع‌بینانه از فرآیندهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و امکان تأثیرگذاری برآنها می‌باشد و نیز نیازمند اتخاذ راهبردی مناسب در عرصه سیاست خارجی است. در کل، می‌توان گفت نیل به هدف اساسی دگردیسی موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، نیازمند در نظر گرفتن ابعاد گوناگون فرصت‌سازی است که در این راه وجود دارد.

تعامل سازنده و مؤثر و درون سیستم بین‌المللی نه به معنی پذیرش وضعیت موجود است و نه به معنی مبارزه دائمی با وضعیت موجود، بلکه در میان این دو وضعیت است. تلاش برای ایجاد تغییرات بنیادین در نظام بین‌الملل موجود نه امکان‌پذیر است و نه عقلانی.

۳) سیاست خارجی ج.ا.ا در بستر برنامه‌های توسعه

در برنامه‌های اول تا سوم توسعه به حوزه سیاست بین الملل و سیاست خارجی توجه نشده است و صرفاً در برنامه چهارم نیم نگاهی به امور مربوط به سیاست خارجی وجود دارد. ویژگی برنامه چهارم، گنجانده شدن برنامه می‌ان مدت در چهارچوب چشم‌انداز بلندمدت بیست ساله کشور است که رسالت چهار برنامه بعدی را مشخص کرده است. براساس سند چشم انداز هدف کلی برنامه چهارم "رشد پایدار اقتصادی دانایی محور" و هدف برنامه پنجم "تثبیت مبانی رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی" و برنامه‌های ششم و هفتم "توسعه پایدار و دانش بنیان" کشور و "تأمین عدالت اجتماعی" برشمرده شده است. در چهارچوب چشم انداز بلندمدت بیست ساله کشور است که رسالت چهار برنامه بعدی را مشخص کرده است.

اسناد سازمان برنامه کشور، چهار هدف کلی را برای برنامه چهارم تصریح کرده است که عبارت‌اند از: توسعه دانش‌پایه، عدالت محور و در تعامل با جهان؛ تأمین امنیت مطمئن ملی و بازدارندگی همه جانبه؛ صیانت از هویت و فرهنگ اسلامی ایران؛ حاکمیت مؤثر و استقرار دولت شایسته.[۳۵]

سیاست‌های برنامه پنجم در چارچوب سند چشم‌انداز بیست ساله و با رویکرد پیشرفت و عدالت از سوی مقام رهبری ابلاغ گردید. سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه دارای ۴۵ بند و شامل سرفصلهای امورفرهنگی، امور علمی و فناوری، امور اجتماعی، امور اقتصادی و امور سیاسی، دفاعی و امنیتی است. سند برنامه پنجم

اعتلای جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران از نظر توانمندی اقتصادی و فنی، فرهنگی و سیاسی و امنیتی را مدنظر قرار داده است. قاعدتا فقدان امنیت و آرامش در منطقه و حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای در خلیج فارس به بهانه برقراری امنیت و ایجاد هر گونه ترتیبات منطقه‌ای بدون حضور جمهوری اسلامی ایران، تحقق اهداف مندرج در برنامه پنجم توسعه را با چالش جدی مواجه خواهد ساخت.

با مروری بر برنامه‌های توسعه پنج ساله کشور موارد مورد تأکید در حوزه سیاستگذاری خارجی شامل موارد زیر می‌شوند :

۱. تقویت امنیت و اقتدار ملی با تأکید بر رشد علمی و فناوری، مشارکت و ثبات سیاسی، ایجاد تعادل میان مناطق مختلف کشور، وحدت و هویت ملت، قدرت اقتصادی و دفاعی و ارتقاء جایگاه جهانی ایران.

۲. تقویت هویت اسلامی و ایرانی ایرانیان خارج از کشور، کمک به ترویج زبان فارسی در میان آنان، حمایت از حقوق آنان، و تسهیل مشارکت آنان در توسعه ملی.

۳. تعمیق روحیه دشمن‌شناسی و شناخت ترفندها و توطئه‌های دشمنان علیه انقلاب اسلامی و منافع ملی، ترویج رویحه ظلم‌ستیزی و مخالفت با سلطه‌گری استکبار جهانی.

۴. ثبات در سیاست خارجی براساس قانون اساسی و رعایت عزت، حکمت و مصلحت و تقویت روابط خارجی از طریق:

- استفاده مطلوب از موقعیت و مزیت جغرافیایی کشور به ویژه در امر بازرگانی.
- تحکیم روابط با جهان اسلام و ارایه تصویر روشن از انقلاب اسلامی و تبیین دستاوردها و تجربیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جمهوری اسلامی و معرفی فرهنگ غنی و هنر و تمدن ایرانی و مردم سالاری دینی.
- افزایش اقتدار دفاعی و امنیتی و انتظامی به منظور بازدارندگی و پاسخگویی مؤثر به تهدیدها و تأمین منافع ملی و امنیت عمومی، و پشتیبانی از سیاست خارجی و گسترش صلح و ثبات و امنیت در منطقه با بهره‌گیری از همه امکانات.[۳۶]

در متن قانون برنامه پنج ساله پنجم در ماده ۲۱۰ وزارت امور خارجه را موظف کرده است که با بهره‌گیری از نظرات کارشناسان کلیه سازمانها و نهادهای مسؤول و به منظور اعتلاء شأن، موقعیت، اقتدار و نقش جمهوری اسلامی ایران و استفاده از فرصتهای اقتصادی در منطقه و نظام بین‌الملل و بسط گفتمان عدالت‌خواهی در روابط بین‌الملل، سیاستهای مناسب را برای اجرائی نمودن احکام ذیل به مراجع ذی‌ربط ارائه دهد:

الف ـ تنظیم سطح روابط و مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با کشورهای دارای دیدگاهها و مواضع غیرهمسو با جمهوری اسلامی ایران

ب ـ تلاش برای حضور فعال، مؤثر و الهام‌بخش در مناسبات دو جانبه و سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی از طریق:

۱. تدوین نظام جامع تقویت حضور ایران در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی با دستور کار مشخص برای اقدام در مورد هریک از آنها حداکثر در سال اول پس از زمان اجرائی شدن برنامه

۲. ارزیابی کارآمدی و اثربخشی مأموران شاغل در داخل و خارج از کشور و به‌کارگیری آنان با اولویت تخصص و کارآمدی در سازمانها و سفارتخانه‌های دارای اهمیت راهبردی

۳. تدوین فرآیند پیشنهادی ایران برای اصلاح ساختار سازمان ملل متحد در راستای منافع ملی جمهوری اسلامی ایران حداکثر در سال اول برنامه و تلاش برای تحقق آن

۴. پیگیری حمایت از حقوق مسلمانان و مستضعفان جهان به ویژه ملت مظلوم فلسطین در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

۵. اتخاذ دیپلماسی فعال جهت توقف روند صدور قطعنامه‌های حقوق بشری علیه جمهوری اسلامی ایران

ج ـ همکاری با کشورهای منطقه و اسلامی و نیز استفاده از سایر ظرفیتهای اقتصادی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای و بین‌المللی برای کاهش حضور نظامی بیگانگان در منطقه

د ـ تقویت روابط حسنه با همسایگان، اعتمادسازی، تنش‌زدایی و همگرایی با کشورهای منطقه و اسلامی به ویژه حوزه تمدن ایران اسلامی

هـ ـ تقویت دیپلماسی اقتصادی از طریق حمایت جدی از فعالیت‌های اقتصادی به ویژه بخش غیردولتی و ایجاد زمینه‌های لازم برای رابطه و حضور بخش مذکور در دیگر کشورها و منطقه جنوب غربی آسیا به ویژه کشورهای همسایه و اسلام

و ـ توسعه و تعمیق دیپلماسی عدالت‌خواهانه در جهان

ز ـ ارتقاء مدیریت ایران در حوزه اقتصادی در منطقه به ویژه در حوزه توزیع و عبور (ترانزیت) انرژی و تلاش برای قرار گرفتن در مسیرهای انتقال انرژی در منطقه

ح ـ استفاده از ظرفیتهای ایرانیان مقیم خارج از کشور به ویژه در امر سرمایه‌گذاری در جهت تأمین منافع ملی[۳۷]

ارزیابی سیاست خارجی ایران در دولت نهم و دهم

گفتمان انقلاب اسلامی در دهه اول انقلاب معطوف به پیروزی انقلاب اسلامی و تحقق نه شرقی ونه غربی بود و عمدتا بر اساس مختصات نیاز فوری و نگاه بلند مدت جمهوری اسلامی بود. اهمیت خود باوری در استقلال سیاسی و خروج از محور غرب به صورتی که وابسته به محور شرق نشود و احیاء محوریت در جهان اسلام و پاسخ مستقل و مسئولیت ساز در نظام دو قطبی نسبت به طبقه بندی قدرت در جهان از رفتارهای اساسی محسوب می‌شد. خروج ایران از حلقه استراتژیک امریکا و تلاش این کشور برای بازگرداندن ایران به گذشته دوره‌ای چالش‌ساز را پدید اورد. تلاش غرب برای تولید جنگ داخلی، انجام کودتای نظامی، برهم زدن تعادل ژئوپلتیک درونی و بیرونی ایران، تحریک جنگ بین ایران وعراق، انجام محاصره اقتصادی و...همه در خدمت جلوگیری از تشکیل ایده مستقل در سیاست خارجی ایران بکار برده شد.

امریکا با رفتار خود عملا خود را از حوزه تهدید به دشمنی با ایران تغییر داد واین موضع باعث شد تا توان جمهوری اسلامی ایران صرف دفاع و مهار و رویارویی جدید در عرصه بین‌المللی شود.

اما اکنون در دهه سوم و چهارم انقلاب اسلامی شاهد تغییرات عمده در جهان هستیم. فضای جنگ سرد به شکل دیگری تقسیم شده است. انقباض وانبساط قدرت ودیپلماسی از روش‌های جدیدتر و پیچیده‌تری استفاده می‌کند و شدت و نوع اثر بخشی تقابل‌ها وتعاملات و شدت این تغییرات در حوزه غرب و شرق متفاوت شده است. ابزارها و انتظارات و سرعت متغیرها و نوع ائتلاف سازی و ائتلاف شکنی و چند لایه شدن تئوری بازی در محیط رسمی و پنهان و نامتقارن همه و همه در سطح وکیفیت دیگری قرار گرفته است.

در این شرایط ارزیابی کارنامه دولت نهم و دهم در عرصه سیاست خارجی به دو دلیل از اهمیت قابل توجهی برخوردار است: نخست، دولت نهم در شرایطی سکان هدایت قوه مجریه و بالتبع سیاست خارجی ایران را در اواسط سال ۱۳۸۴بر عهده گرفت که جمهوری اسلامی ایران به دلیل چالش هسته‌ای با قدرت‌های غربی در یکی از حساس‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین مقاطع تاریخ معاصر خود قرار داشت و از این نظر نوع سیاست‌گذاری و هدایت سیاست خارجی می‌توانست در ارجاع و یا عدم ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد و متعاقب آن قرار گرفتن در ذیل فصل هفتم منشور سازمان ملل و تصویب اقدامات تنبیهی علیه جمهوری اسلامی ایران در این شورا نقش مؤثری داشته باشد. و دوم، این که به دلیل فقدان معیارهای ملموس و مشخص برای ارزیابی سیاست خارجی، دولت نهم و دهم مدعی دستاوردهایی در این زمینه است که بسیاری از ناظران آن را غیر واقعی می‌دانند. بر این اساس، ارزیابی سیاست خارجی دولت نهم و دهم هم از منظر تبیین نقش دولت در ورود به شرایط کنونی و هم از منظر آسیب‌شناسی وضع موجود و شفاف‌سازی معیارهای ارزیابی سیاست خارجی حائز اهمیت است

ارزیابی دقیق از سیاست خارجی یک دولت مشخص مستلزم بررسی مواضع، عملکردها و نتایج سیاست خارجی از منظر ۱- تأمین منافع ملی، ۲- تطابق آن با اصول تعیین شده در متون فرادولتی و نهایتاً ۳- برخورداری از انسجام درونی می‌باشد.

۱- ابعاد و ویژگی‌های سیاست خارجی دولت نهم و دهم

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره دولت نهم و دهم احتمالاً یکی از دشوارترین دوره‌ها از منظر بازشناسی عنصر محوری یا جهت‌گیری اصلی در سیاست خارجی است. در حالی که تا پیش از شکل‌گیری دولت نهم تقریباً نوعی اتفاق نظر میان صاحب‌نظران، اعم از اجرایی یا دانشگاهی، در خصوص جهت‌گیری محوری دولت‌های گذشته در حوزه سیاست خارجی وجود داشت، در خصوص دولت نهم و دهم آنچه که بیشتر قابل تأکید است اختلاف‌نظرهای شدید در این زمینه است. نام‌گذاری‌های متعددی که برای سیاست خارجی این دوره صورت گرفته است پیش از هر چیز حاکی از آشفتگی‌هایی است که در مواضع و عملکرد سیاست خارجی دولت نهم و دهم قابل مشاهده است.

از زمان شکل‌گیری دولت نهم، اهداف و مواضعی در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پی‌گیری شده است که از دیدگاه برخی از تحلیلگران بازگشت به اصول اولیه انقلاب اسلامی و از دیدگاه برخی دیگر، برداشت افراطی از اصول و اهداف انقلاب اسلامی و حتی انحراف از آن تحلیل و تفسیر شده است. از منظر قائلین به دیدگاه نخست، اظهارات و مواضع رئیس جمهور در سطح بین‌المللی، که اغلب متضمن به چالش کشیدن عناصر تعیین‌کننده در گفتمان مسلط روابط بین‌المللی و طرح تقاضاهای جدید است، همان اهداف و مواضعی است که انقلاب اسلامی از آغاز برای تحقق آنها شکل گرفت و عملاً در دوره‌های گذشته مورد کم توجهی واقع شد. از این منظر سیاست خارجی دولت نهم و دهم یک سیاست خارجی اصول‌گرا، عدالت‌محور و تهاجمی است که جمهوری اسلامی ایران را از موضع انفعالی خارج کرده و در مقام پرسشگری انتقادی نسبت به نظام سلطه قرار داده است.

بر خلاف قائلین به دیدگاه نخست، معتقدان به دیدگاه دوم بر این اعتقاد هستند که سیاست خارجی دولت نهم و دهم مطابقتی با اصول و اهداف انقلاب اسلامی نداشته و از این نظر نه یک سیاست خارجی اصول‌گرایانه و عدالت‌محور، بلکه یک سیاست خارجی مبتنی بر تولید بحران، متوهمانه، پوپولیستی، بی‌ثبات در مواضع و فاقد یک استراتژی مشخص است.

به طور کلی نقدهایی که به سیاست خارجی دولت نهم و دهم وارد می‌شود به دو دسته قابل تقسیم هستند: اول نقدهای مبنایی که نوع رویکرد و نگرش دولت نهم و دهم به مسائل بین‌المللی و همچنین نقش و مسئولیت بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران را مورد توجه قرار می‌دهند، و دوم نقدهایی که مواضع و عملکرد سیاست خارجی را در این دوره به چالش می‌کشند.

الف) نقدهای مبنایی

به لحاظ مبنایی دو انتقاد اساسی به سیاست خارجی دولت نهم و دهم وارد است:

۱- مخدوش کردن مرز آرزوها، آرمان‌ها و اهداف در سیاست خارجی

آرمان‌ها و آرزوها مجموعه خواسته‌ها و یا تمایلاتی هستند که فارغ از امکان‌پذیری یا امکان‌ناپذیری آنها و یا درستی یا نادرستی آنها، شکل و جهت‌گیری کلان رفتارها را به سمت خود تنظیم می‌کنند. آرمان‌ها و آرزوها ایجاد شدنی نیستند بلکه تنها قابل زمینه‌سازی هستند. در مقابل، اهداف خواسته‌هایی هستند که در آینده قابل پیش‌بینی قابل دستیابی بوده و می‌توان برای آن برنامه‌ریزی و تلاش کرد. در یک زنجیره پلکانی از اهداف می‌توان به آرمان‌ها نزدیک شد، اما آرمان‌ها نمی‌توانند مستقیماً جایگزین اهداف شوند. در حوزه سیاست خارجی بسیاری از دولت‌ها ممکن است آرمان‌هایی را برای خود قائل باشند، اما آنچه که به عنوان هدف در سیاست خارجی شناخته می‌شود، مسائل و موضوعاتی است که- با فرض ظرفیت‌ها و شرایط موجود- قابل دستیابی هستند.

مطالعه اظهارات متعدد رئیس جمهور در مجامع بین‌المللی، کنفرانس‌های خبری، مصاحبه‌ها و گفتگوهای دوجانبه حاکی از آن است که دغدغه اصلیِ بالاترین مقام اجرایی کشور نه پیشبرد منافع ملموس ملی و نه حتی اهداف مشخص شده در قانون اساسی، بلکه توجه و تأکید بر موضوعات کلانی مانند ایجاد نظام عادلانه بین‌المللی، تغییر و سهیم شدن در مدیریت جهانی، گسترش عشق و دوستی میان انسان‌ها، از بین بردن ریشه‌های فقر و جنگ، بازگشت به حقیقت، عدالت، حفظ کرامت انسانی و اخلاق و معنویت و روحیهٔ مهرورزی و محبت در تعاملات بین‌المللی، صلح و امنیت پایدار بر پایه خداپرستی و موضوعاتی از این دست بوده است. چنین موضوعاتی اگرچه بعضاً بخشی از آرمان‌هایی تلقی می‌شوند که انقلاب اسلامی ایران نیز

مانند تمامی تلاش‌های برآمده از فطرت پاک انسانی آرزوی تحقق آن را داشته است، اما آنقدر آرمانی و دور از دسترس هستند که خداوند نیز تنها با ظهور حجت خود وعده تحقق آن را داده است. مسئله حائز اهمیت دیگر این که حتی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که برآمده از آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌باشد هم رسیدن به چنین اهداف آرمانگرایانه‌ای را برای خود قائل نشده است.

بر این اساس، چنانچه منظور رئیس جمهور از بیان این گزاره‌ها دعوت به ایجاد نظمی عادلانه در جهان، با فرض وجود نظام دولت- ملت موجود (که متشکل از دولتهایی با سطوح توانمندی مختلف و با ویژگی‌های متفاوت فرهنگی، مذهبی و سیاسی است) می‌باشد، در این صورت، قطعاً چنین آرمانی با توجه ماهیت قدرت‌محور روابط بین‌الملل موجود دست‌نیافتنی است (که اگر بود، طبق آموزه‌های شیعی، دلیلی برای ظهور حضرت مهدی (عج) وجود نداشت). از سوی دیگر، چنانچه منظور رئیس جمهور از تأکید مکرر بر این گزاره‌ها حرکت به سمت نظمی عادلانه‌تر است، در این صورت می‌بایست به جای بیان مکرر آرزوها (با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم، دیپلماسی قدرتمند و ارائه طرح‌های عملیاتی)، به فضاسازی بین‌المللی برای رسیدن به این هدف پرداخت. نهایتاً اینکه، چنانچه منظور رئیس جمهور از بیان مکرر این گزاره‌ها (که آخرین سخنرانی رئیس جمهور در مجمع عمومی سازمان ملل تنها یک نمونه از آن به شمار می‌آید) زمینه‌سازی برای ظهور حضرت مهدی (عج) می‌باشد، در این صورت این پرسش قابل طرح است که چرا رئیس جمهور از موضع یک رئیس دولت و در مجامعی که رؤسای سایر دولت‌ها (یعنی کسانی که خود بیشترین نقش را در ساخته شدن نظام ظالمانه موجود دارند) مخاطب اصلی وی هستند به طرح این دعوت می‌پردازند؟ اگر مخاطب حضرت مهدی (عج) تمامی انسان‌ها -و نه دولت‌های ملی- هستند، در این صورت چنین دعوتی باید مخاطب خود را تمامی انسان‌ها قرار دهد. خوشبختانه در دنیای جهانی شده امروز ابزارهای زیادی برای بیان چنین سخنانی وجود دارد، اما پرسشی که پیش از این باید به آن پاسخ گفت این است که آیا این وظیفه بر عهده رئیس یک دولت ملی(هرچند که این دولت ملی جمهوری اسلامی باشد)، که پیش از هر چیز مسئول ایجاد یک زندگی عزتمندانه و سعادتمند برای شهروندان متبوع خود می‌باشد و

الزاماً یک رهبر دینی نیست، قرار دارد. چنین دعوتی، اگر واقعاً نیازی به طرح آن در این مقطع باشد، قطعاً رهبری انقلاب اسلامی شأن اولی‌تری برای طرح آن خواهند داشت.

۲- مخدوش شدن مرز سیاست خارجی تهاجمی با تنش‌آفرینی و بحران‌زایی

اتخاذ رویکرد تهاجمی در سیاست خارجی الزاماً تحت هر شرایطی رویکرد قابل دفاعی نیست. جسارت‌ورزی نابهنگام و بدون پشتوانه می‌تواند به تخریب چهره و جایگاه کشور در سطح بین‌المللی منجر شده و در صورت تداوم، افزایش تهدیدهای امنیتی را برای کشور به همراه بیاورد. علاوه بر این، اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی تبعات و الزاماتی دارد که با فرض تحقق و پذیرش آنها باید مورد توجه قرار گیرد.

یکی از تبعات قطعی سیاست خارجی تهاجمی، **انتظار تهاجم متقابل** است که باید آمادگی لازم برای آن وجود داشته باشد. تهاجم متقابل به نوبه خود می‌تواند به گسترش و توسعه حوزه‌های رویارویی منجر شود. بنا بر این، از آنجا که اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی تمامی شوؤن کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد، این سیاست باید فراگیر و همه جانبه باشد. به عبارت دیگر، نمی‌توان در یک حوزه به تهاجم پرداخت و در حوزه دیگر به انتظار تعامل و همکاری نشست. اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی در شرایطی از موضع افتخار و اقتدار از سوی دولت نهم و دهم پی‌گیری شده است که در مهمترین مسئله بین‌المللی کشور یعنی موضوع پرونده هسته‌ای، ایران مکرراً از تمایل به تعامل، همکاری و گفتگو با طرف‌های غربی خود سخن می‌گوید. پرسش مهمی که در این زمینه می‌تواند مطرح شود این است که اگر دولت رویکرد خود را تهاجم به طرف مقابل (و به عبارتی ارتقاء سطح درگیری) تعریف کرده است و مکرراً از ناعادلانه بودن نظام موجود بین‌الملل سخن گفته و ساختار شورای امنیت را ساختاری ظالمانه و قطعنامه‌های آن را ورق پاره تلقی می‌کند، چگونه انتظار دارد که طرف مقابل از تمامی امکانات خود برای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران استفاده نکند؟ از سوی دیگر، در شرایط تشدید رویارویی، راهبرد مذاکره و گفتگو در موضوع هسته‌ای با چه هدفی دنبال می‌شود؟ اگر ما برای پیشبرد برنامه هسته‌ای خود به زمان بیشتری نیاز داریم در این صورت چرا تلاش نشد تا این برنامه در فضایی آرام‌تر پی‌گیری شود؟ بر این اساس، آنچه که در این دوره به عنوان سیاست خارجی تهاجمی از آن یاد می‌شود در حقیقت چیزی جز تحریک بدون هدف دشمن و تنش‌آفرینی در فضای بین‌المللی نبوده است.

متأسفانه در سال‌های اخیر، دولت نهم و دهم به نام سیاست خارجی تهاجمی به اقدامات بی‌هدفی در سطح بین‌المللی دست زده است که بیشتر به بحران‌آفرینی شباهت دارد تا یک سیاست خارجی منسجم و فراگیر. به عبارت دیگر، بررسی رفتار و عملکرد دولت نهم در حوزه سیاست خارجی حکایت از مجموعه‌ای از اقدامات ناهماهنگ، نامتجانس و بعضاً متضاد دارد که حتی اطلاق عنوان سیاست خارجی بر آنها نیز دشوار به نظر می‌رسد. طرح موضوعاتی مانند نفی هولوکاست و ضرورت محو اسرائیل، که به بیان رئیس جمهور مهمترین جلوه سیاست خارجی تهاجمی دولت محسوب می‌شود، در حالی دشمنان جمهوری اسلامی ایران را در دشمنی خود علیه ایران متحدتر و مصمم‌تر ساخت که همان‌گونه که گفته شد، کشور به دلیل پی‌گیری برنامه هسته‌ای خود نیازمند آرامش بیشتر در سطح بین‌المللی بود. این‌گونه مواضع تند و پرهزینه که بیشتر هدفی تبلیغاتی داشته است، اغلب بدون آنکه تأثیر مثبتی بر منافع ملی کشور داشته باشد، پس از مدتی رها شده و به فراموشی سپرده شده است.

بحران‌آفرینی در سیاست خارجی در دولت نهم و دهم تنها به حوزه‌های سابقاً مناقشه‌آمیز محدود نبوده است و معدود دولت‌هایی که روابط نسبتاً خوبی با ایران داشته‌اند نیز از این بحران‌آفرینی مستثنی نبوده‌اند. نمونه این مسئله را می‌توان در بحران ایجاد شده در روابط ایران با روسیه مشاهده کرد. در سال ۲۰۱۰ پس از آنکه روس‌ها به قطعنامه ۱۹۲۹ رأی مثبت دادند رئیس جمهور در جمع مردم کرمان با مخاطب قرار دادن رهبران روسیه اظهارات تندی را علیه این کشور بیان داشت که با پاسخ تندتر مقامات روسی مواجه شد و عملاً روابط دو کشور را به بدترین شرایط خود در دو دهه گذشته رساند. اگرچه این حق جمهوری اسلامی ایران است که نسبت به رفتار هر کشوری علیه خود اعتراض کند، اما طرح این مسئله در جمع مردم کرمان، در حالی که مسیرهای دیپلماتیک (گفتگوی دوجانبه، فراخواندن سفیر و...) برای بیان چنین نارضایتی باز است و می‌تواند بسیار ثمربخش‌تر و کارآمدتر باشد، چه هدفی جز اهداف داخلی می‌تواند داشته باشد؟

ب) نقد مواضع و عملکرد

۱- سیاست خارجی بدون استراتژی

مهمترین ایرادی که به لحاظ عملیاتی می‌توان بر سیاست خارجی دولت نهم و دهم وارد ساخت، مسئله فقدان یک استراتژی مشخص برای تنظیم سیاست‌ها در حوزه‌های مختلف می‌باشد. اگر سیاست خارجی دولت آقای هاشمی رفسنجانی بر استراتژی بهره‌گیری از سیاست خارجی برای بازسازی اقتصادی و سیاست خارجی آقای خاتمی بر تنش‌زدایی با کشورهای مسئله‌دار و به ویژه بازسازی روابط با اروپا بنیان‌گذاری شده بود، مهمترین ویژگی دولت نهم و دهم را از این لحاظ، در بهترین و خوش‌بینانه‌ترین تعریف، می‌توان اتکا بر استراتژی‌های موردی دانست. طی هفت سال گذشته استراتژی‌های گوناگونی مانند نگاه به شرق، نزدیکی با آمریکای لاتین، رویکرد تهاجمی علیه قدرت‌های غربی و هم‌پیمانان آنها و ساختارهای قدرت موجود و نهایتاً دوستی یک‌سویه با برخی کشورهای همسایه در مقاطع مختلفی مورد توجه دستگاه سیاست خارجی قرار داشته است، اما اولاً هیچیک از این استراتژی‌ها در مقام استراتژی محور برای دولت نهم و دهم قرار نگرفتند و ثانیاً تقریباً تمامی این استراتژی‌های موردی پس از مدتی ناکارآمدی خود را نشان دادند.

مهمترین ضربه ناشی از عدم وجود استراتژی مشخص را می‌توان بر فرایند مذاکرات هسته‌ای ایران با ۵+۱ مشاهده کرد. تا پیش از شکل‌گیری دولت نهم، استراتژی ایران در مذاکرات هسته‌ای (در چارچوب استراتژی کلان تنش‌زدایی و بازسازی روابط با اروپا)، بر تلاش برای گفتگوی سازنده با اروپا و استفاده احتمالی از شکاف‌های موجود میان اروپا و آمریکا مبتنی بود، اما پس از شکل‌گیری دولت نهم این استراتژی مورد انتقاد قرار گرفته و کنار گذاشته شد. با این حال، آنچه که مشخص است اینکه عملاً هیچ استراتژی مشخصی جایگزین استراتژی پیشین نشده است. در این وضعیت فقدان استراتژی، نه روسیه و نه کشورهایی مانند ترکیه و برزیل، نه تنها نتوانستند به خروج ایران از این وضعیت کمکی کنند، بلکه عملاً این کشورها نیز حداقل از جرگه دوستان ایران خارج شدند. یکی از نتایج این فقدان استراتژی همچنین تسریع فرایند وارد شدن پرونده ایران به شورای امنیت، تصویب چهار قطعنامه و اجرای تحریم‌های همه جانبه علیه ایران بوده است.

در این زمینه حتی اگر گفته شود که استراتژی ایران استراتژی مقاومت بوده است پاسخی که می‌توان داد این است که این استراتژی، حداقل با ادعای استراتژی تهاجمی دولت نهم و دهم در برابر قدرت‌های غربی در تناقض است.

۲- سیاست خارجی غیر واقع‌بینانه و متوهمانه

دومین نقد مهمی که می‌توان به لحاظ عملیاتی بر سیاست خارجی دولت نهم و دهم وارد ساخت، عدم شناخت درست از مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای و تأکید بر مواضعی است که نادرستی آنها بر اغلب ناظران داخلی و خارجی آشکار بوده است. نوع انتقادات رئیس جمهور از موضوعاتی مانند بازارهای بورس جهانی و نحوه عملکرد آنها و همچنین دلایل افزایش یا کاهش قیمت نفت و یا نحوه عملکرد نهادهای اقتصادی بین‌المللی و یا دلایل بروز بحران مالی جهانی اغلب فاقد مبنای اصولی مشخصی بوده و حکایت از برداشت نادرست رئیس جمهور از این موضوعات دارد. تحلیل‌ها و برداشت‌های نادرست رئیس جمهور از مسائل بین‌المللی به نوبه خود منجر به اظهارات و اقداماتی شده است که در بهترین حالت می‌توان آنها را غیر واقع‌بینانه نامید. اظهاراتی مانند اینکه دیگران برای الگوگیری از ایران صف کشیده‌اند و یا اینکه در هنگام سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل حضار حتی پلک هم نمی‌زدند و یا اینکه در خیابان‌های نیویورک همه مردم با علاقمندی برای رئیس جمهور ابراز احساسات می‌کردند و یا مسائلی مانند هاله نور، تغییر جهان در دو سال آینده، نامه‌نگاری‌های بی‌رویه و بی‌پاسخ به رؤسای جمهور امریکا و برخی کشورهای غربی، اعلام حل یک روزه روابط ایران و مصر در مصاحبه مطبوعاتی در سفر به امارات و برخی موضوعات دیگر همگی نشان از نگاه غیر واقع‌بینانه و به عبارتی متوهمانه به مسائل بین‌المللی دارد.

۳- سیاست خارجی تناقض‌آمیز

به لحاظ عملی گفتمان سیاست خارجی دولت نهم و دهم با تناقض‌های زیادی مواجه است. رئیس جمهوری اسلامی ایران، در حالی که از یک سو قطعنامه‌های شورای امنیت را ورق پاره‌هایی بیش نمی‌داند، از سوی دیگر هشت بار به طور متوالی بخشی از انرژی خود را معطوف به حضور در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد و سخنرانی در این مجمع ساخته است. علاوه بر این، در حالی که طرح موضوع هولوکاست و

مسئله نابودی اسرائیل یکی از مهمترین موضوعاتی بوده است که در سال‌های اخیر سیاست خارجی ایران را تحت‌الشعاع قرار داده است، معاون وقت رئیس جمهور از دوستی با ملت اسرائیل سخن بر زبان آورد.

علاوه بر این، رئیس جمهور در حالی که در بسیاری از موارد نظام بین‌المللی موجود را نظام سلطه تعریف کرده و ملت‌ها را تشویق به مقابله با این نظام می‌کند، در برخی گفته‌ها و نوشته‌ها از آمادگی برای همکاری و مشارکت با قدرت‌های بزرگ برای حل "مشکلات اساسی جهان در فضای احترام متقابل و عادلانه" سخن گفته‌اند. همچنین در خصوص موضوع رابطه با آمریکا نیز به رغم شعارهای تند دولت در مورد این کشور، ذوق‌زدگی زیادی در خصوص برقراری رابطه با آمریکا مشاهده می‌شود. در آخرین سفر رئیس جمهور به نیویورک نیز بارها رئیس جمهور از آمادگی برای گفتگوی مستقیم با آمریکا سخن گفت.

علاوه بر این، استفاده از شخصیت‌هایی مانند حمید مولانا و هوشنگ امیر احمدی که از تابعیت آمریکا برخوردار بوده و کارنامه مبهمی دارند یکی دیگر از نقاط تناقض‌آمیز سیاست خارجی دولت نهم و دهم به شمار می‌آید.

۴- سیاست خارجی عوام‌گرایانه و مبتنی بر شعار

بخش عمده‌ای از رفتارها و مواضع دولت نهم و دهم در حوزه سیاست خارجی ظاهراً با هدف جذب مخاطب داخلی صورت می‌گیرد و به عبارت دیگر می‌توان گفت که در بسیاری از موارد سیاست خارجی فدای اهداف داخلی شده است. به عنوان نمونه در این زمینه می‌توان به سفر رئیس جمهور به جزیره ابوموسی و یا انتقاد از روسیه در جمع مردم کرمان و یا طرح موضوعات تخصصی یا هیجان‌برانگیز بین‌المللی در سخنران‌هایی که مخاطب آنها مردم عادی هستند اشاره کرد. رئیس جمهور در حالی با سفر به جزیره ابوموسی موجی از مخالفت‌ها یا موافقت‌ها را در کشور و منطقه به راه انداخت که پیش از آن با حضور بدون مبنا در نشست شورای همکاری خلیج فارس در قطر، اقتدار جمهوری اسلامی ایران در این زمینه را خدشه‌دار ساخته بود.

در بسیاری از موارد دولت نهم و دهم شعارها و موضوعاتی را مطرح کرده است که در ورای آن هیچ اقدام ملموسی قابل مشاهده نیست. استراتژی نگاه به شرق که در آغاز مورد تأکید قرار گرفت عملاً تلاش مشخصی

برای آن صورت نگرفت. همچنین در ادبیات رئیس جمهور به طور مشخص ساختار سازمان ملل و شورای امنیت به طور مکرر مورد انتقاد قرار گرفته است. با این حال این موضوع تنها در سخنرانی‌ها و اعلام مواضع خودش را نشان می‌دهد و هیچ طرحی یا اقدام عملی در این زمینه تاکنون از سوی ایران مطرح نشده است. جمهوری اسلامی ایران حتی علیرغم هزینه‌های زیاد نتوانست از فرصت برگزاری اجلاس سران عدم تعهد در تهران برای پیشبرد اهداف جمهوری اسلامی و حل برخی مشکلات بهره بگیرد و در این اجلاس تنها به اعلام مواضع اکتفا شد.

۵- سیاست خارجی متعارض با سند چشم‌انداز

سند چشم‌انداز سندی است که به عنوان سند محوری در جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده و مورد تأکید رهبری نظام قرار دارد. با این حال، صفت تهاجمی که متصدیان سیاست خارجی دولت نهم و دهم برای سیاست‌های خود در این حوزه به کار می‌گیرند، عرصه روابط بین‌الملل را پیشاپیش عرصه رویارویی و تقابل فرض گرفته است که این مسئله با روح سند چشم‌انداز بیست ساله که در آن بر اتخاذ رویکرد تعامل سازنده تأکید شده است، در تعارض می‌باشد.

در متن سند چشم‌انداز بیست ساله، هدف ایران در سال ۱۴۰۴ رسیدن به موقعیت یک کشور توسعه یافته با استراتژی تعامل سازنده با سایر کشورهای جهان در سیاست خارجی تعریف شده است، در حالی که سیاست خارجی دولت نهم و دهم مفهوم تعامل سازنده را کاملاً به محاق برده و ماهیت سیاست‌های پیگیری شده در هفت سال گذشته روند توسعه ایران را نیز کندتر ساخته است. به عبارت دیگر، دولت به جای آنکه در شرایط موجود به دنبال زمینه‌سازی برای کاهش فشار قدرت‌های بزرگ در زمینه فعالیت‌های هسته‌ای ایران باشد با اتخاذ مواضع تند و مقابله با اکثر کشورها و نظام بین‌المللی، امکان هرگونه تعاملی با سایر کشورها را نیز محدود ساخته است. این مسئله به نوبه خود موجب کاهش سطح سرمایه‌گذاری‌های خارجی و فرآیند انتقال تکنولوژی به داخل ایران شده است. برداشت دولت نهم و دهم از مفهوم تعامل سازنده تفاوت زیادی با مفهوم تقابل ندارد.

۶- رفتارهای مغایر با شؤون و اعتبار ملت ایران

اصول سه‌گانه عزت، حکمت و مصلحت که از سوی مقام معظم رهبری به عنوان چراغ راهنمای دیپلماسی ایران تعریف و مشخص شده است در رفتار و عملکرد سیاست خارجی دولت تبلور کمتری داشته است. برخی از اقدامات دولت نهم و دهم در عرصه سیاست خارجی که به نظر می‌رسد با عزت جمهوری اسلامی ایران مطابقت ندارد، عبارتنداز:

- تضعیف اعتبار و جایگاه ایران در برابر کشورهای عربی به دلیل تقاضاهای یک سویه و غیر مرسوم برای سفر به این کشورها و یا حضور در اجلاس سران شورای همکاری خلیج فارس.
- اصرار بر انجام سفرهایی که از پیش خدشه‌دار شدن عزت و احترام رئیس جمهوری اسلامی ایران در آنها قابل پیش‌بینی بود. این موارد شامل سفر به ایتالیا، چین، حضور در دانشگاه کلمبیا، اجلاس دوربان ۲ (ژنو) و برزیل می‌شود.
- انجام برخی اقدامات که در شأن رئیس جمهوری اسلامی ایران نیست؛ مانند حضور در مراسم بدرقه ملوانان دستگیر شده انگلیسی و اعطای هدیه به آنها.
- بیان مطالبی که انعکاس آنها در رسانه‌های خارجی در برخی موارد حاکی از عدم اشراف کامل به مسائل جهانی تلقی شده است، مانند ، نامه‌نگاری‌های صورت گرفته با برخی از رهبران جهان و بی‌پاسخ ماندن آنها و یا درخواست کشورهای اروپایی برای انحلال رشته‌های دانشگاهی هسته‌ای و انجام آن از سوی دولت گذشته.
- کشاندن اختلافات داخلی و حتی سیاست‌های اعلامی عالیترین مقامات کشور به بیرون از مرزها.
- عزل وزیر خارجه در جریان یک سفر خارجی
- انجام مصابه‌های تکراری
- تغییر لحن و مواضع بدون بسترسازی لازم (به طور نمونه آخرین سخنرانی رئیس جمهور در مجمع عمومی و مصاحبه‌های صورت گرفته در حاشیه آن مطابقتی با دیدگاه‌های گذشته رئیس جمهور و مواضع رهبری نداشت)

- سفر به جمهوری آذربایجان و کویت علی‌رغم آنکه سران این دو کشور اندکی پیش از آن، به رغم اعلام حضور، از آمدن به اجلاس سران عدم تعهد در تهران خودداری کرده بودند.

۷- سیاست خارجی متکی به شخص تضعیف ساختارهای تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در حوزه سیاست خارجی

در هفت سال گذشته بخش عمده‌ای از سیاست خارجی کشور متکی بر اقدامات شخصی رئیس جمهور بوده و تنها حلقه محدودی از مشاوران که تقریباً هیچ یک از آنها تخصصی در حوزه سیاست خارجی و مسائل بین‌المللی ندارند، گردانندگان اصلی مسائل عمده در سیاست خارجی بوده‌اند. در این زمینه دستگاه وزارت امور خارجه عملاً تنها به رتق و فتق امور جاری و کم اهمیت اشتغال داشته است. کشوری که اهداف فعالانه و بلندپروازانه‌ای را در سطح بین‌المللی دنبال می‌کند، باید ساختارهای داخلی قوی و مستحکمی داشته باشد. با این حال در سال‌های اخیر متأسفانه نه تنها ساختارهای تصمیم‌گیری در دولت تقویت نشده‌اند بلکه جایگاه وزارت امور خارجه در تصمیم‌گیری نیز در ضعیف‌ترین شرایط خود در سی سال گذشته قرار دارد. هم‌زمان با وزارت امورخارجه، شورای عالی امنیت ملی نیز نقش و اهمیت خود را در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی از دست داده است. در این سال‌ها، بسیاری از نیروهای با تجربه جمهوری اسلامی ایران در عرصه سیاست خارجی به کنار گذاشته شده‌اند و افرادی که تجربه‌ای در این عرصه نداشته‌اند در موقعیت تصمیم‌گیری‌های مهم قرار گرفته‌اند. در حال حاضر مأموریت‌های مهم در سیاست خارجی با وجود حضور وزیر امور خارجه و دبیر شورای عالی امنیت ملی به افرادی واگذار می‌شود که مسئولیت رسمی و تجربه لازم را در این زمینه ندارند. اظهار نظر رئیس جمهور در این خصوص که وزارت خارجه در حوزه سیاست خارجی بسیار عقب‌تر از رئیس جمهور عمل می‌کند به خوبی گویای نقش وزارت خارجه در سال‌های اخیر است.

در این سال‌ها اگر چه رئیس جمهور تلاش زیادی کرده است تا با ارائه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مختلف یک تنه دیپلماسی عمومی ایران را به پیش ببرد، اما این اقدامات به سه دلیل از تأثیرگذاری لازم برخوردار نبوده است.:

الف- عدم وجود و یا طرح ایده‌ای که برای مخاطبان ایران اقناع کننده و جذاب باشد. در واقع، رئیس جمهور در تمامی این سخنرانی‌ها و مصاحبه سخنانی را تکرار می‌کند که اغلب ویژگی سلبی دارند و در شرایط مختلف تکرار شده‌اند.

ب- خلاصه شدن تمامی قدرت نرم و دیپلماسی عمومی ایران در اقدامات شخص رئیس جمهور.

ج- کاهش شدید ارتباطات مردمی-دانشگاهی میان مردم و دانشگاهیان ایران با مردم و دانشگاهیان سایر کشورها.

موضوع قابل توجه دیگر در این زمینه نادیده گرفته شدن اهمیت کار کارشناسی در حوزه سیاست خارجی است. در این چارچوب به نظر می‌رسد که عقلانیت بوروکراتیک به حاشیه رفته و اهمیت کار کارشناسی کاملاً نادیده گرفته شده است. در حال حاضر، بسیاری از مراکز تحقیقاتی در زمینه سیاست خارجی و مسایل بین‌المللی یا تعطیل شده‌اند یا عملاً هیچ‌گونه نقشی در فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی ندارند.

پیامدها و نتایج سیاست خارجی دولت نهم و دهم

همان‌گونه که پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، مفهوم منافع ملی یکی از مهمترین معیارهایی است که بر اساس آن می‌توان به ارزیابی سیاست خارجی یک دولت پرداخت. منافع ملی اغلب با دو شاخصه کاهش تهدیدات و افزایش فرصت‌ها (امنیت و توسعه و یا بقا و رفاه) پیوند زده می‌شود. در واقع، هر چه سیاست خارجی یک دولت به تولید، افزایش و تقویت امنیت و توسعه یک کشور کمک بیشتری کند می‌توان این سیاست خارجی را موفقیت‌آمیزتر تلقی کرد.

الف) مسئله امنیت ملی

در بحث امنیت ملی دو شاخص مهم از یکدیگر قابل تفکیک هستند:

۱. سطح تهدیدات

۲. سطح قدرت ملی

اگر بخواهیم بر مبنای این دو شاخص به ارزیابی سیاست خارجی دولت نهم و دهم بپردازیم، در این مبحث هشت نکته قابل تأکید است:

۱. **امنیتی شدن چهره جمهوری اسلامی ایران:** در حالی که تا پیش از شکل‌گیری دولت نهم تلاش زیادی برای غیر امنیتی کردن چهره و مسئله ایران در سطح بین‌المللی صورت گرفته بود، طی سال‌های گذشته با طرح برخی موضوعات غیر ضروری و بعضاً غیر مرتبط با منافع ملی ایران، مجدداً فرآیند امنیتی شدن ایران که مشخصاً از جمله اهداف اسرائیل بوده، تشدید شده است.

۲. **تضعیف موقعیت و اعتبار جهانی ایران:** طی چند سال اخیر، به دلیل نوع عملکرد و ادبیات خاص و غیر متعارف دولت نهم و دهم، موقعیت و اعتبار جمهوری اسلامی ایران تا حدی تضعیف شده است که در مقاطع مختلف موضوع حمله به ایران در فضای افکار عمومی جهانی به امری عادی تبدیل گردیده و قبح اخلاقی و هنجاری آن ریخته شده است. در شرایط موجود دیگر از مسئله مشروعیت یا عدم مشروعیت حمله نظامی به ایران سخن گفته نمی‌شود بلکه مباحث عمدتاً حول چگونگی و کارآمدی یا عدم کارآمدی آن دور می‌زد. در حال حاضر حتی مخالفان جنگ هم از عدم مشروعیت جنگ احتمالی علیه ایران سخن نمی‌گویند، بلکه تنها آن را ابزاری ناکار آمد برای تغییر رفتار ایران می‌دانند. این مسئله در حالی رخ می‌دهد که حتی پیش از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، افکار عمومی جهانی مخالفت خود را با این حمله به اشکال گوناگون نشان می‌داد.

۳. **مشروعیت یافتن و حقوقی شدن تهدیدها:** در سال‌های اخیر، مجموعه‌ای از قطعنامه‌های شورای امنیت به تهدیدها علیه ایران ابعاد حقوقی بخشیده است. در شرایط موجود، قطعنامه‌های شورای امنیت، و فضاسازی‌های گسترده پیرامون آن، بستری فراهم نموده است که ادعای مشروعیت

فعالیت‌های هسته‌ای ایران قابل توجیه نباشد، زیرا این اسناد هرگونه توسعه و ادامه فعالیت هسته‌ای ایران را فعالیتی غیرقانونی می‌دانند.

۴. **تبدیل شدن ایران به اصلی‌ترین تهدید برای امنیت بین‌الملل:** بر اساس قطعنامه‌های صادر شده علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل، جمهوری اسلامی ایران مهمترین و اصلی‌ترین تهدید صلح و امنیت بین‌الملل معرفی شده است. به طوری‌که دولت کانادا تحت این عنوان خواستار تعطیلی سفارت ایران در اتاوا و سفارت کانادا در تهران شد.

۵. **کاهش انتخاب‌های استراتژیک ایران:** طی سال‌های گذشته، به دلیل سیاست‌های اتخاذ شده، حق انتخاب‌های استراتژیک ایران بسیار محدود شده و به جز روابط محدود با برخی کشورهای کم اهمیت آمریکای لاتین که آن هم اخیراً کاهش یافته است، ایران ناگزیر به اتکا به سیاست‌های دوپهلوی کشورهایی مانند روسیه و چین در سطح بین‌المللی شده است.

۶. **تشدید تهدیدهای منطقه‌ای:** در چند سال اخیر، با وجود اینکه سیاست‌های آمریکا در منطقه، به ویژه در عراق و افغانستان، با چالش‌های زیادی مواجه شد و فرصت‌های بزرگی برای ایران به وجود آمد ولی تهدیدها علیه جمهوری اسلامی ایران در بسیاری از مناطق همجوار افزایش پیدا کرد. در عراق تثبیت حضور نظامی آمریکا در پی انعقاد موافقتنامه امنیتی، تقویت موقعیت عربستان و برخی از کشورهای عربی در این کشور و بسیاری از موارد دیگر حاکی از این است که به تدریج فرصت‌های ایجاد شده برای جمهوری اسلامی ایران در عراق در حال از دست رفتن می‌باشد که احتمال می‌رود این امر در صورت استمرار به تهدید تبدیل شود.

- در خلیج فارس، کشورهای عضو شورای همکاری در مخالفت با ایران وحدت رویه بیشتری پیدا کرده و مخالفت‌های آنها علنی‌تر شده است. در این سال‌ها همچنین به دلیل ضعف عملکرد جمهوری اسلامی ایران، رفتار دولت عربستان ابعاد ضد ایرانی و ضد شیعی بیشتر پیدا کرده و این دولت هم در بحث حجاج ایرانی و نیز در بحث سیاست‌های منطقه‌ای و مسئله سوریه فشارهای متعددی بر ایران وارد ساخته است.

- در افغانستان، به رغم روابط خوب دو کشور، جایگاه و محبوبیت جمهوری اسلامی ایران در افکار عمومی این کشور کاهش یافته و دو نیروی تأثیرگذار در این کشور (جریان افراطی و ناتو) به ضرر ایران در حال تقویت جایگاه خود هستند و برخی خبرها مبنی بر توافقات میان این دو نیز فضا را برای ایران تنگ‌تر ساخته است. در افغانستان دولت امریکا توانسته است با کسب وجهه مردمی به عنوان نجات دهنده افغانستان از شرّ طالبان، نفوذ زیادی کسب کرده و امضای موافقتنامه استراتژیک میان دو کشور و تصویب آن با رأی اکثریت نمایندگان مجلس افغانستان خود دلیل این ادعاست. علاوه بر این، در مرزهای شرقی به ویژه مرز با پاکستان موقعیت اشرار به وضعیت کاملاً نگران کننده‌ای تبدیل شده است.

۷. **تضعیف موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایران:** در این زمینه موارد زیر قابل تأمل است:

- تضعیف جایگاه ایران در میان کشورهای عربی که شامل موارد زیر می‌شود: تشدید تبلیغات و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در مورد جزایر سه‌گانه، ایجاد محدودیت برای ایرانیان مقیم و ایرانیانی که به این کشورها سفر می‌کنند و همچنین افزایش اظهارات ضد ایرانی و ضد شیعی رهبران کشورهای عربی. علاوه بر این، سیاست‌های غلط اتخاذ شده در خصوص مصر نتایج توهین‌آمیزی برای سیاست خارجی ایران به همراه داشته است.
- تضعیف روابط ایران با کشورهای همسایه شرقی؛ روابط ما با پاکستان عمدتاً با چالش‌های بسیاری روبرو است و گفتگو و همکاری بین مقامات دو کشور کاهش یافته است. به طور کلی، جهت‌گیری ایران نسبت به تحولات سیاسی در پاکستان که از اهمیت زیادی برای ما برخوردار است کاملاً نامشخص می‌باشد(در مجلس پاکستان ائتلاف طرف‌دار ایران جایگاه خود را از دست داده است).
- در روابط با افغانستان بحث اخراج بی‌برنامه مهاجرین افغانی، که عملاً بی نتیجه ماند، منجر به هزینه‌های زیاد سیاسی علیه ایران در افکار عمومی افغانستان شده است، به گونه‌ای که امروز بیش از

هر زمان دیگر در ایران مهاجر افغانی داریم. این آمار طبق برخی گفته‌ها از مرز سه میلیون گذشته است.

- در سطح بین‌المللی، دیپلماسی "نامه" که توسط رئیس جمهور دنبال می‌شد، نه تنها به اعتبار بین‌المللی ایران نیفزود، بلکه به دلیل عدم ارسال پاسخ از سوی مخاطبان این نامه‌ها، موجب تضعیف اعتبار بین‌المللی ایران نیز گردید.
- در سطح بین‌المللی همچنین امکان بازیگری ایران به دلیل ایجاد وفاق و وحدت رویه بین اروپا و آمریکا در مقابله با ایران کاهش پیدا کرده است. در واقع سیاست‌های دولت نهم و دهم کمک قابل توجهی به ایجاد اتحاد هرچه بیشتر میان اروپا و امریکا کرده است.
- در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به دلیل استفاده از دیپلمات‌های کم تجربه و ضعف دیپلماسی سازمانی، امکان تأثیرگذاری ایران بر روند تصویب قوانین مختلف کاهش یافته است. برخی از این مصوبات در آینده می‌تواند مشکلات زیادی را برای جمهوری اسلامی ایران فراهم نماید.
- خارج ساختن منافقین از فهرست گروه‌های تروریستی اگرچه از ارزش چندانی به لحاظ امنیتی برخوردار نیست، اما نشانه دیگری از تضعیف موقعیت بین‌المللی ایران می‌تواند باشد؛
- تخریب چهره ایران و ایرانیان در سطح جهان به دلیل عدم رعایت عزت در رفتارهای دیپلماتیک؛ سفرهای بی‌هدف، بی‌دستاورد و تحمیلی به کشورهای منطقه که هیچ یک پاسخ مناسبی از سوی این کشورها دریافت نکرد.
- قطع یک‌جانبه روابط کشورهایی مثل کانادا و مغرب و برخی از کشورهای آفریقایی و یا فراخوانی سفرا
- تخریب چهره ایران در مجامع بین‌المللی و تضعیف شدید سطح تأثیرگذاری در این مجامع ؛
- ناتوانی ایران در متعهدسازی بیشتر چین و روسیه به حمایت از ایران در سطح بین‌المللی؛
- از دست رفتن فرصت تاریخی ایران برای تقویت موقعیت شیعه در منطقه.

- ناکامی ایران در کسب آرای لازم برای عضویت غیر دائم در شورای امنیت که یکی دیگر از نشانه‌های ضعف و انزوای بین‌المللی ایران محسوب می‌شود.

۸. **تضعیف قدرت ملی ایران:** مجموعه موضوعات ذکر شده در مجموع به تضعیف قدرت ملی ایران در ابعاد مختلف نظامی، سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی کمک کرده است. در این زمینه، علاوه بر موارد مطرح شده در بندهای گذشته، توجه به موارد زیر حائز اهمیت است:

- ناکامی ایران در طرح هرگونه موضوع ایجابی و سازنده در سطح جهانی؛ زیرا به دلیل قطب‌بندی‌های ایجاد شده در عرصه سیاست خارجی و فقدان اجماع ملی در این زمینه، ما نمی‌توانیم تولیدگر و تأثیرگذار باشیم.
- ارتقای سطح تأثیرگذاری کشورهای رقیب در منطقه از جمله ترکیه، عربستان و قطر و کنار گذاشته شدن ایران در فرایند تحولات منطقه‌ای. در حال حاضر ترکیه رهبری تحولات دمکراسی‌خواهی در منطقه را برعهده گرفته و در موضوع فلسطین نیز در حال ایجاد جبهه تازه‌ای از کشورها و جریان‌های همسو با خود می‌باشد. در دو موضوع مهم تنش‌های سیاسی در لبنان و بحران غزه، طی سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸، ایران عملاً نقش تماشاگر را ایفا کرد و تحرکات دیپلماتیک خود را به آمریکای لاتین محدود ساخت. این موضوع در حالی است که در نتیجه سیاست‌های ایران دولت کوچکی مانند قطر به یکی از فعالین دیپلماسی منطقه‌ای تبدیل شده است. لازم به تذکر است که در شرایط امروز جهانی قدرت دیپلماسی یکی از مهمترین عناصر قدرت ملی محسوب می‌شود.
- احساس تهدید و افزایش خریدهای تسلیحاتی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، در شرایطی که ایران به دلیل تشدید تحریم‌ها از دسترسی به فناوری‌های پیشرفته در این زمینه محروم است؛

ب) مسئله توسعه

میزان تأثیرگذاری سیاست خارجی دولت نهم و دهم بر فرآیند توسعه اقتصادی کشور یکی دیگر از معیارهایی است که در روند ارزیابی این سیاست‌ها باید مورد بررسی قرار گیرد. مهمترین معیار در این زمینه میزان انحراف یا تطابق سیاست خارجی دولت از اهداف توسعه‌ای سند چشم‌انداز بیست ساله می‌باشد. از این لحاظ پیامدهای منفی سیاست خارجی دولت نهم و دهم شامل موارد زیر می‌شود:

۱. تشدید تحریم‌های اقتصادی که پیامدهای مختلفی بر وضعیت اقتصادی و روانی جامعه به جا گذاشته است؛
۲. کاهش سطح سرمایه‌گذاری‌های خارجی به ویژه در بخش انرژی و خروج بسیاری از سرمایه‌گذارانی که از گذشته در ایران حضور داشتند؛
۳. کاهش سطح دسترسی به فناوری‌های پیشرفته به دلیل اتخاذ سیاست‌های تقابلی و انزواگرایانه و تشدید بیش از پیش تحریم‌ها؛
۴. عدم ایجاد زیر ساخت‌های پیوندهای متقابل اقتصادی میان ایران و سایر کشورها؛
۵. تضعیف موقعیت ایران در نهادهای اقتصادی بین‌المللی؛
۶. تشدید فرار سرمایه‌های داخلی به خارج از کشور؛
۷. تشدید فرار نخبگان به خارج از کشور؛
۸. ایجاد تضییقات بی‌سابقه برای شهروندان، بانک‌ها و شرکت‌های ایرانی که علاوه بر پیامدهای اقتصادی موجب تخریب وجهه و شأن ایرانیان در خارج از کشور شده است.
۹. افزایش نرخ خطرپذیری سرمایه‌گذاری خارجی در ایران؛
۱۰. عدم بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در اقتصاد جهانی به دلیل تأکید بر الگوی تجربه شده انزواگرایانه و تقابلی.

نتیجه‌گیری

با توجه به بحث‌های صورت گرفته، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در هفت سال گذشته از ویژگی‌های زیر برخوردار بوده است:

۱. تضعیف محتوایی اسناد ملی در خصوص سیاست خارجی مانند چشم‌انداز بیست ساله و برنامه چهارم توسعه.

۲. فرو کاسته شدن منافع ملی به دیدگاه‌های شخصی و سلیقه‌ای رئیس جمهور (شخصی‌سازی سیاست خارجی و ناتوان شدن بوروکراسی).

۳. پی‌گیری اهداف سیاست خارجی کشور بر مبنای سیاست سعی و خطا، به جای بهره‌گیری از نظریه‌ها و تحلیل‌های کارشناسی.

۴. سیاسی شدن شدید روابط خارجی ایران و تضعیف سایر ابعاد اقتصادی و فرهنگی آن.

۵. عدم استفاده از فرصت‌های تاریخی که در این سال‌ها برای ایران وجود داشته است. برخی از این فرصت‌ها عبارت بوده‌اند از: ناکامی‌های آمریکا در عراق و افغانستان، اختلافات آمریکا و روسیه، گزارش آژانس‌های اطلاعاتی آمریکا در مورد برنامه هسته‌ای، پیروزی‌های تاریخی حزب‌ا... در لبنان، فرصت تاریخی ناشی از ارتقای جایگاه شیعیان در عراق و نهایتاً گسترش موج بیداری اسلامی در منطقه.

۶. تخریب روابط ایران با بسیاری از کشورها و تضعیف جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران. در حالی که در گذشته بسیاری از کشورها به دنبال گسترش ارتباطات با ایران بودند و ایران از موضع قدرت با این کشورها برخورد می‌کرد. هم‌اکنون ایران به دنبال این کشورها افتاده و آنها ابراز بی‌میلی می‌کنند. نمونه این وضعیت را باید در روابط ایران با کشورهای عربی و همچنین کشورهای پاکستان و هند دید.

۷. هدر رفتن بخش مهمی از انرژی و توانمندی دیپلماتیک ایران برای موضوعات کلان و آرمانی که هیچ نتیجه‌ای برای سیاست خارجی ایران به همراه نداشته است.

۸. تقلیل روابط خارجی ایران به روابط با کشورهایی که نمی‌توانند در تقویت جایگاه استراتژیک ایران در سطح بین‌المللی نقش مهمی ایفا کنند.

۹. کاهش سطح تأثیرگذاری ایران بر شکل‌گیری روندها و رژیم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی.

۱۰. امنیتی شدن چهره جمهوری اسلامی ایران در عرصه جهانی.

۱۱. کاهش قدرت بازیگری ایران در منطقه.

۱۲. منفی شدن تصویر ایران در افکار عمومی اکثر کشورها.

۱۳. محدودیت شدید در روابط اقتصادی و بانکی با جهان.

پی‌نوشت‌ها

[۱] - به عنوان مثال نگاه کنید به کاتم، ۱۳۷۹: ۲۳۵-۱۹۷) رجائی،۱۳۸۲:۹۲-۸۷).126 :Ehteshami,2002) رمضانی، ۱۳۸۸:۶۴)

[۲] آرون، ریمون(۱۳۸۴). "آرامش شتر مرغی؛ سر در گریبان بردن و نادیده گرفتن خطر"، در اندیشمندان علوم اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران، گردآوری و ترجمه محمدباقر خرمشاد، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.۱۹.

[3] Gasiorowski, Mark (1991). U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran, Ithaca, N.Y.: Cornell University Press

[۴] روح‌الله رمضانی، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشرنی(۱۳۸۸)، چاپ ششم، ص ۶۷

[۵] روزنامه کیهان، ۲۵ بهمن ۱۳۵۷، ص ۸ به نقل از هاشمی رفسنجانی، اکبر(۱۳۸۳). انقلاب و پیروزی کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.۲۱۲.

[۶] هاشمی رفسنجانی، همان، ۱۴۷.

[۷] ابراهیم یزدی، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، تهران: انتشارت قلم(۱۳۶۸).۹۱.

[۸] همان، ص، ۹۴.

[۹] همان، ص، ۹۵.

[۱۰] صحیفه نور، ج۲: ۲۷۹.

[۱۱] روح‌الله رمضانی، پیشین. ص، ۶۳.

[۱۲] صحیفه نور، ج۶: ۱۷۴

[۱۳] آبراهامیان، یرواند(۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.ص۲۹۸.

[۱۴] صحیفه نور، ج۱۰: ۱۴۳-۱۳۹.

[۱۵] فرهنگ رجایی، "ایدئولوژی و جهان بینی ایرانی، صدور انقلاب فرهنگی ایران"، در جان اسپوزیتو، انقلاب اسلامی و بازتاب‌های جهانی آن، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران(۱۳۸۲) ص.۸۱.

[16] (Sick, 2002: 356

[17] Ehteshami, Anoushiravan (2002), After Khomeini, London: Taylor & Francis e-Library. 132

[18] (Ehtshami, 2002: 130

[۱۹] - وصیت‌نامه حضرت امام (ره)، چاپ یازدهم (تهران مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱)، ص ۷۵.

[۲۰] - همان، ص ۳۴.

[۲۱] - همان، جلد ۱۱، ص ۶۵.

[۲۲] - صحیفه نور، ج ۷۳/۱۹.

[۲۳] - «صحیفه نور»، ج ۳/۳۱، وزارت ارشاد.

[۲۴] - «صحیفه نور»، ج ۳۳/۳

[۲۵] - صحیفه نور، جلد۴،ص۱۱۴.

[۲۶] - همان، جلد ۱۳، ص ۱۲۷.

[۲۷]- وصیت‌نامه امام، ص ۷۷.

[۲۸] - روح الله رمضانی، پیشین، صص۱۴-۱۵.

[۲۹] - جلال دهقانی فیروزآبادی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران سمت، ۱۳۸۸، صص۶۷-۱۲۳.

[۳۰] -جلال دهقانی فیروزآبادی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران سمت، ۱۳۸۸، صص ۱۴۷-۱۷۹.

[۳۱] Ishmael, Tareq (1986), International Relations of the Contemporary Middle East, NewYork: Syracuse University Press, p 35.

[۳۲]سجادپور، سید محمد کاظم و نوریان، اردشیر(۱۳۸۹) «برنامه‌ریزی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران : بررسی رابطه قدرت منطقه‌ای، اقتصاد و سیاست خارجی بر اساس سند چشم انداز» فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۸۹، ص ۴۵.

[۳۳]منصور، جهانگیر(۱۳۸۸) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران : نشردادگستر.

[۳۴]میزگرد چشم‌انداز (زمستان ۱۳۸۵) کندوکاو در پرسش‌های بنیادین، فصلنامه راهبرد یاس، ش ۸.

[۳۵]سازمان مدیریت، ۱۳۸۲).

[۳۶]کمیسیون تلفیق و هماهنگی و موارد خاص(۱۳۸۷) «مقایسه اجمالی سیاستهای کلی برنامه پنجم توسعه با سیاستهای کلی برنامه دوم، سوم و چهارم توسعه» دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام

[۳۷]قانون برنامه پنجساله پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۴ ـ ۱۳۹۰):۱۰۱

فصل چهارم

"تحریم‌ها و موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی"

مقدمه

تحریم‌ها واثرات آن براقتصاد کشور، یکی از مباحثی است که به دلیل نگرانی‌های ناشی ازتبعات آن، عموما به شکل مکفی مورد توجه قرارنگرفته و به صورت لازم نیزبه آن پرداخته نشده است. لیکن به دنبال مواجهه با تعمیق تحریم‌ها و تحکیم تلاش‌های بین‌المللی برای افزایش تأثیرات آن، آرام آرام مسئولین دولتی و درنهایت مقام معظم رهبری به این موضوع، البته از نظرگاهها ودیدگاههای مختلف، پرداخته ودرخصوص تحریم‌ها وتأثیراتش برجامعه هشدارگونه سخن گفته اند.

دراین راستا، سخن منقول از وزیر صنعت، معدن و تجارت مبنی براینکه"مقصود تحریم‌ها فلج کردن جمهوری اسلامی ایران است...آنها بسیارهوشمندانه‌اند واکنون می‌توان اسم این تحریم‌ها را «تحریم‌های فلج‌کننده» گذاشت"[1] واضح ترین و شاید بی پرده ترین بیان یک مسئول کشور درمورد تحریم‌ها واثرات آن می‌باشد؛ مسئولی که به جهت جایگاه حقوقی ومسئولیتی‌اش سخن او به غایت معنادار بوده و به واقع می‌تواند بیانی آشکار ازآنچه درکشور براثر تحریم‌ها درحال اتفاق افتادن است، باشد. ازاین منظر ضرورت دارد تحریم‌ها، اقدامات، وآثارآنها به شکلی عمیق موردتوجه وبررسی قرارگرفته وحداقل درشناخت آن ومیزان تأثیراتش دید روشنی ارائه گردد. لذا و برمبنای این ضرورت، بحث تحریم‌ها وآثارآن درایجاد مانع درگسترش تعاملات اقتصادی خارجی در بخش‌های زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- بخش اول: تحریم‌های یک جانبه وچندجانبه، ازابتدا تا آغازدولت اوباما؛
- بخش دوم: مباحث تئوریک دررابطه با تشدید تحریم‌ها؛
- بخش سوم: دولت اوباما، هوشمند شدن وفراگیری تحریم‌ها؛
- بخش چهارم: تغییرفاز غرب به سمت فلج کننده سازی تحریم‌ها؛
- بخش پنجم: تحریم‌ها وموانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی؛

بخش اول: تحریم‌های یک جانبه وچندجانبه، ازابتدا تاآغازدولت اوباما؛

تحریم ازمنظرتئوریک یعنی ابزاری دردست سیاست خارجی وروابط بین‌الملل برای اِعمال محدودیت برکشوریافرد به منظورتغییررفتار. لذا باید توجه نمود که هدف اولیه واصلی تحریم به هیچ رو تغییرنظام ویا"Regime Change" نبوده وچنانچه این اتفاق صورت پذیرد ناشی ازکنش‌های عنصرتحت تحریم در نوع تعامل ویا برخورد بااین تحریم‌ها است؛ به نحوی که تقریبا دراکثرمواردی که بااین تحریم‌ها به گونه‌ای بی تفاوت برخورد شده ویا نقش آنها دستکم [1] گرفته شده است، کارکرد نهایی این تحریم‌ها تغییر نظام شده است.

تحریم‌ها به شکل نوین آن، ازسال ۱۹۵۰ آغازودرخلال سالهای متمادی وبه دلائل مختلف مانند: حقوق بشر، نفت اعراب و اسرائیل، سلاحهای کشتارجمعی، تروریسم و...، برکشورهای گوناگونی چون کره شمالی، کوبا، اتحادیه عرب، گواتمالا، ایران، لیبی، عراق، برمه، سومالی، چین، سودان، کامبوج، ...وبه اشکال یک جانبه، چندجانبه، بین‌المللی، اِعمال گردیده است. که دراین میان، تحریم ایران شکل منحصربه فردی داشته وتقریبا ازلحاظ حوزه ی قدرت (یک جانبه، چندجانبه، بین‌المللی) تمام انواع آن، ازجهت محتوی (دیپلماتیک، تجاری، مالی، نظامی) تمام اشکال آن را تاکنون، البته با شدت وضعف درهرحوزه ای، به خود اختصاص داده است.

دراین راستا وپس از اتفاقات مرتبط با سفارت آمریکا درتهران(توقیف اموال و دارایی‌ها در اوان انقلاب اسلامی)، اولین تحریم جدی ایران به سال ۱۹۸۴ و اتهام بمب گذاری درمقرتفنگداران آمریکایی درسال ۱۹۸۳ دربیروت بازمی گردد. براین اساس، ایران "دولت سرکش و یاغی" نامیده شده وبه لیست "حامیان تروریسم"آمریکا اضافه می‌شود. این تحریم شامل ممنوعیت فروش تجهیزات نظامی وکمک‌های تسلیحاتی و مخالفت با اعطاء وام درمجامع بین‌المللی به ایران می‌گردد.

[1] - عباراتی ازاین دست که "تحریم هیچ اثری ندارد" می‌تواند درطرف مقابل بیانگراین معنا باشد که این اقدامات ما را وادار به تغییررفتارنخواهد کرد؛ ویا "آنها خود را تحریم می‌کنند" دارای بارمعنایی به این مفهوم است که آنها با تحریم رفتارخود را تغییرمیدهند! که درهردوصورت به معنای فراخوانی طرف مقابل به اقدامات افزون تراست.

دومین تحریم جدی ایران درسال ۱۹۸۷ وبا فراگیری تجارت، واردات وصادرات هرنوع کالا ازمبداء آمریکا به مقصد ایران وبالعکس برعلیه ایران اِعمال می‌گردد. این تحریم‌ها، که تا کنون شکل یک جانبه داشته وازسوی آمریکا اِعمال می‌گردیده است، درکنارقطع روابط دیپلماتیک با ایران مجموعه‌ای از تحریم‌های یک سویه را شکل می‌دادند که به منظور تغییررفتارایران درزمان جنگ تحمیلی برکشورمان تحمیل می‌گردیده اند.

لیکن تحریم اساسی وساختاری ایران درسال ۱۹۹۵ ودرزمان دولت بیل کلینتون دموکرات شکل می‌گیرد. بر این مبنا:

- ✓ درماه می‌این سال، رئیس جمهور آمریکا طی دستورالعملی اجرایئ (E.O)، تجارت با وسرمایه گذاری درایران را ممنوع می‌سازد تااز"توسعه برنامه هسته‌ای" و"حمایت ایران ازسازمانهای تروریستی" حماس، حزب الله، جهاداسلامی و... ممانعت گردد؛
- ✓ درماه ژوئن سال ۱۹۹۶ کنگره آمریکا براساس دستورالعمل فوق، به مصوبه‌ای به نام ایلسا (Iran Libya Sanction Act) رای می‌دهد تابراساس آن:
  - اموال ودارایی‌های توقیف شده ایران درسال ۱۹۸۱ به تصرف دولت آمریکا درآمده وبرای تادیه ادعاهای اتباع آمریکایی برعلیه ایران بکاررود [۱]؛
  - شرکت‌های غیرآمریکایی سرمایه گذاردرحوزه‌های نفتی ایران برای مبالغ بیش ازبیست میلیون دلارمورد تحریم قرارگیرند؛
  - صدورتکنولوژی حوزه ی نفت به ایران تحریم گردد (داماتو)؛
  - فروش تکنولوژی WMD یا سلاح‌های کنوانسیونل پیشرفته به ایران تحریم گردد؛

لذا موضوع تحریم ایران بُعد فراسرزمینی یافته وبه حوزه روابط بین‌الملل کشیده می‌شود که گذشته ازمباحث حقوقی آن، که چندان بروضعیت ایران تأثیرگذارنبوده است، کشوررا وارد چالشی قابل توجه ومبنایی می‌نماید.

[۱]- توقیف اموال ایران درآمریکا که دامنه آن نیزبه بنیاد علوی ومتعلقات آموزشی ومذهبی و...هم کشیده شده وتصرف آنها برای پرداخت‌های معادل جهت تادیه ادعاهای شهروندان آمریکایی خسارت دیده، نیازمند بررسی‌های جداگانه ای است.

مشارکت بالای مردم درانتخابات خردادماه ۱۳۷۶، وسیاست تنش زدایی ناشی ازآن و دیپلماسی جداسازی اروپا[۱] ازآمریکا (اوت ۱۹۹۷ تا اوت ۲۰۰۵) و... سبب می‌گردد که نه تنها ابعاد فراسرزمینی این اقدامات ازمیان برود بلکه محدودیت‌های شرکت‌های آمریکایی هم برای حضور دراقتصاد ایران نیزبه نوعی غیررسمی برداشته شود.

براین مبنا، درسال بعد یعنی ۱۹۹۸ وبه دنبال حضورکنسرسیوم نفتی متشکل ازشرکت‌های توتال فرانسه، گازپروم روسیه، وپتروناس مالزی درفازهای ۲و۳ پارس جنوبی وسرمایه گذاری دومیلیارددلاری آن، وبه دنبال بالاگرفتن اختلافات ناشی ازفراسرزمینی بودن قانون ایلسا واعتراضات بوجود آمده درسازمان تجارت جهانی، دولت آمریکا بر مبنای بند تعلیق (Waiver) بااروپا به توافق زیردست پیدا می‌کند:

- قانون ایلسا برای شرکت‌های اروپایی واقدامات آنان معلق ودرآینده هیچ شرکت اروپایی مورد تحریم قرارنگیرند؛
- اروپا درحوزه ی "عدم اشاعه" و"مبارزه با تروریسم" با آمریکا همکاری خود را افزایش دهد؛

درهمین راستا وبه دنبال تعمیق ارتباطات خارجی ایران، ازسال ۱۹۹۹ تحولات شگرفی دراقتصاد کشورشکل گرفته و:

- درصنعت نفت وگاز، چند ده میلیارد دلارسرمایه گذاری به سمت این صنایع سرازیرشده، سبب شکوفایی این صنعت ورهاندن آن ازبیم فروپاشی می‌گردد. حوزه‌هایی مانند دورود(۱۹۹۹)، بلال(۱۹۹۹)، سروش و نوروز (۱۹۹۹)، اناران (۲۰۰۰)، فازهای ۴ و۵ پارس جنوبی(۲۰۰۰)، اکتشافات دریای خزر(۲۰۰۱)، دارخوین(۲۰۰۱) ، مسجدسلیمان(۲۰۰۲)، فازهای ۹ و ۱۰ پارس جنوبی(۲۰۰۲)، فازهای ۶ و ۷ و ۸ پارس جنوبی(۲۰۰۲)، آزادگان(۲۰۰۴)، بلوک توسن(۲۰۰۴)، یادآوران(۲۰۰۴)، و... با مشارکت شرکت‌های فرانسوی: الف، توتال؛ کانادایی بوولی، شیرانرژی؛ ایتالیایی انی؛ چندملیتی رویال داچ شل؛ نروژی نورسک هیدرو، استات اویل؛ روسی لوک اویل؛ سوئدی جی وی ای؛ کره‌ای ال جی؛ ژاپنی اینپکس؛ چینی سی ان پی سی، ساینوپک؛ برزیلی

[۱] - اقدامات اروپا، ژاپن و...یا مجموعه‌هایی مانند گروه استرالیا، واسنارو...نیزبررسی‌های جداگانه ای را می‌طلبد تا بتوان تصویری کلی از موضوع تحریم ایران واثرات آن به دست آورد.

پتروبراس؛ و... به شکوفایی رسیده وافزایش تولید نفت وگازکشور ورهاندن ساختارصنعت نفت و تاسیسات قدیمی آن ازخطر تخریب، کشورراز اتفاقی که می‌رفت دست به گریبان آن گردد، رهانید؛

- دربخش غیرنفتی نیزبا سرمایه گذاری ومشارکت شرکت‌های مختلف ازچهارگوشه جهان، نوسازی وسیع کشور آغاز وحتی شرکت‌های آمریکایی نیزنه تنها تمایل خود را اعلام نمودند بلکه:
  - فروش قطعات آمریکایی هواپیما وموتورایرباس برای ایران ایر؛
  - مذاکرات شرکت‌های آمریکایی برای حضوردرحوزه‌های نفتی ایران وسوآپ نفت از دریای خزرو...؛
  - فروش مواد غذایی ومحصولات ممنوعه به ایران ازسال ۱۹۹۹ و ارسال داروهای ویژه مانند لوکمیا، ایدز، و...؛
  - تبادلات علمی، شرکت درسمینارها، ...؛
  - ازسال ۱۹۹۹همکاریهای کشاورزی، کمک‌های مالی ودامی درحوزه ی کشاورزی، و...؛
  - ازسال ۲۰۰۰ آزاد شدن صادرات فرش، خاویار، خشکبار، پسته، ...ایران به آمریکا وآزاد شدن پتانسیل رشد طبقه محروم کشور؛
  - تفاهمات با شرکت‌های آمریکایی جی ای،هانی ول،هالیبرتون، یواوپی، ...ودرحوزه‌های مهم حفاری نفت، پارکردریلینگ و...نه تنها مشکلات تکنولوژیک این صنایع را برطرف نمود بلکه آنها را با رشد قابل توجهی درعرصه بین‌المللی روبرو کرد؛
  - و...

امااین تحولات قابل توجه که می‌رفت اقتصاد ایران را تغییردهد، ازنیمه دوم سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) با اقدامات اتخاذ شده ومسائل تبعی پس ازآن، خود به جرگه ی تغییر افتاد؛ به نحوی که پس ازآن به طور متوسط هرساله:[۲]

- ❖ درحوزه تجارت، خسارت وزیان تجاری ایران تقریبا به مبلغ ۳۴.۸۸۸ (حدود سی و پنج میلیارددلار) برمبنای قیمت‌های سال ۲۰۰۵ به شرح زیر بالغ می‌گردد:

- زیان موادغذایی وحیوانات زنده حدودا ۴.۹۱۴ (حدود پنج میلیارد دلار)؛
- زیان نوشیدنی‌ها ومواد دخانی ۵۱۰ (حدود نیم میلیارد دلار)؛
- زیان موادخام ۱.۳۲۸ (حدود ۱.۳ میلیارد دلار)؛
- زیان مواد شیمایی ۴.۱۷۷ (حدود چهارمیلیارد دلار)؛
- زیان مواد ساخته شده ۶.۴۲۱ (حدود شش ونیم میلیارد دلار)؛
- زیان ماشین آلات ۱۰.۱۰۶ (حدود ده میلیارد دلار)؛
- زیان متفرقه وخدمات ۷.۴۳۳ (حدود هفت ونیم میلیارد دلار)؛

❖ درحوزه ی نفت وگاز ومواد پالایش شده به ۲۴.۷ (حدود بیست وپنج میلیارد دلار) برمبنای قیمت نفت سال ۲۰۰۵ به شرح زیربالغ می‌گردد:

- زیان حوزه ی نفت ۲۲.۳ (حدود بیست ودو میلیارد دلار)؛
- زیان مواد پالایش شده ۲.۱ (حدود دو میلیارد دلار)؛
- زیان حوزه ی گازی ۰.۳ (حدود نیم میلیارد دلار) بدون محاسبه زیان گازحوزه‌های مشترک با همسایگان که رقم آن سربه فلک می‌کشد؛

یعنی درمجموع، زیان ۶۰.۸ (حدود شصت ویک میلیارد دلار) درهرسال، که می‌توانست GDP کشوررا ۳۲٪ سی ودو درصد رشد دهد؛ نرخ رشد را درراستای سند چشم‌انداز قرار داده و از سقوط آن درسال ۱۳۸۷ به ۲.۳٪ [۳] دو ممیزسه ازشش واندی درصد سال ۱۳۸۶، ورسیدن به زیردو درصد، وبرمبنای محاسبه مرکزبررسی‌های مجلس شورای اسلامی و برخی دیگرمراکز به حدود صفر درسال ۱۳۹۰ ورشد منفی درسال ۱۳۹۱ جلوگیری نماید؛ روند بیکاری کشور را متوقف، تورم ساختاری را کنترل و...؛

اما نه تنها این اتفاقات دراقتصاد ایران رخ نمی نماید بلکه کنگره آمریکا درتعاقب برخی موضع گیری‌ها، تحریم‌های اِعمالی رااز تغییررفتار به سمت تغییررژیم سوق داده و برای هوشمند نمودن آن درهمین چهارچوب، لایحه (Iran Freedom Support Act) درکنگره ی آمریکا به قانون ایلسا که درسال ۲۰۰۴ با حذف نام لیبی ازآن به (Iran Sanction Act) ایسا تغییرنام یافته بود اضافه می‌گردد.

برمبنای این قانون:

- ✓ کمک‌های خارجی آمریکا به کشورهایی که شرکت‌هایشان ایسا را نقض نمایند قطع می‌گردد؛
- ✓ توافقات هسته‌ای آمریکا با کشورهایی که درزمینه هسته‌ای به ایران تکنولوژی بدهند ممنوع می‌گردد؛
- ✓ ممنوعیت سرمایه گذاری درایران وتجارت با آن به شرکت‌های زیرمجموعه ی خارجی شرکت‌های آمریکایی توسعه می‌یابد؛
- ✓ مهلت نود روزه برای تصمیم گیری درمورد شرکت‌های ناقض مصوبه تعیین می‌گردد؛
- ✓ بازنگری درایسا به جای هردوسال ونیم به آخرسال ۲۰۱۱ موکول می‌گردد؛
- ✓ قوانین پولشویی آمریکا برای محدود کردن ایران توسعه می‌یابد؛
- ✓ مهلت ۱۸۰ روزه برای شرکت‌های نقض کننده ایسا تعیین می‌گردد؛

براین مبنا بودجه خاص برای تغییررژیم با عناوین گوناگون حقوق بشر، ارتقاء دموکراسی، و ...درایران اختصاص می‌یابد که طی آن در:

- سال ۲۰۰۵ مبلغ ۳ میلیون دلار؛
- سال ۲۰۰۶ مبلغ ۷۷.۶ میلیون دلاردردونوبت؛
- سال ۲۰۰۷ مبلغ ۶.۵۵ میلیون دلار؛
- سال ۲۰۰۸ مبلغ ۶۰ میلیون دلار؛
- و...

هزینه گردیده است.

اوج این اقدامات سال ۲۰۰۶ است که می‌تواند به عنوان بدترین سال درتاریخ روابط خارجی کشورمحسوب گردد. زیرا درژانویه این سال رئیس جمهور آمریکا طی نطق خود برای مردم آمریکا با اشاره به موضوع ایران ودراقدامی خلاف نرم بین‌المللی می‌گوید:" ملت ما امیدواراست روزی ازنزدیک ترین دوستانِ ایرانی آزاد و دموکراتیک باشد." که اشاره‌ای صریح به اقدامات خود برای تغییررژیم است.

در این راستا، ودرست درهمین ایام است که تحریم بین‌المللی ایران با تصمیم مجدد آمریکا به بین‌المللی نمودن تحریم‌ها علیه کشورمان شکل گرفته وبه دنبال اقدامات یک جانبه، آمریکا ضرورت پایه‌گذاری اقدامی بین‌المللی برای تکمیل تحریم ایران را احساس می‌نماید تا پس ازآن به آرامی و با ابتناء برآن و اقدامات تکمیلی یک جانبه بعدی، اقتصاد ایران را به سمت فروپاشی و نظام را به سمت تغییرسوق دهد. تحریم‌های بین‌المللی، که به طور کلی شکل غیر قابل برگشتی دارند، مگرآنکه کشورتحت تحریم به تمام درخواست‌های پنج قدرت دارای حق وتو – مشروع یا نامشروع مانند آنچه لیبی انجام داد– تن داده وبه دنبال آن، تحریم‌ها لغو وکشورازتحریم خارج گردد؛ گذشته ازآنکه کشوررا دچارحالت فوق العاده درصحنه بین‌المللی می‌نماید، وبدون درنظرگرفتن لطمات آن به حیثیت نظام، برای این وضع شده اند که ازمنظر اقتصادی کشورها را دچارمشکلات لاینحلی نمایند. لذااست که درسالهای ۲۰۰۶ و۲۰۰۷ و ۲۰۰۸، سخت گیری‌های بین‌المللی به اوج خود رسیده وطی سه قطعنامه‌ی لازم الاجرای ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳ شورای امنیت سازمان ملل متحد، ایران تهدیدی برای صلح وامنیت بین‌المللی تحت فصل هفتم منشور وبند چهل ویک آن قرارمی گیرد؛ وگذشته ازخطرات غیرقابل باورآن برای کلان امنیت ملی کشور، ازمنظراقتصادی الزامات واجبارها و تحریم‌های ذیل برصنعت هسته‌ای واقتصاد ایران تحمیل می‌شوند:

- ایران باید غنی سازی اورانیوم را تعلیق نماید (برخلاف تعلیق‌های قبلی که داوطلبانه وکوتاه مدت بود)؛
- انتقال آیتم‌های دوگانه درزمینه‌های موشکی وهسته‌ای به ایران ممنوع می‌گردد؛
- صادرات سلاح‌های ساخت ایران وتکنولوژی تولید WMD ممنوع می‌گردد؛
- ازاعضاء می‌خواهد که تسلیحات به ایران صادر نکرده وازتجارت‌های جدید با ایران خودداری نمایند؛
- ازاعضاء می‌خواهد بانک‌های ایرانی (بویژه بانک‌های ملی وصادرات) وفعالیت‌های آنها را تحت مراقبت قرار دهند؛
- ازاعضاء می‌خواهد کالاها وبارهای حمل شده توسط ایران‌ایروکشتیرانی جمهوری اسلامی ایران، ویا به مقصد ایران را درصورت تردید بازرسی ودرصورت لزوم توقیف نمایند؛

- اموال ودارائی‌های چهل نفر ازافراد وشرکت‌های ایرانی منجمله بانک سپه وتعدادی ازشرکت‌ها توقیف می‌گردد؛
- کشورهای عضو موظف می‌شوند برای تردّد سی وپنج نفراز این افراد، محدودیت وبرای پنج نفرمابقی ممنوعیت قائل شوند؛
- کمیته‌ای برای پیگیری وگزارش روند اجرای قطعنامه ۱۷۳۷ تشکیل می‌گردد [۱]؛

این قطعنامه‌هاکه به صورت بین‌المللی، ایران را دربند هفت منشورودرحوزه تحریم‌های الزامیِ اقتصادی برمبنای ماده ۴۱ وبرای تمام اعضاء قرار داده است، زمینه را برای آمریکا پس از سی سال تلاش خصمانه فراهم آورد تا با آرامش درصحنه بین‌المللی وبا اتکاء به این قطعنامه‌ها به گسترش دامنه تحریم‌ها وأعمال تحریمی خود بپردازد. لذا آمریکا درخلال سه سال به گونه‌ای تداومی وبدون هیچ تعجیلی (۲۰۰۶-۲۰۰۹) وصرفابا تمسک به هیاهوهای تبلیغاتی موجود وجوّمسموم ایجاد شده بین‌المللی، شرائطی را فراهم آورد که بتواند سخن ازتحریم‌های فلج کننده سردهد.

دراین سه سال آمریکا درحوزه‌های نفت، بیمه وبانک، ارتباطات، تجارت وشرکت‌های دولتی و...به موفقیت‌های زیردست یافته است:

درحوزه‌های نفت وگاز:

- ایران ازهرگونه ارتباطی با خطوط انتقال چندجانبه نفت وگاز منجمله باکو – جیحان بیرون نگاهداشته می‌شود؛
- لوله دوم انتقال ایران – ترکیه که درسال ۲۰۰۷ امضاء مقدماتی شده وقرار بود درسال ۲۰۰۸ نهایی گردد با فشارآمریکا به جایی نرسیده وطرف ایرانی به سمت قراردادی با شرکتی ترک برای صادرات ۳۵ میلیارد مترمکعب گازبه اروپا درسال با نسبت ۵۰٪ سوق می‌یابد؛

[۱] - این کمیته که به پاراگراف ۱۸ مشهوراست درگزارشات متعدد خود به شورای امنیت اعلام نموده که ایران باارسال سلاح – که توقیف شده است – و...قطعنامه ۱۷۳۷ را نقض کرده است؛

- خط لوله ایران– هند هم ازسپتامبر۲۰۰۸ به جهت عدم حضور هندی‌ها بی نتیجه می‌ماند. اقدام ایران و پاکستان درسال ۲۰۰۹ برای انجام پروژه هنوز به دلیل اقدامات آمریکا ناکام مانده است؛
- حضورایران درخط لوله نابوکو به دلیل مواضع آمریکا ناکام مانده وخط لوله پرشین که به موازات آن ازطریق عراق وسوریه به دریای مدیترانه می‌رسید هم درحد حرف می‌ماند؛
- ساخت هشت پالایشگاه برای نفت وبنزین وافزایش ۴۰٪ تولید بنزین با اعمال ایسا روبرو می‌گردد وساخت پنج پالایشگاه درچین، اندونزی، مالزی، سنگاپور هم که مذاکرات آنها درژوئن ۲۰۰۷ آغاز گردیده بود نیز با ایسا مواجه می‌گردد؛
- اواخرسال ۲۰۰۹ با بحث تحریم بنزین درسنا وکنگره آمریکا، شرکت‌های فروش بنزین که تعداد محدودی می‌باشند به دلیل این اقدامات به تدریج عقب نشینی می‌نمایند. دراین راستا شرکت ریلاینس هند به خاطر آغاز بحث ممنوعیت وام ۹۰۰ میلیون دلاری اگزیم بانک آمریکا به آن شرکت درکنگره، وشرکت‌های دیگر منجمله ویتول، گلنکور، رویال داچ شل و... هم به دلیل مصوبات کنگره دست به عقب نشینی زده وشرکت‌های پترولئوس ونزوئلا وچند شرکت چینی هم درلیست بررسی‌های تحریمی قرارمی گیرند؛
- فروش تجهیزات وتکنولوژی LNG به دلیل آمریکایی بودن ویا Patent آمریکایی داشتن درسال ۲۰۰۸ مورد تحریم قرارگرفته وتاسیسات گاز ایران بویژه حوزه‌های مشترک را دچار بحران می‌نماید. این اقدام سبب وارد آمدن خسارت‌های بی حدّ وحصری به کشور می‌شود؛

درمجموع تاسیسات وزیرساخت‌های قدیمی وفرسوده نفت ایران که هدف اصلی این حملات تحریمی قرار گرفته است در اثر توقف گسترش تکنولوژی نفتی و سرمایه‌گذاری در این صنایع:

- ✓ در بلند مدت و به دنبال کاهش کارآیی صنعت عظیم نفت و گاز کشور دست خوش استهلاک نابود کننده شده و در اثر افزایش هزینه‌های تولید و کاهش پی‌درپی و مداوم بهره‌وری، سود حاصل از فروش نفت و گاز کشور رفته رفته در مسیری نزولی با شیبی تند قرار می‌گیرد؛

- ✓ گسترش پالایشگاه‌ها و صنایع نفتی-گازی در کشور نیز با شتابی فوق‌العاده به سمت سرازیری حرکت و امکان هرگونه تحول و دگرگونی در آن ازدست می‌رود، امری که بستری مناسب برای بهره‌برداری بیشتر کشورهای همسایه[1] از منابع وذخایر مشترک کشور- اکثر ذخایر ایران، حداقل در بخش گاز، در حوزه‌های مشترک قرار گرفته است- ایجاد می‌نماید.
- ✓ محدودیت درانتقال محصولات نفتی و گازی کشور باعث می‌گردد که در بازارهای جهانی کشورهای نفت‌خیز-گازخیز عمده‌ی دیگرکه امکان سرمایه‌گذاری و حمایت بین‌المللی بیشتری برخوردارند، جایگزین ایران شده و با برخورداری آنان از تکنولوژی برتر، هزینه‌های جایگزینی ایران کاهش یابد؛

لذا است که صنعت نفت و گازکشور با مشکلات فراوان پیش‌رو، تحلیل‌گران بازارهای نفت و گاز را به این باور و پیش بینی رساند که ایران تا سال ۲۰۱۵ [4]از رده صادرکنندگان مهم نفت جهان خارج و به دلیل افزایش تقاضای داخلی وعدم امکان افزایش تولید، حتی به یک صادر کننده جزء تبدیل می‌گردد. همین اتفاق نیز درمورد گازهم به وقوع پیوسته وازمجموع گازهای تولیدی ایران به دلیل قرارداد موجود برای صدورحدود ۳.۶ تریلیون فوت مکعب به ترکیه، ضرورت تزریق به چاهها ومخازن نفت و مصرف بالای داخلی، عنوان جهانی خود را به یک صادرکننده غیرتأثیرگذاردر بازارتنزل داده وجایگاه جهانی خود را احتمالا ازدست خواهد داد.

درحوزه بیمه وبانک:

مصوبات کنگره آمریکا درسال ۲۰۰۸ دامنه تحریم را به بیمه‌ها درسطح بین‌المللی کشاند وبیمه کوفاس فرانسه وهرمس آلمان و...را تحت الشعاع خود قرارداد. این امر سبب عقب‌نشینی بسیاری ازبیمه‌های صادراتی وغیرآن گردید وبیمه‌های بسیارمهمی مانند مونیخ روک، آلیانس، و... نیزعدم پوشش بیمه‌ای خود درخصوص ایران را اعلام ولویدزلندن و... هم به تدریج به آن می‌پیوندند؛

[1] - همانند بهره‌برداری از میدان گازی پارس جنوبی که در سال‌های اخیر صرفاً توسط کشور همسایه مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. این گونه خسارات امکان جبران در آینده را نیز به دلایل مختلف از ایران سلب نموده است.

- بحث توقیف اموال ودارائی‌های مقامات ایران اعم ازهسته‌ای، موشکی، سپاه وغیره با تضییقات جدید مصوب نوامبر۲۰۰۹ نیزبین‌المللی ومثلا درانگلیس مبلغ ۱.۶ میلیارد دلاراز این نوع اموال توقیف گردید؛
- تلاش‌های آمریکا سبب شد که تاآوریل ۲۰۰۸ تعداد چهل بانک منجمله UBS سوئیس، HSBC انگلیس ، کامرتزبانک آلمان، دوچ بانک آلمان، بانک‌های کویت، ژاپن، کره جنوبی،...قانع گردند که انتقال پول بانک‌های ایرانی را ممنوع نمایند. این امر جدای جرائمی است که برای برخی بانک‌ها وضع واعمال گردیده است مانند جریمه ۱۰۰میلیون دلاری یو بی اس، ۸۰میلیون دلاری ای بی ان آمرو، ۵۳۶ میلیون دلاری کردیت سوئیس، و...؛
- درنوامبر ۲۰۰۸ خزانه داری آمریکا تمام بانک‌های ایرانی را تحت تحریم انتقال U-turn پول قرار داد؛

درحوزه ارتباطات:

- شرکت‌هایی که لوازم سانسوراینترنت و...به ایران بفروشند براساس مصوبه نوامبر۲۰۰۹ تحریم خواهند شد؛
- درمارس ۲۰۱۰ ممنوعیت‌ها ومحدودیت‌های مصوب قبلی برای کاربران ایرانی درحوزه ی نرم افزارهای اینترنتی حذف گردید؛

درحوزه شرکت‌های دولتی:

- برمنبای این مصوبات شرکت‌های بسیاری ازجمله: شرکت‌های حوزه هسته‌ای ازجابربن حیان تا تاسیسات کرج و...؛ شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران وتمام شرکت‌های تحت پوشش ازکشتیرانی ایران و مصر، ایران و هند، ...؛ شرکت‌های وابسته به وزارت دفاع ازصنایع الکترونیک

شیراز تا...؛ شرکت‌های وابسته به بانک ملی ازسیمان مازندران تا...؛...تحت ممنوعیت‌های تحریمی قرارگرفتند؛

درحوزه بازرگانی:

- براساس مصوبه نوامبر۲۰۰۹ "بررسی مقاصد انحرافی احتمالی" صادرات، ضروری گردید ولذا صادرات مجدد کالاها به ایران ازمقاصد امارات ومالزی دستخوش مشکل شد.

بخش دوم: مباحث تئوریک دررابطه با تشدید تحریم‌ها

به لحاظ تئوریک، تحریم اقتصادی به عنوان ابزارسیاست خارجی، زمانی تأثیرات تعیین کننده خواهد داشت که با تنش‌های سیاسی، بحران‌های اقتصادی، ناکارآمدی نهادها وساختارهای یک نظام توام باشد. براین مبنا، تحریم‌ها به لحاظ اثرگذاری آن به سه نوع تقسیم می‌گردند:

تحریم‌های تضعیف کننده:

این تحریم‌ها به شکلی وسیع برای تضعیف اقتصادی طراحی می‌گردند تا ازآن طریق، اقتصاد ضعیف کشور به تعمیق نارضایتی مردم وبروز مشکلات بیانجامد. لذا هدف تحریم‌های تضعیف کننده، اقتصاد کشوردردرازمدت است.

تحریم‌های فلج کننده:

آنچه از مفهوم این نوع تحریم پیداست آن است که هدف تحریم‌های فلج کننده، کلیت کشور و مردم و ساختارهای زیربنایی اقتصاد است.

اما بحث این نوع تحریم‌ها با توجه به:

- اهمیت یافتن اعتبارمردم ایران به دنبال تحولات درون کشورکه تحریم‌های فلج کننده را به جهت تأثیر گذاری آن برمردم مشکل کرده بود؛

- ویژگی اصلی اقتصاد ایران که "خودتخریبی درونی" است؛ مانند: خروج تحصیل کرده‌ها با رقم ۱۵۰ هزار نفر درحوزه ی انسانی ویا رده بندی‌های فساد وقاچاق وسقوط نرخ رشدبه ۲.۳٪ و زیرآن و... که حتی دربرخی محافل غربی هم سخن ازرفع کل تحریم‌ها به جهت همین ویژگی اقتصاد ایران می‌رفته است؛
- سیاست‌های توده گرایانه که اقدامی مؤثردرکوتاه مدت برای جامعه، ونابودکننده درمیان مدت برای کل اقتصاد و اقشاراجتماعی است؛ که براین مبنااثرتحریم‌های فلج کننده بر قشرآسیب پذیر، توسط سیاست‌های توده گرایانه توزیع پول و... درکوتاه مدت تحت تأثیرقرارمی گیرد. این اقدام دربازه‌ی زمانی چندساله به دلیل تخریب وسیع اقتصاد روندی معکوس یافته و توده‌ها را به اعتراض، به دلیل فشارهای سرسام آورگرانی، تورم و بیکاری وا می‌دارد.

ملاحظات فراوانی را پدید آورده وسبب شدکه درحداقل درحوزه‌ی تئوری، مباحث تحریم به سمت نوع دیگری از تحریم‌ها یعنی تحریم هوشمند سوق یابد.

تحریم‌های هوشمند:

تحریم هوشمند به لحاظ تئوریک آن دسته ازتحریم‌ها است که هدف آن سیاست‌های اقتصادی دولت وناکارآمد کردن آن است.

دراین راستا:

- ✓ تحریم هوشمند می‌کوشد تا پایه‌های توانایی اقتصادی دولت را تخریب وناکارآمد نماید. بدین منظوردرآمد خارجی، تجارت، وحوزه ارتباطی که بیشترین کارآیی تحکیم سیاست‌ها را دارند هدف قرارمی گیرد؛
- ✓ تحریم هوشمند می‌کوشد تا ازیکسوارتباط حکومت با پایگاه اجتماعی‌اش به دلیل فشاراقتصادی، منقطع شده و ازسوی دیگرچرخه انباشت دارائی‌ها به دلیل سیکل تازه ی ثروت، تخریب و جامعه را دچار انشقاق نماید. بدین منظورتحریم افراد حکومتی اعم ازتردد، دارائی، پرونده سازی قضائی و... مدنظرقرار می‌گیرد؛

بخش سوم: دولت اوباما، هوشمند شدن وفراگیری تحریم‌ها

با روی کارآمدن دولت اوباما درابتدای سال ۲۰۰۹، سیاست تعامل وبازگشت به دوران سالهای (۱۳۷۶-۱۳۸۴) از طریق شعار تغییر از"سیاست انزوا" به سیاست "اندراج و تعامل" مدّ نظرقرارگرفت؛ اما ساختارهای سی ساله سیاست انزوا درسه حوزه‌ی ایران، آمریکا و نظام بین‌الملل درهم نشکست و سخن‌گویی ِتفاهم آمیز، تعامل‌گرا و رو در روی دو طرف در فضایی آرام و بی‌تنش صورت نگرفت. چراکه پی‌آمدهای این سیاست برای هر دوسو روشن نبود؛ لذا هردو بازیگر اصلی، عطای سخن گفتن را به لقای آن بخشیده و با بازگشت به دوران سی ساله موجود، این قابل حصول‌ترین امکان را نیز از دست دادند. اگرچه مدتی به تبادل پیامها گذشت، ولی درنهایت اوباما بدانجا رسید که بگوید برای سیاست جدید خود با ایران بهای گزافی را پرداخته است. امری که در انتخابات میان دوره‌ای آمریکا به وضوح نشان داده شد و شکستی سهمگین بردوش اووسیاست‌هایش تحمیل کرده و نشان داد که اوباما دراین مدت پایگاه توده‌ای واجتماعی خود را به دلائل مختلف به وسیع ترین شکلی ازدست داده است. مشارکت فقط ۱۰ درصد از رنگین پوستان آمریکا دراین انتخابات نشان داد که او به چه میزان پایگاه توده‌ای یا حداقل قدرت بسیج مردمی خود را ازدست داده ودرسوی دیگرومشارکت۷۷ درصدی سفیدپوستان آمریکا ورای بیش از۵۳ درصدی به جمهوری خواهان نشان دادکه قدرت بسیج جناح "سرمایه داری– قدرت" آمریکا تا چه حد دراین برهه زمانی توانسته است پایگاه توده‌ای خود ویا حداقل توانایی بسیج مردمی خود را بازیابد.

این اتفاق درمورد ایران به تغییری اساسی دامن زد، زیرا:

- دراثرسیاست‌های ایران ازسال ۱۳۸۴ به بعد، درعرصه بین‌المللی آنقدربرنگرانی جامعه جهانی دمیده شده بود که توانایی ایجاد اجماعی برسر سیاست‌های افراطی برعلیه ایرانی که درفصل هفتم منشوروذیل یکی از خطرناکترین مواد آن تعریف شده بود، کاملا فراهم آمده بود؛
- درعرصه داخلی ِتوده‌ای آمریکا، آنقدر واگرایی ازایران بالا رفته بودکه این سیاست، حمایت توده‌ای خود را به راحتی می‌یافت؛

- درحوزه ی رقابت دوحزب دموکرات وجمهوری خواه، تنها ایران بودکه بدون هیچ رابطه ویا توانایی ایجاد مانعی، درعرصه تنازعات وتخاصمات داخلی ورقابت‌های حزبی می‌توانست صحنه تفاهم ملی برسر تغییر سیاست‌های آقای اوباما باشد؛
- درحوزه قدرت‌های برترهم، انگلستان وفرانسه سندی امضا کرده بودند که درآن، ایران تهدید برای امنیت جهانی به حساب می‌آمده؛ و روابط ایران با حوزه ی اروپا و سایر قدرتمندان هم چندان عمیق وقابل اعتماد نبودکه بشود ازآن برای مقابله با چنین جمع بندی خطرناکی بهره برد؛
- اقتصاد جهانی وآمریکا وغرب هم آنقدرخراب شده بود که بیش ازاین نتوان برآن فشار وارد کرد و معضلات سیاست جهانی را با هزینه اقتصاد به انتها رساند؛

لذا تعارض میان دموکرات‌ها وجمهوری خواهان هم به تفاهم برتقابل با ایران تبدیل و این"تفاهم برتقابل"به انتقال بیشتر حوزه ی نزاع ازعرصه ی"منافع ملی ایران" به حوزه"امنیت ملی ایران" کشانده شد.

قطعنامه ۱۹۲۹ و آغاز تهاجم همه جانبه:

دراین راستا وعلیرغم سایراقدامات، قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت که درژوئن ۲۰۱۰ به تصویب رسید، زمینه را برای تهاجمی همه جانبه وتغییری اساسی درورویکرد غرب آماده می‌کرد. زیرا آمریکا درخلال نزدیک به چهارسال به گونه‌ای تداومی و بدون هیچ تعجیلی (۲۰۰۶-۲۰۱۰) وصرفابا تمسک به هیاهوهای تبلیغاتی موجود وجوّمسموم ایجاد شده بین‌المللی، شرائطی را فراهم آورده بود که بتواند نه فقط سخن ازتحریم‌های مؤثروهوشمند سردهد، بلکه بااتکاء به آن، تحریم‌های یکجانبه خود را نیز به گونه‌ای سامان دهد که دیگران مجبور به تمکین دررابطه با آن گردند. آنچه ازآن به کرات تحت عنوان تحریم‌های فلج کننده، بویژه توسط وزیرخارجه آمریکا، نام برده شده بود؛ وآن چیزی نبود مگر قطعنامه‌ای که:

- طولانی ترین و محکمترین قطعنامه شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی ایران است که در مقایسه با قطعنامه‌های قبلی از لحاظ کمی و کیفی جهش قابل توجهی داشته است؛

- برخلاف قطعنامه‌های قبلی که عموماً توسط اروپایی‌ها تدوین می‌شد، این قطعنامه به رهبری آمریکا و با لحن کاملاً حقوقی تدوین شده است؛
- تبلیغات گسترده و موضع گیری هماهنگ تمامی اعضای دائم (منجمله روسیه و چین) در مورد قطعنامه و شرایط ایران پس از آن، جو قابل توجه منفی بین المللی در مورد «وضعیت ویژه» ایران را دامن زده است؛
- و...

ودرآن تمامی تحریم‌ها و مقررات قبلی ادامه پیدا کرده و یا تشدید شده است. به علاوه در نزدیک به ۱۲ حوزه جدید، تحریم‌ها و محدودیت‌های جدیدی وضع شده؛ یا مقررات ویژه و قابل توجهی در مورد نحوه اعمال تحریم‌ها و روش نظارت بر آنها تصویب گردیده؛ ودرتمامی آنها دو نکته قابل توجه مدنظرقرارگرفته است. یعنی اینکه:

- این محدودیت‌ها شامل تمامی افراد و سازمان‌هایی که به نحوی به عنوان پوشش برای ایران و اتباع و شرکت‌های ایرانی عمل کنند و یا به آن‌ها کمک نمایند خواهد شد.
- شرط اعمال اکثر محدودیت‌ها «داشتن اطلاعاتی که ایجاد محمل منطقی در مورد احتمال ارتباط با برنامه هسته ای یا موشکی ایران و یا سایر موارد ممنوعه می‌نماید»، می‌باشد که به می‌زان قابل توجهی دست دولت‌ها را برای بهانه تراشی جهت اعمال تضییقات باز می‌گذارد.

دراین راستا اقدامات زیر مدّنظر قرارگرفته است:

۱) ممنوعیت مالکیت و یا سرمایه گذاری ایران در حوزه هسته ای و موشکی در خارج

- بند ۷ اجرایی قطعنامه هرگونه سرمایه گذاری ایران و یا داشتن هر سهم در معادن و استخراج اورانیوم یا هر فعالیت هسته ای مندرج در سند شماره INFCIRC/۲۵۴/Rev.۹/Part ۱ آژانس را ممنوع می‌کند.
- این بند همچنین سرمایه گذاری و یا داشتن سهم در صنایع آب سنگین و یا مرتبط با موشک‌های بالستیک را ممنوع می‌کند.

- ممنوعیت‌های فوق شامل همه افراد و شرکت‌های ایرانی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و یا با هر واسطه ای را می‌شود.
- همه دولت‌ها موظفند ممنوعیت فوق را اعمال کنند.

۲) تحریم تسلیحات متعارف

- بند ۸ اجرایی، فروش و یا انتقال اقلام ذیل به هر شکل توسط هر دولت و یا اتباع، کشتی‌ها، هواپیماها و یا از طریق سرزمین آن به ایران را ممنوع می‌کند: تانک، نفربر زرهی، توپ‌های کالیبر بالا، هواپیمای جنگی، هلی‌کوپتر جنگی، کشتی جنگی، موشک یا سیستم موشکی تعریف شده در سازوکار ثبت تسلیحات متعارف ملل متحد و قطعات، وسایل مربوطه و یا اقلامی که توسط کمیته تحریم ۱۷۳۷ تعیین شوند.
- هرگونه آموزش، خدمات مالی و اعتباری، راهنمایی و یا هر خدمات دیگری که برای تهیه، خرید، انتقال، تولید، نگهداری و یا استفاده از اقلام فوق مورد بهره برداری قرارگیرد نیز ممنوع است.
- دولت‌ها می‌باید در مورد فروش، انتقال، تهیه، تولید و یا استفاده از کلیه اقلام نظامی دیگر و اقلام مرتبط با آنها به ایران خویشتنداری و مراقبت به کار برند.

۳) ممنوعیت فعالیت ایران در حوزه موشک‌های بالستیک و ضرورت اتخاذ کلیه اقدامات لازم جهت جلوگیری از آن

- بند ۹ اجرایی قطعنامه هر گونه فعالیت (any activity) مرتبط با موشک‌های بالستیک که قابلیت حمل سلاح هسته ای را دارند را از سوی ایران ممنوع می‌کند.
    - این ممنوعیت شامل سامانه‌های پرتاب و فن آوری مربوطه نیز می‌شود.
- بر اساس این بند کلیه دولت‌ها موظفند (shall take) که کلیه اقدامات لازم (all necessary measures) را برای جلوگیری از انتقال فن آوری و یا هرگونه کمک مرتبط با موشک به ایران به کار برند.

- عبارت (all necessary measures) تنها در قطعنامه‌هایی به کار رفته که مجوز استفاده از نیروی نظامی را فراهم می‌کرده است.
- نکته قابل توجه این است در قطعنامه‌هایی که با عبارت (all necessary measures) مجوز استفاده از زور داده می‌شده است، از فعل «می‌توانند» (may) استفاده می‌شده است در صورتی که در این قطعنامه از فعل «می‌باید» (shall) استفاده شده است.

اهمیت فوق العاده نکته فوق با توجه به بند ماقبل آخر مقدماتی جدی‌تر می‌شود. عبارت عجیب و بی سابقه بند ماقبل آخر مقدماتی که بعداً تشریح خواهد شد این نکته را تقویت می‌کند که کلیه اقدامات شامل اقدام نظامی نیز هست.

۴) مقررات جدید بازرسی بار هوایی و دریایی (Cargo)

- بند ۱۴ قطعنامه از کلیه دولت‌ها می‌خواهد (calls upon) که مطابق قوانین داخلی و تعهدات بین المللی خود «کلیه بارهای با مقصد و یا مبدأ ایران را در سرزمین خود منجمله فرودگاه‌ها و بنادر بازرسی نمایند»
  - تنها شرط مجوز (و به عبارت صحیح تر دستور) شورای امنیت برای بازرسی این است که «اگر دولت مربوطه اطلاعاتی دارد که محمل منطقی برای باور (reasonable grounds to believe) بر اینکه بار مربوطه به نحوی با اقلام هسته ای، موشکی و تسلیحاتی ممنوعه مرتبط است فراهم می‌کند.»
- بند ۱۵ قطعنامه مجوز بازرسی کشتی‌ها با شرط فوق در دریاهای آزاد را به دولت‌ها می‌دهد.
  - بازرسی مشروط به کسب اجازه کشور صاحب پرچم است.
- از کلیه دولت‌ها خواسته شده است (calls upon) که در این بازرسی‌ها همکاری نمایند.
  - شرط ضرورت همکاری «وجود» اطلاعات است و نه «داشتن» اطلاعات توسط دولتی که کمک آن درخواست شده است. (if there is information that provides reasonable grounds)

- به عبارت دیگر، دولت‌های مخالف در تئوری می‌توانند حتی از دوستان جمهوری اسلامی درخواست کنند که کشتی‌ها را نه تنها در بنادر و آب‌های داخلی خود، بلکه در آب‌های بین المللی متوقف کنند و یا در این عملیات همراهی نمایند. گرچه بعید است این اقدام انجام شود اما اهرم فشاری در اختیار مخالفین کشور خواهد بود به ویژه با توجه به اینکه در بند ۱۱ قطعنامه که بعداً توضیح داده خواهدشد امکان اعمال تحریم علیه افراد و یا مؤسساتی که ایران را در فرار از تحریم‌ها یاری دهند درج شده است.

- در پایان دو بند فوق، هدف این بازرسی‌ها تضمین اجرای سخت گیرانه مقررات و ممنوعیت‌ها اعلام شده است.
- ماده ۱۷ دولت‌هایی که بر اساس مواد ۱۴ و ۱۵ اقدام به بازرسی نموده اند را موظف می‌کند ظرف ۵ روز اقدامات و دلایل خود را به شورای امنیت گزارش دهند.

۵) مقررات جدید در مورد توقیف و تخریب کالاهای ممنوعه

- بند ۱۶ قطعنامه اجازه می‌دهد اقلام ممنوعه کشف شده در بازرسی‌ها توقیف ، تخریب، انبار و یا به کشورثالثی غیر از کشور مبدأ و یا مقصد اقلام منتقل شوند.
- در انتهای این بند با آمرانه ترین لحن تصمیم می‌گیرد (Decides that all States shall) که کلیه دولت‌ها موظف به همکاری در این زمینه هستند.
- بخش دوم ماده ۱۷ مقرر می‌دارد که دولت‌ها اقدامات خود در این زمینه را به شورای امنیت گزارش دهند.

۶) ممنوعیت ارائه خدمات بندری

- بند ۱۸ قطعنامه ارائه هرگونه خدمات بندری (شامل ارائه سوخت، آذوقه، تعمیرات) توسط اتباع دولت‌ها و یا در سرزمین آنها به کشتی‌ها با مالکیت و یا در اجاره ایران را ممنوع می‌کند.
    - شرط ممنوعیت فوق همان جمله کلی ظن احتمالی منطقی است.

- بند ۱۸ در پایان تصریح می‌کند که هدف این ممنوعیت جلوگیری از اقدامات قانونی اقتصادی نیست.

۷) تحریم کامل کشتیرانی جمهوری اسلامی و ایجاد محدودیت برای قسمت بار هواپیمایی جمهوری اسلامی

- بند ۱۹ قطعنامه تحریم‌های مندرج در قطعنامه ۱۷۳۷ را بر شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران و ۳ مؤسسه وابسته به آن که در ضمیمه سوم آمده است تحمیل می‌کند.
  - این تحریم‌ها بر افراد و مؤسسات ذیل نیز تحمیل خواهد شد:
    - افراد و مؤسساتی که مستقیم یا غیر مستقیم از طرف کشتیرانی اقدام می‌کنند.
    - افراد و مؤسساتی که به تشخیص شورای امنیت و یا کمیته تحریم به کشتیرانی برای فرار از تحریم‌ها و یا نقض مفاد قطعنامه‌ها کمک می‌کنند.
  - به نظر می‌رسد بر اساس این بند کلیه کشتی‌هایی که مستقیماً یا به صورت غیرمستقیم به شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی تعلق دارند از تاریخ صدور قطعنامه قابلیت توقیف خواهند داشت.
- بند ۲۰ قطعنامه از کلیه دولت‌ها تقاضا می‌کند (Requests) که هرگونه اطلاعاتی در مورد تلاش قسمت بار هواپیمایی جمهوری اسلامی و یا شرکت کشتیرانی به منظور فرار از تحریم‌ها منجمله از طریق تعویض نام و یا ثبت مجدد هواپیما و کشتی را به کمیته تحریم جهت اطلاع رسانی به کلیه اعضا اعلام نمایند.

۸) محدودیت‌های جدید در حوزه پولی، بانکی، بیمه و اعتبار

- بند ۲۱ قطعنامه مقررات دقیق و پردامنه ای را برای محدودسازی امکان دسترسی ایران به بیمه و اعتبار وضع می‌نماید.

- بر اساس این بند، هرگونه بیمه یا بیمه اتکایی (بیمه توسط شرکت‌های بیمه ملی و بین المللی ثبت شده که برای هواپیمایی و کشتیرانی به ویژه ضروری است) فعالیت‌های مشکوک ایران ممنوع است. این ممنوعیت بسیار وسیع است و نه تنها بر تمام اتباع و مؤسسات و اقدامات در داخل سرزمین بلکه حتی به شعب خارجی بانک‌ها و مؤسسات نیز تسری داده شده است.
- مقررات شامل توقیف دارایی‌ها نیز می‌شود.
- دولت‌ها موظفند این مقررات را حتی در مورد مؤسساتی که قبلاً اقداماتی در این زمینه کرده و بعداً وارد حوزه صلاحیت آنها شده اند نیز اعمال کنند.

- بند ۲۳ قطعنامه دولت‌ها را موظف می‌کند که اقدامات لازم برای جلوگیری از افتتاح شعب، دفاتر نمایندگی و یا مؤسسات وابسته بانک‌های ایرانی در قلمرو خود را انجام دهند. این بند همچنین شامل جلوگیری از پروژه‌های مشترک، خرید سهام، ارتباطات بانکی و یا فراهم کردن خدمات اعتباری نیز می‌شود.
  - شرط ظن به ارتباط یا کمک به فعالیت‌ها ممنوعه در این بند نیز عیناً آمده است.
- بند ۲۴ قطعنامه افتتاح شعب، دفاتر نمایندگی، مؤسسات وابسته و یا حتی حساب‌های بانکی در ایران را ممنوع می‌کند.
  - مجددا شرط ظن معقول به کمک به فعالیت‌های ممنوعه درج شده است.

۹) محدودیت تعامل با شرکت‌های ایرانی

- بند ۲۲ قطعنامه دولت‌ها را با آمرانه ترین عبارت مورد استفاده شورا (Decides that all States shall) موظف می‌کند که اتباعشان را موظف کنند در مورد هرگونه معامله با مؤسسات ایرانی و یا ثبت شده در ایران مراقبت ویژه معمول دارند.

- این بند به ویژه به سپاه و کشتیرانی و مؤسسات پوششی آنها اشاره دارد ولی به آنها منحصر نیست و کلیه مؤسسات و شرکت‌های ایرانی (اعم از دولتی و غیردولتی) را صراحتاً در بر می‌گیرد.
- شرط ظن به کمک به فعالیت‌های ممنوعه مانند سایر موارد درج شده است.

- گرچه وظیفه اتباع دولت‌ها در این بند تنها مراقبت در تعامل با شرکت‌های ایرانی است که خفیف ترین حالت تحریم و محدودیت است، اما لحن آمرانه این بند در موظف ساختن دولت‌ها به این امر قابل توجه است.

۱۰)توسعه اقلام ممنوعه هسته ای و موشکی

- بند ۱۳ قطعنامه اقلام ممنوعه هسته ای مندرج در قطعنامه ۱۷۳۷ را گسترش داده و فهرست این اقلام را بر اساس دو سند آژانس به بیش از دو برابر افزایش داده است (سندهای شماره INFCIRC/254/Rev.9/Part 1 و INFCIRC/254/Rev.7/Part2)
- این بند همچنین دولت‌ها را موظف می‌کندکه کلیه اقلام دیگری را که به نظر آنها می‌تواند به فعالیت‌های مرتبط با غنی سازی، بازفراوری، آب سنگین و یا موشک کمک کند نیز ممنوع کنند.

۱۱)افزایش تعداد مؤسسات و افراد تحت تحریم و گسترش حوزه محدودیت‌ها

- بند ۱۰ قطعنامه وظیفه دولت‌ها در مورد مراقبت و گزارش سفر افراد ذکر شده در قطعنامه‌های قبلی را به ممنوعیت سفر این افراد و فرد ذکر شده در این قطعنامه گسترش داده است.
- بند ۱۱ قطعنامه، کلیه محدودیت‌های مندرج در قطعنامه‌های قبلی را بر یک فرد و ۲۲ مؤسسه جدید مرتبط با فعالیت‌های هسته ای و موشکی ایران تحمیل می‌کند.
- بند ۱۲، محدودیت‌های مندرج در قطعنامه‌های قبلی را بر سپاه پاسداران و ۱۵ شرکت وابسته مندرج در ضمیمه ۲ قطعنامه تحمیل می‌کند.

- بند فوق، دولت‌ها را به مراقبت از کلیه تعاملات (Transactions) سپاه که می‌تواند در جهت کمک به برنامه هسته ای و موشکی باشد موظف می‌سازد.
- دو بند فوق تمامی محدودیت را به افراد و مؤسسات ذیل نیز تحمیل می‌کند:
  - افراد و مؤسساتی که مستقیم یا غیر مستقیم از طرف افراد و مؤسسات تحریم شده اقدام می‌کنند.
  - افراد و مؤسساتی که به تشخیص شورای امنیت و یا کمیته تحریم به افراد و مؤسسات تحریم شده برای فرار از تحریم‌ها و یا نقض مفاد قطعنامه‌ها کمک می‌کنند.

۱۲)تأسیس یک گروه ویژه نظارتی

- در بند ۲۹ قطعنامه از دبیرکل خواسته شده است که یک گروه ۸ نفره از متخصصین را برای مدت اولیه یک سال و به منظور پیگیری وظایف ذیل تشکیل دهد:
  - کمک به کمیته تحریم
  - جمع آوری اطلاعات در مورد اجرای مقررات به ویژه موارد نقض
  - پیشنهاد به شورا و کمیته تحریم برای بهبود رعایت مقررات
- ایجاد ساز و کار مستقل در دبیرخانه یکی از کارآمدترین روش‌های تقویت اجرای قطعنامه‌هاست که همواره در مورد ایران مورد درخواست آمریکا بوده و تا کنون با آن موافقت نشده بود.
- در فرض بدبینانه تر، ایجاد ساز و کار مستقل نظارت بر تحریم پیش درآمد تأسیس سازوکار مستقل نظارت بر سایر مفاد قطعنامه (مانند آنسکام و آنموویک عراق) است که ظاهرا مورد علاقه آمریکایی‌ها بوده است.

قطعنامه‌ای که توسط آن امنیت ملی کشور به شدت مورد تهدید قرارمی گیرد. زیرا علیرغم اهمیت و گستردگی تحریم‌ها و آثارو تبعات وسیع اقتصادی آن برکشور، مهمترین نکته منفی قطعنامه تحریم‌های آن

نیست بلکه جهت‌گیری کلان وخطرناک قطعنامه‌ها و به ویژه این قطعنامه و آثار آنها بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است که ذیلاً اهم عناوین آن به اختصار بیان می‌گردد:

۱) تهدید کلیت برنامه هسته ای کشور

- مهمترین هدف آمریکا و غرب از ارجاع پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت، از بین بردن دستاوردهای هسته ای ایران و محروم کردن کشور از این فن آوری به شکل قطعی، قانونی و درازمدت بوده است که این هدف در چند قطعنامه گذشته و با یک جهش کیفی در این قطعنامه پیگیری شده است.
- مجموعه بندهای مقدماتی و ۷ بند نخست اجرایی قطعنامه، وضعیت هسته ای ایران را آن گونه که مدیرکل جدید آژانس اظهار داشته است به یک «وضعیت ویژه» تبدیل کرده که به تبع آن ایران از حقوق و مزایای اعضای پیمان عدم اشاعه به تدریج محروم گشته و مسئولیت‌هایی فراتر از آن بر کشور تحمیل می‌گردد. از آن جمله می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:
  - ضرورت تصویب سریع CTBT توسط ایران
  - ضرورت ارائه دسترسی کامل به آژانس به ویژه در حوزه اتهامات نظامی (بند ۳ اجرایی)
  - الزام ایران به اجرای بند ۳/۱ و عدم امکان حقوقی تجدید نظر یک طرفه توسط ایران (بند ۵ اجرایی)
  - ضرورت توقف (discontinue) (و نه تعلیق) ساخت هر نوع تأسیسات غنی سازی، بازفرآوری و یا آب سنگین و خودداری از شروع ساخت هر گونه تأسیسات جدید که در بند ۶ اجرایی به عنوان معنای وظیفه تعلیق تفسیر شده است
  - سایر مقررات و تحریم‌های ذکر شده در قسمت قبل در مورد حتی سرمایه گذاری در این حوزه در خارج از ایران
- محدود شدن (تقریباً صریح) انتخاب ایران در تأمین سوخت رآکتور تحقیقاتی به پیشنهاد ۲۱ اکتبر ۲۰۰۹ مدیرکل آژانس به ایران، فرانسه و روسیه (بند ۳۴ اجرایی قطعنامه)

- تعیین پیشنهاد ژوئن ۲۰۰۸ کشورهای ۵+۱ به عنوان مبنای راه حل و ضمیمه شدن آن به قطعنامه (بند ۳۲ اجرایی)

۲) فراهم آوری راه توجیه درگیری نظامی

اگرچه بر اساس اکثرتحلیل‌های موجود، برنامه حمله نظامی دردستور کار فوری ایالات متحده قرار ندارد، اما این قطعنامه به شکل عجیبی زمینه سازی اقداماتی که می‌تواند حتی شکل استفاده از نیروی نظامی را به خود گیرد در بر دارد. در این زمینه چند نکته قابل توجه است:

a. مقررات مربوط به بازرسی کشتی‌ها

i. دستور به کشورها برای بازرسی محموله‌های با مبدأ و مقصد ایران امکان برخورد نظامی در صورت مقاومت ایران را منتفی نکرده است.

i i. مجوزهایی که برای بازرسی کشتی‌ها در دریای آزاد پیش بینی شده است و دستور به سایر کشورها جهت همکاری با این بازرسی‌ها، نیز امکان برخورد نظامی در صورت مقاومت ایران را ایجاد می‌کند.

i i i. دستور به کلیه کشورها برای همکاری با بازرسی‌ها شامل ایران نیز می‌شود و به عبارت دیگر عدم همکاری ایران و یا مقاومت در مقابل بازرسی می‌تواند مسئولیت عواقب و تبعات (حتی برخورد نظامی) را بر عهده ایران قرار دهد.

b. «وظیفه دولت‌ها برای اتخاذ تمامی اقدامات جهت جلوگیری از دستیابی ایران به موشک‌های بالستیک»

i. عبارات بخش دوم بند ۹ اجرایی قطعنامه که قبلاً به آن اشاره شد بر اساس رویه شورای امنیت و متون قبلی (به ویژه در مورد عراق) به معنی استفاده از نیروی نظامی در صورت ضرورت برای جلوگیری از انتقال مواد و فن آوری موشکی بالستیک به ایران است. (Decides that …. States shall take all necessary measures to prevent the transfer of technology or technical assistance (to Iran related to such activities

ii. با توجه به روش متن نگاری حقوقی آمریکایی‌ها که در این قطعنامه ابتکار عمل در تدوین قطعنامه را به عهده داشته اند، بعید است که این عبارات به صورت اتفاقی با این شکل و جمله بندی درج شده باشد.

C. بند ما قبل آخر قسمت مقدماتی

i. ترجمه دقیق بند ما قبل آخر مقدماتی عبارت است از «با تأکید بر این که هیچ چیز در این قطعنامه دولت‌ها را مجبور نمی کند که تدابیر یا اقداماتی فراتر از دامنه این قطعنامه اتخاذ نمایند، شامل استفاده از زور و یا تهدید به زور» (Stressing that nothing in this resolution compels States to take measures or actions exceeding the scope of this resolution, including the use of force or the threat of force)

ii. در صورتی که جلوگیری از سوء استفاده از مفاد این قطعنامه برای توسل به زور هدف نگارندگان بود، حتما می‌بایست به جای فعل compels از افعال دیگری همچون authorizes یا enables یا provides ground یا چندین فعل و عبارت دیگر استفاده می‌شد.

iii. با توجه به سایر مفاد قطعنامه به ویژه قسمت دوم بند ۹، این جمله بندی قوی ترین مجوز قانونی برای توجیه استفاده از زور به منظور اجرای قطعنامه شورای امنیت است.

iv. مجدداً با توجه به روش متن نگاری حقوقی نویسندگان آمریکایی این قطعنامه، بسیار بعید است که چنین جمله بندی بدون هدف بوده باشد.

v. نکته عجیب تر پذیرش این جمله بندی توسط سایرین به ویژه روسیه و چین است که یا به علت عدم تسلط یا عدم دقت کلاه سرشان رفته است و یا این که آن چنان به دلایلی که در بخش بعدی ذکرخواهد شد مشتاق تصویب قطعنامه بوده اند که ضرورتی در تعدیل این بند ندیده اند (که در هر دو صورت فاجعه است).

۳) توجیه هرگونه فشار بر اساس ظن کشورها

a. روح حاکم بر قطعنامه و عبارات مندرج در بندهای مختلف آن، صراحتاً اختیارات وسیعی را برای کشورها برای اخلال در کلیه روابط اقتصادی خارجی ایران فراهم می‌نماید و سایرین را تا می‌زان قابل توجهی مجبور به همکاری در این اخلال گری می‌نماید.

b. مجوز ایجاد مزاحمت در قالب عبارت متحد الشکل «در صورت وجود یا داشتن اطلاعاتی که مبنای منطقی باور ....» (if there is (the State has) information that provides reasonable grounds to believe) آمده است که حد وسیعی از اختیار تفسیر را به مخالفان ایران می‌دهد.

c. این متن مبنای اقدامات آتی یک جانبه آمریکا، اقدامات جمعی اتحادیه اروپا و حتی دیگران و نیز فشارهای آمریکا و اسرائیل و دیگران بر سایر کشورها خواهد بود.

۴) ازکارانداختن ناوگان حمل و نقل کشور

a. مجموعه مقررات بازرسی و تحریم‌های جدید بر کشتیرانی جمهوری اسلامی عملاً ناوگان کشتیرانی با مالکیت مستقیم و غیر مستقیم کشتیرانی جمهوری اسلامی را زمین گیر خواهد نمود.

b. مقررات بازرسی و مجوزها و دستورات مندرج در قطعنامه، حمل بار برای جمهوری اسلامی (به مقصد ایران یا مبدأ ایران) را برای همه شرکت‌ها پرهزینه خواهد کرد.

c. ممنوعیت‌های مربوط به بیمه اتکایی مانع حمل دریایی و هوایی بار به ایران می‌شود.

d. تهدید به تحریم افراد یا مؤسساتی که به ایران و کشتیرانی برای فرار از تحریم‌ها کمک مستقیم یا غیرمستقیم کنند، مانع قابل توجهی برای اخذ همکاری دیگران با پرداخت هزینه اضافی می‌شود.

۵) ضربه درازمدت به درآمد نفتی و صنایع نفت و گاز و پتروشیمی

a. در بند هفدهم مقدماتی قطعنامه به دو نکته اشاره می‌کند

i. «ضمن توجه به ارتباط احتمالی می‌ان درآمد ایران از بخش انرژی و تأمین مالی اقدامات دارای حساسیت اشاعه ای هسته ای ایران»

i i. «همچنین با توجه به اینکه مواد و دستگاه‌های مربوط به فعل و انفعالات شیمیایی لازم در صنایع پتروشیمی بسیار مشابه مواد و دستگاه‌هایی هستند که در برخی فعالیت‌های حساس چرخه سوخت بکار می‌روند»

b. گرچه این دو موضوع در قسمت مقدماتی درج شده و حتی در آن نیز هیچ اقدامی توصیه و یا پیش بینی نشده است، اما درج آن لااقل تهدیدی برای اقدامات آتی به شمار می‌رود.

c. صرف تهدید (حتی به صورت ضمنی) در مورد تحریم‌ها کارآمدی روانی دارد و باعث از دست رفتن اعتماد بین المللی به ثبات بازار می‌شود.

d. اشاره صریح به این دو حوزه در قطعنامه به ایجاد اختلال در بازار فروش و سرمایه گذاری در حوزه نفت و گاز و پتروشیمی ایران کمک واقعی و روانی خواهد نمود.

۶) آسیب پذیر ساختن امکانات دفاعی، اقتصادی، تجاری و مالی کشور

a. مجموعه تحریم‌های مندرج در قطعنامه به نحو مؤثری توان ملی ایران را هدف گرفته و در حوزه‌های مختلف از نفت و گاز و پتروشیمی، تا بانکداری و سرمایه گذاری و حمل و نقل کشور را در معرض آسیب جدی قرار می‌دهد.

b. تحریم‌های تسلیحاتی سوای اثر مستقیم بر بنیه دفاعی ایران، کشور را در حوزه تهدید امنیتی بین المللی قرار داده و آسیب پذیری دفاعی و امنیتی کشور را افزایش داده است.

c. اشارات مکرر منفی به سپاه پاسداران تلاش قابل توجهی برای قرار دادن یکی از ارکان دفاعی کشور در حوزه تهدید امنیتی جهانی و از این طریق افزایش آسیب پذیری آن در شرایط احتمالی آتی است.

d. تصویب ۶ قطعنامه واقدامات اساسی درذیل فصل هفت علیه ایران (۱۶۹۶ – ۱۷۳۷ – ۱۷۴۷ – ۱۸۰۳ – ۱۸۳۵ – ۱۹۲۹) با لحنی که انواع مجوزهای فشار و تحمیل علیه ایران

را مجاز دانسته و یا مستقیماً آنها را اجباری می‌سازد کشور را در شرایط ویژه بین المللی قرار داده و آسیب پذیری آن را به شدت افزایش داده و هزینه فشار بر آن را کاهش می‌دهد.

اقدامات کشورهای غربی درراستای قطعنامه ۱۹۲۹:

برمبنای این قطعنامه تقریبا اکثرکشورهای مؤثرغربی با اتخاذ تصمیماتی یکجانبه به رویکرد جدید پیوسته واقدامات خود را درراستای آن تحکیم بخشیده اند:

اقدامات آمریکا:

آمریکا دراولین اقدام وعلاوه برتحریم‌های شورای امنیت، لیست تحریم‌های یکجانبه خود را با اتکاء به قطعنامه ۱۹۲۹ توسط خزانه داری آن کشور منتشرکرد. دراین راستا:

i. پست بانک ایران ازسوی آمریکا تحریم شده است؛

ii. سپاه پاسداران، نیروی هوایی سپاه، فرماندهی موشکی سپاه، شرکت‌های گوناگون سپاه، تحریم شده است؛

iii. شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی تحریم و علاوه بر ۷۷ کشتی شناسایی شده قبلی آن، ۲۷ کشتی دیگر هم شناسایی واقدامات لازم درزمینه تحمیل تحریم بر آنها وسایر شرکت‌های وابسته شامل: شرکت کشتیرانی حافظ دریا، شرکت سروش سرزمین اساطیر، شرکت کشتیرانی سفیران پیام دریا، دوشرکت کشتیرانی درهنگ کنگ، ...نیز به عمل آمده است؛

iv. تمام دفاتر خارجی و شرکت‌های وابسته به نفت وپتروشیمی ایران که درخارج دفتر داشته وازآن برای تأمین نیازمندی‌های نفتی وپتروشیمی کشور ویافروش محصولات آن استفاده می‌کرده اند شامل ۲۲ دفتر ازقبیل: کالای نفت درلندن، شرکت‌های فروش نفت درسنگاپور و...، امور بین‌الملل شرکت ملی نفت ایران، شرکت مهندسی نیکو،

شرکت ملی پتروشیمی، شرکت بازرگانی پتروشیمی،...، شرکت‌های پتروایران، پتروپارس، ...؛

v. دفاترخارجی شرکت بیمه ایران درانگلیس؛

vi. مقام‌های ارشد دولت آمریکا روز پنجشنبه ۲۹ ژوئیه ۲۰۱۰ (۷ مرداد ۱۳۸۹) به قانونگذاران این کشور گفتند که راهی آسیا خواهند شد تا برای اجرای کامل تحریم‌های ایران بر ژاپن، کره جنوبی، چین و امارات فشار آورند.

اقدامات کانادا واسترالیا:

دولت کانادا به طور جداگانه تحریم‌های تازه‌ای را علاوه برقطعنامه مذکور علیه ایران تصویب کرد که بیشتر به صنعت نفت ایران و پالایش نفت خام و گاز طبیعی مایع مربوط می‌شود. استرالیا نیز تحریم‌های جدیدی علاوه بر تحریم‌هایی که سازمان ملل متحد علیه ایران تصویب کرد به اجراء گذاشت؛ تحریم‌های جدیدی که استرالیا اعمال خواهد کرد، شامل ممنوعیت مسافرت و داد و ستد بیش از ۱۱۰ شخص و شرکت در بخش‌های مالی و حمل و نقل ایران؛ ممنوعیت داد و ستد همه انواع سلاح و مواد مربوط به آن، از جمله هر چیزی است که بتواند در تولید سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی، هسته‌ای و موشکی مورد استفاده قرار گیرد؛ وبرای اولین بار داد و ستد با بخش نفت و گاز ایران را محدود خواهد کرد. وزیر خارجه استرالیا دراین زمینه گفت این تحریم‌های جدید برای اولین بار شامل مبادلات تجاری با صنایع نفت و گاز ایران هم می‌شود.

اقدامات اتحادیه اروپایی:

اما *تحریم‌های اتحادیه اروپایی* درراستای این قطعنامه، شدیدترین تحریم‌های این اتحادیه برعلیه یک کشور– که حتی درمورد عراق هم چنین اقدام وسیعی درزمان صدام صورت نپذیرفت - درتاریخ شکل گیری اتحادیه بود؛ به نحوی که بسیاری آن را عمیق تر وکارآتراز تحریم‌های غرب برعلیه اتحادجماهیرشوروی سابق دانسته واهداف ریشه‌ای آن را اتخاذهمان نتیجه ولی درمدتی بسیارکوتاه ترمی دانستند.

درمقدمه این تحریم‌هاکه شامل ۲۷ بند در ۷ بخش ویک مقدمه وضمیمه‌ای مفصل ازنام افراد ونهادها وشرکت‌های ایرانی تحریم شده است، باذکر قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل به همراه تصمیمات و بیانیه‌های اتحادیه اروپایی ازسال ۲۰۰۷، اهداف مصوبه مذکور به صراحت تبیین گردیده که عبارت است از:

- اجرای کامل قطعنامه‌های سازمان ملل متحد؛
- اجرای کامل مصوبات اتحادیه اروپایی؛
- تمرکزبرحوزه‌های تجارت، مالی، حمل ونقل، بخش‌های کلیدی نفت وگاز، سپاه پاسداران، علوم مربوطه، صنعت، افراد دخیل دراین حوزه‌هاازطریق ممنوعیت ورود وترانزیت وتوقیف اموال آنان؛

لذا گسترش تحریم‌ها درزمینه‌های زیر مورد تصویب این کشورها قرارگرفته است:

بخش اول: ممنوعیت‌های واردات وصادرات که:

۱) انتقال مستقیم ویا غیرمستقیم، فروش یا حمل مواد، اقلام، تجهیزات، کالاها، تکنولوژی ونرم افزاردرزمینه‌های زیرممنوع می‌گردد:

a. گروه تولیدات هسته‌ای و لیست MTCR رژیم کنترل تکنولوژی موشکی؛
b. تولیدات مربوط به غنی سازی، بازفرآوری، آب سنگین، سیستم‌های پرتاب سلاح هسته‌ای؛
c. سلاح ومواد‌وتجهیزات مربوطه ازهرنوع شامل تجهیزات، مهمات، وسائل حمل ونقل نظامی، تجهیزات شبه نظامی، تجهیزاتی که برای سرکوب‌های داخلی می‌تواند مورد استفاده قرارگیرد؛
d. تمام کالاها وتجهیزات وتکنولوژی دوگانه؛

۲) انتقال مستقیم ویا غیرمستقیم، فروش یا حمل مواد، اقلام، تجهیزات، کالاها، تکنولوژی ونرم افزار فوق – به غیراز مواردپزشکی، دارویی، انسان دوستانه – توسط افراد کشورهای عضواتحادیه یا بااستفاده وسائل حمل ونقل آن می‌بایست با مجوز صورت پذیرد؛

۳) انتقال، فروش، وتحویل تجهیزات وتکنولوژی کلیدی بخش‌های اصلی صنایع نفت وگازمایع درایران، یا کارخانه‌های ایرانیان یا با صاحبان ایرانی دراین بخش‌ها درخارج ایران، بوسیله دول عضو اتحادیه، یا افراد آن، یا استفاده ازوسائل حمل ونقل کشتی وهواپیمای آن دربخش‌های: پالایش،گازمایع، اکتشاف و تولید ممنوع است.

۴) ارائه کمک‌های فنی، آموزش، سایرخدمات مربوط به تجهیزات کلیدی، تکنولوژی، کمک‌های مالی، سرمایه گذاری برای هرنوع فروش یا انتقال یا صدوریا تحویل درزمینه‌های مندرج دربندفوق ممنوع است.

۵) حضور ومشارکت آگاهانه یا عمدی درفعالیت‌هایی که برای دورزدن این مقررات صورت می‌پذیرد ممنوع است.

۶) سرمایه گذاری درسرزمین‌های اتحادیه اروپایی درهرفعالیت تجاری مربوط به معادن اورانیوم، تولید یا استفاده مواد هسته‌ای وتکنولوژی آن، بویژه غنی سازی وبازفرآوری وآب سنگین وموشک‌های بالستیک ممنوع خواهد بود.

۷) هرنوع کمک مالی، وام، اعتبار، به افراد وکارخانه‌هایی که درصنعت نفت وگازایران فعال اند درداخل وخارج ایران ممنوع است. تملک یا توسعه مشارکت، یا ایجاد هرنوع کارمشترک درکارخانه‌های مربوطه صنایع نفت وگاز ایران درداخل وخارج ایران ممنوع است.

۸) دول عضو باید درزمینه ورود به هرنوع تعهد کوتاه مدت مالی برای تجارت با ایران درحوزه‌های عمومی وخصوصی ازقبیل ارائه اعتبارصادراتی، ضمانت یا بیمه، به اتباع خود احتیاط پیشه نمایند. دول عضو باید ازاقدام به ارائه این تعهدات درابعاد میان مدت ودرازمدت - غیرازموادغذایی، کشاورزی، دارویی، انساندوستانه – خودداری نمایند.

بخش دوم: ممنوعیت‌های مالی:

۹) دول عضو ونهادهای مالی آنان نباید اقدام به ایجاد تعهدات جدید برای ارائه کمک‌های مالی ووام‌های استمهالی به دولت ایران – غیرازموارد انسانی وتوسعه‌ای – بنمایند.

۱۰) برای اعمال موارد فوق الذکر، دولت‌ها بایدسیستم‌های مانیتورینگ پیشرفته برای تمام فعالیت‌های نهادهای مالی حوزه خود با بانک‌های موجود درایران بویژه بانک مرکزی ایران، شاخه‌ها ودفاتروشعب این بانک‌ها درداخل وخارج سرزمین‌های خود اعم ازدولتی یا خصوصی بنمایند.

۱۱) برای این منظور چنانچه دلائل کافی برای تردید دردست است ویا تردیدی وجود دارد که این موارد به تأمین هسته‌ای ارتباط دارد می‌بایست بالفور آن را به FIU واحد اطلاعاتی مالی – ارگان اجرایی درست شده برای کنترل – گزارش نمایند.

۱۲) انتقال پول به و از ایران می‌بایست براین اساس صورت پذیرد:

a. انتقال مالی دررابطه با موادغذایی، بهداشتی، تجهیزات دارویی، ومواد انسان دوستانه می‌بایست بدون کسب اجازه قبلی انجام پذیرد؛ این انتقال اگر بیش از۱۰.۰۰۰ یورو می‌باشد باید به مقامات دول مربوطه گزارش گردد؛

b. هرنوع انتقال دیگری چنانچه زیر ۴۰.۰۰۰ یورو باشد نیز می‌بایست بدون کسب اجازه صورت پذیرد؛ اما چنانچه مبلغ آن بین ۱۰.۰۰۰ تا ۴۰.۰۰۰ یورو باشد می‌بایست به مقامات مربوطه گزارش گردد؛

c. هرنوع انتقال بیش از ۴۰.۰۰۰ یورو می‌بایست باکسب اجازه قبلی ازمقامات دول مربوطه انجام پذیرد؛ زمان درنظرگرفته شده برای این امر چهار هفته خواهد بود، مگر آنکه درخلال این زمان، دولت مربوطه با این انتقال مخالفت نماید. این مخالفت باید به دیگردول نیزگزارش گردد؛

d. شعب ودفاتربانک‌های ایرانی مستقردراروپا می‌بایست هرگونه انتقال مالی انجام شده ویا پول دریافت شده توسط آنان را به مقامات مربوطه کشور مستقردرآن، درخلال پنج روز کاری گزارش نمایند؛

e. بازکردن هرشعبه تازه ، دفتر، نمایندگی یا ...بانک‌های ایرانی یا ایجاد روابط بانکی جدید با آن بانک‌ها منجمله بانک مرکزی ایران درسرزمین دول عضو اتحادیه، یا بازکردن دفتر و...آنان درایران ممنوع است؛

f. ارائه بیمه وبیمه اتکایی به دولت ایران یا شرکت‌های موجود درایران وتحت سیطره حقوقی آن، یا هرفرد یا نهاد عمل کننده ازجانب ویا هدایت شده توسط آن ویا تحت مالکیت یا کنترل دولت ایران ازهرطریق ولو طرق غیرقانونی، ممنوع است؛ این بند نباید به موارد بهداشت وبیمه سفر افراد تعمیم داده شود؛

۱۳) دولت‌های عضو اتحادیه می‌بایست ازاتباع، وشرکت‌های حوزه قضائی خود بخواهند که نسبت به تجارت با هر شرکت ایرانی ویا تحت حوزه قضائی ایران بویژه سپاه پاسداران وکشتیرانی ایران وهرشخصی که ازسوی آنها اقدام نماید، احتیاط پیشه نمایند؛

بخش سوم: ممنوعیت‌های حمل ونقل:

۱۴) تمامی دول عضو می‌بایست تمام بارهای رسید ه از ایران یا ارسالی به ایران دربنادر وفرودگاههای خود را، چنانچه دلائل کافی برای وجود اقلام یا کالاهای ممنوع شده تحت این مصوبه - به جای قطعنامه ۱۹۲۹ که محدوده آن کمتراست – را دارند، بازرسی نمایند؛

۱۵) دولت‌های عضو می‌توانند بازرسی این وسائط حمل ونقل براساس ممنوعیت‌های ناشی ازاین مصوبه – پس ازکسب رضایت دولت صاحب پرچم – را چنانچه دلائل کافی اقناع کننده وجود داشته باشند، دردریاهای آزاد هم بنمایند. تمام دولت‌ها می‌بایست همکاری لازم برای این بازرسی را بنمایند؛

۱۶) ضرورت دارد هواپیماها وکشتی‌های حمل کننده بار از ویا به مقصد ایران، پیش از ورود و پیش از خروج، اطلاعات تمامی کالاهایی که به اتحادیه آورده ویا ازآن خارج می‌نمایند را ارائه دهند؛

۱۷) ارائه کمک‌های بانکرینگ یا سایر خدمات کشتیرانی به کشتی‌های ایرانی، یا تحت قرارداد با ایران شامل وسائل حمل ونقل چارتر، چنانچه دلائل کافی برای وجود اقلام ممنوع شده تحت این مصوبه درآن وجود دارد، ممنوع می‌باشد؛

۱۸) دول عضو می‌بایست اقدامات لازم را به نحوی به عمل آورند که ازدسترسی تمامی پروازهای باری که توسط شرکت‌های هوایی ایرانی یا ازمقصد ایران به فرودگاههای اتحادیه اروپایی انجام می‌شود، به غیر ازپروازهای مخلوط مسافر- بار ممانعت گردد؛

۱۹) ارائه خدمات مهندسی و فنی نگهداری به هواپیماهای باری ایرانی باید ممنوع گردد، اگردلائل کافی برای وجود اقلام ممنوع شده تحت این مصوبه درآن وجود دارد؛

میزان مبادلات تجاری ایران سالانه بیشتر از ۷۲ میلیون تن در سال است که بخش عمده آن وارداتی است و گزارشهای رسمی نشان می‌دهد که کشتیرانی جمهوری اسلامی به طور متوسط حدود ۲۴ میلیون تن کالا در سال حمل می‌کند.

بخش چهارم: ممنوعیت‌های پذیرش وترانزیت و...افراد:

۲۰) دول عضو اتحادیه باید اقدامات لازم برای ممانعت از ورود به کشورهای عضو اتحادیه اروپایی ویا ترانزیت ازآن توسط:

a. تمامی افراد لیست شده درتمامی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد،
b. افراد دیگری که درحمایت از فعالیت‌های هسته‌ای حساس اشاعه ایران درگیر، یا مرتبط، یا کمک کننده آن افراد، ... می‌باشند،

به عمل آورند؛

بخش پنجم: توقیف دارایی‌ها ومنابع اقتصادی:

۲۱) تمامی دارایی‌ها ومنابع اقتصادی متعلق به، یا تحت اختیار، یا زیرکنترل، مستقیم یا غیرمستقیم:

a. تمامی افراد لیست شده درتمامی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد،

b. افراد دیگری که درحمایت از فعالیت‌های هسته‌ای حساس اشاعه ایران درگیر، یا مرتبط، یا کمک کننده آن افراد، ... می‌باشند،

می بایست توقیف گردند؛

۲۲) دارایی‌هایی که به نیازهای اساسی شامل هزینه‌های موادغذایی، اجاره یا رهن، دارو وپزشکی، مالیات، بیمه اولیه، وهزینه‌های عمومی واحدها اختصاص دارند از شمول این امر مستثنی هستند؛

بخش ششم: ممنوعیت علوم مربوطه:

۲۳) دول عضو می‌بایست اقدامات لازمی را اتخاذ نمایند که ازآموزش‌های ویژه یا تربیت اتباع ایرانی درداخل سرزمین‌ها ویا توسط اتباع خود، دررشته‌های درسی که می‌تواند به فعالیت‌های حساس اشاعه هسته‌ای وسیستم‌های پرتاب سلاح هسته‌ای ایران کمک نماید، ممانعت گردد؛

بخش هفتم: مقررات عمومی ونهایی:

این بخش به ابعاد حقوقی این مصوبه مانند: عدم عطف به ماسبق، یا شمولیت‌های خاص، ویا ادعا علیه دول عضو ، ویا شکایت ازآنان، اضافه شدن اتوماتیک مصوبات آتی شورای امنیت، ویا...اختصاص دارد که به معنای فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای جلوگیری ازهرگونه اقدام نسبت به دول عضو اتحادیه وتکمیل اقدامات آن می‌باشد. اما درماده ۲۶ آن به شکل زیرکانه‌ای آمده است:

۲۶) این مصوبه درزمان مناسب و بخصوص تحت اشراف تصمیمات مربوطه شورای امنیت سازمان ملل متحد بازبینی، اضافه، یا حذف خواهد شد.

که مفهوم آن می‌تواند غیرممکن شدن هرگونه اقدامی برای رفع اثرازاین مصوبه بدون رفع اثرازقطعنامه‌های شورای امینت یا اقدامات انفرادی دول عضو باشد. بدین معنا روابط ایران با اتحادیه اروپایی براساس این مصوبه به نوعی غیررسمی درچنگال وتو تمامی کشورهای عضودائم شورای امنیت بخصوص آمریکا قرارگرفته است.

درضمیمه این مصوبه نیز لیست بالابلندی درج شده است که در آن:

- ✓ نام شصت و شش شرکت:
  - شامل: بیمه ایران، تمام صنایع هوایی وهلی کوپترسازی ایران، ایدرو، ماشین سازی اراک، آذرآب، کالا نفت، ...
- ✓ اشخاص حقیقی: مانند: مدیرعامل بانک ملت، مدیرگروه صنایع ثامن الائمه، رئیس ستاداجرایی فرمان امام، ...

که گفته می‌شود به نحوی با برنامه‌های هسته‌ای یا موشکی ایران ارتباط دارند درج گردیده است؛

- ✓ بانک ملت وشعبات آن درارمنستان وبانک بین‌المللی پرشیا درانگلیس؛
- ✓ بانک ملی ایران و کلیه شعب و موسسات وابسته به آن از جمله بانک آریان، شرکت آسا، بانک کارگشایی، شرکت سرمایه گذاری بانک ملی ایران، چاپخانه بانک ملی، شرکت توسعه سرمایه گذاری سیمان، شرکت سیمان شمال، شرکت سیمان مازندران و نساجی مازندران از جمله موسساتی هستند که مشمول تحریم‌های تازه اتحادیه اروپا قرار گرفته اند.
- ✓ بانک "فیوچر" که در بحرین مستقر است و دو سوم آن به ایران تعلق دارد نیز مشمول این تحریم‌ها شده است.
- ✓ بانک رفاه، بانک صادرات، بانک سینا (به دلیل وابستگی به دفتررهبری وکمک مالی به منافع استراتژیک نظام)، سرمایه گذاری اعتمادامین، بانک توسعه صادرات ایران وشعبات آن، بانک بین‌المللی دوسارلّو درونزوئلا، پست بانک،
- ✓ فرماندهان وسرداران سپاه؛
- ✓ اسامی شرکت‌های مربوط به سپاه پاسداران: مانند سپاه، نیروی قدس، فرماندهی موشکی، صنایع نفت وگازسپاه،...
- ✓ نام بیست و چهار شرکت فعال در زمینه کشتی رانی ایران نیز در این فهرست دیده می‌شود که اکثر آنها در ایران مستقر هستند، اما بعضی از آنها در کشورهایی نظیر چین، مالت، سنگاپور، بریتانیا، امارات متحده عربی و آلمان نیز فعالیت می‌کنند. از ۱۲۳ کشتی خطوط کشتیرانی ایران که در

فهرست سیاه آمریکا گنجانده شده است، تااین زمان تنها ۴۶ کشتی به طور مشخص همچنان در مالکیت خطوط کشتیرانی ایران یا زیرمجموعه‌های آن هستند و ۷۳ کشتی دیگر اکنون تحت مالکیت یا کنترل شرکت‌های دیگر می‌باشند.

لذا مصوباتی که درراستای قطعنامه ۱۹۲۹ وتداوم اقدامات کلان آمریکا صورت گرفت به نوعی به دنبال آن بود که بتواند تأثیرات فلج کننده خود را بیشتر به رخ بکشاند.

بخش چهارم: تغییرفاز غرب به سمت فلج کننده سازی تحریم‌ها:

باآماده شدن شرائط جهانی برای فلج کننده سازی تحریم‌ها، آمریکا واروپا دست به اقداماتی زدند که حاصل آن ورای هوشمندی، فلج سازی اقتصاد ایران بود.

لایحه‌های بودجه دفاعی آمریکا(۲۰۱۳-۲۰۱۲):

اقدامات خصمانه آمریکا درخلال لایحه‌های بودجه دفاعی آن کشور، یعنی مصوبات بودجه‌ای سالهای ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ که درآن به شکلی خاص وتحت عنوان"اعمال تحریم‌هابربخش‌های دفاعی- مالی ایران" به ایران پرداخته شده، شرائط تحریمی را بیش ازگذشته به سمت فلج سازی اقتصاد کشورسوق داده است.

دراین راستا ودربخش۱۲۴۵ مصوبه کنگره آمریکا درسال ۲۰۱۲، که از ابتدای نیمه دوم سال ۲۰۱۲ اجرایی شده است، ایران را درپولشویی، تروریسم، و...مقصردانسته، اولویت نخست آمریکا دراین زمینه‌ها خوانده، و درآن دستور فریزکردن دارایی‌ها واموال نهادهای مالی ایران بخصوص"*تحریم بانک مرکزی ونفت وانرژی ایران*"داده شده است. دراین مصوبه آمده است:

رئیس جمهور – پس ازتحریم بانک مرکزی و نفت وانرژی ایران وبرای اعمال این تحریم- باید:

- بازکردن وتملک هرنوع حسابی درآمریکا را توسط یک نهاد مالی خارجی که براساس نظررئیس جمهور هرنوع تعامل یا تسهیل ارتباط مالی بابانک مرکزی ایران و یاهرنهاد مالی دیگر که توسط وزارت خزانه داری مشخص شده را ممنوع نماید.

- تحریم فوق باید برعلیه هرنهاد مالی یا بانک مرکزی کشوری خارجی که برای فروش یا خرید نفت یا محصولات نفتی به /یا ازایران انجام یا تسهیل کند را درخلال ۱۸۰ روز ازاجرایی شدن این قانون اعمکال نماید.
- رئیس جمهور می‌بایست دیپلماسی چندجانبه فعالی را بکارگیرد تا کشورها را قانع کند که:
  - ✓ درآمد نفت ایران را محدود کنند به خرید کالاهای غیرلوکس
  - ✓ به ممنوعیت خرید کالاهای نظامی، دوگانه، موشکی، شیمیایی، تکنولوژیک، کشتارجمعی
  - ✓ تولید کننده‌های نفت تولید خود را افزایش دهند تااثرات افزایش قیمت را کم کنند
- و...

که براثر آن تصمیمات وروزافزونی آنها فشاربراقتصاد ایران بدانجا رسیده که براثراین مصوبه:

- فروش نفت ایران تقریبا نصف شده و باخارج شدن برخی ازتاسیسات نفتی ازرده تولید، خسارات فراوانی به این صنعت وارد شده است؛
- بازار نقل وانتقال پول متوقف و دستخوش چنان بحرانی گردیده که امروزه ارزش دلاربه بیش از۲۵۰۰۰ ریال رسیده است؛
- حمل ونقل دریایی کشور با آخرین مصوبات زمین گیر شده و تقریبا امکان ثبت وترددکشتی‌ها درکشورهای مختلف برای دورزدن تحریم‌ها ازبین رفته است؛
- تمامی بانک‌های خصوصی ودولتی کشوروبخصوص بانک مرکزی تحریم شده وبا قطع عملیات سوییفت هرگونه ارتباطی با نظام مالی جهانی متوقف شده است؛
- صنعت بیمه کشور درآستانه ورشکستگی قرارگرفته است؛
- صنایع داخلی بخصوص پتروشیمی و...ازیکسو وبازرگانی وتجارت خارجی وصادرات وواردات و...کشور با مشکل ارز و بیمه و هزینه‌های کلان ال سی و ...تقریبا فلج گردیده است؛
- صنعت داخلی وکشاورزی وتولیدات لبنی وگوشت و...دستخوش بحرانی کلان وروزافزون شده که افزایش هرروزه ی قیمت را برای ماندگاری آنها ناگزیرکرده است؛

- انتقال تکنولوژی متوقف وفاصله تحولات تکنولوژیک به زودی ایران را دررده کشورهای عقب مانده دراین زمینه قرار خواهد داد؛
- و...

درهمین راستا، برمبنای مصوبه کنگره وسنای آمریکا تحت عنوان "قانون بودجه دفاعی سال ۲۰۱۳" نیز دردوبخش به شکلی وسیع به ایران پرداخته شده است:

- ✓ بخش دفاعی
- ✓ بخش اقتصادی

دربخش دفاعی موضوعات اصلی بیشتربه دفاع موشکی ازسرزمین آمریکا وهم پیمانان آن ازیکسو و نیروهای آمریکا درمنطقه ازسویی دیگراختصاص دارد. دراین رابطه دربندهای مختلف این قانون، محورهای زیرمدنظرقرارگرفته است:

- محورتوسعه سایت‌های دفاعی موشکی سرزمینی؛
- محورتوسعه دفاع موشکی بالستیک منطقه ای؛

اما دربخش اقتصادی، قسمت اعظم موضوعات به تحریم‌ها، گسترش دامنه آن ونحوه اجرا بانام (IFCA)[1] اختصاص دارد؛ به نحوی که درآن سه محور اساس کار قرارگرفته است:

- محورکنترل ومحدود سازی ارتباطات وحمل ونقل با "جهت‌گیری محاصره دریایی"؛
- محورکنترل ومحدود سازی معاملات پایاپای با "جهت‌گیری نفت دربرابرکالا"؛
- محورکنترل ومحدود سازی ارتباطات وتبلیغات با "جهت‌گیری قطع ارتباطات وتعاملات صدا وسیما"؛

دراین راستا درقانون بودجه آمده است:

- ❖ تحریم بخش‌های انرژی، کشتیرانی، وکشتی سازی ایران شامل:

[1]- Iran Freedom and Counter-Proliferation Act;

- ✓ توقیف دارایی‌ها وممنوعیت معاملات: پس از ۱۸۰ روزازامضای این قانون، رئیس جمهور باید تمامی دارایی‌ها ، مبادلات بانکی و منافع آنها که متعلق به هرشخص یا نهاد ایرانی زیربوده ودرآمریکا، یا درعبور ازآمریکا، ویا دراختیار فردی آمریکایی قراردارد، را بلوکه نموده ویا ممنوع نماید؛ این افراد کسانی هستند که :
  - o دربخش انرژی، کشتیرانی، وکشتی سازی ایران می‌باشند؛
  - o بنادرایران را اداره می‌کنند؛
  - o یا آگاهانه امکانات مالی، مادی، تکنولوژیکی، یاهرنوع کمک دیگررا دراختیاراین افراد می‌گذارند؛

  نهادها مالی عبارتند ازنهادهای مرتبط با:
  - o بخش اشاعه سلاح‌های کشتارجمعی وسیستم‌های پرتاب این سلاح‌ها؛
  - o بخش‌های حامی تروریسم بین‌المللی؛
  - o بخش‌های ناقض حقوق بشر؛
- ✓ این توقیف وممنوعیت معاملات می‌بایست شامل خرید نفت ومشتقات نفتی ازایران هم بشود؛ با درنظر گرفتن استثناءهای زیر:
  - o کشورهایی که معافیت وارداتی (به علت کاهش واردات) دارند؛
  - o مبادلات بانکی انجام گرفته توسط نهادهای مالی خارجی که:
    - ▪ منحصرا به تجارت کالا وخدمات اختصاص داشته باشند؛
    - ▪ هردرآمد حاصل شده برای ایران ازاین تجارت، درحسابی درکشوربا آمریت قضایی اولیه برآن حساب ذخیره گردد؛
- ✓ این توقیف وممنوعیت نیزمی بایست برهرنهاد مالی که خرید وفروش وانتقال گازازایران را انجام می‌دهد اعمال شود؛ مگرآنکه:
  - o مبادله مالی صرفا به تجارت کالا وخدمات اختصاص داشته باشد؛

- بین کشورباآمریت قضایی اولیه برآن نهاد مالی خارجی وایران صورت گرفته باشد؛
- هردرآمد حاصل شده برای ایران ازاین تجارت، درحسابی درکشوربا آمریت قضایی اولیه برآن حساب ذخیره گردد؛

❖ تحریم فروش، تأمین، یاانتقال برخی مواد به/یا ازایران شامل:

✓ توقیف دارایی‌ها وممنوعیت معاملات: رئیس جمهور می‌بایست پس از ۱۸۰ روز ازامضای این قانون، تحریم‌ها را برکسانی که فروش، تأمین، یا انتقال مستقیم یا غیرمستقیم مواد فلزی (زغال متالورژی، رغال کک، زغال سوخت، به صورت گرافیت، خام، نیمه تمام مانند: آلومینیوم، فولاد، زغال، ونرم افزارهای پروسس صنعتی آن) زیررا به/ یاازایران انجام می‌دهند اعمال نمایند:

- فلزات گرانقیمت؛
- هرنوع فلزی که درارتباط با بخش انرژی، کشتیرانی، کشتی سازی، یا هربخش دیگری ازاقتصاد ایران، که مستقیم یا غیرمستقیم توسط سپاه پاسداران کنترل می‌گردد، مورد استفاده قرارمی گیرد؛
- هرنوع فلزی که دربخش‌های هسته‌ای، نظامی، وبرنامه موشکی بالستیکی ایران مورد استفاده قرارمی گیرد؛

✓ دراین راستا رئیس جمهورباید پس از ۱۸۰ روزگزارشی تهیه وبه صورت کشف ارائه نماید که:

- آیا ایران این مواد را بکاربرده است؛
- موادی ازاین قبیل که دراختیارایران قراردارد را لیست نماید؛
- کدام بخش ازاقتصاد ایران مستقیم یا غیرمستقیم توسط سپاه کنترل می‌گردد؛
- کدام یک ازاین مواد دربخش‌های هسته‌ای، نظامی، وبرنامه موشکی بالستیکی ایران استفاده شده است؛

❖ تحریم خدمات بیمه گری، بیمه‌ای یا بیمه اتکایی؛

✓ پس از ۱۸۰ روزازامضای این قانون، رئیس جمهور باید تمامی کسانی که خدمات بیمه‌ای، بیمه‌گری، وبیمه اتکایی به ایران درحوزه‌های زیرارائه می‌دهند را تحریم نماید:

- به هرحوزه ی تحریم شده؛
- به هرحوزه ی مرتبط با انرژی، کشتیرانی، کشتی سازی؛
- به خرید وفروش وانتقال فلزات تحریم شده؛
- به تحریم شده‌های تحت عنوان آژانس انرژی اتمی، سلاح‌های کشتارجمعی، تروریسم بین‌المللی، و...؛
- نهادهای مالی ذکرشده دراین قانون؛

❖ تحریم نهادهای مالی خارجی کمک کننده به نقل وانتقال مالی ایران؛

✓ پس از ۱۸۰ روزازامضای این قانون، رئیس جمهورباید گشایش حساب، یا استفاده ازحساب‌های انتقالی موجود درآمریکا، توسط هرنهاد مالی خارجی را ممنوع یا شدیدا محدود نماید:

- چنانچه درنقل وانتقال مالی ازسوی افراد و نهادهای تحریم شده‌ایرانی نقش داشته باشند ؛
- این تحریم را برنقل وانتقال مالی فروش نفت ایران، چنانچه وضعیت قیمتی نفت اجازه دهد، اعمال نماید؛
- این تحریم را برهرنهادمالی که انتقال یا تسهیل انتقال مالی فروش، تأمین، وانتقال گازایران به عهده دارد، اعمال نماید؛

✓ بااین استثناء که :

- مبادله مالی صرفا به تجارت کالا وخدمات اختصاص داشته باشد؛
- شامل تحریم‌های دیگرآمریکا نباشد؛
- بین کشورباآمریت قضایی اولیه برآن نهاد مالی خارجی وایران صورت گرفته باشد؛

- هردرآمد حاصل شده برای ایران ازاین تجارت، درحسابی درکشوربا آمریت قضایی اولیه برآن حساب ذخیره گردد؛

❖ تحریم صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران شامل:

✓ توقیف دارایی‌ها وممنوعیت معاملات: رئیس جمهور می‌بایست پس از ۱۸۰ روز ازامضای این قانون، تحریم‌ها را برصدا وسیمای ایران ورئیس آن اعمال نماید؛

❖ تهیه گزارش ازاستفاده بنادر وفرودگاهها:

✓ رئیس جمهور می‌بایست درخلال ۱۸۰ روزازامضای این قانون، گزارشی درموارد زیر تهیه وبه صورت کشف به کنگره ارائه نماید:

- لیستی ازکشتی‌های بزرگ ویا قابل توجه، که به بنادری از ایران که توسط شرکت تایدواتراداره شده ویا درمالکیت آن قراردارد، تردد ورفت وآمد می‌نمایند؛
- لیستی از فرودگاه‌ها، که هواپیماهای تحت کنترل و یا درمالکیت ایران ایر که تحریم‌ها برآنها اعمال شده است، درخلال این مدت فرود آمده‌اند؛

مصوبات اتحادیه اروپایی:

شورای اتحادیه اروپایی نیز بر اساس نتایج مباحث و تصمیم گیری‌های بخش سیاست خارجی این شورا که در تاریخ پانزدهم اکتبر- ۲۴ مهرماه ۱۳۹۱- در لوکزامبورگ تشکیل جلسه داد مصوبات جدیدی را در مورد ایران وضع کرده است که متن آن در بیانیه‌ای که توسط این نهاد منتشر شده به شرح زیر است.

۱) شورای اروپا ضمن تاکید مجدد بر نگرانی‌های شدید و عمیق خود در مورد برنامه هسته‌ای ایران اعلام می‌کند که‌این کشور باید هر چه سریعتر به تعهدات بین المللی خود از جمله مصوبات شورای امنیت سازمان ملل متحد و شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی عمل کند.

۲) این شورا تداوم غنی سازی اورانیوم و افزایش ظرفیت غنی سازی در ایران، از جمله در تاسیسات فردو و ادامه فعالیت در تاسیسات آب سنگین را محکوم و این اقدامات را ناقض قطعنامه‌های شورای

امنیت سازمان ملل متحد و مصوبات شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی می‌داند. این موارد در گزارش تازه آژانس به خوبی منعکس شده اند.

۳) این شورا به طور ویژه در مورد موانع ایجاد شده برای بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی جهت روشن کردن موارد مبهم و حل نشده از فعالیت‌های هسته‌ای ایران ابراز نگرانی کرده و احتمال وجود یک وجه نظامی در فعالیت‌های هسته‌ای ایران را از جمله این موارد می‌داند.

۴) به همین دلیل شورای اروپا از تصویب قطعنامه مصوب سیزدهم سپتامبر در شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی استقبال کرده که تاکید می‌کند برای کسب اطمینان از صلح آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران و احیاء اعتماد جامعه بین المللی دولت آن کشور باید هرچه سریعتر در این زمینه همکاری‌های لازم را انجام دهد.

۵) ایران به شکلی کاملا آشکار تعهدات بین المللی خود را نقض کرده و از همکاری لازم با آژانس بین المللی انرژی اتمی برای حل نگرانی‌های مربوط به برنامه‌های هسته‌ای امتناع می‌کند. در همین رابطه و در راستای تصمیمات و مصوبات قبلی شورای اروپا، این شورا با اعمال اقدامات محدود کننده در عرصه مالی، تجاری، انرژی و حمل و نقل و همین طور قراردادن نام برخی از نهادها و موسسات که به خصوص در عرصه نفت و گاز فعال هستند در فهرست اقدامات تنبیهی موافقت کرده است.

۶) به طور مشخص این شورا مقرر کرده که تمام نقل و انتقال‌های بانکی بین بانک‌های اروپایی و ایرانی متوقف شوند مگر درموارد استثنایی که دولت‌های اروپایی از پیش در جریان آن قرار گرفته باشند و صرفا جنبه‌های بشردوستانه داشته باشد.

۷) علاوه بر این شورای اروپا تصمیم گرفته که اقدامات محدود کننده خود علیه بانک مرکزی ایران را تشدید کند. درعرصه صادرات کالا به ایران نیز محدودیت‌های بیشتری مقرر شده است که به طور مشخص فلزات و نرم افزارهای کامپیوتری برای مصارف صنعتی را شامل شده و اقدامات مشابهی هم در مورد صنعت کشتی سازی وضع شده است.

۸) اقدامات محدود کننده‌ای که به تصویب رسیده با هدف تاثیر گذاری روی برنامه هسته‌ای ایران و منابع مالی است که حکومت آن کشور برای تامین هزینه‌های این برنامه‌ها اختصاص می‌دهد و نه مردم ایران. حکومت ایران با اقدامات مسئولانه می‌تواند زمینه لازم برای پایان دادن به این تحریم‌ها را ایجاد کند. تا زمان که حکومت ایران چنین روشی را در پیش نگرفته شورای اروپا در همکاری با سایر بخش‌های جامعه بین المللی به اعمال فشار بر ایران در راستای سیاست دوگانه تحریم و مذاکره ادامه خواهد داد.

۹) شورای اروپا بر تعهد اتحادیه اروپا به تلاش در راستای یک راه حل دیپلماتیک برای بحران هسته‌ای ایران در راستای سیاست دو گانه تحریم و مذاکره تاکید می‌کند.

۱۰)شورای اروپا تاکید می‌کند که کماکان هدف اتحادیه اروپا دستیابی به یک توافق همه جانبه و درازمدت از طریق مذاکره است که بتواند اعتماد جامعه بین المللی را در مورد صلح آمیز بودن برنامه‌های هسته‌ای ایران احیاء کرده و در عین حال حقوق مشروع ایران برای استفاده صلح آمیز از انرژی هسته‌ای در چهارچوب پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و تبعیت از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد و شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی را به رسمیت بشناسد.

۱۱) این شورا از عزم کشورهای گروه پنج به علاوه یک برای دستیابی به یک راه حل دیپلماتیک که در پایان جلسه وزرای خارجه این کشورها در روز بیست و هفتم سپتامبر اعلام شد استقبال کرد و به طور کامل از اقدامات نمایندگان ارشد این شش کشور حمایت می‌کند. کشورهای پنج بعلاوه یک طرح بسیار مناسب و قابل اتکاء را برای بنای اعتماد متقابل و پیشبرد مذاکرات با ایران بر اساس گام‌های مثبت دو طرف و پیشبرد گام به گام مذاکرات ارائه کرده اند.

۱۲)این شورا از ایران می‌خواهد که با تمرکز روی گام‌های مشخصی که می‌تواند اعتماد را احیاء کند، مذاکره جدی و پاسخ دادن به نگرانی‌های جامعه بین المللی در این گفت و گوها نقش سازنده‌ای را ایفا کند.

برمبنای این بیانیه، شورای وزرا نیزتصمیم به تصویب تحریم‌های زیرمی گیرد:

سیاست کلی تحریم‌ها: ازآنجا که به زعم اتحادیه اروپایی، ایران به شکلی کاملا آشکار تعهدات بین المللی خود را نقض کرده و از همکاری لازم با آژانس بین المللی انرژی اتمی برای حل نگرانی‌های مربوط به برنامه‌های هسته‌ای امتناع کرده است، شورا با اعمال اقدامات محدود کننده وتنبیهی در عرصه‌های:

- "مالی، تجاری، انرژی و حمل و نقل"
- "قراردادن نام برخی از نهادها و موسسات که به خصوص در عرصه نفت و گاز"
- "کنترل کلیه صنایع وشرکت‌های که مستقیم یا غیرمستقیم توسط سپاه پاسداران وسازمان انرژی هسته‌ای"
- "توقف تمام نقل و انتقال‌های بانکی بین بانک‌های اروپایی و ایرانی؛ مگر در موارد استثنایی" که دولت‌های اروپایی از پیش در جریان آن قرار گرفته و صرفا جنبه‌های بشردوستانه داشته باشند.
- "تشدید اقدامات محدود کننده علیه بانک مرکزی ایران"
- "محدودیت‌های بیشتر در عرصه صادرات کالا به ایران"
    - به طور مشخص فلزات و نرم افزارهای کامپیوتری برای مصارف صنعتی؛
    - اقدامات مشابه در مورد صنعت کشتی سازی؛

موافقت می‌نماید؛ که درخلال آن و درراستای قطعنامه‌های ۱۷۳۷ و۱۷۴۷ و۱۸۰۳ و۱۹۲۹ و... وتمامی مصوبات اتحادیه اروپایی موارد ذیل مقرر میگردد:

**ممنوعیت واردات، خرید، حمل ونقل گاز طبیعی ایران وممنوعیت ارائه مستقیم وغیرمستقیم کمک‌های مالی، تکنولوژیکی، بیمه، سرویس‌های بروکری،

**ممنوعیت فروش، تهیه، انتقال، گرافیت وفلزات خام یا نیمه تمام مانند آلومینیوم وفولاد که به صنایع تحت کنترل مستقیم یا غیرمستقیم سپاه یا مربوط به نظامی یا موشکی یا برنامه‌های بالستیکی

** ممنوعیت ارائه کمک‌های تکنولوژیکی وآموزش وسایرخدمات وکمک‌های سرمایه‌ای وانتقال دانش ومشارکت و...

**ممنوعیت فروش وارائه وانتقال لوازم اصلی کشتیرانی وتکنولوژی ساخت ونگهداری وبازسازی به‌ایران و هرایرانی وهرشرکت تحت کنترل ایرانی

**ممنوعیت فروش وارائه وانتقال هرنوع نرم افزاربه‌ایران برای روندهای صنعتی به شرکت‌های تحت کنترل مستقیم یا غیرمستقیم سپاه ونظامی وموشکی وهسته‌ای

** ممنوعیت کمک تکنیکی وآموزش وخدمات ومالی ودانش ومشارکت

**ممنوعیت ایجاد هرگونه تعهد کوتاه مدت میان مدت وبلند مدت برای ارائه حماتی‌های مالی تجاری باایران شامل اعتبارات صادراتی وضمانت وبیمه به هرایرانی یا شرکت دخیل دربرنامه‌های هسته‌ای وموشکی ونظامی و...یامرتبط به آن

**ممنوعیت ساخت ویا مشارکت درساخت نفت کش‌ها برای ایران یا هرفرد ایرانی ویا شرکت ایرانی

** ممنوعیت هرنوع کمک تکنیکی ومالی برای ساخت نفت کش‌های جدید

**ممنوعیت ایجاد ویا ادامه مشارکت درنقل وانتقال مالی با

- بانک‌های موجود درایران شامل بانک مرکزی
- شعبات ودفاتر بانک‌های ایران درکشورهای عضو
- شعبات ودفاتر بانک‌های ایرانی درخارج ازکشورهای عضو
- شرکت‌های مالی غیرایرانی تحت کنترل ایران

مگر انتقالات مربوط به موادغذایی وبهداشتی ولوازم پزشکی وکشاورزی با مبالغ زیر ۱۰۰ هزار یورو با اخذ مجوز و ۴۰ هزار یورو برای افراد وملزومات شخصی آنان. به هرحال بالای ۱۰ هزار یورو باید به اطلاع رسانده شود

**ممنوعیت هرگونه پرچم زدن وتغییر کلاسه شامل ثبت وشماره هویت به هرنوع که باشد درمورد کشتی‌های نفت کش وباری ایران

**ممنوعیت ارائه کشتی برای حمل ونقل یا ذخیره نفت یا محصولات پتروشیمی به افراد واشخاص وشرکت‌های ایرانی

**ممنوعیت ارائه کشتی برای حمل ونقل یا ذخیره نفت ومحصولات پتروشیمی به هرفرد ویا شخص یا شرکت برای حمل یا ذخیره محصولات نفتی وپتروشیمی ایرانی

**ممنوعیت مشارکت به هرشکل درفعالیت‌هایی که به دور زدن تحریم‌های ایران بینجامد

** تحریم افراد ووزارت خانه‌های وشرکت‌ها شامل: وزیر نیرو برای فرموله کردن سیاست هسته‌ای ایران، وزارت نیرو، وزرات نفت، شرکت ملی نفت، شرکت بهینه سازی مصرف سوخت، شرکت ملی حفاری نفت، شرکت ملی گاز، شرکت ملی تهیه وتوزیع نفت، بانک تجارت بلاروس، بانک صنعت ومعدن، بانک توسعه تعاون، بانک مرکزی (فقط فعالیت‌ها ونقل وانتقال)، پتروایران، پترو پارس و...

براین مبنا، تحریم‌های هوشمند شکل فلج کننده به خود گرفته وتأثیراتی غیرقابل کنترل برنظام اقتصادی ایران برجای می‌نهد؛ تأثیراتی که وزیرصنعت، معدن وتجارت کشورمان را مجبوربه بیان صفت فلج کنندگی آنها می‌نماید.

بخش پنجم: تحریم ها وموانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی

ویلسون، رئیس جمهوروقت آمریکا وبنیان گذارتعاملات تحریمی درابتدای قرن بیستم، درسخنانی دررابطه با ویژگی های تحریم اقتصادی می گوید، تحریم اقتصادی، اقدامی:

- ❖ آرام است؛
- ❖ گسترده وهمه جانبه است؛
- ❖ مرگباراست؛

لذا اگرقصد غرب درخصوص تحریم ایران و اقدامات انجام شده آنان تاکنون را براساس این سخن مبنا قراردهیم، می شود پنداشت که آنان توانسته اند به دلیل وابستگی بسیارتنگاتنگ ایران وکشورهای غربی، زیربناهای اقتصادی، صنعتی، مالی، و...کشور را تحت تأثیرشدید قراردهند. لیکن گذشته ازاثرات بسیارتعیین

کننده اقتصادی اقدامات ناروای آنان، که به فلج شدن بسیاری ازصنایع دولتی وخصوصی و...انجامیده، و سیستم مالی، پولی، حمل ونقل و... کشوررا فلج کرده است؛ اثرات استراتژیک این اقدامات می بایست بیشترمدّنظرقرارگیرد. اثراتی که درصورت نپرداختن کامل ودقیق به آن می تواند نتایج ناگواری را درخصوص کشورمان به بارآور؛ نتایجی مانند:

a) تغییرجهت اهرم استراتژیک ایران:

عنصرزمان همیشه یکی ازاهرم های تعیین کننده استراتژیک ایران درروابط هسته‌ای خود دراین سالها بوده است؛ مهمترین اثراستراتژیک این مصوبات، تغییرجهت عقربه زمان به نفع غرب است. چراکه بالانس خرید زمان و بهره گیری ازآن در مذاکرات، با تأثیرات به شدت مخرب این مصوبات براقتصاد کشور اکنون به نفع غرب به هم خورده است. به نحوی که:

تطویل مذاکرات هسته‌ای ایران؛ (یعنی) تخریب روزافزون اقتصاد ونابودی صنایع ایران بویژه نفت وگاز؛

تطویل مذاکرات هسته‌ای ایران؛ (یعنی) ازدست دادن کامل پتانسیل های خارجی اقتصاد ملی، اعم از بخش خصوصی و دولتی؛

واین مخرب ترین معادله‌ای است که دراین چندساله ی اخیر بین حوزه های اقتصاد و هسته‌ای ایران برقرار گردیده وکلید آن نیز به داخل چاه ویل شورای امنیت سازمان ملل وروابط خارجی با قدرت ها رها شده است.

b) تبدیل آمریکا به قدرتمندترین عنصر:

این مصوبات که هرگونه تغییری درآنها موکول به تغییرات درقطعنامه های شورای امنیت شده است، سبب خواهد شدکه آمریکا وحتی سایراعضاء دائم شورای امنیت، به قدرتمندترین عنصردرروابط خارجی و هسته‌ای ایران تبدیل وموضوع هسته‌ای تابعی ازروابط محض وخصومت آمیز ایران وآمریکا گردد. تحولی که درآن به تدریج از قدرت تغییر ساختارهای اداری و ریاست جمهوری آمریکا کاسته شده واختیار کامل آن در دستان کنگره وسنای آمریکا قرار می گیرد. دراین صورت است که قدرت تغییر ازحوزۀ منافع آمریکا به منافع فردی

نمایندگان ازیکسو و قدرت بالای لابی صهیونیسم ودیگرقدرتمندان درونی وبیرونی آمریکا قرار می گیرد ودرآنصورت هرگونه اقدامی بی نتیجه خواهد شد.

C) زمین گیرنمودن اقتصاد وصنعت ایران:

براساس گزارشات گوناگون اقتصادی این تحریم ها بین ۳۰ الی ۵۰ درصد اقتصاد ایران را دربرگرفته وزمین گیرکرده است. لذا برای اقتصادی که کارآیی آن درشرائط فعلی ودرخوشبینانه ترین وضع حداکثر ۵۰ الی ۵۵ درصد است، زمین گیر شدن این میزان به معنای کاسته شدن کارآیی اقتصاد ورسیدن آن احتمالا به میزان حداکثر۲۰ درصد است؛ که در واقع معنای کارآیی بیست درصد اقتصاد ملی و زمین گیرشدن هشتاد درصدی آن یعنی تخریب تمامی توانایی های زیربنایی اقتصاد یک کشور وتنزل رتبه ورشکستگی اقتصاد ایران که براساس یک تحقیق بین‌المللی دررده ی ۳۲ جهان می باشد به رده های بالاتر جدول ورشکستگان اقتصادهای ملی جهان! که علاوه برآن، تحریم صنعت ایران می تواند به تخریب بنیانی صنایع کشور منجر ودرکوتاه مدت این پتانسل عظیم کشور را به نابودی بکشاند.

دراین رابطه می توان به سخنان اخیر وزیر اقتصاد کشورمان در مصاحبه با روزنامه آمریکایی وال‌استریت ژورنال مبنی براینکه: "تحریم‌های آمریکا و اروپا علیه صادرات نفت و بانک مرکزی ایران منجر به کاهش ۸۰ درصدی ارزش ریال در طول ۲ سال گذشته شده است"؛ و "قرار دادن سیستم بانکداری ایران در فهرست سیاه از سوی واشنگتن و بروکسل، به میزان قابل توجهی هزینه مبادلات بین‌المللی را برای تجار بین‌المللی ایران افزایش داده و آنها را مجبور کرده است تا روش‌های جدید پرداخت بیابند یا به مبادلات پایاپای متوسل شوند" و"اقتصاد ایران، خود را با تحریم‌های غرب تطبیق می‌دهد به طوریکه دولت صادرات غیرنفتی و تجارت با ارزهای غیردلاری و غیر یورویی را توسعه می‌دهد" و...که نشانگراثرات تعیین کننده تحریم ها براقتصاد ایران می باشد.

d) افزایش مشکلات اجتماعی:

به دلیل فشارهای اقتصادی شدید ازیکسو وفقیرترشدن روزبه روز مردم کشور، فشارهای روانی واجتماعی افراد و خانواده ها ممکن است به حوزه اجتماع سرریز وبه شکل مشکلات اجتماعی گوناگون بروز وظهور می نماید.

e) انتقال چالش به حوزه های مدیریتی نظام:

فشاربردولت، تحریم افراد، وتوقیف دارایی‌ها آنان سبب انتقال این چالش به حوزه‌های مدیریتی شده و از درون دولت به بروز نارضایتی‌ها و مشکلات فراوان بخصوص توسعه فساد خواهد انجامید.

f) گسترش، تحکیم وتقویت فشارها درحوزه ی بین‌المللی:

شرائط کاهنده اقتصاد کشور، درحوزه سیاست خارجی اجازه خواهد داد:

- ✓ فشارهای بین‌المللی برایران متراکم تر شده وزمینه برای تحریم های وسیع تر فراهم شود؛
- ✓ اجماع ۵+۱ شرائط را برای قطعنامه های سخت تردرشورای امنیت فراهم کند؛
- ✓ هرگونه امکان تحرک سیاسی داخلی وخارجی بیشترسلب شود؛

نتیجه‌گیری

به نظر می رسد رویکرد کشور به امر اقتصاد و موضوع تحریم ها ازدوسو – داخلی وخارجی – تحت فشار فزاینده‌ای قرار گرفته است. که دراین راستا، مسئله‌ای که باید بدان توجه داشت آن است که علی‌رغم اظهارنظر هایی مبنی بر اینکه توافقات و مذاکرات انجام شده منجر به تلطیف فضای بین‌المللی نسبت به‌ایران شده است، نکته اصلی این جاست که اتفاقاً به دلیل "فشارهای برآمده از وضعیت کاهنده اقتصاد ملی"، بیم آن می‌رود که فضای منطقه‌ای و بین‌المللی برای ایران ازاین هم تنگ‌تر گردد. چراکه باید توجه داشت که تطویل اقدامات و مذاکرات، احتمالا نه تنها نمی تواند حاصلی داشته باشد بلکه سبب ازبین رفتن زمینه های ترمیم احتمالی وضعیت کاهنده موجود دراقتصاد خواهد شد.

زیرا پیش بینی می گردد که شرائط انتخابات ریاست جمهوری ایران ازمنظرآینده پژوهشی[1] ازیکسو و اقدامات مقطعی ازسویی دیگر، سبب عمیق ترشدن بحران اقتصادی ایران گردد.

- آینده پژوهی وضعیت کاهنده اقتصاد ایران:

ازدیدگاه‌اینده پژوهی درحوزۀ اقتصاد کشور دو نوع تأثیر بر وخیم ترکردن اقتصاد ایران قابل پیش بینی است:

- الف) تأثیرات ناخودآگاه وغیرقابل اجتناب:

این نوع تأثیرات حاصل رقابت میان کاندیداها ازیکسو ورفتار نابهنجار دولت ورئیس آن از سوی دیگراست. درمقوله اول یعنی سخنان کاندیداها ونخبگان، بدون آنکه قصدی درمیان باشد، اقدامی وسیع وسازمان یافته برای نمایان کردن هرچه بیشتر، هرچه علمی تر، هرچه دقیق تروکارشناسی شده تر، هرچه آماری تر، و... معضلات اقتصادی ووضعیت وخیم اقتصاد کشور شکل گرفته است. دراین راستا کاندیداها ونخبگان در دوحوزه به ابراز نظر می پردازند:

[1] - Futurology;

✓ حوزه اول، وضعیت وخیم اقتصاد کشور:

که درآن به صورت دقیق اثرات تحریم ها، البته با رویکرد سیاسی محکوم کردن مدیریت غلط، پرداخته شده وحیف ومیل اموال مردم از یک جهت و تداوم این روند ازجهت دیگر به نقد کشیده می شود. مثلا تبیین علمی – عملی شاخص های کلان اقتصاد کشور دقیقا همان چیزی است که نیازفوری تحریم کنندگان برای برنامه‌ریزی آتی درحوزۀ افزایش فشاراست. دراین راستا، مطالب مختلف نمایندگان مجلس ازاینکه رشد اقتصادی کشور صفر و بلکه منفی است؛ وضعیت بودجه وکسری آن اسفباراست؛ رد شدن بودجه درکمیسیون تلفیق؛ وضعیت ارزی کشور([1])؛ و... تا سخنان اخیر معاون وزیر نفت کشورمان[5] مبنی براینکه حجم مطالبات نفتی ایران از کشورها و شرکت‌های مختلف خارجی حدود ۴ میلیارد دلار است...درشرایط فعلی علاوه بر فروش نفت با ارزهای رایج، امکان تهاتر نفت خام با دارو و غذا و کالاها فراهم شده است... بسیاری ازمحدودیت‌ها را پیش روی بخش خصوصی برای فروش نفت برداشته‌ایم ...اما با وجود همه‌این سیاست‌های حمایتی، بخش خصوصی موفق به صادرات نفت ایران نشده است...برخی از آمارها برای هر کشوری محرمانه است و به همین دلیل نمی‌توانیم این رقم‌ها را اعلام رسمی کنیم..."یا اظهارات معاون دیگر وزیر نفت که از توافق ایران با ترکمنستان برای دادوستد پایاپای گاز با کالا خبر داده بود و... همه وهمه نشان گرآن است که تحریم‌های غرب که با هدف توقف برنامه هسته‌ای ایران وضع شده باعث بروز مشکلات زیادی در زمینه اقتصاد وانتقال درآمدهای نفتی ایران از طریق بانک به داخل ایران ودرنتیجه رسیدن به زمان "اجرای خودخواسته برنامه نفت دربرابر غذا ودارو"از سوی ایران شده است. اقدامی که وزرای خارجه ودفاع آمریکا وانگلیس را برآن داشته است که از پارلمان های خود درخواست توقف اقدام تحریم بیشتررا بنمایند. به عنوان مثال ، ویلیام هیگ، وزیر خارجه بریتانیا، درلوکزامبورگ از کشورهای عضو اتحادیه اروپا می خواهد که به جای تحریم‌های جدید بر "اجرای بهتر تحریم‌های فعلی متمرکز" شوند. آقای هیگ گفته است برای آنکه تأثیر تحریم‌هایی که تا هم اینک بر ایران وضع شده بیشتر روشن شود، باید کمی صبر کرد، چراکه

[1] - مدیرکل تامین و توزیع کالای وزارت صنعت، معدن و تجارت به ایسنا گفت: از این پس ارز مرجع فقط به واردات گندم، جو، ذرت و سویا تعلق می‌گیرد؛ و بر اساس بخشنامه بانک مرکزی به غیر از این چهارقلم کالا بقیه کالاهای اساسی برای واردات، ارز مبادله‌ای دریافت می‌کنند.

فشارهای فعلی بر اقتصاد ایران نیز ناشی از تحریم‌هایی‌ست که اجرا شده است. یاآنکه در پایان فروردین ماه ۱۳۹۲ جان کری، وزیر خارجه آمریکا، از نمایندگان سنای آمریکا خواست در وضع تحریم‌های جدید علیه تهران تا انتخابات ریاست جمهوری ایران خویشتن‌دار باشند.

درهمین جهت نظرات کاندیداها ونخبگان کشورهم سبب روشن شدن ناخودآگاه چگونگی تخریب زیرساخت ها، شفاف شدن آمارهای غلط گذشته، روشن شدن زوایای کور ریزش بنیان های اقتصاد کشور، و...شده است. مثلا بیان تلویزیونی اینکه اشتغال واقعی کشوردرهشت سال اخیرسالانه حدود ۱۴۲۰۰ نفربوده است؛ شاخص واقعی فلاکت درکشور به حدود پنجاه رسیده است؛ فساد همه گیرشده است؛ تغییرات نرخ ارز اصلی ترین عامل ناکارآمد کردن اقتصاد کشور وگرانی های اخیر و... بوده است؛ و... ووضعیت یارانه ها که نشان می دهد اصلی ترین نکته اقتصادی ونقطه ضعف تمامی کاندیداها و اصلی ترین عامل رای آوری درکشوراست.([1])

- ✓ حوزه دوم، نوع نگاه به استراتژی مواجهه با تحریم ها:

بیان اوضاع وخیم اقتصاد کشورهمراه با سیاست زدگی کاندیداها، آنها را در حوزۀ تحریم ها و استراتژی مقابله با آن هم به بیان مطالبی واداشته که درواقع استراتژی هرکاندیدایی برای رای آوری است وآنچه درصورت انتخاب شدن انجام خواهد داد. در این راستا چند نوع رویکرد وجود دارد:

- رویکرد تداوم وضع فعلی و اقتصاد مقاومتی و کوتاه نیامدن دربرابر تحریم ها؛
- رویکرد عدم اتخاذ موضع وواگذاری امر تحریم به کلیت نظام و موضوع هسته‌ای کشور؛
- رویکرد مذاکره وحل امر تحریم ازطریق گفتگو؛

دراین میان وازآنجا که احتمال رای آوری کاندیداهای دو رویکرد اول محتمل تراست، پیش بینی می گردد که وضعیت تحریم ها پس ازانتخابات، وگذشت مهلت مورد توافق واعلام شدۀ غرب، وبراساس برنامه‌ریزی مبتنی برمطالب دقیق انتخابات ریاست جمهوری، به ریشه‌ای تر کردن وکارآتر ساختن تحریم ها بیانجامد.

[1] - یارانه پردازی به مردم، آنقدردرکشوررقابت آمیز شده است که دیگر کسی ازمیزان فعلی یارانه دفاع نکرده و سقف رقابتی پرداخت یارانه فعلا توسط رئیس دولت به دویست وپنجاه هزارتومان رسیده وکاندیداهای دیگر را با مشکل روبرو کرده است.

- ب) تأثیرات خودآگاه وبرنامه‌ریزی شده:

برنامه های صدا وسیما برای مقابله با کاندیدای دولت و اقدامات وسخنان رئیس آن، که آنهم نتیجه برنامه‌ریزی های خودآگاه رئیس دولت است، موضوع دیگری است که با توجه به جایگاه قانونی صدا وسیما مبین نگاه نظام به امراقتصاد واز هم پاشیده شدن نظام اداری وتحولات واقعی آن می باشد. لذا اگرحتی تأثیرات ناخودآگاه نوع الف را بشود ناشی ازرقابت های سیاسی برشمرد، مطالب مطروحه توسط صدا وسیما را نمی توان درآن مقوله جای داد؛ و برهمین اساس نقش تعیین کننده وتأثیرات خودآگاه و برنامه‌ریزی شده آن غیرقابل انکاراست.

دراین راستا، چون امکان توقف ماشین چند موتورۀ به راه افتاده تخریب تقریبا وجود ندارد، می توان به‌این جمع بندی رسید که ازمنظر آینده پژوهی، وضعیت اقتصادی کشور، آگاهانه ویا ناخودآگاه، درحال ازدست دادن آخرین اهرم های خود وبرتری بخشیدن به کشورهای غربی برای وارد کردن ضربات کاری تر برپیکر بی رمق آن است.

- اقدامات مقطعی واثرات آن برآینده اقتصاد ایران:

علاوه برآنچه ازمنظرآینده پژوهی ونتایج حاصل از رویکردهای موجودگفته آمد، چنانچه دراین رابطه ازمنظر دیگری هم به موضوع تحریم نگاه کنیم، یعنی اقدامات مقطعی وغیرعلمی اقتصادی مقامات کشور برای دورزدن تحریم ها واثرات آن برآینده اقتصاد کشور، که البته درجای خود به عنوان مسکن عمل می کند، نیز نه تنها نمی تواند احتمالا راه حلی برای مشکل تحریم باشد، بلکه می تواند این دور باطل را تشدید نماید. دور باطلی که می بایست سرانجام ازطریق سیاسی ومذاکره حل و فصل شود؛ حتی اگردرکنترل تبعات آن هم ازلحاظ اقتصادی موفقیت حاصل گردد.

چراکه رها بودن یا شدن وضعیت فعلی اقتصاد، به خصوص دردوران انتخابات و انتقال قدرت پس ازآن، سبب می گردد تا:

- اقتصاد، ارگانیسم زنده، پویا و یکپارچه خود را ازدست بدهد؛
- اتکای اقتصاد برامکانات ملی تضعیف شود؛
- یکپارچگی ملی اقتصاد یعنی اتحاد بخش های دولتی وخصوصی ازبین برود؛
- فشارتحریم ها افزایش یابد؛

ودر عوض ساختاری به اقتصاد تحمیل گردد که دراثرآن:

- اقتصاد به جزایر منفصل و دارای قابلیت برخورد مجزا تبدیل شود؛
- اتکای اقتصاد برامکانات دولتی تقویت گردد؛
- کنترل اقتصاد دراختیار طرف مقابل قرار گیرد؛
- اقدامات اقتصادی غیررسمی وغیرشفاف شود؛
- اقتصاد، شبکه‌ای وپیچیده شده و به سمت فساد میل می کند(مالی، توزیعی،...)؛
- اقتصاد به سمت عمیق ترکردن شکاف طبقاتی سوق یابد؛
- بحران های اجتماعی سرعت گیرد؛

چراکه دراثرآن، بزرگترین موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی که دراین مدت پدید آمده است، تعمیق می گردد؛ ودرابن راستا اتفاقات کلی یعنی:

- خارج کردن اقتصاد ازریل برنامه‌ای بودن؛
- کاهش روند توسعه کشور؛
- انتقال مشکلات ازحوزه ی اقتصاد به اجتماع؛
- دورساختن اقتصاد ملی ازروند تحولات وتوسعه ی جهانی؛
- زمین گیرکردن صنایع، کشاورزی، وخدمات؛

- تأثیردارشدن عنصرزمان دراین روند؛
- ازبین رفتن امنیت تجاری - اقتصادی شامل امنیت سرمایه گذاری، اشتغال، درآمد، ...؛
- ازبین رفتن ثبات اقتصادی، تخریب فضای اجتماعی، ...؛
- ازبین رفتن ارتباطات تجاری وبازارهای هدف بخش های خصوصی وعمومی؛
- و...؛

نه فقط ابعاد داخلی اقتصاد ملی را تحت الشعاع قرار می دهد بلکه توانایی های یک قرنهٔ اقتصاد ملی درحوزهٔ خارجی را هم از تمامی دست اندرکاران خصوصی وعمومی ستانده؛ بخش خصوصی را به حاشیه رانده؛ وسپس به فلج شدن کامل عرصه های عمومی اقتصاد در حوزهٔ خارجی می گراید.

بنابراین، چنانچه اقتصاد و سیاست خارجی درلوپ تأثیروتاثر متقابل تخریبی فروافتد، پیامهای این اتفاق و رویکردهای درو نی وبرونی آن را دردو حوزه باید دید:

- درحوزهٔ درونی، پدید آمدن:
  - وحشت داخلی؛
  - ناکارآمدی سیستم؛
  - ازاطمینان خارج شدن چرخهٔ اقتصاد ملی؛
- درحوزهٔ بیرونی، این تصویر که:
  - تحریم ها سبب فروپاشی اقتصاد ایران شده است؛
  - سیاست چماق وهویج پاسخ داده است؛
  - مواضع استوارتروراسخ تر غرب حتما سبب عقب نشینی ایران خواهد شد؛

ولذا منطقا وبا این رویکردها ودرصورت ادامه‌این روند، تنها یک راه دربرابرغرب وجود خواهد داشت، وآنهم چیزی نیست جز افزایش تحریم ها پس ازانتخابات ریاست جمهوری.

پی‌نوشت‌ها

[۱] وزیر صنعت، معدن و تجارت ج.ا.ا؛ شصت و سومین اجلاس عمومی شورای عالی استان‌ها؛ ۲۱ دیماه ۱۳۹۱؛

[2]Report Prepared for The National Foreign Trade Council; Washington DC; Nov. 2008; U.S.A;

[۳] آماراعلامی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران؛ زمستان ۱۳۸۸؛

[4] Stern Roger;"The Iranian Petroleum Crisis & United States National Security"; National Academy of Sciences of the U.S.A; Dec 2006.

[۵] خبرگزاری مهر، یکشنبه، یکم اردیبهشت ۱۳۹۲

فصل پنجم

چشم‌انداز تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی

مقدمه

جهانی جدید در راه است. این گزاره‌ای است که در وضعیت کنونی اجماعی نسبی میان اندیشمندان اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر سر آن وجود دارد، هرچند هنوز بر سر ویژگی‌های جهان جدید میان اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد. برخی از آن به جهان پسا آمریکا، برخی دیگر به جهان پساغرب و دیگرانی به جهان چینی تعبیر و تفسیر می‌کنند.

اما ورای این تعبیر و تفسیرها انچه از منظر منافع بازیگری با مختصات ایران اهمیت دارد، تبیین روندهای کلیدی شکل دهنده به جهان جدید است. از همین روی فصل حاضر معطوف به واکاوی این روندها و ارائه تصویری از جهانی است که در حال سر برآوردن است. روندهای کلیدی شکل دهنده به جهان جدید را می‌توان ذیل عنوان کلی "انتقال قدرت" مورد بحث و برسی قرار داد. مراد از انتقال قدرت، تغییر در قابلیت‌های مادی و هنجاری بازیگران صحنه بین‌المللی است . از همین رو در این فصل روندها را در دو قالب روندهای مادی و روندهای هنجاری مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد و در انتها جمع بندی مباحث ارائه خواهد شد.

در این پژوهش از روش روند پژوهی که یکی از روش‌های مطالعات آینده پژوهی به شمار می‌آید بهره گرفته خواهد شد. روند پژوهی شامل سه مرحله است. کوتاه مدت، می‌ان مدت و بلند مدت . روند عبارتست از تغییرات منظم، مستمر و یا دوره‌ای در پدیده‌ها در طول یک بازه‌ی زمانی. تغییرات مذکور ممکن است به شکل کیفی یا کمی باشد. به عنوان مثال، می‌توان به روند تغییرات جمعیت (کمی)، یا روند تغییر ارزش‌ها (کیفی) اشاره نمود. طبیعی است که‌این پژوهش بر واکاوی روندهای کلان و بلندمدت شکل دهنده به جهان جدید متمرکز خواهد بود.

الف–تغییر در توزیع قدرت مادی

کلیدی ترین عنصر در شکل دهی،تداوم بخشی و تحول در نظم‌های بین‌المللی، نحوه توزیع قدرت در صحنه بین‌المللی بوده است. بنابراین می‌توان نظم بین‌المللی را تابعی از توزیع قدرت دانست و مدعی شد که به تناسب تحول در توزیع قدرت، نظم‌های بین‌المللی نیز متحول می‌شوند. شکی نیست که در وضعیت کنونی توزیع قدرت مادی در صحنه جهانی به شدت در حال تحول است. نماد این تحول قدرت یابی کشورهای در حال توسعه است. بنابراین نخستین و مهمترین روند شکل دهنده به جهان جدید را می‌توان روند خیز ش کشورهای در حال توسعه نامید. در ادامه‌این روند را مورد واکاوی قرار خواهیم داد.

۱-خیزش کشورهای در حال توسعه

کلیدی ترین بعد روند انتقال قدرت در نظم بین‌المللی موجود را می‌توان روند خیزش جهان در حال توسعه نامید. خیزش بخش مهمی از کشورهای در حال توسعه، بویژه قدرت‌هایی چون چین، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و روسیه(گروه موسوم به بریکس) و گمانه‌زنی راجع به تاثیرات آنان بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل یکی از موضوعات اساسی مورد بحث در محافل فکری کشورهای مختلف در سالیان اخیر بوده است. نکته پراهمیت آنکه خیزش بخشی از کشورهای در حال توسعه در این عرصه با روند کاهش قابلیت‌های اقتصادی و تجاری جهان توسعه یافته، بویژه پس از بحران مالی اخیر به نوعی توامان شده است. یکی از بحث‌های جدی‌ای که اکنون در محافل فکری و نظریه‌پردازی جریان دارد، تغییر مرکز ثقل قدرت و ثروت از آتلانتیک به پاسیفیک است. بسیاری از متفکرین سیاست و اقتصاد بین‌الملل معتقدند که کاهش توان اقتصادی قدرت‌های توسعه یافته آغاز شده است. آنان برای تأیید مدعای خود به کاهش قابلیت‌ها و توانائی‌های ایالات متحده و مجموعه غرب در مؤلفه‌های مادی قدرت و به ویژه توان و جایگاه اقتصادی آن در جهان اشاره می‌کنند. شواهد و آمار و ارقام موجود نیز بر کاهش جایگاه ایالات متحده و به طور کلی دنیای توسعه یافته در اقتصاد و تجارت جهانی صحه می‌گذارند. در واقع در حوزه اقتصاد به عنوان پایه قدرت یک کشور و

مهمترین مؤلفه آن، موقعیت ایالات متحده در اقتصاد جهانی در سالیان اخیر اشکارا رو به کاهش بوده است. جدول ذیل کاهش سهم قدرت‌های غربی در تولید جهانی را نشان می‌دهد.

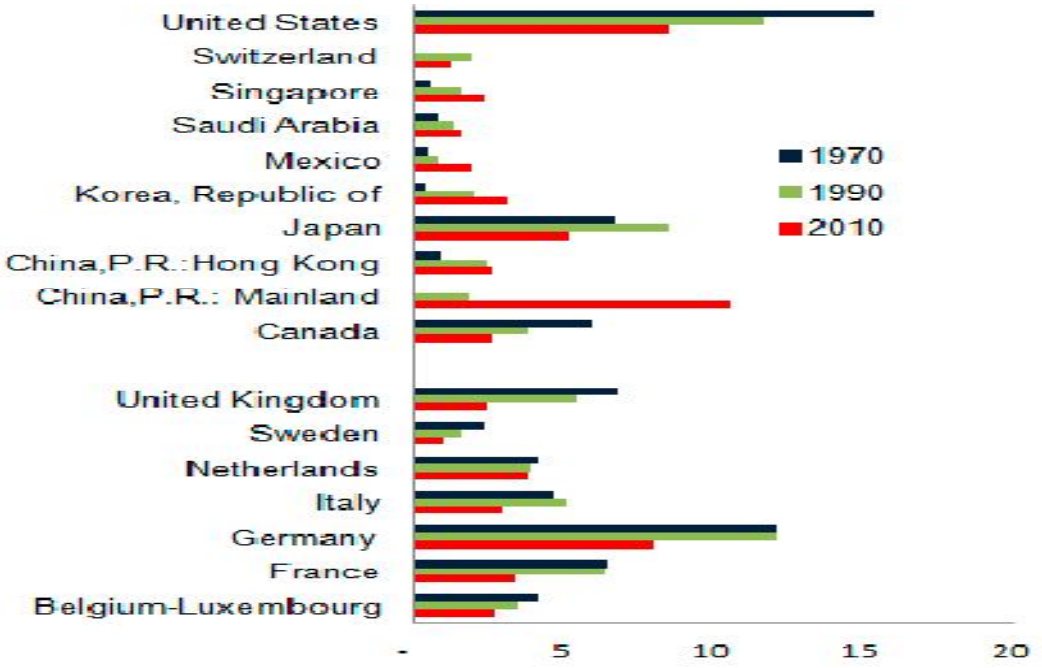
جدول ۰-۱: سهم درصد قدرت‌ها از تولید جهانی ۱۹۹۰-۲۰۱۳ -(Pape 2009)

کشور/سال	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۶	۲۰۰۸	۲۰۱۳	تغییرات
ایالات متحده	۲۶	۳۱	۲۸	۲۳	۲۱	٪-۳۲
چین	۲	۴	۶	۷	۹	٪+۱۴۴
ژاپن	۱۴	۱۵	۹	۸	۷	٪-۵۵
المان	۷	۶	۶	۶	۵	٪-۱۱
انگلیس	۵	۵	۵	۵	۴	٪-۹
فرانسه	۶	۴	۵	۵	۴	٪+۶
روسیه	۲	۱	۲	۳	۵	٪+۴۵۵

در حوزه صنعت به عنوان یکی از مهمترین مزیت‌های قدرت کشورها نیز ایالات متحده جایگاه بلامنازع خود را تا حدی از دست داده است. از آنجا که در عصر اطلاعات، تکنولوژی و دانش به سرعت پخش و تکثیر می‌شوند، برتری ایالات متحده در این عرصه‌ها در عرض چند سال به چالش کشیده شده است. این روند را بسیاری انتقال مرکز ثقل قدرت و ثروت از غرب به شرق نامیده‌اند و بویژه نیروی کار ارزان در آسیا و سیاستگذاری خردمندانه دولت‌های این منطقه را در این رشد مؤثر دانسته‌اند.

متاثر از این روند این روند، سهم کشورهای توسعه یافته از تجارت جهانی در سالیان اخیر به سرعت رو به کاهش گذارده است. نمودار ذیل به گونه‌ای شفافتر روند کاهش نقش و جایگاه کشورهای توسعه یافته از یکسو و افزایش نقش برخی کشورهای کلیدی در حال توسعه در تجارت جهانی را از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۰ را نشان می‌دهد.

۱- نمودار۲ درصد سهم صادرات کشورهای کلیدی از مجموع تجارت جهانی ۱۹۷۰-۲۰۱۰ (Bayoumi, 2011)



البته ذکر این نکات بدان معنی نیست که کشورهای توسعه یافته به تدریج از متن به حاشیه اقتصاد و تجارت جهانی خواهند رفت. دقت در تاریخ اقتصاد سیاسی بین‌الملل حکایت از آن دارد که کشورهای توسعه یافته امروزی بارها به بحران‌های اقتصادی دچار شده و توانسته اند به تدریج اقتصاد خود را بازسازی کرده و نقش خویش در اقتصاد و تجارت جهانی را بازیابند. در واقع خیزش برخی از کشورهای در حال توسعه بدان معناست که تجارت بین‌الملل احتمالا از ناموازنه گذشته به سوی نوعی از توازن میان نقش و جایگاه کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته احتمالا سوق خواهد یافت. (Carnegie Endowrnment 2010)

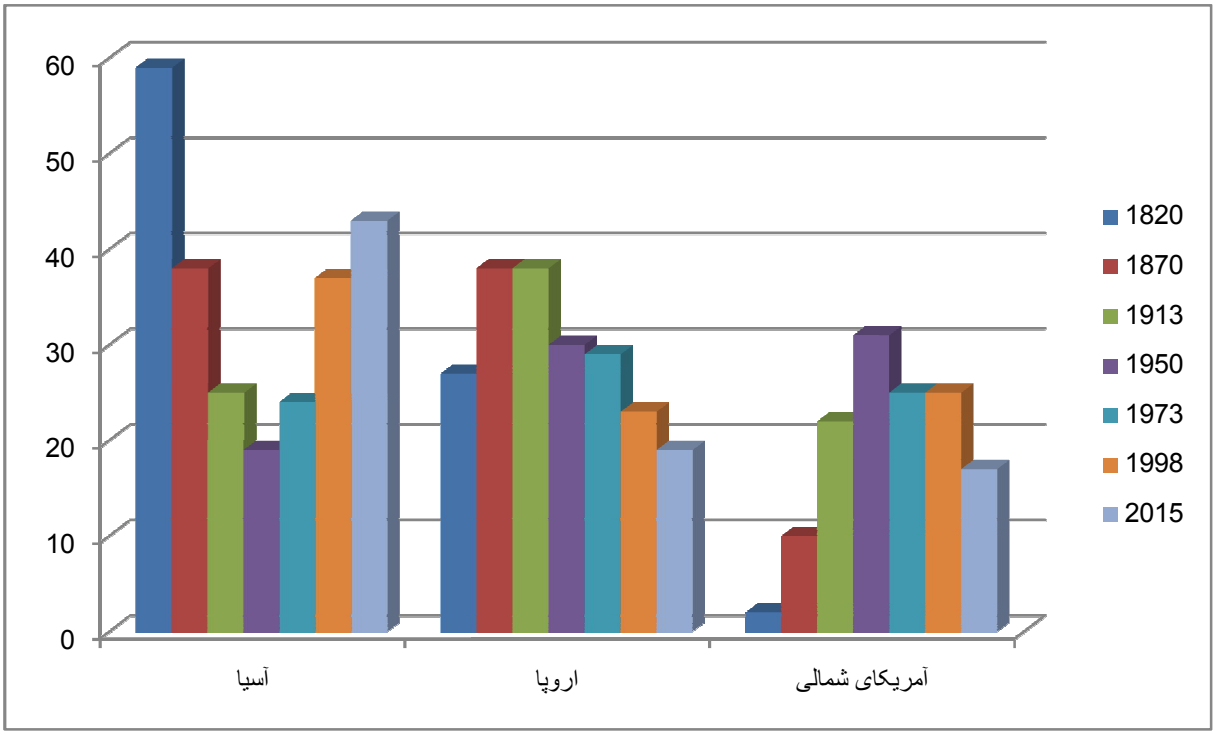
به موازات ارتقای جایگا کشورهای در حال توسعه در تجارت جهانی، این کشورها به بازاری رو به گسترش برای سایرین و بویژه کشورهای توسعه یافته نیز تبدیل شده‌اند. در واقع رشد روزافزون این کشورها، موجبات افزایش ارز در دسترس آنان را فراهم آورده و به طبقه متوسط عظیمی که مشتاق بهبود کیفیت زندگی خویش با بهره گیری از کالاهای با کیفیت است، شکل داده است. طبیعی است که‌این تحولات بازار این کشورها را بسیار گسترده تر و پویاتر از گذشته ساخته است. (european commission 2010)

قدرت یابی کشورهای در حال توسعه بیش از هر منطقه ای در آسیا و بویژه در روند توسعه چین و هند بروز و ظهور یافته است. از همین روست که این مباحث تحت عنوان " خیزش آسیا " عمدتاً ارائه می‌شوند. البته در سال‌های اخیر خارج از جغرافیای آسیا نیز بازیگرانی مانند برزیل به سرعت رو به توسعه و پیشرفت بوده‌اند و گام‌های مهمی در مسیر قدرت‌یابی برداشته‌اند اما از آنجا که عمده بازیگران رو به پیشرفت در آسیا قرار گرفته‌اند، تحولات این منطقه نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده تجارت جهانی و خیزش کشورهای در حال توسعه ایفاء می‌کند.(National Intelligence Council 2008)

توسعه اقتصادی معجزه‌آسای در آسیا مرهون شکل‌گیری و تداوم اقتدار دولت‌های توسعه‌گرا در این منطقه در دوران پس از جنگ دوم جهانی است. ظهور دولت‌های توسعه‌گرا در دهه ۱۹۶۰ به سرعت چهره آسیای شرقی را دگرگون کرد. این دولت‌ها در ابتدا در کشورهای کوچک منطقه شکل گرفتند و تأثیرات گسترده خود را بر روند پیشرفت این کشورها و انباشت گسترده ثروت و قدرت در آنها برجای گذاشتند. در دهه‌های بعد، این دولت‌ها در کشورهای بزرگ اسیایی شکل گرفتند و فرایند دگرگونی آسیا را وارد مرحله جدیدی کردند؛ مرحله‌ای که از آن به خیزش آسیا و تغییر مرکز ثقل قدرت از آتلانتیک به پاسیفیک نام می‌برند. اما شاید درست‌تر این باشد که از این روند به احیای آسیا نام ببریم، زیرا آسیا در دوران‌های مختلف تاریخی عمده‌ترین مرکز ثروت در جهان بوده است. حتی در ابتدای قرن نوزدهم نیز بیشترین می‌زان تولید ناخالص داخلی جهان در این قاره تولید می‌شد. اما در سده‌های اخیر، به دلایلی که از حوصله این بحث خارج است، آسیا رو به زوال رفت و مرکز ثقل قدرت و ثروت به آتلانیک منتقل شد. اما در دهه‌های اخیر با تعمیق و بسط توسعه اقتصادی در این قاره، آسیا بار دیگر به سوی کسب جایگاه سابق خود در حرکت است. نمودار ذیل سهم آسیا در تولید ناخالص جهانی را در مقایسه با سایر کانون‌های ثروت و قدرت در ادوار مختلف نشان می‌دهد.

(Green 2001)

جدول ۰-۲ درصد سهم آمریکای شمالی، اروپا و آسیا از تولید ناخالص جهان ۲۰۱۵-۱۸۲۰



رشد سریع آسیا در مؤلفه‌های مختلف اقتصادی و تجاری، انتقال مرکز ثقل ثروت بین‌المللی به این قاره را به امری محتمل تبدیل کرده است. در می‌ان کشورهای این قاره، چین و هند بسیار بیش از سایرین از قابلیت دارند. در حال حاضر قابلیت‌های عظیم این دو کشور در مؤلفه‌های سنتی قدرت همچون سرزمین، جمعیت ، موقعیت ژئوپلتیک و منابع، با قابلیت‌های" دولت توسعه‌گرا "همراه شده و به توسعه سریع این کشورها منجر شده است. اگر روند توسعه این دو کشور در سال‌های آتی تداوم یابد، آنان خواهند توانست اساساً استانداردهای ثروت و قدرت را متحول کنند و نظم بین‌المللی را به سوی مسیرهای کاملا جدیدی سوق دهند.

با وقوع بحران اقتصادی اخیر رشد کشورهای در حال توسعه در اقتصاد جهانی سرعت بیشتری یافته و بسیاری از موسسات معتبر معتقدند این رشد فراتر از پیش بینی‌های آنان بوده است. به عنوان مثال گلدمن ساچ در تازه ترین گزارش خود تاکید کرده است که پیش بینی‌های این نهاد به واقعیت نزدیکتر شده اند زیرا

کشورهای موسوم به بریکس بهتر از کشورهای توسعه یافته بحران مالی را مدیریت کرده و تبعات آن را رفع کرده‌اند.

کشورهای موسوم به بریکس کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی هستند که بر مبنای گزارش‌هایی که گلدمن ساچ از سالها پیش به طور منظم منتشر می‌کند، در واقع قدرت‌های اقتصادی و تجاری قرن بیست و یک هستند. افزون بر این کشورها، این موسسه از سال ۲۰۰۵ گزارش‌های منظمی در مورد کشورهای موسوم به ان-۱۱[1] منتشر می‌کند. این گروه ۱۱ کشور بزرگ در حال توسعه اند که به لحاظ قابلیت‌ها بعد از چهار کشور بزرگ فوق الذکر قرار می‌گیرند و عبارتند از ایران، کره جنوبی، مصر، ترکیه، اندونزی، مکزیک، پاکستان، نیجریه، فیلیپین، ویتنام و بنگلادش. بر مبنای گزارش‌های گلدمن ساچ این ۱۱ کشور در آینده ای می‌ان مدت احتمالا به عنوان رقیبی جدید برای گروه هفت(آمریکا، بریتانیا، ایتالیا، کانادا، آلمان، فرانسه و ژاپن) قد علم خواهند کرد، زیرا سهم آنان در اقتصاد و تجارت جهانی روزافزون است. (Gs global economic website 2007) از میان کشورهای در حال توسعه، بر مبنای پیش بینی‌های مختلف، چین و هند بیشترین تأثیر را در شکل دهی به جهان جدید خواهند داشت. از این رو بررسی روند توسعه آنان به ظور مستقل واجد اهمیت است. ذیلاً به طور خلاصه روند توسعه اقتصادی در این دو کشور را بررسی می‌کنیم:

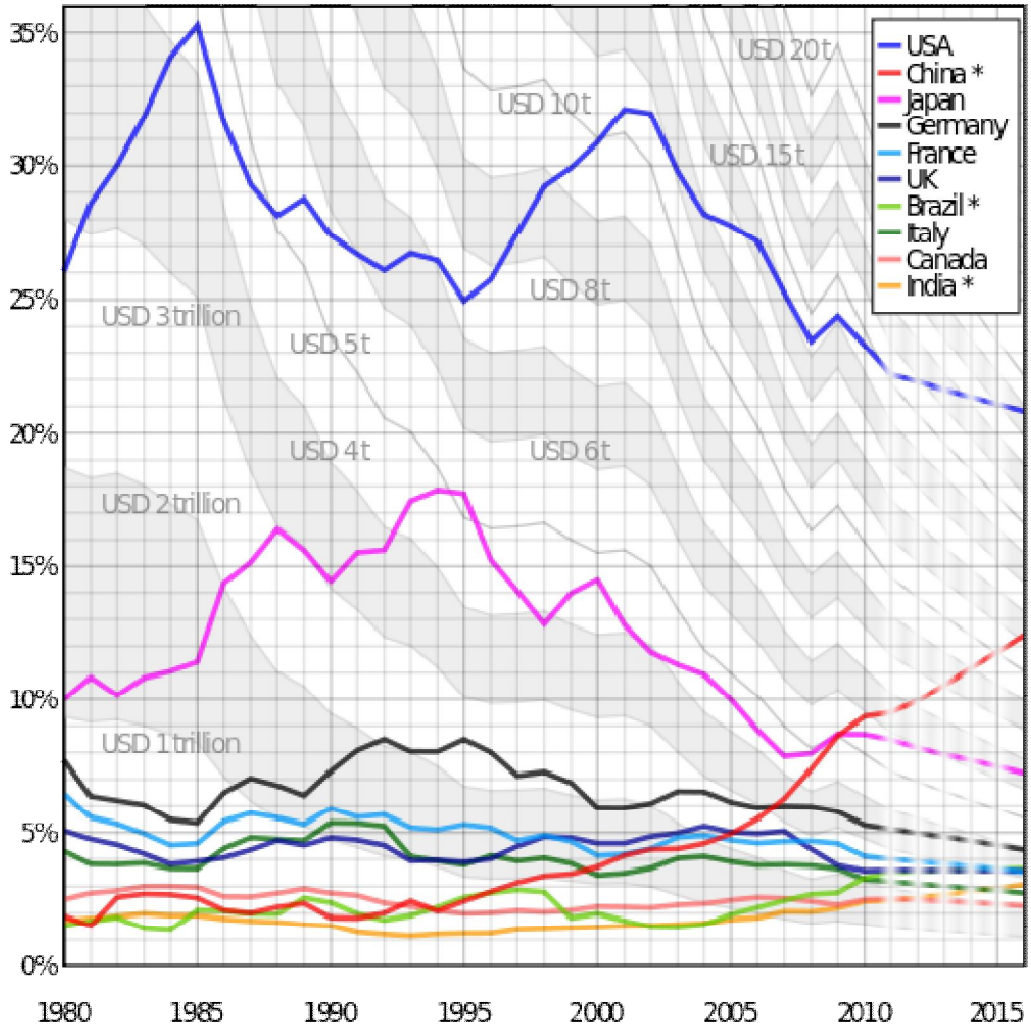
- چین

همانگونه که در ابتدای بحث مطرح شد، اقتصاد پیشرفته در مقیاس جهانی یکی از ویژگی‌های اصلی یک قدرت بزرگ به شمار می‌اید. در این حوزه در وضعیت کنونی هنوز اقتصاد چین با اقتصادی کاملاً پیشرفته فاصله دارد . اما به سرعت در حال طی کردن این مسیر است. در واقع چرخش در استراتژی کلان چین از انقلابی‌گری به توسعه‌گرایی در دوره موسوم به اصلاحات و سیاست درهای باز در اواخر دهه ۱۹۷۰، به سرعت تأثیرات خود را بر حوزه اقتصاد آشکار ساخته است.

[1]. N-11

رشد اقتصادی چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ تاکنون ، به طور متوسط ، ۹/۷ درصد بوده است که در تاریخ توسعه کم‌نظیر است .در این دوران تولید ناخالص داخلی این کشور بیش از صد برابر شده است و از دویست میلیارد دلار به حدود پنج تریلیون دلار افزایش یافته است. نمودار ذیل به خوبی سرعت رشد چین در قیاس با سایر کشورها را نشان می‌دهد.

جدول ۰-۳رشد تولید ناخالص داخلی چین در مقایسه با برخی کشورها ۲۰۱۵-۱۹۸۰



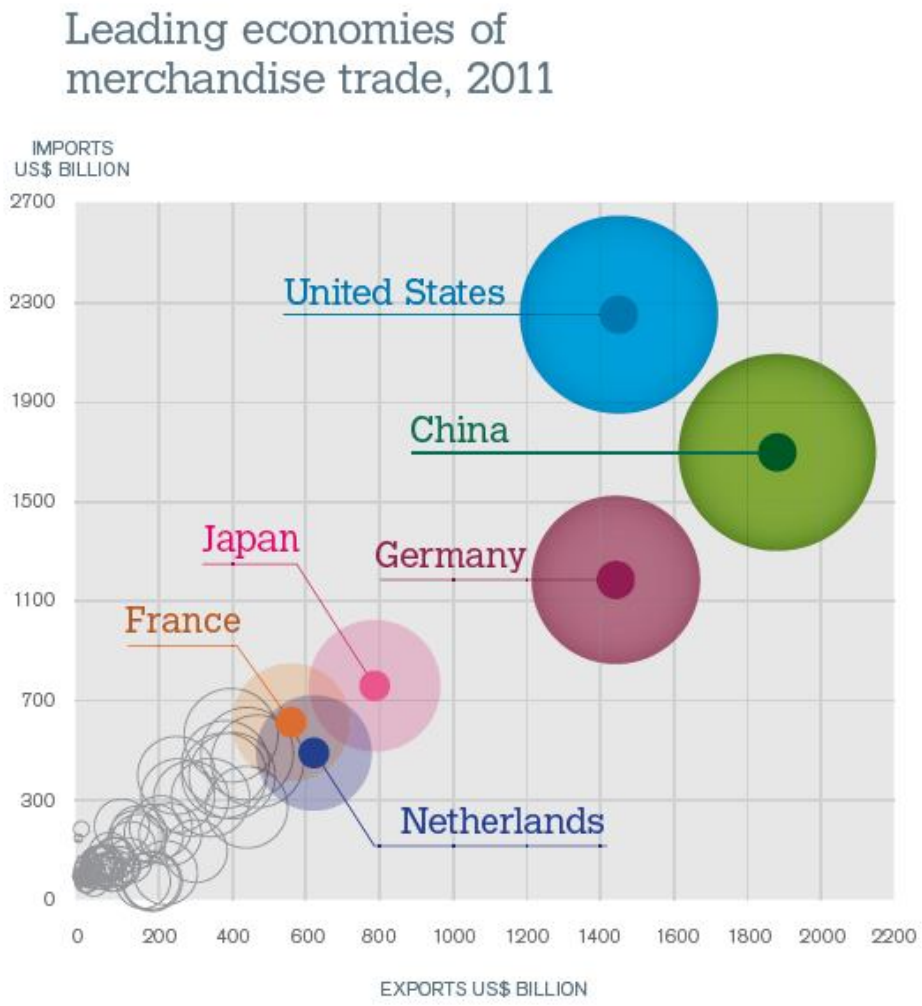
با برخورداری از چنین حجمی از تولید ناخالص داخلی، اقتصاد چین در رده دوم جهان قرار گرفته است و پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که تا سال ۲۰۳۰ به اولین اقتصاد جهان بدل خواهد شد. (World Economic Forum 2009)

در میزان سهم از تولید صنعتی جهان نیز سهم چین در این سالها پیوسته رو به افزایش بوده است. حجم تجارت این کشور به عنوان شاخصی دیگر در میزان قابلیت اقتصادی نیز در سه دهه گذشته به سرعت رشد

یافته است. در سال ۱۹۷۹ ،کل حجم تجارت این کشور، بیست می‌لیارد دلار بود ؛ در حالی که این می‌زان در سال ۲۰۱۲ ، به حدود چهار تریلیون دلار رسید . به بیان دیگر در طول کمتر از سی سال حجم تجارت این کشور بیش از هشتاد برابر شده است. با این روند رشد اقتصادی چین حجم اقتصاد امریکا به عنوان ابرقدرت اقتصادی جهان در سالیان اخیر نسبت به اقتصاد چین پیوسته رو به کاهش بوده است . حجم اقتصاد امریکا نسبت به چین از بیش از سی و پنج برابر در سال ۱۹۷۹ به حدود دو برابر در سال ۲۰۱۱ کاهش یافت . افزون بر این در حوزه صادرات چین در سال ۲۰۰۹ ایالات متحده را پشت سر گذاشت و به اولین صادرکننده جهان تبدیل شد و تا سال ۲۰۳۰ صادرات چین به بیش از ۱۷ تریلیون دلار خواهد رسید در حالی که صادرات امریکا نصف این میزان خواهد بود. در سال ۲۰۱۰ چین از لحاظ صادرات آلمان را پشت سر گذاشت و به اولین صادر کننده جهان. (Atkins 2010) تبدیل شد

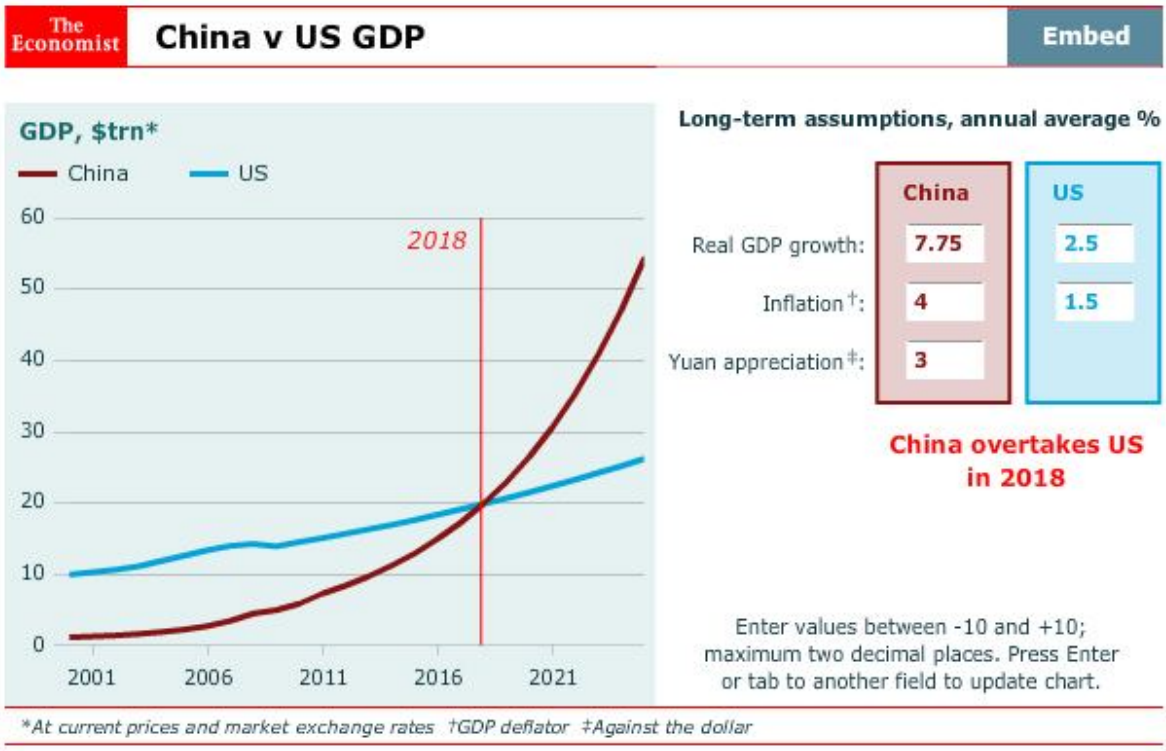
نمودار ذیل جایگاه چین در میان قدرت های عمده تجاری جهان در سال ۲۰۱۱ را نشان می دهد

جدول ۰-۴ رشد صادرات و واردات قدرت‌های تجاری جهان در سال ۲۰۱۱(میلیارد دلار)



با این روند رشد، پیش بینی‌ها حکایت از آن دارد که چین تا سال ۲۰۲۰ به اولین اقتصاد جهان تبدیل خواهد شد و ایالات متحده را پشت سر خواهد گذاشت. نمودار ذیل نشریه اکونومیست آن را ارائه داده است، پیش بینی می‌کند که حجم اقتصاد چین در سال ۲۰۱۸ بیش از اقتصاد آمریکا شود.

جدول ۵ روند رشد تولید ناخالص داخلی چین در قیاس با ایالات متحده ۲۰۲۱-۲۰۰۱ (The Economist, 2011)



در حوزه داخلی نیز پیش بینی‌ها حاکی از ان است که در دو تا سه دهه‌اینده بین۳۰۰ تا ۴۰۰میلیون نفر از مردم چین از روستاها به شهرها مهاجرت خواهند کرد. از این‌رو پیش‌بینی می‌شود که میزان شهرنشینی در این کشور از ۳۹ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۶۰ درصد در سال ۲۰۲۰ افزایش یابد. این روند که بزرگ‌ترین شهرنشینی در تاریخ بشر خواهد بود، به ظهور سریع طبقه متوسط چینی منجر خواهد گردید. در چارچوب طرح‌های استراتژیک دولت چین، این کشور تا سال ۲۰۲۰ باید با چهار برابر کردن تولید ناخالص داخلی «جامعه‌ای مرفه» ایجاد کند. برمبنای این طرح‌ها در سال ۲۰۲۰ درآمد سرانه چین برمبنای تولید ناخالص داخلی به ۳۰۰۰ دلار یعنی متوسط درآمد کشورهای مرفه در آن مقطع، خواهد رسید. البته‌این تخمین دولت چین، تخمینی محافظه‌کارانه است. برخی اقتصاددانان معتقدند درآمد سرانه چین تا سال ۲۰۲۰ به حدود ۶۳۲۰ و حتی ۹۸۰۰ دلار خواهد رسید. برمبنای پیش‌بینی‌ها در آن هنگام طبقه متوسط این کشور به حدود ۵۲۰ میلیون نفر خواهد رسید. تحول کلان دیگری که برقدرت چین در آینده تأثیر خواهد گذاشت، انقلاب اطلاعات و فراگیر شدن آن در این کشور است. برمبنای پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۲۰ یک میلیارد نفر از مردم چین یعنی حدود ۷۰ درصد از کل جمعیت این کشور از تلفن همراه برخوردار خواهند بود. این رقم

برابر با کل تعداد استفاده‌کنندگان از تلفن همراه در ایالات متحده، اروپا و ژاپن خواهد بود (Bottelie, 2007)

_ هند

هند دیگر کشور آسیایی است که پس از نزدیک به دو دهه رشد سریع اقتصادی اکنون به یکی از کاندیداهای قدرت بزرگ و حتی ابرقدرت در آینده اقتصاد و تجارت بین‌الملل تبدیل شده است. البته هند به طور سنتی یکی از مراکز ثروت جهان بوده است. در آستانه انقلاب صنعتی، هند دومین اقتصاد بزرگ جهانی بود و حدود ۲۰ درصد از تولیدات جهانی را در ایجاد می‌کرد. از این دوران به بعد به دلایلی که از حوصله بحث خارج است، این کشور رو به زوال رفت به گونه ای که در حدود دو قرن پس از انقلاب صنعتی، سهم این کشور از تولیدات جهانی به حدود ۳ درصد افت کرد. این روند پس از دوران استقلال هند و تا پایان جنگ سرد نیز ادامه داشت. رشد اقتصادی هند در اوائل دهه ۱۹۹۰ و پس از تغییر رویکرد اقتصادی این کشور از اقتصاد دولتی و متمرکز به اقتصاد بازار آزاد سرعت گرفت. در طی سالیان اخیر، هند همواره یکی از بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی جهان را به خود اختصاص داده است. رشد اقتصادی سریع هند در ترکیب با مزیت‌های این کشور در مؤلفه‌های سنتی و نوین قدرت همچون جمعیت، وسعت، موقعیت ژئوپلتیک، نیروی کار بسیار جوان، اشنایی عمومی به زبان انگلیسی، نیروی تحصیلکرده انبوه و کسب موقعیت ویژه در بخش‌های پیشرو اقتصادی همچون تکنولوژی اطلاعات قابلیت‌های این کشور برای تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را به شدت ارتقا بخشیده (Mohan 2010). بر مبنای پیش بینی‌های معتبر رشد اقتصادی هند تا سال ۲۰۲۰ با آهنگ ۸ درصد

(Goldman Sachs 2008)ادامه خواهد یافت. در ان هنگام تولید ناخالص داخلی این کشور با آلمان برابر خواهد شد.در راستای همین روند بر مبنای پیش بینی‌ها سهم هند در تجارت جهانی تا سال ۲۰۱۵ به ۱/۵درصد خواهد رسید.

افزون بر چین و هند برزیل دیگر کشور در حال توسعه است که از یکسو از قابلیت‌ها و توانایی‌های ذاتی ویژه‌ای برخوردار است و از دیگر سو در سالیان اخیر رشد اقتصادی سریعی را تجربه کرده و جایگاه خود

در تجارت و اقتصاد جهانی را به گونه‌ای محسوس ارتقا بخشیده است. در واقع برزیل سالهاست که از تصویر سنتی خود به عنوان کشوری تک محصولی(صادرکننده قهوه) و فقیر فاصله گرفته و به یکی از بازیگران مهم در اقتصاد و تجارت بین‌الملل(Rose, 2011) تبدیل شده است. این کشور به خصوص از ابتدای هزاره جدید، گام های مهمی را در راستای توسعه و پیشرفت برداشته و دستاوردهای مهم اقتصادی را کسب کرده است. در این دوران، ثبات اقتصاد این کشور مثال زدنی بوده؛ ذخایر ارزی آن به شدت رشد کرده و بدهی های خارجی آن کاهش یافته؛ تورم کترل شده و نهایتاً اینکه برزیل در وضعیت کنونی به یکی از مهمترین صادرکنندگان کالاهای صنعتی و موادخام در جهان تبدیل شده است.

تولید در بخش های ارتباطات، انرژی، خودرو، نساجی، کیف و کفش، سیمان، کامپیوتر، هواپیما و محصولات مصرفی در این کشور به شدت رشد کرده است. در تمام این سال ها، این کشور رشد اقتصادی بالایی را تجربه کرده است؛ به طوری که در وضعیت کنونی با پشت سر گذاردن ایتالیا، به پنجمین قدرت صنعتی دنیا تبدیل شده است. تولید ناخالص داخلی برزیل، بالغ بر ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای آمریکای لاتین و حوزه کارائیب است. بحران مالی سال ۲۰۰۸، آزمونی برای بنیان های اقتصاد برزیل و میزان استحکام ثبات در اقتصاد کلان این کشور بود. برزیل یکی از کشورهایی بود که به سرعت از بحران مالی ۲۰۰۸ نجات یافت و توانست همچنان به رشد اقتصادی خود ادامه دهد که‌این امر، حاکی از استحکام بنیان های اقتصادی این کشور است که توانسته تبعات بحران فراگیر مالی در اقتصاد جهانی را از سربگذراند.

نکته مهم دیگری که در روند رشد برزیل باید بدان اشاره کرد، اقدامات رفاه گرایانه‌ای است که از دوران لولاداسیلوا آغاز شده و تداوم یافته است. متاثر از این روند، اولا ده ها هزار نفر از فقر نجات یافته اند و ثانیا شکاف طبقاتی در این کشور نسبت به گذشته کاهش یافته است و بخش مهمی از جمعیت برزیل در حال پیوستن به طبقه متوسط هستند. از همین روست که در وضعیت فعلی، بخش مهمی از فعالیت های اقتصادی در برزیل، در جهت مصرف طبقه متوسط عمل می کنند؛ به بیان دیگر، طبقه متوسط و رو به رشد این کشور، به منبعی مهم برای توسعه‌این کشور تبدیل شده است.

نکته مهم آنکه سیاست های داسیلوا در دولت روسف نیز ادامه یافته است؛ به گونه‌ای که مهمترین هدف این دولت، افزایش صادرات برزیل و افزایش سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی این کشور است.

در همین مقطع، قدرت نرم برزیل در صحنه بین المللی و به ویژه در نهادهای این حوزه به شدت رشد کرده است؛ به گونه‌ای که‌این کشور در وضعیت کنونی، یکی از رهبران جهان در حال توسعه در نهادهای بین‌المللی به ویژه در سازمان جهانی تجارت به شمار می آید و از بازیگرانی است که موفقیت گفتگوهای موسوم به دور دوحه به موافقت و رأی مثبت این کشور، نیاز جدی دارد. افزون بر این، برزیل در سال های اخیر به شدت پیگیر اصلاح ساختار شورای امنیت و عضویت به عنوان عضو دائم این شورا بوده است که حاکی از اعتماد بنفس روزافزون این کشور برای ایفای نقش های گسترده تر در صحنه بین‌المللی است.

یکی از مهمترین دلایل موفقیت اقتصادی برزیل، روند خصوصی سازی در این کشور و باز بودن اقتصاد این کشور بر روی سرمایه خارجی است؛ به گونه‌ای که در آمریکای لاتین، به لحاظ میزان جذب سرمایه مستقیم خارجی، مقام اول را دارد. افزون بر این، این کشور در چارچوب مرکوسور و سایر موافقت نامه های تجاری، حضور فعالی در گسترش تجارت آزادی در آمریکای لاتین و انعقاد موافقت نامه های تجاری با سایر بلوک های تجاری و کشورهای مهم داشته است.

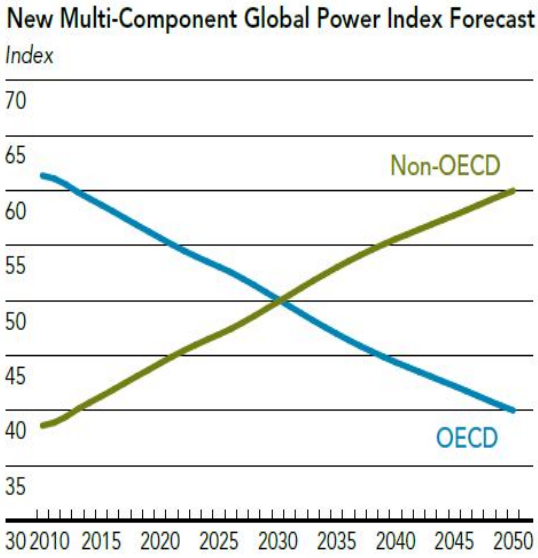
کارشناسان اقتصادی، دیگر دلیل موفقیت برزیل را سرمایه گذاری های زیرساختی وسیع این کشور می دانند؛ به گونه‌ای که شرایط زیرساختی برای فضای کسب و کار در این کشور با این سرمایه گذاری ها فراهم شده است و در همین جاست که نقش دولت به عنوان عاملی مهم در پیشبرد روند توسعه در این کشور نمایان می گردد.

یکی دیگر از مزیت های مهم برزیل در مسیر توسعه، ثبات نظام سیاسی این کشور است زیرا نظام سیاسی آن برخلاف برخی قدرت های دیگر در حال ظهور، همچون چین، فرایند شفاف گردش نخبگان برخوردار است و همین امر، زمینه را برای ثبات بلندمدت سیاسی در این کشور را فراهم آورده است. افزون بر این، برزیل به لحاظ منابع طبیعی نیز غنی است و همین امر، به روند توسعه در این کشور کمک می کند.

(Onis 2008)

بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت که در پیامد خیزش بخش مهمی از کشورهای در حال توسعه، جهان جدیدی در حال ظهور است.به بیان دیگر خیزش کشورهای در حال توسعه و تغییر معادلات قدرت مادی و بویژه قدرت اقتصادی کلیدی ترین روند شکل دهنده به جهان جدید است. تازه ترین پیش بینی که در گزارش اخیر شورای اطلاعات ملی آمریکا منتشر شده، نشان می‌دهد که شکاف قدرت میان کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه(جهان توسعه یافته) و کشورهای در حال توسعه در دهه‌های آتی به گونه‌ای چشمگیر گسترش خواهد یافت. این پیش بینی که براساس شاخص‌های مختلف قدرت مادی صورت گرفته، به خوبی روند انتقال قدرت از جهان توسعه یافته به جهان در حال توسعه را نشان می‌دهد. در این چارچوب در افق ۲۰۳۰ سهم جهان در حال توسعه از قدرت جهانی با سهم جهان توسعه یافته برابر خواهد شد و پس از آن به سرعت جهان در حال توسعه به مهمترین قطب قدرت در نظام بین‌الملل تبدیل خواهد گشت.

جدول ۶پیش بینی روند تغییر سهم جهان توسعه یافته و در حال توسعه از قدرت جهانی (National Intelligence Council, 2012)



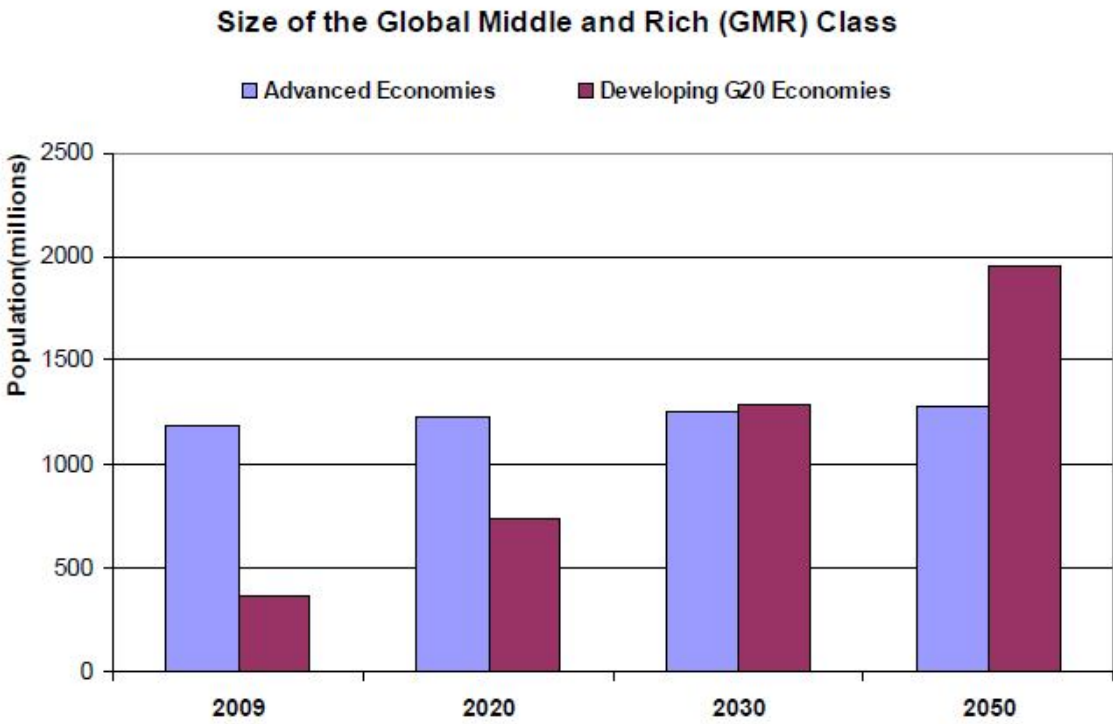
۲-ظهورطبقه متوسط جدید

یکی دیگر از روندهای کلیدی شکل دهنده به جهان جدید که به نوعی تغییر در ابعاد مادی قدرت را نشانی می‌دهد، ظهور طبقه متوسط عظیمی در کشورهای در حال توسعه است، زیرا این طبقه می‌تواند روند تقاضا در اقتصاد جهانی را دگرگون کند و بازارهای بزرگ را از جهان توسعه یافته به جهان توسعه یافته تغییر دهد.

بر مبنای تعریف بانک جهانی،طبقه متوسط ثروتمند به گروهی از افراد اطلاق میشود که حداقل از ۴ هزار دلار درآمد سالانه (بر مبنای قدرت خرید) برخوردار باشند. ظهور این طبقه طبیعتا تقاضای جهانی بویژه در حوزه کالاها و خدمات پیشرفته را افزایش خواهد داد و بازار جهانی محصولاتی چون خودرو و کالاهای مصرفی بادوام را گسترشی چشمگیر خواهد بخشید. افزون بر این با توجه به نیازهای افراد این طبقه، احتمالا تقاضای جهانی برای تحصیلات، بهداشت و نیز خدمات مرتبط با توریسم بین‌المللی را افزایش خواهند داد.

برخی برآوردها حکایت از آن دارد که جمعیت طبقه متوسط و ثروتمند کشورهای در حال توسعه عضو گروه ۲۰ –چین، هند،روسیه، برزیل،مکزیک، آرژانتین، اندونزی،ترکیه و آفریقای جنوبی-از ۷۳۹ میلیون نفر در سال ۲۰۰۹ به ۱/۳ میلیارد نفر در سال ۲۰۳۰ و ۱/۹ میلیارد نفر در سال ۲۰۵۰ افزایش یابد. در وضعیت کنونی ۲۴ درصد از طبقه متوسط و ثروتمند جهان در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند، در حالی که در سال ۲۰۳۰ میزان جمعیت این طبقه در کشورهای در حال توسعه از میزان جمعیت انان در کشورهای توسعه یافته بیشتر خواهد شد و در سال ۲۰۵۰ بیش از ۶۰ درصد این طبقه در کشورهای در حال توسعه سکونت خواهند داشت. نمودار ذیل این روند را نشان می‌دهد.

جدول ۰-۱ حجم طبقه متوسط در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه ۲۰۵۰-۲۰۰۹

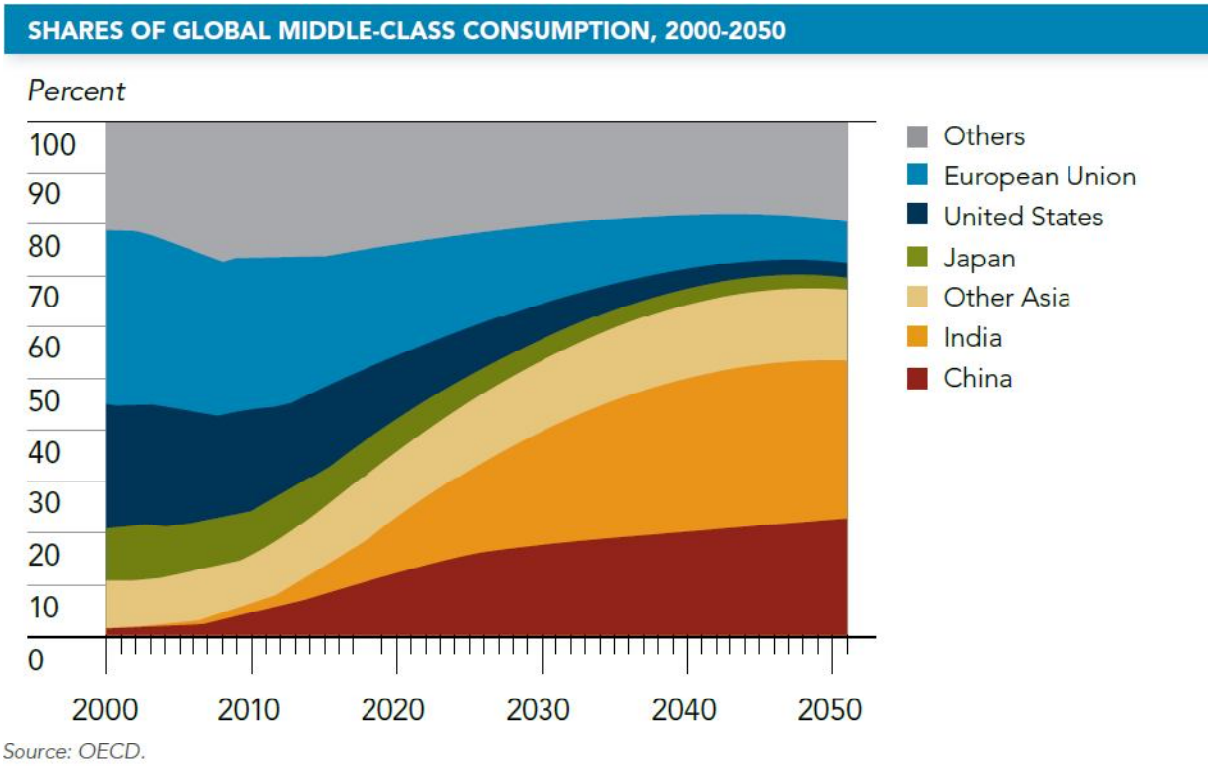


ناگفته پیداست که بخش اعظمی از این طبقه در چین به عنوان شکوفاترین و پرجمعیت ترین کشور در حال توسعه زندگی خواهند کرد. بر مبنای پیش بینی‌ها، طبقه متوسط ثروتمند چین از ۱۲۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۹ به ۷۸۰ میلیون نفر در سال ۲۰۳۰ و ۱/۱ میلیارد نفر در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید. افزون بر این در این مقطع بخش مهمی به طبقه ثروتمند(درآمد بیش از ۱۷ هزار دلار) خواهند پیوست.

البته‌این طبقه در سایر کشورهای در حال توسعه نیز رو به گسترش خواهد بود،اما بخش عمده آن در چین و هند متمرکز خواهند بود. در وضعیت فعلی ۴۲ درصد طبقه متوسط کشورهای در حال توسعه عضو گروه ۲۰ در این دو کشور زندگی می‌کنند که‌این رقم در سال ۲۰۵۰ به ۷۰ درصد خواهد رسید. پیامد طبیعی این روند،افزایش سهم و نقش طبقه متوسط در ترکیب جمعیتی کشورهای در حال توسعه خواهد بود، به گونه‌ای که از ۱۱ درصد در سال ۲۰۰۹ به ۳۳ درصد در سال ۲۰۳۰ و ۴۸ درصد در سال ۲۰۵۰ (Goldman sach 2008) خواهد رسید.

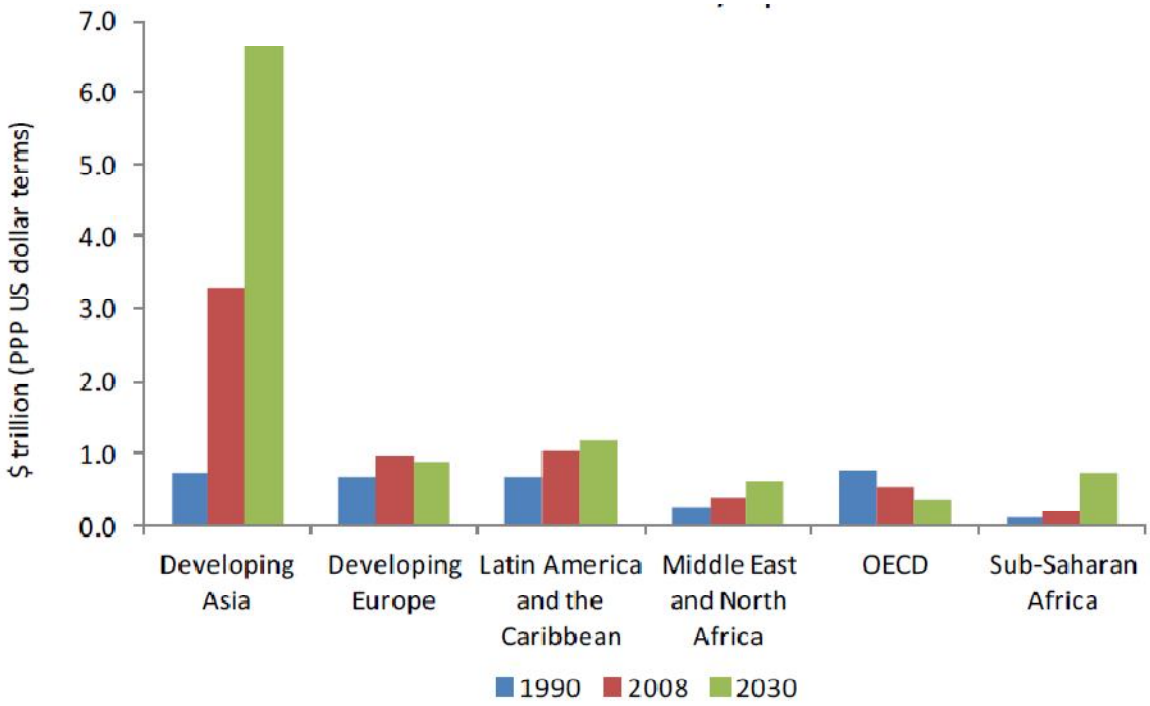
اما در تازه ترین گزارش تحقیقی، شورای اطلاعات ملی آمریکا رشد سریع طبقه متوسط را یکی از مهمترین تغییرات استراتژیک تا سال ۲۰۳۰ دانسته است. از منظر این گزارش تا آن هنگام جمعیت طبقه متوسط جهان تا ۳ میلیارد نفر افزایش خواهد یافت. جالب آنکه بر مبنای یافته‌های این گزارش، در افق ۲۰۵۰ عمده مصرف طبقه متوسط جهان در هند و نه چین صورت خواهد گرفت، زیرا ترکیب جمعیتی هند پویاتر است. این نمودار به روشنی نشان می‌دهد که در افق ۲۰۵۰، عمده جمعیت طبقه متوسط جهانی آسیایی خواهند بود.

نمودار ۱درصد سهم از مصرف طبقه متوسط جهانی ۲۰۵۰-۲۰۰۰



نمودار ذیل نیز به روشنی نشان می‌دهد که در آینده با معیار میزان مصرف نیز آسیا مهمترین سکونتگاه طبقه متوسط در جهان خواهد بود.

نمودار ۲ تغییر در مصرف طبقه متوسط در مناطق مختلف جهان ۲۰۳۰-۱۹۹۰ (Australian Industry Group Submission, 2012)



از آنچه آمد، به روشنی پیداست که در دو دهه آتی طبقه متوسط جهان در حال توسعه به مهمترین نیروی شکل دهنده به روندهای اقتصاد جهانی به ویژه از لحاظ شکل دهی به تقاضاهای جهانی برای کالاهای مصرفی تبدیل خواهد شد.

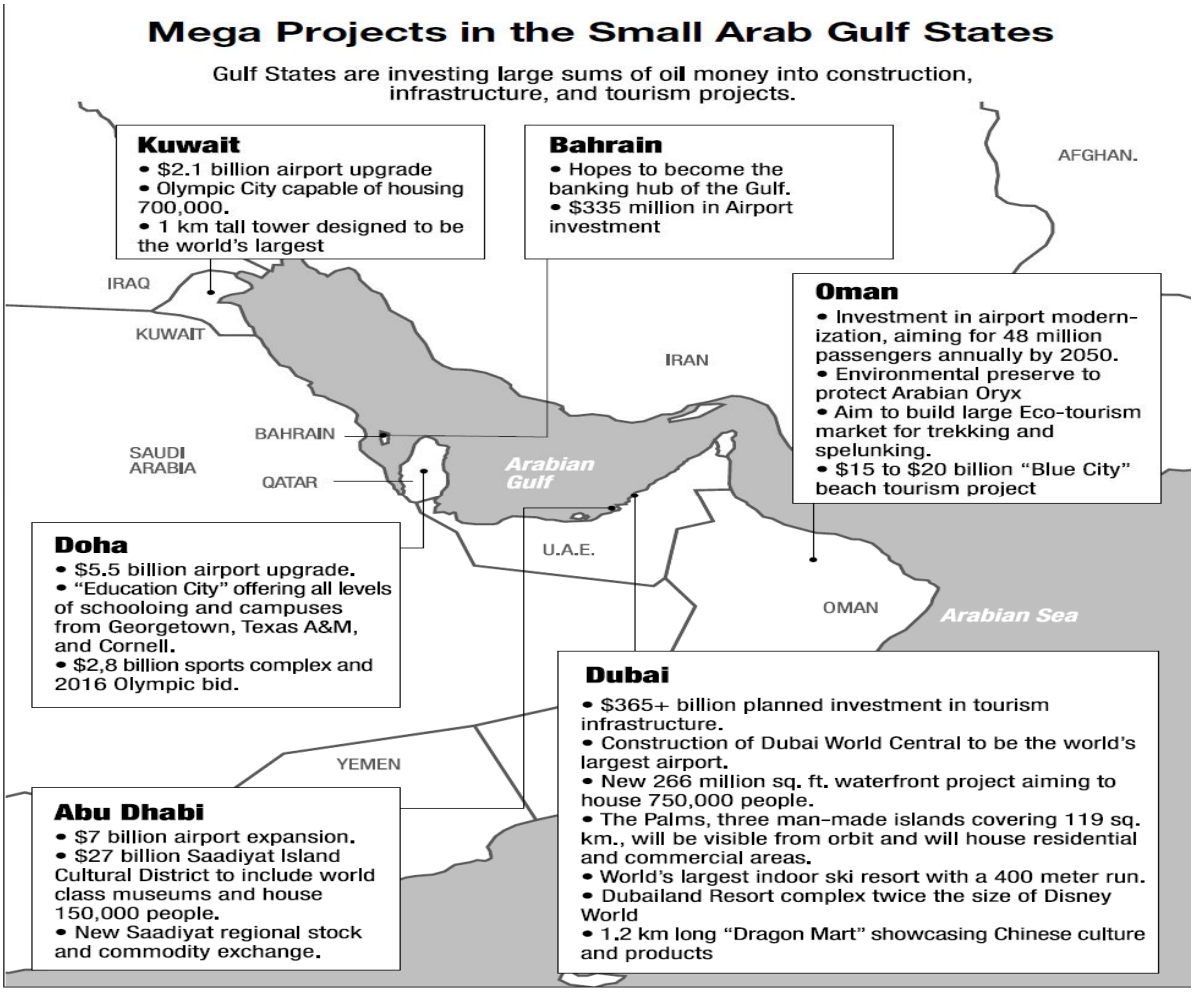
خیزش کشورهای در حال توسعه در محیط پیرامونی ایران: شورای همکاری خلیج فارس

خیزش کشورهای در حال توسعه در محیط همسایگی ایران عمدتا در ترکیه و شورای همکاری خلیج فارس تجلی یافته است. از آنجا که خیزش ترکیه در فصول آتی مستقلا مورد بحث قرار خواهد گرفت، در این بخش برنامه‌های آتی شورای همکاری خلیج فارس و پیش بینی‌های محتمل راجع به‌اینده آنان را به طور مختصر مورد بررسی قرار خواهیم داد. حجم اقتصاد کشورهای حاشیه خلیج فارس طی سالهای اخیر متأثر از افزایش قیمت نفت و برنامه‌های متنوع سازی اقتصادی که در این کشورها اجرا شده، دو برابر شده است. در پی این وضعیت، این کشورها طرح‌های اقتصادی بلند پروازانه ای را به اجرا گذاشته اند که سرمایه مورد نیاز برای اجرای آنها حدود ۳ تریلیون دلار برآورد شده است.

نقشه ذیل پروژه‌های کلان زیرساختی و ظرفیت ساز در حاشیه جنوبی خلیج فارس را نشان می‌دهد:

نقشه ۱پروژه‌های کلان در کشورهای حاشیه خلیج فارس

Kamp, 2011, p. 139



نکته دیگری که باید به آن توجه داشت، ظرفیت‌های تجاری و اقتصادی کشورهای حاشیه خلیج فارس به عنوان یک مجموعه همگرا تحت عنوان شورای همکاری خلیج فارس است. وسعت اقدامات شورا برای شکل‌دهی به تعامل نهادمند با سایر بلوک‌های همگرا و تعریف خود به عنوان کانون همگرایی در خاورمیانه در ترکیب با سرمایه‌گذاری‌های وسیع کشورهای عضو آن در بخش سخت افزاری همگرایی، طبیعتاً به آنان موقعیت بسیار مطلوب تری در قیاس با ایران خواهد داد. از همین روست که در مباحث مربوط به جاده ابریشم (مسیر دریایی) جدید، از دوبی و سایر بنادر کشورهای عضو شورا به عنوان گره‌های استراتژیک این مسیر سخن گفته می‌شود و از ایران علیرغم موقعیت جغرافیایی ویژه و سابقه تاریخی گسترده در این حوزه، سخنی در میان نیست.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه داشت، برنامه‌های بلندپروازانه شورا در افق ۲۰۲۰ است. در واقع، در صورتی که‌این پیش‌بینی‌ها که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت، محقق گردند، ابعاد تهدیداتی که‌این شورا می‌تواند برای موقعیت ژئواکونومیک ایران ایجاد کند، بسیار بیش از وضعیت کنونی خواهد بود.

بر مبنای گزارش‌های نهادهای معتبر آینده پژوهی، اهمیت شورای همکاری به عنوان یک‌هاب اقتصادی و تجاری تا سال ۲۰۲۰، افزایش خواهد یافت زیرا در این سال، این نهاد از اقتصادی ۲ تریلیون دلاری برخوردار خواهد بود و بیش از یک چهارم نفت جهان را تولید خواهد کرد. افزون بر این، با تغییییر مرکز ثقل اقتصاد جهانی به شرق، این کشورها نیز سرمایه گذارهای خود را به سمت آسیا و افریقا سوق خواهند داد و نفت آنها نیز بیشتر به سوی آسیا خواهد رفت.

روند دیگری که در این گزارش‌ها احتمال وقوع آن به عنوان سناریوی محتمل در نظر گرفته شده‌این است که همگرایی اقتصادی و سیاسی میان اعضای شورا در افق ۲۰۲۰ افزایش خواهد یافت. از این منظر، شورا احتمالاً به سوی ایجاد پول واحد، بانک مرکزی واحد و هماهنگی بیشتر قوانین و مقررات پیش خواهد رفت البته پیشرفت در این زمینه‌ها منوط به تداوم روابط سیاسی خوب میان آنان خواهد بود.بر مبنای این پیش بینی‌ها سیاست خارجی و نیروی نظامی مشترک میان آنان در این افق میسر نیست اما تشکیل اتحادیه پولی میان این کشورها محتمل است. یکی دیگر از روندهایی که در مورد رفتار اقتصادی این شورا پیش‌بینی شده، حرکت به سمت ایجاد صنایع برای فراوری نفت و کاهش خام فروشی آن به عنوان مهمترین ثروت این کشورهاست.

افزون بر این و مهمتر از منظر بحث حاضر، اینکه شورای همکاری تلاش خواهد کرد تا با روند انتقال قدرت، همگام شده و بیش از پیش به سوی شرق بنگرد. در این راستا، موقعیت جغرافیایی این مجموعه و مناسبات دیپلماتیک خوب آنان با قدرت‌های در حال ظهور، به آنان کمک می‌کند.

بر مبنای این پیش‌بینی‌ها، شورای همکاری تا سال ۲۰۲۰، به اتحادیه پولی شکل خواهد داد و سبد پولی ایجاد خواهد کرد. احتمال دارد که‌این اتحادیه به سایر کشورهای عربی نیز گسترش یابد. برخی حتی از پول عربی واحد سخن به میان آورده‌اند. تا سال ۲۰۲۰، احتمالاً شورای همکاری به کانون مالی منطقه تبدیل خواهد شد و نقشی را که سنگاپور در شرق آسیا ایفا کرده است، در غرب این قاره‌ایفا خواهد کرد. نهایتاً، محتمل ترین سناریو در مورد آینده شورای همکاری، حرکت محتاطانه‌این شورا به سوی همگرایی اقتصادی است؛ محتاطانه از آن لحاظ که هنوز رقابت‌ها و اختلافاتی میان کشورها وجود دارد و آنان هویت فردی خود را بعضاً بر هویت همگرایانه ترجیح می‌دهند.(the Economist Intelligence Unit, 2009).

البته ذکر این نکته ضروری است که تحقق این پیش بینی‌ها منوط به جان به در بردن کشورهای حاشیه خلیج فارس از طوفان بهار عربی است، طوفانی که منطقه را درنوردیده و چهره آن را تغییر داده است. بر مبنای پیش بینی‌های شورای اطلاعات ملی آمریکا، در افق ۲۰۳۰ خاورمیانه و شرق آسیا از بیشترین زمینه برای در غلطیدن به ورطه بی ثباتی برخوردارند.

ب– تغییر در توزیع هنجارها: فراتر از اجماع واشنگتنی

نظم بین‌المللی‌ای که غرب با محوریت ایالات متحده در دوران پس از جنگ دوم جهانی بنیاد نهاد و تداوم بخشید طبیعتا دارای پایه‌های مادی و هنجاری است. همانگونه که در صفحات پیش توضیح داده شد پایه مادی این نظم که مبتنی بر هژمونی ایالات متحده در اقتصاد و سیاست بین‌الملل است در سال‌های اخیر به سرعت رو به تغییر رفته است. به بیان دیگر در پیامد ثباتی که هژمونی آمریکا در اقتصاد جهانی ایجاد کرد بخش مهمی از جهان در حال توسعه به سرعت رشد کرد و همین رشد زمینه را برای تغییر معادلات قدرت در صحنه بین‌المللی پدید آورد.

اما در بعد هنجاری این نظم در سال‌های اولیه پس از جنگ سرد و متاثر از فضای داغ جهانی شدن،بسیاری بر این عقیده بودند که عصر ایدئولوژی و نیز عصر دولت‌ها رو به پایان است. به بیان موجز آنان تاکید داشتند که در عصر جهانی شدن"دولت‌ها برای کارهای بزرگ بسیار کوچک و برای کارهای کوچک بسیار بزرگند". این قرائت به مشهورترین شکل در مقاله فوکویاما با عنوان پایان تاریخ ارائه شد. (Fukuyama, 1989) در این مقاله در واقع پایان عصر نبردهای ایدئولوژیک و همه گیر شدن لیبرال دموکراسی و بازار آزاد پیش بینی شده بود. البته فضای دهه ۱۹۹۰ تا حد قابل توجهی اینگونه پیش بینی‌ها را تایید می‌کرد. زیرا در دهه اول پس از فروپاشی شوروی بعد هنجاری نظم بین‌الملل لیبرال به شدت تقویت شد به گونه ای که تقریبا تمامی کشورها از هند تا چین و تا اروپای شرقی و آمریکای جنوبی منطق بازار آزاد را پذیرا شدند و خصوصی سازی به سرعت رشد کرد. در واقع در این دهه بعد مادی و هنجاری تسلط آمریکا در صحنه بین‌المللی در اوج قرار داشت. به بیان مشهور این دوران را می‌توان عصر بنیادگرایی بازار[۱] نامید ، عصری که در آن اعتقادی راسخ به بازار آزاد به عنوان بهترین مکانیسم شکل دهی به تعاملات اقتصادی وجود داشت

در واقع در چالش با قرائت کینزی از اقتصاد، از دهه ۱۹۷۰ به تدریج دخالت گسترده دولت در اقتصاد از سوی برخی از نظریه پردازان به چالش کشیده شد. اینان محور استدلال خود را بر ناصواب بودن دخالت

[۱] Market fundamentalism

دولت در اقتصاد بویژه از منظر منطق اقتصادی قرار دادند. اینان بازگشت به دست نامرئی آدام اسمیت را تبلیغ می‌کردند ومعتقد بودند که بازار را باید به حال خود رها کرد. از همین روست که آنان را نوکلاسیک یا نولیبرال می‌خوانند. برخی این تغییر در نظریات اقتصادی را نوعی ضد انقلاب و بازگشت به گذشته دانسته‌اند. آنان سه رهیافت عمده سیاستگذاری اقتصادی که بر مبنای نظریات کینز اجرا می‌شد را به چالش کشیدند:

۱-گسترش بیش از حد بخش عمومی

۲-تاکید بیش از حد در سیاستگذاری اقتصادی بر سرمایه‌گذاری در حوزه‌های فیزیکی همچون پروژه‌های زیرساختی به جای تاکید بر سرمایه‌گذاری برمنابع انسانی همچون آموزش و بهداشت.

۳-استفاده گسترده از کنترل‌های اقتصادی همچون تعرفه‌ها، یارانه‌ها و سهمیه‌ها که بر قیمت‌ها اثر نامطلوبی می‌گذارد.

این تفکر به تدریج از دهه ۱۹۸۰ به نهادهای برتن وودز راه یافت و به سرعت به تفکر مسلط تبدیل شد. با برآمدن ریگان در آمریکا و تاچر در انگلیس دوران طلایی این نظریه نیز آغاز شد. برنامه تعدیل ساختاری که از سوی نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول طراحی و توصیه شد را می‌توان مهمترین نماد این رویکرد دانست. این برنامه دارای رئوس ذیل بود:

۱-در حوزه داخلی

۱-۱خصوصی سازی شرکت‌ها دولتی

۱-۲حذف یارانه‌ها

۱-۳بهبود نظام مالیاتی

۱-۴حذف نظارت بر دستمزدها

۱-۵کاهش شاغلین در بخش دولتی

۲- در عرصه بین‌المللی

۲ -۱ کاهش یا حذف تعرفه‌ها

۲-۲ کاهش نرخ برابری ارز

۲-۳ کاهش یا حذف سهمیه‌ها

۲-۴ عدم کنترل بر صادرات

(Tribe, 2008)

این رویکرد بعدها به اجماع واشنگتنی معروف شد. اجماع واشنگتنی در ساده‌ترین تعریف عبارت از مجموعه‌ای از دیدگاهها در مورد استراتژی‌های توسعه‌ای است که مورد حمایت نهادهایی همچون بانک جهانی صندوق بین‌المللی پول که در واشنگتن قرار دارند می‌باشد. به بیان دیگر همراه با اوجگیری موقعیت هژمونیک آمریکا در نظام بین‌الملل، اجماع واشنگتنی نیز به هنجار مسلط توسعه تبدیل شد. جان ویلیامسون به عنوان کسی که این مفهوم را خلق کرد معتقد است که‌ایده اولیه اجماع واشنگتنی مبتنی بر سه مؤلفه بنیادین بوده است:

۱- بازار آزاد

۲- گشودن درها به روی جهان

۳- نظم و ثبات اقتصاد کلان

(Stiglitz, 2008)

در واقع در قالب اجماع واشنگتنی به دولت ها توصیه می شود:

۱-کسری بودجه خود را به کمتر از ۲ درصد تولید ناخالص داخلی کاهش دهند.

۲- در بودجه بندی، برای بهداشت اولیه، آموزش و پرورش و سرمایه گذاری های زیربنایی اولویت قائل شوند.

۳- پایه مالیاتی را با احتساب درآمد بهره از دارایی های موجود در خارج، گسترش و نرخ های مالیاتی نهایی را کاهش دهند.

۴- نظام مالی را آزادسازی کنند، دست کم نرخ های بهره ترجیحی را لغو و یک نرخ بهره واقعی نسبتا مثبت را اعمال کنند.

۵- نرخ ارز را به منظور تشویق صادرات غیرسنتی تعدیل کنند.

۶- به منظور آزادسازی تجارت، محدودیت های کیفی را به سرعت جایگزین تعرفه ها کنند و به تدریج تعرفه ها را به ۱۰ درصد (یا حداکثر حدود ۲۰ درصد) کاهش دهند.

۷- همه موانع سرمایه گذاری مستقیم خارجی را برطرف و امکان رقابت شرکت های خارجی و داخلی را در شرایط مساوی فراهم کنند.

۸- شرکت های دولتی را خصوصی کنند.

۹- مقرراتی را که مانع ورود شرکت های جدید می شود یا رقابت را محدود می کند لغو و موجه بودن همه مقررات مربوط به یک صنعت خاص را تضمین کنند.

۱۰- حقوق مالکیت خصوصی را بدون هزینه های اضافی، برای بخش های غیررسمی و همچنین رسمی تأمین کنند. (کرباسیان, ۱۳۸۲)

برخی اجماع واشنگتنی را با بنیادگرایی بازار یکی می‌دانند زیرا معتقدند که عصاره هر دوی اینها مبتنی بر یک مؤلفه است و آن اینکه بازار اغلب مسائل را حل می‌کند و با داشتن مکانیسم خود تنظیمی، خویشتن را اصلاح می‌کند.

۱-بحران در اجماع واشنگتنی

گرچه اعتقاد به کارآمدی بازار هنوز تا حد زیادی پابرجاست و دست نامرئی آدام اسمیت همچنان تقدیس می‌شود اما نشانه‌هایی از تغییر نیز وجود دارد. این نشانه‌ها بویژه پس از بحران مالی ۲۰۰۸ بیشتر دیده می‌شوند. گرچه این نشانه‌ها به هیچ روی به وضوح نشانه‌های تغییر در بعد مادی نیست اما به هر روی برخی از نشانه‌ها در این زمینه نیز وجود دارد. مهمترین این نشانه‌ها بحثی است که تحت عنوان سرمایه داری دولتی[۱] در سال‌های اخیر در محافل فکری اقتصاد سیاسی بین‌الملل به آن پرداخته شده است. سرمایه داری دولتی بنا بر یکی از تعاریف عبارت از سیستمی است که در آن دولت به بازیگر اصلی در اقتصاد تبدیل می‌شود و بازار در جهت اهداف سیاسی خود به کار می‌گیرد. همین امر مهمترین تفاوت و نیز نقطه چالش این گونه نوظهور از سرمایه داری با هنجارهای بازار آزاد است. در واقع در سرمایه داری دولتی هدف نهایی

[۱] State capitalism

اقتصادی نیست بلکه سیاسی است و معطوف به حداکثر سازی قدرت دولت و بالنتیجه شانس رهبران برای بقا است.

۲-اجماع پسا واشنگتنی

یکی دیگر از چالش‌هایی که در برابر اجماع واشنگتنی به عنوان قرائت مسلط توسعه در سالهای اخیر البته در سطح نظری و آکادمیک ایجاد شده، نقدهایی است که برخی اقتصاد دانان برجسته بویژه جوزف استیگلیتز بر این مفهوم وارد کرده‌اند.

استیگلتز معتقد است که‌این نظریه موجبات توسعه قابل دوام را فراهم نیاورده و در کاهش فقر نیز توفیق چندانی نداشته است. در واقع از این منظر اجماع واشنگتنی اجماعی بر سر لیبرالیزه کردن و جهانی‌شدن بوده تا اجماعی بر سر توسعه پایدار و عادلانه. از منظر استیگلیتز به عنوان یکی از مهمترین ناقدان اجماع واشنگتنی این مفروضات نتوانسته اند از آزمون توسعه سربلند بیرون بیایند در حالی که آسیایی‌ها در این روند موفق بوده‌اند. او معتقد است که مکانیسم خود تنظیمی بازار بویژه در مراحل اولیه توسعه به نتایج مؤثر منجر نخواهد شد.

افزون بر این او شاهد دیگری که در راستای شکست اجماع واشنگتنی می‌آورد، تجربه اعمال این الگو در زیر صحرای آفریقا و آمریکای لاتین است. از منظر وی کشورهایی که در این دو منطقه بر مبنای اجماع واشنگتنی توسعه خود را به پیش بردند در نهایت با ناکامی مواجه شدند ناکامی ای که آرژانتین نماد آن بود. در مقابل این الگو، الگوی توسعه آسیایی قرار دارد که در آن اولا دست مرئی دولت در توسعه پررنگ است و ثانیا دولت لیبرالیزه کردن را به تدریج به پیش برده است. افزون بر این و مهمتر اینکه دولت ثبات اقتصاد کلان را فراهم کرده و زمینه را برای رشد سریع و با دوام اقتصادی کشورهای آسیایی فراهم آورده است.

مهمترین نقدی که استیگلیتز بر اجماع واشنگتنی وارد می‌کند یکی آن است که اهداف توسعه را بسیار محدود در نظر می‌گیرد و آن را به رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص داخلی فرو می‌کاهد و دیگر آنکه تنها به کاهش نقش دولت در اقتصاد می‌اندیشد و به‌این نکته را در نظر نمی گیرند که همانگونه که دولت‌ها نارسایی‌هایی دارند بازارها هم نارسایی‌های و شکست‌هایی دارند.

از منظر استیگلیتز آنچه روشن است آنکه اجماعی بر سر فراتر رفتن از اجماع واشنگتنی در جهان شکل گرفته است گرچه هنوز مؤلفه‌های این اجماع جدید کاملا تبیین نشده است. با این وجود او به چندمؤلفه‌این اجماع که بر آن اجماع پسا واشنگتنی نام می‌نهد اشاره می‌کند:

۱- اول آنکه‌این اجماع نمی تواند تنها در واشنگتن شکل بگیرد. بلکه باید جهان در حال توسعه نیز در این روند شریک شود

۲- یک نسخه سیاستی واحد را نمی توان برای همه کشورها تجویز کرد. سیاست‌هایی که در یک کشور موفق بوده اند ممکن است در کشور دیگری به شکست منجر شوند. بنابراین باید مقتضیات کشورهای مختلف را در توصیه‌های سیاستی در نظر داشت.

۳- در برخی حوزه‌ها هنوز علم اقتصاد به آن میزان از نظرات و تجربیات متراکم که لازمه شکل گیری اجماع لازم برای ارائه توصیه‌های سیاستگذارانه به کشورها هستند نرسیده است. به عنوان مثال در این مورد که آزادسازی تجاری شتابناک در یک کشور دارای بیکاری گسترده منجر به رشد اقتصادی سریعتر خواهد شد اجماعی وجود ندارد. بنابراین کشورها باید به تجارب خود توجه کنند و با استفاده از این تجارب بهترین راهها را برای خود برگزینند.

۴- لازمه توسعه موفق بر خلاف اجماع واشنگتنی به حداقل رساندن نقش دولت نیست بلکه‌ایفای نقش متوازن دولت در روند توسعه است.

۵- پیشبرد توسعه نیازمند تقویت توامان نقش بازار و نهادهای دولتی است.

۶- توفیق در توسعه نباید تنها با افزایش تولید ناخالص داخلی مورد سنجش قرار گیرد بلکه باید متغیرهای بیشتری نیز از جمله ثبات اجتماعی و پایداری محیط زیست نیز در روند سنجش مورد توجه قرار گیرد. (Stiglitz, 2008 pp. 41-43)

از دیگر نظریه پردازانی که معتقد به پایان عصر اجماع واشنگتنی است، می‌توان به فرانسیس فوکویاما اشاره کرد. فوکویاما در مقاله‌ای که سال ۲۰۱۱ در نشریه فارن افرز با عنوان اجماع پساواشنگتن به چاپ رساند از دیدگاهی که در اوایل دهه ۹۰ در مقاله پایان تاریخ به چاپ رسانده بود بسیار فاصله گرفته است. او در این

مقاله استدلال می‌کند که کشورهای در حال توسعه بویژه پس از بحران مالی اخیر از اصول مد نظر اجماع واشنگتنی به شدت فاصله گرفته اند گرچه او تاکید دارد که‌این کشورها هیچگاه‌این اصول را به طور کامل نپذیرفتند.

از منظر وی بحران‌های مالی دهه ۱۹۹۰ در آسیا و آمریکای لاتین تردیدهای جدی در مورد اجماع واشنگتنی ایجاد کرد و بحران مالی اخیر نیز ضربه سختی به آن وارد کرد زیرا کشورهای در حال ظهور در قیاس با غرب توسعه یافته که‌این مدل را به طور کامل اجرا می‌کرد با سرعت بیشتری از بحران خارج شدند. به همین دلیل وی معتقد است که آنچه اتفاق افتاده است نه زیر سوال رفتن سرمایه داری بلکه زیر سوال رفتن قرائت آمریکایی از آن است و همین موضوع دگرگونی‌های فعلی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را از دوران تعارض کمونیسم و سرمایه داری متمایز می‌کند.

دومین روندی که وی معتقد است در پیامد بحران مالی اخیر رخ داده توجه ویژه کشورهای در حال توسعه به آثار اجتماعی و سیاسی اقدامات و فعالیت‌های اقتصادی است، در حالی که در گذشته تنها به منافع اقتصادی و به بیان بهتر توجیه اقتصادی یک سیاست توجه می‌شد. در همین راستا او به برنامه‌های ریگان و تاچر به مثابه بنیادگذاران اجماع واشنگتنی توجه می‌دهد، برنامه‌هایی که در انها ابعاد اجتماعی به نفع سود اقتصادی نادیده گرفته شد

سومین پیامدی را که وی در اثر بحران مالی اخیر بر آن تاکید می‌کند تغییر در سیاست صنعتی دولت‌هاست. بر مبنای اصول اجماع اشنگتنی و دولت حداقل، نقش دولت در سیاستگذاری صنعتی مذموم تلقی میشود در حالی که به عقیده فوکویاما دولت در کشورهای در حال توسعه موفق مانند برزیل و چین نقش مهمی در سیاست صنعتی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های زیرساختی داشته است. سایر کشورهای در حال توسعه نیز به زعم وی به‌این تجربه توجه بیشتری دارند تا تجربه مبتنی بر اجماع واشنگتنی. البته او تاکید دارد که با توجه به تجربه واشنگتنی هر کشوری باید به مقتضیات خود در سیاستگذاری صنعتی توجه نماید، زیرا بحران در اجماع واشنگتنی به روشنی نشان داد که کپی کردن مدل‌های دیگر می‌تواند هزینه‌های زیادی را در بر داشته باشد.

پیامد دیگری که وی به آن اشاره دارد چند قطبی شدن اقتصاد بین‌الملل و پایان هژمونی آمریکا در این عرصه است. او معتقد است انچه که به عنوان خیزش دیگران از آن یاد می‌شود تنها معطوف به تغییر معادلات قدرت و ثروت نیست بلکه رقابت ایده‌ها و مدل‌ها را نیز در بر می‌گیرد. به بیان دیگر وی معتقد است که غرب باید از این پس خود را آماده رقابت با ایده‌ها و مدل‌های جدید نماید و با عصر انحصار خود در این عرصه خداحافظی نماید. او به چالش کشیده شدن نهادهای بین‌المللی را یکی دیگر از نمادهای چند قطبی شدن اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر می‌شمارد و معتقد است که‌این نهادها که در دوران تسلط مطلق غرب بر اقتصاد جهانی و به عنوان نمادهای این تسلط شکل گرفتند اکنون باید خود را با تغییرات تطبیق دهند.

فوکویاما این پیامدها را نشانه‌ای آشکار از تغییر پارادایم توسعه می‌داند و معتقد است که در شرایط کنونی کشورهای در حال توسعه دیگر از مجریان زبان بسته دستور کار توسعه‌ای جهان صنعتی فراتر رفته و خود به بازیگران مهمی در ایده پردازی و نیز تخصیص منابع در این حوزه بدل گشته‌اند. (Birdsall, et al., 2011)

افزون بر این متفکرین برجسته، گزارش روندهای جهانی تا سال ۲۰۲۵ که به عنوان مهمترین و معتبرترین گزارش آینده پژوهی از سوی شورای اطلاعات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۸ منتشر شد پیش بینی می‌کند که نه تنها در دهه‌اینده ثروت به طور روزافزونی از غرب به شرق منتقل می‌شود بلکه‌این ثروت به طور روزافزونی نیز در دست دولت‌ها متمرکز می‌گردد. از منظر این گزارش به استثنای هند سایر قدرت‌های در حال ظهور بویژه چین، روسیه وکشورهای حاشیه خلیج فارس به مدل‌های جدید سرمایه داری دولتی تبدیل خواهند شد. از منظر این گزارش در پی این روند احتمالا دولت‌های بیشتری بویژه در جهان در حال توسعه در پی این برخواهند آمد که وزن و نقش خود را در اقتصاد افزایش دهند. از این منظر گسترش پدیده سرمایه داری دولتی احتمالا پیامدهای ذیل را برای اقتصاد جهانی به همراه خواهد داشت.

۱- دستکاری گسترده در سیاست پولی برای پایین نگاه داشتن ارزش پول وگسترش بازارهای صادراتی

۲- تمایل روزافزون این دولت‌ها به بهره گیری از صندوق‌های ثروت حاکمیتی

۳- عقبگرد خصوصی سازی و خیزش مجدد شرکت‌های دولتی

گزارش معتقد است که شرکت‌های دولتی بر خلاف آنچه بسیاری از اقتصاد دانان پیش بینی می‌کردند متعلق به گذشته نیستند بلکه در آینده نقشی پراهمیت در اقتصاد داخلی بسیاری از کشورهای در حال توسعه و نیز در روابط اقتصادی خارجی آنها بویژه در حوزه مواد خام و بخصوص ژئوپولتیک انرژی ایفا خواهند کرد. گزارش استدلال می‌کند که برخی از کشوها احتمالا به طور روزافزونی در پی استفاده از این شرکت‌ها به عنوان ابزارهای نفوذ ژئوپولتیک برخواهند آمد.

۳-رشد حمایت گرایی در حوزه‌های تجارت و سرمایه‌گذاری

۴- حاشیه‌ای شدن نهادهای بین‌المللی بویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی

گزارش معتقد است که با توسعه صندوق‌های ثروت حاکمیتی و افزایش ثروت کشورهای در حال ظهور نقش این نهادها در اقتصاد جهانی کمرنگ خواهد شد، بویژه در مباحث توسعه. تحقق این پیش بینی را در آفریقا و در رقابت چین و بانک جهانی می‌توان دید رقابتی که چین در آن برنده شده است زیرا بسیار بیش بانک جهانی به برنامه‌های توسعه‌ای این قاره کمک کرده و وام ارائه داده است. گزارش تأثیرات ژئوپولتیکی این روند را با (National Intelligence Council 2008) اهمیت ارزیابی می‌کند.

بنابراین در سخن نهایی و با توجه به موارد ذکر شده و نیز پیش بینی‌های معتبر می‌توان گفت که نشانه‌هایی از تغییر در ابعاد هنجاری نظم بین‌الملل لیبرال نیز وجود دارد گرچه همانگونه که اشاره شد این نشانه‌ها به هیچ روی به وضوح نشانه‌هایی تغییر در ابعاد مادی نیست. اما به هر روی این نشانه‌ها حکایت از یک روند کلان تغییر در ابعاد هنجاری نظم اقتصاد جهانی دارد، روندی که در صورت تداوم می‌تواند بنیان نظری شکل دهنده به‌این نظم را با چالش مواجه سازد. یکی دیگر از نمادهای این چالش، در مشروعیت نهادهای حکمرانی جهانی که بر مبنای ایده‌های غرب شکل گرفتند بروز و ظهور یافته است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۲- بحران در حکمرانی جهانی

شورای ملی اطلاعات آمریکا اخیرا گزارشی را در مورد آینده حکمرانی جهانی منتشر کرده که با توجه به جامعیت آن و نیز فقدان منابع قابل اتکاء در مورد چنین بحث پیچیده‌ای، به ناگزیر برای گمانه زنی راجع به چالشهای حکمرانی جهانی و آینده‌این موضوع باید به گزارش‌هایی از این دست اتکا کرد. بنابراین در ادامه براوردهایی که در اینگونه گزارش‌ها ارائه شده است را مورد بررسی قرار خواهیم داد. از منظر نویسندگان گزارش که از صاحبنظران کشورهای مختلف نیز هستند حکمرانی جهانی در مقطع بسیار حساسی قرار دارد. دو تحول عمده موجبات این امر را فراهم آورده است:

۱- تنوع و گستردگی بی نظیر معضلات و مسائل جهانی که نهادهای بین‌المللی باید آنها رامدیریت کنند و نیز پیچیدگی معضلاتی که می‌تواند توانایی این نهادها در حل و فصل این موضوعات را کاهش دهد.

۲- روند انتقال قدرت که حکمرانی جهانی را با پیچیدگی‌های مضاعفی مواجه کرده است.

از منظر گزارش، نهادهای موجود که در دوران پس از جنگ دوم جهانی بنا نهاده شده اند در حوزه‌های اقتصادی، امنیتی و سیاسی به مدیریت موضوعات جهانی پرداخته‌اند. یکی از مهمترین شواهد این موضوع این است که از مقطع شکل گیری سازمان ملل تا کنون علیرغم رقابت‌های شدید قدرت‌ها جنگی جهانی رخ نداده است. در حوزه اقتصادی شکل گیری گات و سازمان تجارت جهانی باعث جلوگیری از تمایلات حمایت گرایانه شده اند، تمایلاتی که یکی از علل بروز جنگ‌ها در گذشته بوده است.

اما پیرامون وضعیت حکمرانی جهانی در فضای کنونی گزارش تاکید دارد که سرعت گرفتن فرایند جهانی‌شدن در ترکیب با ظهور قدرت‌های جدید فضای نوینی را پیش روی حکمرانی جهانی و نهادهای دخیل در آن قرار داده است. فرایند جهانی‌شدن از سه ویژگی بنیادین برخوردار است که‌این سه ویژگی نیاز به حکمرانی جهانی مؤثرتر را به ضرورت تبدیل خواهند کرد:

۱- وابستگی متقابل تعمیق شونده[1]

این نکته روشن است که وابستگی متقابل از هنگام شکل گیری اقتصادهای مبتنی بر سرمایه داری کمابیش وجو داشته است، اما وابستگی متقابلی که در پیامد فرایند جهانی‌شدن رخ داده است با الگوهای پیشین این پدیده متفاوت است. در واقع خیزش قدرت‌های جدید، بویژه چین، هند و برزیل به وابستگی متقابل ابعادی جهانی بخشیده است و بازیگرانی جدید و با قابلیت‌های گسترده را به‌این عرصه وارد کرده است. افزون بر این انتقال تولیدات و خدمات تجاری از کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه و نیز افزایش شدید مبادلات تجاری میان جهان در حال توسعه،الگوهای سنتی تجارت و سرمایه‌گذاری را متحول ساخته است.

۲- معضلات مرتبط با یکدیگر[2]

از منظر نویسندگان گزارش، در تصویر کلان تر، وجود پیوندهای چندگانه میان تغییرات آب و هوایی، بحران‌های اقتصادی و شکنندگی دولت‌ها-کانون‌های اصلی بحران زا در آینده-ماهیت به هم پیوسته چالش‌های بین‌المللی را به خوبی نشان می‌دهد

۳- در هم تنیدگی معضلات سیاست داخلی با مسائل بین‌المللی

یکی دیگر از ویژگی‌های جهان امروز در هم تنیدگی روزافزون معضلات داخلی و بین‌المللی است. یکی از گویاترین نمونه‌های این درهم تنیدگی، بحران مالی اخیر است، بحرانی که به طور توامان ریشه‌های داخلی و بین‌المللی دارد. افزون بر این بحران گرم شدن کره زمین را نیز می‌توان یکی دیگر از نمادهای مهم در هم تنیدگی معضلات سیاست داخلی با مسائل بین‌المللی دانست.

با این تحلیل، نویسندگان گزارش استدلال می‌کنند که گرچه نهادهای بین‌المللی تا حدی خود را با شرایط دگرگون شونده تطبیق داده اند ، اما این روند با موج تقاضاها برای تغییرات متناسب نبوده است. در این روند سه تحول را از منظر تطبیق پذیری می‌توان واجد اهمیت دانست:

۱- شکل گیری گروههای غیر رسمی با محوریت کشورهای پیشرو همچون گروه ۲۰

۲- گسترش و تعمیق روند همگرایی منطقه ای بویژه در شرق آسیا

[1]Deepening interdependence
[2]Interconnected problems

۳- افزایش نقش و جایگاه سازمان‌های غیر دولتی در حکمرانی جهانی

البته این تغییرات جملگی در ورای نهادهای بین‌المللی رخ داده اند و شیوه مدیریت موضوعات در آنها نیز با شیوه رسمی و رایج در نهادهای مرسوم متفاوت است. این نهادهای جدید نسبت به نهادهای غرب محور و سنتی که شدیدا قاعده محورند از انعطاف بیشتری برخوردارند .

از منظر گزارش، ظهور و گسترش این نهادها یک روند بنیادین به سوی گونه ای جدید از حکمرانی جهانی را آشکار می‌سازد، گونه ای که از قاعده‌مندی بسیار کمتری برخوردار بوده، منعطف و معطوف به حوزه‌های موضوعی خاص[1] است. البته نویسندگان تاکید دارند که گسترش این نهادها به مثابه یک روند بدان معنی نیست که جای نهادهای سنتی و قاعده محوری که غرب ایجاد کرده است را خواهند گرفت، زیرا این نهادها کالاهای عمومی‌ای[2] ایجاد می‌کنند که نهادهای جدید قادر به تولید آنها نیستند و اگر هم این توانایی را داشته باشند در حد ضعیفی از آن برخوردارند. افزون بر این به موازاتی که نظام بین‌الملل به سوی تنوع و گوناگونی بازیگران و منابع قدرت پیش می‌رود اهمیت و ارزش تولید کارامد این کالاها روزافزون می‌گردد.

آنگونه که در گزارش آمده، کشورهای در حال توسعه بویژه معتقدند که باید برای موضوعات و معضلات مختلف مکانیسم‌های متفاوتی را طراحی کرد، زیرا همه معضلات را نمی توان با یک مکانیسم مدیریت نمود. برخی چالش‌ها نیازمند مکانیسم‌های دو جانبه، منطقه ای و جهانی با تقسیم کار مشترک هستند. از این رو در صورتی می‌توان به آینده حکمرانی جهانی امیدوار بود که نهادهای قدیمی و جدید در این حوزه به نوعی مکمل یکدیگر باشند. نیل به چنین وضعیتی نیازمند شرایط حداقلی ذیل است:

۱- دانش مشترک در مورد مسائل و نحوه مواجهه با آنها

۲- تبیین ابتکاراتی در جهت تعامل می‌ان نهادهای قدیمی و جدید، دولتی و غیر دولتی، منطقه ای و جهانی، رسمی و غیر رسمی

۳- شکل‌دهی به یک موازنه قابل قبول می‌ان شمولیت و کارامدی

[1] Ad hoc
[2] Public goods

انچه به نظر نویسندگان روشن است آنکه نهادهای جدید نمی توانند جای نهادهای قدیمی را در این روند بگیرند، زیرا این نهادها از ساختار منسجمی برخوردار نیستند و عموما نیز برای مدیریت مسائل خاص تشکیل می‌شوند. گروه ۲۰ نماد چنین وضعیتی است، زیرا از یکسو از ساختار سستی برخوردار است و از دیگر سو برای مدیریت مسائل خاص همچون بحران مالی اخیر از آن بهرهبرداری می‌شود. از اینرو نویسندگان معتقدند که آینده نهادهای جدیدی که در عرصه حکمرانی جهانی رو به گسترش‌اند تا حد زیادی وابسته به روابط و تعامل آنان با ساختارهای رسمی چند جانبه است. البته اینگونه از تعامل در وضعیت کنونی می‌ان بسیاری از سازمان‌های غیر دولتی و بانک جهانی وجود دارد. به عنوان نمونه‌ای دیگر گروه بیست همواره در تعیین اولویت‌ها برای نشست‌های این گروه از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مشورت می‌گیرد. یکی دیگر از ضعف‌های نهادهای جدید به ظرفیت اندک[1] آنان برای پیشبرد دستورکارهای گسترده، شبیه آنچه سازمان ملل پیگیری می‌کند باز می‌گردد. واضح است که گروه بیست حتی اگر تمایل داشته باشد قادر به پیگیری چنین دستورکارهایی نیست. به بیان بهتر گروه‌های غیر رسمی هنگامی که از اعضای اندکی برخوردار باشند مشروعیتشان مورد مناقشه است و زمانی که تعداد اعضای آنان زیاد شود با مشکل عدم انسجام مواجه می‌شوند.

البته نویسندگان این گزارش هم می‌پذیرند که این به معنای اهمیت اندک این نهادها نیست. در بسیاری از مسائل مبتلابه حکمرانی جهانی این نهادها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در واقع در هر دو سوی زنجیره تقاضا و عرضه حکمرانی جهانی این نهادها از اهمیت روزافزونی برخوردارند. افزون بر این نهادهای غیر رسمی منابع حیاتی دانش و تخصص در مسائل و معضلات بین‌المللی به شمار می‌آیند. این نهادها در شکل دهی به دستور کار بین‌المللی در زمینه حکمرانی جهانی و ارائه راه‌حل درباره مسائل این حوزه از یکسو و مشارکت در اجرای این راه‌حل‌ها از دیگر سو واجد اهمیتی روزافزون‌اند. از همین روست که در برخی از حوزه‌های حکمرانی جهانی بویژه در زمینه توسعه پایدار نوعی مشارکت هیبریدی مبتنی بر شراکت بخش‌های دولتی و خصوصی شکل گرفته و نتایج مثبتی به بار آورده است. البته فراگیر شدن انقلاب اطلاعاتی و تسهیل

[1]Capacity deficit

ارتباطات نیز در این روند نقش مهمی ایفا کرده است. به عنوان نمونه‌ای دیگر، همکاری چندجانبه و با مشارکت بازرگانان، سازمان‌های غیر دولتی و نهادهای عمومی به یکی از ویژگی‌های ثابت در زمینه تعیین استانداردهای بین‌المللی[1] تبدیل شده است. با تبیین فوق الذکر از وضعیت حکمرانی جهانی، نویسندگان گزارش سناریوهای ذیل را در مورد آینده‌این حوزه در یک دهه‌اینده مطرح کرده اند:

۱- تداوم وضع موجود با اندکی تغییرات

در قالب این سناریو، در یک دهه آینده بحرانی که نظام بین‌الملل را دگرگون سازد رخ نخواهد داد گرچه مدیریت جمعی موضوعات بین‌المللی به کندی توسعه خواهد یافت. بحران‌هایی که رخ خواهد داد در چارچوب‌های موقت مدیریت جمعی حل و فصل خواهد شد. نهادهای رسمی حکمرانی جهانی اصلاحات چندانی به خود نخواهند دید و دولت‌های غربی همچنان سهم زیاد و نامتناسبی از قدرت را در حکمرانی جهانی در اختیار خواهند داشت. این وضعیت در درازمدت پایدار نخواهد بود زیرا در صورت وقوع بحران‌های گسترده، نظام بین‌الملل دگرگون خواهد شد.

۲- تکه تکه شدن حکمرانی جهانی[2]

در قالب این سناریو دولت‌ها و مناطق قدرتمند تلاش خواهند کرد تا خود را از تهدیدات بیرونی مصون بدارند. آسیا به نوعی از نظم منطقه‌ای شکل خواهد داد که به لحاظ اقتصادی خودکفا[3] خواهد بود. گرچه ارتباطات جهانی[4] نشانه‌ای از تداوم حیات جهانی شدن خواهند بود اما سرعت این فرایند به شدت کاهش خواهد یافت. اروپا با توجه به اینکه سطح رفاه در این قاره به سرعت افت خواهد کرد، توجه بیش از پیش خود را به معضلات درونی معطوف خواهد کرد. وضعیت آمریکا با توجه به رشد نیروی کار این کشور نسبت به اروپا بهتر خواهد بود اما مشکلات مالی این کشور اگر کسری بودجه و بحران بدهی‌های آن حل نشود تعمیق خواهد شد.

۳- بازگشت به کنسرت اروپا[5]

[1] International standard setting
[2] Fragmented global governance
[3] Self-sufficient
[4] Global communication
[5] Concert of Europe redux

در قالب این سناریو، تهدیدات فزاینده‌ای که در برابر سیستم بین‌المللی شکل خواهند گرفت-بویژه در زمینه‌هایی چون فجایع زیست محیطی یا درگیری‌هایی با قابلیت گسترش اپیدمیک- کشورها را به همکاری بیشتر و گسترده‌تر برای حل و فصل معضلات بین‌المللی سوق خواهد داد. از این رو امکان انجام اصلاحات مهم در نظام بین‌الملل وجود خواهد داشت. آمریکا قدرت خود را به گونه ای فزاینده به اشتراک خواهد گذاشت، چین و هند مسئولیت‌پذیری بیشتری خواهند داشت و اتحادیه اروپا نقش جهانی بزرگتری ایفا خواهد کرد. گرچه امکان تحقق این سناریو کمتر از دو سناریوی فوق‌الذکر پیش‌بینی شده، اما به عنوان بهترین سناریو از منظر پیشرفت حکمرانی جهانی از آن نام برده شده است.

۴- غلبه درگیری بر همکاری[1]

در قالب این سناریو که در گزارش نامحتمل ارزیابی شده است، درگیری‌ها و فروپاشی‌های داخلی بویژه در قدرت‌های در حال ظهور و بخصوص در چین، تهدیدات روزافزونی در مقابل نظام بین‌الملل شکل خواهد داد. آرزوهای برباد رفته طبقه متوسط کشورها برای برخورداری از زندگی بهتر، به احساسات ملی‌گرایانه شدت خواهد بخشید. تنش می‌ان چین و آمریکا در پیامد این فرایند تشدید خواهد شد. افزون بر این برخی کشورهای دیگر نیز در رقابت بر سر منابع و بازارها وارد تنش با یکدیگر خواهند شد. مسابقه تسلیحاتی هسته‌ای در خاورمیانه نیز به تنش زایی در پهنه جهانی یاری خواهد رساند. بدگمانی‌ها و تنش‌ها، اصلاح نهادهای جهانی را غیر ممکن خواهد ساخت. همگرایی منطقه‌ای نیز بویژه در آسیا شکوفا نخواهد شد.

نهایتا جمع بندی ای که در این گزارش امده بر دو نکته مهم در روند آتی حکمرانی جهانی تاکید می‌گذارد:

۱- ضرورت اصلاحات ساختاری در نهادهای حکمرانی جهانی و تطبیق دادن این نهادها با واقعیات قدرت در سیاست بین‌الملل، واقعیاتی که به سرعت به سوی نوع جدیدی از موازنه قدرت در حال تغییر است. این امر بویژه از سوی کشورهای در حال توسعه مورد تاکید قرار دارد.

۲- نقش روزافزون سازمان‌های غیر دولتی در روند حکمرانی جهانی هم از لحاظ شناخت مسائل و معضلات جهانی و هم از لحاظ ارائه راه حل‌ها برای مقابله با این معضلات. (National Intelligence Council, 2010)

[1]Conflict trumps cooperation

جهان ۲۰۳۰ از منظر شورای اطلاعات ملی امریکا

در اثنای نگارش این گزارش، شورای اطلاعات ملی آمریکا گزعرش جامعی در مورد روندهای جهانی تا افق ۲۰۳۰ منتشر کرد که با توجه به جامعیت آن، ارائه خلاصه ای از پیش بینی های آن ضروری به نظر می‌رسد، گرچه بخشی از بحث های این گزارش در راستای مطالب صفحات فوق است زیرا این مطالب نیز با توجه به گزارش های پیشین این شورا و سایر نهادهای آینده پژوهی به رشته تحریر درآمده است.

به بیان دیگر اگر بر مبنای گزارش‌های معتبر آینده پژوهی راجع به جهان‌های محتمل در آینده یا سناریوهای آتی سخن بگوییم طبیعتا معتبرترین و تازه ترین گزارش، گزارش شورای اطلاعات ملی آمریکا تحت عنوان"روندهای جهانی تا سال ۲۰۳۰: جهان‌های بدیل" است که در آن روندهایی که تغییرات تکتونیک در جهان ما تا سال ۲۰۳۰ ایجاد میکنند به شکل ذیل دسته بندی شده اند:

رشد طبقه متوسط جهانی	طبقه متوسط در جهان در حال توسعه هم به لحاظ تعداد و هم درصد آن در کل جمعیت به شدت رشد خواهد کرد به گونه‌ای که می‌توان اغلب جمعیت این کشورها را در ۱۵ تا ۲۰ سال آتی در این طبقه قرار داد
دسترسی گشترده تر به فناوری‌های کشنده و آشوب ساز	طیف گسترده تری از ابزارهای جنگ-سلاح‌های دارای قابلیت حمله دقیق، ابزارهای سایبری و سلاح‌های بیوترور-در دسترس خواهند بود. افراد و گروههای کوچک قابلیت ایجاد آشفتگی‌های گسترده را خواهند داشت، قابلیتی که در گذشته تنها در انحصار دولت‌ها بود.
تغییر قطعی قدرت اقتصادی به شرق و جنوب	سهم اروپا، آمریکا و ژاپن از درامد جهانی از ۵۶ درصد کنونی به کمتر از نصف در سال ۲۰۳۰ کاهش خواهد یافت. در سال ۲۰۰۸ چین آمریکا را پشت سر گذاشت و به بزرگترین دارنده پس انداز در جهان تبدیل شد، تا سال ۲۰۲۰ سهم بازارهای در حال ظهور در دارایی‌های مالی جهان دو برابر خواهد شد.
کهنسالی گسترده و بی سابقه	در حالی که در سال ۲۰۱۲ تنها آلمان و ژاپن دارای ترکیب جمعیتی رو به کهنسالی، بالای ۲۵ سال هستند، در سال ۲۰۳۰ عمده جمعیت اغلب کشورهای اروپایی، کره جنوبی و تایوان وارد دوران کهنسالی خواهند شد.
شهرنشینی	جمعیت شهرنشین جهان از ۵۰ درصد کنونی به ۶۰ درصد در سال ۲۰۶۰ افزایش خواهد یافت.

	آفریقا به تدریج به عنوان منطقه‌ای که بالاترین رشد شهرنشینی را خواهد داشت، جایگزین آسیا خواهد شد. مراکز شهری حدود ۸۰ درصد رشد اقتصادی را ایجاد خواهند کرد. پتانسیل موجود برای بکارگیری فناوری‌ها و زیرساخت‌های نوین، بهره گیری از منابع کمیاب را افزایش خواهد داد.
فشار بر منابع آبی و غذایی	تقاضا برای غذا ۱۳۰ درصد وتقاضا برای آب ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت. نزدیک به نیمی از جمعیت جهان در مناطقی زندگی خواهند کرد که که با کمبود شدید منابع آبی مواجه خواهد بود. دولت‌های شکننده در آفریقا و خاورمیانه با بیشترین ریسک کمبود موارد غذایی و آب مواجه خواهند شد، گرچه چین و هند نیز در این حوزه آسیب پذیرند.
استقلال انرژی آمریکا	ایالات متحده با دارا بودن منابع عظیم سنگریزه‌های گازی قادر به پاسخگویی به نیازهای داخلی و ایجاد ظرفیت‌های صادرات گاز در دهه‌های آینده خواهد بود. افزایشتولید نفت از منابعی که به سختی قابل دسترس بودند، بر ناموازنه تجاری آمریکا تأثیرات تعیین کننده‌ای خواهد داشت و به گسترش فعالیت‌های اقتصادی در آمریکا منجر خواهد شد. ظرفیت ذخیره جهانی نفت به بیش از ۸ میلیون بشکه افزایش خواهد یافت. در چنین شرایطی اوپک کنترل قیمت‌ها را از دست خواهد داد و و قیمت نفت سقوط خواهد کرد.

به بیانی دقیق تر از منظر این گزارش، چهار روند کلیدی تغییراتی تکتونیک در دو دهه‌اینده‌ایجاد می کنند:

۱- قدرتمندتر شدن افراد

نخستین روند کلیدی، قدرتمند شدن روزافزون افراد در مقابل دولتهاست. بر مبنای این گزارش، گسترش آموزش، رشد روزافزون طبقه متوسط که در صفحات پیشین بدان اشاره شد و بهبود مراقبت های بهداشتی باعث خواهد شد تا افراد به طور روزافزون به عنوان متغیرهای نقش آفرین در جهان آینده محسوب شوند. در یک دهه‌اینده برای نخستین بار در تاریخ جهان، تعداد افراد طبقه متوسط بر تعداد فقرا پیشی خواهد گرفت؛ به بیان دیگر، در ۱۵ سال آتی، طبقه متوسط جدید، بخش عمده‌ای از جمعیت جهان را تشکیل خواهد داد و این طبقه متوسط نیازهای جدیدی خواهد داشت و از توانمندی هایی برخوردار است که قشر فقیر که در گذشته، بخش عمده جمعیت جهان را تشکیل می دادند، هرگز چنین امکانات و توانمندی

هایی را نداشتند. تحول مهم دیگری که در قدرتمندتر شدن افراد کمک کرده است، فراگیر شدن انقلاب اطلاعات است که امکانات جدیدی را در اختیار افراد برای نقش آفرینی بیشتر در حوزه های مختلف قرار داده است.

جنبه تاریک این انقلاب اطلاعاتی، این است که برای نخستین بار، تکنولوژی های مخرب با قابلیت ایجاد تخریب هایی در ابعاد وسیع در اختیار تعداد هر چه بیشتری از افراد قرار گرفته است که مهمترین نمونه آن، هکرهای اینترنتی هستند. با این امکانات، افراد قادر به‌ایفای نقش هایی خواهند شد که در گذشته هرگز قادر به انجام آن نبودند. در واقع قرار گرفتن تسلیحات مخرب در دست افراد برای نخستین بار، انحصار دولت در این عرصه را به چالش خواهد کشید.

۲- پخش شدن قدرت

روند دیگری که در آینده بر جهان ما تأثیرات مهمی برجای خواهد گذارد، پخش شدن قدرت و خارج شدن آن از انحصار غرب است. به بیان دیگر، همانگونه که در صفحات گذشته اشاره شد، غرب در آینده به عنوان مهمترین قطب قدرت در سیاست بین‌الملل نخواهد بود. در سال ۲۰۳۰، آسیا، جایگزین آمریکای شمالی و اروپا به لحاظ شاخص های تجمیعی قدرت، یعنی تولید ناخالص داخلی، جمعیت، بودجه نظامی و سرمایه گذاری در حوزه تکنولوژیک خواهد شد. در آن زمان، چین احتمالاً بزرگ ترین و مهمترین قدرت اقتصادی جهان خواهد بود، به گونه ای که حتی چند سال پیش از ۲۰۳۰ از آمریکا پیشی خواهد گرفت.

مهمترین پیامد این تغییر، آن است که در آینده، سلامت اقتصاد جهانی و کارکرد آن، بیش از آنکه به اقتصادهای غربی وابسته باشد، به شرق و قدرت های نوظهور و چگونگی عملکرد این کشورها در اقتصاد داخلی و نیز در نهادهای اقتصاد جهانی وابسته خواهد شد. در افق ۲۰۳۰، نقش بازیگرانی چون ترکیه، آفریقای جنوبی، کلمبیا، اندونزی و کشورهای مشابه در اقتصاد جهانی به شدت افزایش خواهد یافت و اتحادیه اروپا و ژاپن همچنان در رکود نسبی به سرخواهند برد.

اتفاق مهم دیگری که احتمالاً تا سال ۲۰۳۰ در حوزه قدرت رخ خواهد داد، انتقال قدرت از دولت به بازیگران غیردولتی است که بخشی از روند پخش شدن قدرت به شمار می آید. در واقع در سال ۲۰۳۰ دولت

ها، یکی از بازیگران اصلی در صحنه قدرت بین‌المللی خواهند بود و قدرت بیشتر در درون شبکه های افراد و بازیگران غیردولتی و دنیای مجازی پخش خواهد شد و بازیگرانی می توانند قدرتمندتر جلوه کنند و توان تأثیرگذاری بیشتری داشته باشند که‌این شبکه ها و فرایندها را به درستی تشخیص دهند و در قالب آنها تأثیرگذاری خود را شکل دهند.

۳-تحولات جمعیتی

روند سوم، الگوهای جدید جمعیتی است که تغییرات مهمی در جهان تا سال ۲۰۳۰ ایجاد خواهدکرد. نخست آنکه جمعیت جهان از ۷/۱ میلیارد نفر بر مبنای آمارهای ۲۰۱۲ به ۸/۳ میلیارد نفر تا سال ۲۰۳۰ افزایش خواهد یافت که همین امر، به لحاظ فشاری که بر منابع کره زمین و نیازها و تقاضاهای جدیدی که‌ایجاد می کند، در شکل دهی به اقتصاد جهانی و سایر روندها تأثیرگذار خواهد بود. رشد جمعیت جهان باعث خواهد شد تا تقاضا برای مواد غذایی به شدت افزایش یابد. تقاضا برای غذا تا سال ۲۰۳۰، ۳۵ درصد افزایش خواهد یافت. در حالی که بر مبنای پیش بینی ها، روند تولید مواد غذایی در جهان تغییر چندانی نخواهد داشت.

افزون بر این، چهار روند جمعیتی در جهان وجود دارد که اگر نگوییم تأثیرات تعیین کننده بر اقتصاد و سیاست کشورها بر جای خواهد گذارد، می توان گفت که به طور بنیادین در شکل دهی به‌این روابط سهیم خواهد بود. این روندها از منظر گزارش، عبارت است از:

۳-۱پیرشدن جمعیت

پیرشدن جمعیت کشورهای توسعه یافته تا سال ۲۰۳۰، تشدید خواهد شد و همین امر بر اقتصادهای این کشورها تأثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت. نکته مهم دیگر آنکه‌این روند پیری جمعیت، اغلب کشورهای در حال توسعه را نیز در افق ۲۰۳۰ در برخواهد گرفت. به بیان دیگر، بخش مهمی از جمعیت جهان در ۱۵ سال آتی رو به پیرشدن خواهد گذاشت.

۳-۲ دومین روند تعیین کننده در این حوزه، تداوم جمعیت جوان در برخی از کشورهاست که گرچه رو به کاهش است، اما می تواند تأثیرات مهمی در سوگیری این کشورها به لحاظ تنش ها و تعارضات داخلی و نیز

روابط این کشورها با محیط پیرامونی ایجاد کند. در واقع در پیامد این روند، از جمعیت جوان جهان کاسته شده و این جمعیت عمدتاً در خاورمیانه و آفریقا متمرکز خواهد بود. نکته جالب آنکه جوان ترین کشورها در محیط پیرامونی ایران، افغانستان، اردن و فلسطین خواهند بود و ایران وارد دوران میانسالی خواهد شد. نکته دیگری که در این گزارش در مورد کشورهای دارای جمعیت جوان که عمدتاً در خاورمیانه و آفریقا قرار دارند، بدان اشاره شده، این است که‌این کشورها همچنان پتانسیل بی ثبات شدن را دارند. بدان دلیل که بین میانگین سنی جمعیت یک کشور و ثبات آن رابطه مستقیمی حاکم است و از آنجا که در این کشورها همچنان جوانان بخش عمده‌ای از جمعیت را تشکیل می دهند، پتانسیل بی ثباتی در آنها بالاست. در این گزارش از کشورهای دارای جمعیت انبوه جوان در خاورمیانه و آفریقا، به عنوان هلال بی ثباتی نام برده شده و پیش بینی شده که‌این کشورها احتمالا در پی فشار تقاضاهای جمعیت جوان به ورطه بی ثباتی خواهند افتاد.

۳-۳ روند سومی که در قالب الگوهای جمعیتی، تأثیرات مهمی بر روند آتی جهان برجای خواهد گذاشت، مهاجرت است که از یک سو به دلیل پیر شدن بخش مهمی از جمعیت کشورهای توسعه یافته غیر از آمریکا، نیاز این کشورها به جذب مهاجرین را افزایش خواهد داد و همین امر از دیگر سو باعث خواهد شد تا مهاجران انسجام اجتماعی این جوامع را دچار تنش کنند و واکنش هایی را در میان مردم بومی این کشورها ایجاد نمایند. عامل دیگری که بر مهاجرت در افق ۲۰۳۰ تأثیر خواهد گذاشت، تغییرات آب و هوایی است. یکی از ویژگی های تغییرات آب و هوایی این است که عاملان ایجادکننده تغییرات آب و هوایی, عمدتاً کشورهای توسعه یافته هستند در حالی که عمده تأثیرات مخرب این تغییرات، متوجه کشورهای در حال توسعه می شود. به همین دلیل پیش بینی می شود که تغییرات آب و هوایی، به مهاجرت گسترده در آفریقا و آسیا دامن خواهد زد و طیف وسیعی از مهاجرین در این کشورها تلاش خواهند کرد تا راهی سرزمین های دیگر شوند و همین امر می تواند بر روابط کشورها تاثیر منفی بگذارد و منازعات جدیدی میان کشورها شکل داده و بحران های جدیدی را ایجاد نماید. در این گزارش پیش بینی شده که مهاجرت در آینده عمدتا ریشه

در ورشکستگی های اقتصادی خواهد داشت. به بیان دیگر، ورشکستگی اقتصادهای در حال توسعه باعث خواهد شد که جمعیت این کشورها به سمت کشورهای دیگر هجوم برند.

۴-۳ چهارمین روند جمعیتی که در این گزارش بدان توجه شده است، روند شهرنشینی است که بر مبنای داده های ارائه شده، جهان شاهد بزرگ ترین روند شهرنشینی از ابتدای هزاره جدید است و این روند تا سال ۲۰۳۰ با سرعت تداوم خواهد یافت. از همین رو، مدیریت روند شهرنیشنی، یکی از چالش های بزرگ کشورها در یک دهه آتی خواهد بود.

روند شهرنشینی باعث خواهد شد تا تقاضاها بسیار افزون تر از گذشته شود و همین امر، فشار بر منابع آبی و غذایی افزایش خواهد داد و می تواند کشورها را بر سر منابع آبی و غذایی دچار اختلاف و درگیری نماید.

۴- چهارمین روندی که در این گزارش به عنوان یک روند دارای تأثیرات تکتونیک از آن یاد شده، افزایش رابطه میان غذا، آب و انرژی است. بر مبنای این گزارش، تقاضا برای غذا، آب و انرژی به ترتیب، ۳۵، ۴۰ و ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت که عمدتا به دلیل افزایش جمعیت جهان و الگوهای مصرف طبقه متوسط رو به افزایش خواهد بود. از دیگر سو، تغییرات آب و هوایی، چشم‌انداز در دسترس بودن چنین منابع حیاتی را تیره کرده است. به بیان دیگر، امکان دسترسی به‌این حجم از منابع برای پاسخگویی به نیازهای جمعیت رو به افزایش جهان در اثر تغییرات آب و هوایی کمتر شده است.

بر مبنای پیش بینی های کارشناسان آب و هوا، تغییرات آب و هوایی، الگوهای بارش را در مناطق مختلف جهان دچار تغییر خواهد کرد؛ بدان معنا که بخش هایی از جهان از بارش های وسیع تری برخوردار خواهند شد و بخش هایی دیگری در خشکسالی های روزافزونی فرو خواهند رفت. بر مبنای این پیش بینی ها، عمده کاهش بارش و خشکسالی در خاورمیانه، شمال آفریقا و همچنین بخش غربی آسیای مرکزی، جنوب اروپا، جنوب آفریقا و جنوب غربی آمریکا رخ خواهد داد. طبیعتاً این خشکسالی ها بر امنیت غذایی این مناطق تأثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت. زیرا مهمترین عنصر در تأمین امنیت غذایی، تولید محصولات کشاورزی است و تولید محصولات کشاورزی، به آب به عنوان مهمترین مؤلفه نیاز دارد. بنابراین تغییرات آب و هوایی باعث خواهد شد که امنیت غذایی این کشورها دچار مشکلات بیشتری نسبت به گذشته گردد.

البته‌این گزارش تأکید ندارد که جهان وارد دورانی از کمبود شدید مواد غذایی و آب خواهد شد، بلکه تأکید دارد این چالش به عنوان یکی از چالش های پراهمیت پیش روی بخش مهمی از کشورها و دولت ها در افق آتی خواهد بود.

از منظر این گزارش، شش روند کلان فوق الذکر، به خودی خود جهان ما را تا سال ۲۰۳۰ به گونه‌ای بنیادین تغییر خواهند داد اما پرسش کلیدی آن است که بازیگران صحنه بین‌المللی و عوامل و متغیرهایی که در این صحنه نقش آفرین هستند، چگونه با این روندها برخورد خواهند کرد و به بیان دیگر، نحوه برخورد این بازیگران و به ویژه دولت ها با روندهای فوق الذکر، تعیین خواهند کرد که ما در افق ۲۰۳۰، چگونه دگرگونی ای را تجربه خواهیم کرد، بدان معنا که دگرگونی در جهان احتناب ناپذیر است اما شکل دهی به چگونگی دگرگونی بستگی به تعامل یا تقابل عواملی دارد که در این گزارش به عنوان ۶ عامل کلیدی "تغییردهنده بازی"[1] از آن نام برده شده است. این وجه تسمیه بدان دلیل است که می توانند بر سرنوشت و شکل دگرگونی‌ای که در جهان آتی اجتناب ناپذیر به نظر می رسد، تأثیر بگذارند. در واقع این بازیگران تغییردهنده را می توان به عنوان متغیرهای مداخله گری محسوب داشت که می توانند نتایج روندها و نحوه دگرگونی در جهان آینده را تحت تأثیر قرار دهند:

۱- اقتصاد جهانی بحران زده

اولین این بازیگران تغییردهنده، اقتصاد جهانی بحران زده است. اقتصاد جهانی بحران زده می تواند دو تأثیر مهم بر جهان آینده برجای بگذارد. اگر تفاوت نگاه میان بازیگران متفاوت و تفاوت منافع آنها تشدید شود و به اختلاف نظرهای بنیادین بیانجامد، اقتصاد جهانی می تواند به سوی فروپاشی و گسست روزافزون حرکت کند اما از دیگر سو، اگر روند تحولات به سمت همکاری و هم اندیشی بازیگران عمده اقتصاد جهانی به پیش رود، می توان انتظار داشت که نظم در اقتصاد جهانی بازتولید شود و اقتصاد جهانی بتواند از رکود خارج شود.

[1] Game changer

اقتصاد جهانی در شرایطی وارد دوران بحران شده است که هژمونی آمریکا تضعیف شده و ایالات متحده به گونه‌ای روزافزون نه خواست و نه ظرفیت تولید کالاهای عمومی در این عرصه را ندارد. به همین دلیل اقتصاد جهانی به سوی چندقطبی شدن حرکت می کند که‌این چندقطبی شدن، می تواند به چندپارگی نیز منجر شود.

نکته دیگری که در این گزارش بر آن تأکید شده و حائز اهمیت است، آن که بررسی های تاریخی نشان می دهد که بحران های اقتصادی متمایل به تعمیق بوده اند. بنابراین گذر اقتصاد جهانی از بحران کنونی سال ها زمان خواهد برد. البته اقتصاد بحران زده جهانی، بیشتر تابع تصمیم گیری های اقتصادهای در حال توسعه و روند رشد آنها خواهد بود تا تابع غرب. زیرا در سال های اخیر، جهان در حال توسعه، بیش از ۵۰ درصد از رشد اقتصاد جهانی و ۴۵ درصد از سرمایه گذاری جهانی را ایجاد کرده است. به بیانی نمادین، مسیر آینده اقتصاد جهانی را چین و هند تعیین خواهند کرد.

رونق اقتصادی چین و هند و همکاری آنان با سایر بازیگران در مدیریت اقتصاد جهانی، می تواند به گذار اقتصاد جهانی از بحران کمک کند و در صورت فرورفتن این کشورها در بحران و ناتوانی آنان در مدیریت چالش های پیش رویشان، اقتصاد جهانی می تواند به سمت بحران های عمیق تر سوق یابد.

۲- شکاف حکمرانی

دومین متغیر مداخله کننده‌ای که می تواند بر نحوه دیگرگونی جهان ما در یک دهه‌اینده تأثیر بگذارد، حکمرانی جهانی است؛ به بیان دیگر، نکته کلیدی آن است که‌ایا دولت های موجود و نهادهای بین‌المللی متعارف و موجود خواهند توانست خود را با روندهای تغییردهنده‌ای که از سرعت زیادی نیز برخوردارند، تطبیق دهند یا اینکه‌این روند ها بر این نهادها غلبه خواهند کرد. به بیان دیگر، آیا نهادها می توانند با تغییراتی که در خود ایجاد می کنند، اعم از دولت ها و نهادهای بین‌المللی این روندها را مدیریت کرده و به سمت و سوی سازنده‌ای سوق دهند؟ یا اینکه شدت و سرعت این روندهای سیل وار آنها را نابود خواهد کرد و کارایی آنها را از بین خواهد برد؟

همانگونه که اشاره شد، روند تحولات جهانی، باعث شده است تا قدرت به گونه‌ای روزافزون پخش شود. پخش قدرت هم در میان دولت ها در جریان است و تحت عنوان پدیده‌ای که از آن به عنوان خیزش دیگران یاد می شود و هم قدرت از دولت ها به بازیگران غیردولتی به گونه‌ای روزافزون انتقال پیدا خواهد کرد. در چنین جهانی که قدرت به گونه‌ای روزافزون پخش می شود، طبیعتاً مدیریت مسائل جهانی و اجماع سازی بر سر مسائل جهانی بسیار دشوارتر از گذشته خواهد شد. از همین رو پیش بینی این گزارش، مبنی بر این است که در یک دهه‌اینده تصمیم گیری و اجماع در مورد مسائل کلان بین‌المللی دشوارتر از گذشته خواهد بود.

شکاف دیگری که در حوزه حکمرانی می تواند رخ دهد، در درون دولت هاست. در دهه های گذشته با افزایش درآمد، رفاه و بهبود امکانات بهداشتی، تغییرات وسیعی در جهان رخ داده است؛ همانگونه که اشاره شد، طبقه متوسط عظیمی در جهان در حال توسعه در حال شکل گیری است. یکی از نیازهای مهم این طبقه، حکمرانی بر مبنای آرمان ها و ارزش های دموکراتیک است. همانگونه که بهار عربی به روشنی نشان داد، دولت هایی که در برابر خواست طبقه متوسط مقاومت نمایند، با ریسک شورش این طبقه و سرنگونی نظام های سیاسی مواجه خواهند بود و همین امر، می تواند شکاف دیگری میان دولت ها در زمینه حکمرانی ایجاد نماید.

به بیان دیگر، اگر دولت های اقتدارگرایی که در مسیر توسعه اقتصادی قرار دارند، نتوانند گذار دموکراتیک مسالمت آمیزی را صورت دهند، احتمالاً به بحران هایی شبیه آنچه که در بهار عربی رخ داد، گرفتار خواهند شد.

۳- افزایش پتانسیل درگیری‌ها

سومین عاملی که در این گزارش از آن به عنوان یکی دیگر از متغیرهای مداخله گر نام برده شده است، افزایش پتانسیل درگیری هاست. به بیان دیگر، سخن از آن است که‌ایا تغییرات سریع و شدیدی که در قدرت رخ داده، در هر دو سطح، یعنی توزیع قدرت میان دولت ها و توزیع قدرت در درون دولت ها، باعث ایجاد درگیری ها و تعارضات جدید خواهد شد و تعارضات را افزایش خواهد داد یا خیر؟

۴- گسترش دامنه بی ثباتی های منطقه ای

یکی دیگر از روندهای موسوم به تغییردهنده بازی ها یا متغیرهای مداخله گری که در این گزارش با اهمیت دیده شده، گسترش دامنه بی ثباتی های منطقه‌ای است. یکی از ویژگی های جهان جدید که در این گزارش از آن سخن گفته شده، آن است که‌این جهان به گونه‌ای روزافزون به هم وابسته و مرتبط می شود. طبیعتاً در چنین جهانی، هر اتفاقی می تواند ابعادی فراتر از مکان آن اتفاق و منطقه‌ای که در آن رخ می دهد، داشته باشد.

بنابراین، سوال کلیدی در یک دهه‌اینده آن است که‌ایا تغییرات سریع به ویژه در خاورمیانه و جنوب آسیا می تواند به بی ثباتی در جهان دامن بزند و نوعی بی ثباتی جهانی ایجاد نماید؟

بر مبنای پیش بینی های این گزارش، خاورمیانه و جنوب آسیا دو منطقه‌ای هستند که از بیشترین جمعیت جوان برخوردارند و اقتصاد خاورمیانه به دلیل کشف شیوه های جدید تولید انرژی در آینده مجبور خواهد بود بیش از پیش متنوع شده و وابستگی به نفت را کاهش دهد. در چنین شرایطی اگر دولت ها نتوانند به نیازهای اقتصادی و سیاسی جمعیت به شدت جوان خود پاسخ گویند، باید منتظر بی ثباتی های بیشتری باشند و این بی ثباتی ها می تواند دامنه ای فراتر از منطقه خاورمیانه پیدا کند. از طرف دیگر در جنوب آسیا، در افغانستان و پاکستان که دارای جمعیت به شدت جوانی هستند و اقتصادهای آنها رو به ورشکستگی است، انتظار می رود بحران ها تشدید شوند و سرریز این بحران ها، یکی از مسائلی است که می تواند روندهای جهانی را تا افق ۲۰۳۰ تحت تأثیر قرار دهد.

۵- فناوری‌های نوین

پنجمین متغیر مداخله گری که می تواند نحوه اثرگذاری روندهای فوق الذکر را تحت تأثیر قرار دهد، اثرگذاری تکنولوژی ها و فناوری های جدید است؛ به بیان دیگر، اینکه‌ایا پیشرفت ها و نوآوری های جدید تکنولوژیک می تواند در جهت افزایش تولید اقتصادی و حل مسائلی که ناشی از کمبود منابع طبیعی و تغییرات آب و هوایی و همچنین بیماری های فراگیر جمعیت کهنسال و شهرنشینی روزافزون خواهد بود، مؤثر واقع گردد یا خیر؟

از منظر این گزارش، بهبود فناوری های موجود به خصوص در حوزه IT و تکنولوژی های نوین، عامل کلیدی در جهت کاهش فشار بر منابع آبی، غذایی و نیز منابع انرژی در جهان آینده خواهد بود. به عبارت دیگر، اگر فناوری های نوین بتواند با ارائه شیوه های جدیدی اولاً روند تولید را افزایش داده و ثانیاً نحوه مصرف را تا حد قابل توجهی کاهش دهد، می توان امیدوار بود که جهان از چالش کمبود منابع گذر کند. افزون بر این، تکنولوژی های جدید می تواند در بهبود روند شهرنشینی که یکی از روندهای کلان در جهان آینده است، تأثیر بگذارد؛ به بیان دیگر، شهرهای جدید می توانند بر مبنای تکنولوژی های جدید به لحاظ اقتصادی نسبت به روندهای گذشته، کم هزینه تر، کم مصرف تر و سازگارتر با محیط زیست ایجاد شوند و از دیگرسو، اگر این تکنولوژی ها تحول نیابند، روندهای فوق الذکر می توانند به گونه‌ای خطرناک، جهان آینده را با کمبود منابع مواجه سازند.

۶- نقش بین المللی آمریکا

نهایتاً آخرین متغیر مداخله گری را که می تواند سرنوشت جهان ما و روندهای کلان شکل دهنده به آن را تحت تأثیر قرار دهد، نقش ایالات متحده است؛ به بیان دیگر، آیا ایالات متحده خواهد توانست با همکاری با شرکای جدید، یا همان قدرت های در حال ظهور، نظام بین الملل را مجدداً طراحی نماید و نقش جدیدی را برای خود در جهان جدید پیدا کند. اهمیت این موضوع از آن جهت است که‌ایالات متحده در دوران پس از جنگ جهانی دوم، مهمترین بازیگر در شکل دهی به نظم بین‌المللی بوده است. تا جایی که از این کشور در مواردی تحت عنوان هژمون یاد شده است زیرا تنها این کشور از قابلیت و تمایل تولید کالاهای عمومی در جهان برخوردار بوده است. در وضعیت فعلی، پرسش اساسی این است که‌ایا ایالات متحده اولاً از ظرفیت تداوم ارائه کالاهای عمومی در جهان برخوردار خواهد بود؟ و ثانیاً با توجه به زوال تدیجی موقعیت آن در جهان جدید، همچنان از تمایل به تولید این کالاها و پرداخت هزینه برای تأمین ثبات در امنیت بین‌المللی و اقتصاد جهانی برخوردار خواهد بود یا خیر؟نوع پاسخ ایالات متحده به‌این پرسش می تواند تأثیرات تعیین کننده‌ای بر جهان آینده برجای بگذارد.

آینده خاورمیانه از منظر شورای اطلاعات آمریکا

در گزارش موسوم به "جهان بدیل" که در صفحات گذشته به آن اشاره شد، متغیرهای تعیین کننده در شکل دهی به‌اینده خاورمیانه نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این بخش، به طور کلی امکان استخراج منابع جدید انرژی به خصوص در ایالات متحده به عنوان یکی از روندهایی که اقتصادهای خاورمیانه را تحت تأثیر قرار خواهد داد، نام برده شده است. زیرا کشف منابع جدید انرژی، باعث خواهد شد که برخلاف تصور رایج، قیمت نفت و نقش آن در اقتصاد جهانی کاهش یابد و همین امر، اقتصادهای خاورمیانه را مجبور به کاهش وابستگی به نفت و متنوع سازی اقتصادی نماید.

عامل دیگری که به عنوان یک روند کلان در موازنه قدرت خاورمیانه بدان اشاره شده، هسته‌ای شدن ایران است. از منظر این گزارش، هسته‌ای شدن ایران، موازنه شدن قدرت در خاورمیانه را به شدت تغییر خواهد داد و احساس ناامنی را در رقبای ایران در منطقه برخواهد انگیخت. نهایتا نکته دیگری که در روندهای آتی بدان اشاره شده است، حل بحران های خاورمیانه یا تشدید آنهاست و اگر این بحران ها به سمت حل شدن پیش روند، طبیعتا منطقه به سمت ثبات بیشتری خواهد بود و در صورتی که‌این روندها تشدید شوند، منطقه دچار ناامنی فزاینده‌ای خواهد گشت؛ ناامنی که می تواند به سایر مناطق نیز گسترش یابد . در نهایت در این گزارش، ۶ متغیر به عنوان عوامل تعیین کننده در آینده خاورمیانه مورد بحث قرار گرفته اند که که به ترتیب زیر عبارتند از:

۱- اسلام سیاسی

از منظر گزارش، قدرت گرفتن اسلام سیاسی در جهان سنی، یکی از عوامل تعیین کننده در آینده خاورمیانه است و سوال کلیدی در این رابطه، آن است که‌ایا اسلام گرایان با به دست گرفتن قدرت در خاورمیانه میانه رو خواهند شد یا به تفکر رادیکال خود در منطقه ادامه خواهند داد؟ در این صورت، تنش شیعه و سنی در منطقه گسترش خواهد یافت و زمینه برای تنش اعراب و اسرائیل بیش از پیش مهیا خواهد شد و در صورتی که اسلام گرایان به سمت میانه روی حرکت کنند، محیط امنیتی و سیاسی خاورمیانه به طور جدی به سوی ثبات سوق خواهد یافت.

۲- دولت های انتقالی

اینکه آیا دولت های انتقالی در کشورهای بحران زده خاورمیانه قادر به جلوگیری از جنگ داخلی خواهند بود یا خیر نیز بر آینده‌این منطقه تأثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت.

۳- ثبات یا شکنندگی اقتصاد کلان

یکی دیگر از روندهایی که بر آینده خاورمیانه تأثیرات مهمی خواهد گذاشت، ثبات یا شکنندگی اقتصاد این کشورهاست. به بیان دیگر، این مسأله که‌ایا کشورهای خاورمیانه خواهند توانست با بهره گیری از فرایند جهانی‌شدن، ثبات اقتصادی خود را حفظ کنند و یا به سوی شکنندگی بیشتر اقتصادی که پدیده‌ای عام در این منطقه به شمار می رود، سوق یابند، بر آینده‌این منقه تأثیرات متفاوت و پراهمیتی برجای می گذارد.

۴- نمایش قدرت ایران

عامل تعیین کننده دیگری که گزارش بر آن تأکید کرده است، چگونگی نمایش قدرت ایران است. اینکه‌ایا ایران هسته‌ای با خویشتن داری در منطقه خاورمیانه رفتار خواهد کرد و یا اینکه تلاش خواهد نمود تا با بهره گیری از قدرت خود به سمت هژمونی منطقه‌ای نیل کند، تأثیرات مهمی بر آینده منطقه خاورمیانه خواهد گذاشت.

۵- صلح اعراب و اسرائیل

اینکه‌ایا میان اعراب و اسرائیل صلح برقرار خواهد شد و یا روند تلاش ها برای صلح سیر معکوسی خواهد یافت، تأثیرات منفاوتی بر منطقه خواهد داشت. از منظر این گزارش، در صورتی که امید به صلح بیشتر گردد، امید به ثبات در منطقه افزایش خواهد یافت و همین طور بالعکس.

۶- شیخ نشین های حاشیه خلیج فارس و بهار عربی

نهایتا از منظر گزارش حاضر، ششمین عامل تعیین کننده در آینده منطقه خاورمیانه، افق سیاسی پیش روی کشورهای حاشیه خلیج فارس خواهد بود. تاکنون شیخ نشین ها به استثنای بحرین از امواج

ویرانگر بهار عربی در امان بوده اند. اینکه‌ایا در آینده نیز این شیخ نشین ها خواهند توانست در برابر مواج مطالبات مردمی مصون بمانند یا خیر تأثیرات مهمی بر آینده منطقه خاورمیانه برجای خواهد گذاشت.

سناریوهای جهان ۲۰۳۰

بر مبنای روندهای فوق الذکر در این گزارش چهار سناریو در مورد جهان در حال ظهور و به بیان بهتر چهار تصویرارائه شده است:

۱- سناریوی موتورهای خاموش

نخستین سناریو، سناریوی موتور خاموش است. در قالب این سناریو، آینده جهان به شکلی بدبینانه مورد پیش بینی شده که در چارچوب آن، جهانی که در سال ۲۰۳۰ پدید خواهد آمد، پرتنش تر، نابرابرتر و دارای مشکلات بیشتری نسبت به جهان کنونی خواهد بود. در قالب این سناریو، رشد اقتصاد جهانی در ۱۵ سال آینده، کندتر از میزان کنونی خواهد شد و همین امر قیمت مواد غذایی و کالاها را افزایش خواهد داد.

در قالب این سناریو، نه تنها روند جهانی‌شدن متوقف خواهد شد، بلکه معکوس خواهد گشت؛ بدان معنا که کشورها بیش از پیش به سمت ناسیونالیسم اقتصادی و سیاست درهای بسته روی خواهند آورد و حکمرانی جهانی متأثر از این وضعیت به تدریج از بین خواهد رفت. آمریکا و اتحادیه اروپا، سیاست های درونگرایانه‌ای را در پیش خواهند گرفت. همین امر، منجر به کاهش روزافزون وابستگی متقابل میان کشورها خواهد شد و با کاهش وابستگی متقابل، احتمال بروز جنگ، بیشتر و بیشتر خواهد شد. البته جنگ ها در حد درگیری های منطقه‌ای محدود خواهند بود و بعید است که به جنگ های جهانی منجر گردند. به بیان دیگر، در جهان پیش رو، ایالات متحده و اتحادیه اروپا، نه توان و نه تمایل رهبری جهان را خواهند داشت. افزون بر این، تنش میان قدرت های در حال ظهور به خصوص چین و هند نیز افزایش خواهد یافت. آمریکا از آسیا خارج خواهد شد و همین امر احساس نگرانی و ناامنی را در هند بیش از پیش دامن خواهد زد.

در آسیا، بازی بزرگ جدیدی درخواهد گرفت که در یک سوی آن چین و در سوی دیگر آن، سایر قدرت های بزرگ قرار خواهند داشت. بخش مهمی از جهان از جنوب شرق آسیا تا خلیج فارس، به گونه‌ای روزافزون بی ثبات خواهند شد. تکنولوژی رشد چندانی نخواهد کرد؛ روسیه از قدرت بیشتری در خارج

نزدیک خود برخوردار خواهد بود؛ اصلاحات بنیادینی در چین صورت نخواهد گرفت، این کشور بیش از پیش به ورطه فساد سقوط خواهد کرد و پتانسیل شورش های اجتماعی در این کشور افزایش خواهد یافت.

۲- جهان ادغام شده

این سناریو، در نقطه مقابل سناریوی فوق الذکر قرار دارد و در واقع، پیش بینی خوشبینانه‌ای از آینده جهان در افق ۲۰۳۰ ارائه می دهد. جهانی که در این سناریو تصویر شده، جهان ایده آلی است که بسیاری از کشورها و قدرت ها برای شکل گیری چنین جهانی تلاش می کنند. در این جهان، افزایش همکاری میان قدرت های بزرگ، اعم از قدرت های قدیمی و قدرت های در حال ظهور مشاهده خواهد شد؛ به خصوص همکاری میان چین و آمریکا و همین همکاری به عنوان عامل ثبات ساز در آسیای جنوب شرقی به عنوان مهمترین و پویاترین منطقه جهان عمل خواهد کرد.

ثبات سازی در آسیای جنوب شرقی، باعث خواهد شد تا جهانی باثبات تر شکل گیرد. در این جهان مملو از همکاری و هماهنگی، طبیعتا رشد اقتصادی افزایش خواهد یافت و قدرت های اقتصادی جهان برای غلبه بر مشکلات جهانی، همکاری های بیشتر و بیشتری با یکدیگر صورت خواهند داد؛ اصلاحات در چین عمق و شدت بیشتری پیدا خواهد کرد و نخبگان لیبرال تری در این کشور بر سر کار خواهند آمد؛ در پهنه جهانی، بخش مهمی از نخبگان، گرایش های جهان وطنی پیدا خواهند کرد و بیش از اینکه به ناسیونالیسم بها دهند، به مشکلات جهانی بها خواهند داد؛ طبقه متوسط به شدت رو به گسترش خواهد رفت و همین امر زمینه را برای رشد اقتصادی جهان فراهم خواهد کرد؛ اقتصادهای جهان رو به رشد خواهند بود البته اقتصادهای در حال ظهور، از رشد بیشتری نسبت به قدرت های سنتی برخوردار خواهند بود. پیامد این وضعیت، دو برابر شدن حجم اقتصاد جهان در افق ۲۰۳۰ و رسیدن حجم تولید ناخالص داخلی جهان، به ۱۳۲ تریلیون دلار خواهد بود.

در این راستا، درآمد سالانه چین به شدت رشد خواهد کرد و امکان درگیری میان چین با ایالات متحده یا میان این کشورها و سایر قدرت ها به شدت کاهش خواهد یافت البته تنش ها در خاورمیانه و جنوب آسیا احتمالا تداوم خواهد داشت اما با همکاری قدرت های بزرگ، ریسک تبدیل شدن این تعارضات

به درگیری کمتر خواهد بود؛ حکمرانی جهانی با همکاری بیشتر کشورها تعمیق خواهد یافت و نهادهای بین‌المللی مورد اصلاح قرار خواهند گرفت؛ شرایط برای دموکرات تر شدن چین فراهم خواهد شد؛ نقش رهبری ایالات متحده تداوم خواهد داشت. متأثر از سیاست های موفق اقتصادی کاخ سفید، درآمد سرانه آمریکا در طی ۱۰ سال آینده، ۱۰ هزار دلار افزایش خواهد یافت.

۳- جهان نابرابر

در قالب این سناریو، جهان به سمت رشد نابرابر خواهد رفت؛ بدان معنا که بخشی از جهان، ثروتمندتر و بخش های مهمی از جهان نیز فقیرتر خواهند شد. در قالب این سناریو، اقتصاد جهانی احتمالا با نرخ ۲/۷ درصد رشد خواهد کرد؛ ایالات متحده به مدد کشف منابع جدید انرژی و اصلاح ساختار اقتصادی این کشور به شدت رشد خواهد کرد؛ درحالی که رقیبان در حال ظهور این کشور ضعیف خواهند ماند؛ رشد چین کندتر خواهد شد؛ در صورتی که اروپا رشد متوسطی را تجربه خواهد کرد.

در پی این رشد نابرابر، تعارضات طبقاتی به ویزه میان روستاها و شهرها افزایش خواهد یافت. این تعارضات، عمدتاً در آسیا، آفریقا و بخشی از خاورمیانه رخ خواهد داد. آفریقا در پی شکاف های قومی، قبیله‌ای و مذهبی، به سوی بی ثباتی بیشتر سوق خواهد یافت. مرزهای خاورمیانه با ظهور کردستان جدید، بازتعریف خواهند شد و تعارضات سیاسی، اجتماعی و نسلی، در اروپا، چین و هند تشدید خواهد شد؛ حکمرانی جهانی با ضعیف تر شدن اروپا و عدم تمایل آمریکا، رو به رکود خواهد گذاشت و همین امر، به تداوم بحران های بین‌المللی و فقدان راه حل های جهانی برای آنها منجر خواهد گشت.

همچنین در قالب این سناریو، آمریکا نقش بین‌المللی محدودی را برعهده خواهد گرفت زیرا منافع چندانی در تداوم نقش های فعلی نخواهد داشت. از دیگر سو، فناوری های جدید انرژی که در بالا به آنها اشاره شد، کشورهای نفتی را بحران زده خواهد کرد زیرا منجر به کاهش قیمت نفت می شود و از این رو، این کشورها ناگزیر خواهند بود تا اقتصاد به شدت نفتی خود را به سوی منابع درآمدی جدیدی سوق دهند که امر بسیار دشواری خواهد بود؛ ناامنی فضای اینترنتی، کشورها را هر چه بیشتر به سمت محدود کردن اینترنت سوق خواهد داد.

۴- جهان غیردولتی

در قالب این سناریو، در افق ۲۰۳۰، بازیگران غیردولتی، به عنوان مهمترین بازیگران بین‌المللی خواهند بود. این بازیگران، اولویت را به شکل دهی به همکاری با دولت ها قرار خواهند داد و همین امر باعث خواهد شد تا جهانی باثبات تر و منسجم تر شکل گیرد. تهدیدات در این جهان جدید و منسجم، عمدتا تهدیدات نوین امنیتی و نه تهدیدات سنتی خواهند بود؛ این تهدیدات ناشی از گسترش دسترسی به تسلیحات کشنده از سوی افراد ت خواهد بود. مهمترین منابع تهدید در چنین جهانی، تروریسم و باندهای جنایتکار خواهند بود.

سازمان های بین‌المللی در قالب این سناریو، هویت های هیبریدی و دوگانه‌ای پیدا خواهند کرد؛ بدان معنا که دولت ها در کنار بازیگران غیردولتی در این سازمان ها به‌ایفای نقش خواهند پرداخت. نکته مهم دیگری که در قالب این سناریو بدان پرداخته شده است، افزایش نقش شهرها در اقتصاد جهانی است. در واقع کلان شهرها و شهرداری های کلان شهرها در افق ۲۰۳۰، از بازیگران مهم در عرصه جهانی خواهند بود.

باز توزیع قدرت: پیامدها

از آنچه آمد به روشنی می‌توان دریافت که نظم بین‌المللی وارد دورانی ویژه شده است، دورانی که در متون نظری از آن به عنوان دوران انتقال قدرت[۱] نام برده‌اند.با دقت در فضای فکری موجود در حوزه سیاست بین‌الملل می‌توان گفت که اجماعی نسبی می‌ان نظریه‌پردازان بر سر وقوع تغییری تکتونیک در این حوزه و برامدن جهانی جدید وجود دارد.

بنا بر یک روایت در پانصد سال گذشته، سه تغییر تکتونیک قدرت در سیاست بین‌الملل رخ داده است که دگرگونی‌های اساسی در توزیع قدرت ایجاد کرده و زیست بین‌المللی در هر سه حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ را مجدداً معماری کرده است. اولین تغییر، ظهور دنیای غربی بود که در قرن یازدهم می‌لادی آغاز شد و در قرن هجدهم به اوج خود رسید. جهان غربی مدرنیته را با همه ویژگی‌هایش خلق کرد. دومین تغییر، در اواخر قرن نوزدهم و با برآمدن آمریکا رخ داد. آمریکا در مدت کوتاهی پس از صنعتی شدن، به قدرتمندترین کشور از زمان امپراطوری رم تبدیل شد. در اغلب ادوار قرن گذشته، آمریکا این موقعیت را

[۱] Power transition

تداوم بخشید. اکنون سومین تغییر تکتونیک در حال رخ دادن است که آن، ظهور قدرت‌های دیگر است. (Zakaria 2008)

اما اختلافات و تفاوت‌ها بر سر توصیف انتقال قدرت مادی و هنجاری و به طور کلی آینده نظم بین‌المللی است. برخی معتقدند ما به عصر " پسا آمریکا " وارد شده‌ایم؛ عصری که مهمترین ویژگی آن، نه افول آمریکا ، بلکه ظهور سایر بازیگران است. از منظر اینان، متأثر از فرایند جهانی شدن، اغلب کشورهای جهان در دهه‌های اخیر رشد بسیارسریعی را در حوزه اقتصاد تجربه کرده‌اند و همین امر باعث شده قدرت از تمرکز شدید خارج شود. آنان تأکید دارند که ظهور سایرین به معنای زوال آمریکا نیست. فرید زکریا و فرانسیس فوکویاما در این دسته قرار می‌گیرند. از منظر آنان، آمریکا همواره نگران برتری خود بوده است. در حال حاضر، چهارمین باری است که آمریکا در دوران پس از جنگ دوم جهانی نگران از دست دادن موقعیت خود می‌شود. اولین بار، در دهه ۱۹۵۰ بود که این نگرانی در پی ارسال ماهواره اسپوتنیک از سوی شوروی به فضا در آمریکا مطرح شد. دومین بار، در اوائل دهه ۱۹۷۰ و در زمانی بود که قیمت بالای نفت و رشد پائین اقتصاد آمریکا باعث مطرح شدن اروپای غربی و عربستان به عنوان قدرت‌های آینده و زوال ایالات متحده شد. بار سوم که آمریکا با این نگرانی مواجه شد، در می‌انه دهه ۱۹۸۰ بود. در این مقطع زمانی، اغلب کارشناسان بر این باور بودند که ژاپن ابرقدرت تکنولوژیک و اقتصادی آینده جهان خواهد بود. اما آنان تاکید دارند که پیش‌بینی‌های معطوف به زوال آمریکا راه به جایی نبرد زیرا سیستم سیاسی و اقتصادی آمریکا منعطف و دارای منابع بسیار است ، قادر به اصلاح اشتباهات و تغییر نگرش خود می‌باشد و خویش را تقویت می‌کند

آنان می‌پذیرند که جهان تغییر کرده است و یکی از اشکارترین دلایل آن حرکت به سوی چند قطبی شدن است. البته انان تاکید دارند که‌این به معنای زوال امریکا نیست بلکه ناشی از ظهور بقیه جهان است .در حوزه اقتصادی قطعا انتقال قدرت در جریان است.افزون بر این و مهمتر انکه وابستگی سایر اقتصادها به اقتصاد امریکا در حال کاهش است. اما تغییر مرکز ثقل اقتصاد جهان به سادگی به معنای تغییر در قدرت نیست

زیرا پول و توانایی اقتصادی به آسانی قابل تبدیل به توانایی نظامی یا سایر وجوه قدرت نیست . انان می‌پذیرند که ما به (Fukuyama 2008) جهانی وارد شده‌ایم که گزینه‌های امریکا محدود شده است.

از منظر انان احتمالاً سیستم بین‌المللی در حال ظهور، با سیستم‌های گذشته کاملاً متفاوت خواهد بود. در حوزه سیاسی- نظامی، قدرت به شکل تک قطبی باقی خواهد ماند. اما در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی توزیع قدرت تغییر خواهد کرد و تسلط آمریکا به پایان خواهد رسید.به طور خلاصه به گمان انان عصر پسا آمریکا فرا رسیده است و انچه که مهم است، نوع برخورد آمریکا با این عصر است.

برخی دیگر مانند ریچاردهاس رییس شورای روابط خارجی امریکا معتقدند در دوران پس از جنگ سرد، ماهیت قدرت متحول شده است و گسست از گذشته، گسستی ماهیتی است و نه صرفاً تغییر در قابلیت‌های قدرت‌های بزرگ. از منظر وی، جهان آینده نه در سلطه معدودی قدرت بزرگ، بلکه تحت نفوذ چندین نوع بازیگر مختلف که برخوردار از انواع مختلف قدرت هستند، شکل داده خواهد شد. او جهان آینده را جهان بی‌قطبی خوانده، جهانی که شاخصه آن، وجود کانون‌های متعدد قدرت است. به گمان وی، دولت – ملت‌ها تا حد زیادی قدرت خود را در جهان بی‌قطبی از دست خواهند داد. در این جهان قدرت در دستان متعدد و در کانون‌های مختلف جریان خواهد یافت. قدرت‌های متعدد منطقه‌ای ظهور خواهند کرد و رسانه‌های جهانی رشد روزافزونی خواهند یافت. به طور خلاصه در این جهان قدرت بیش از آنکه متمرکز باشد، پخش است و رابطه قدرت و نفوذ کمرنگ و کمرنگ‌تر خواهد شد.

او جهان بی‌قطبی را واجد پیامدهای منفی گسترده‌ای برای آمریکا می‌داند. زیرا تهدیدات پیش‌روی آن به شدت در چنین جهانی افزایش خواهد یافت. از این رو وی تأکید می‌کند که آمریکا باید جهان بی‌قطبی را مدیریت کند. او تأکید دارد که گرچه پیدایش جهان بی‌قطبی ناگزیر است، اما آمریکا می‌تواند بر شکل دهی به ویژگی‌های آن تأثیربگذارد.

به گمان وی، در جهان بی‌قطبی، دیپلماسی پیچیده‌تر می‌شود. زیرا تعریف مشخصی از وضعیت جهانی وجود نخواهد داشت و روابط کشورها در چنین وضعیتی گزینشی و تابع وضعیت‌های گذرا خواهد شد. او معتقد است در چنین نظامی، کشورها را نمی‌توان مؤتلف یا دشمن تعریف کرد. زیرا آنان در برخی مسائل با هم

همکارند و در حوزه‌های دیگری دچار تعارض‌اند. نهایتاً او چندجانبه‌گرایی منعطف و غیررسمی را راهبرد مهمی برای مدیریت پیامدهای عصر بی‌قطبی می‌داند.(Hass 2008)

برخی دیگر، به ویژه نوواقع‌گرایان، روندها را به سوی چندقطبی شدن نظام بین‌الملل و شکل‌گیری نوعی موازنه قدرت به واسطه ظهور بازیگران جدید می‌دانند.در نقطه مقابل نوواقع‌گرایان، برخی اساساً بدیلی برای هژمونی ایالات متحده قائل نیستند. نیال فرگوسن، تاریخ نگار برجسته آمریکایی، معتقد است بدیل هژمونی آمریکا نه چین، نه اروپا، نه جهان اسلام ، نه سازمان ملل و نه یوتوپیای چند قطبی بلکه باتلاقی هرج و مرج آلود خواهد بود و دوران تاریک جدیدی را در تاریخ بشر رقم خواهد زد. او تأکید دارد که بدیل آمریکا، خلاء قدرت جهانی خواهد بود؛ خلاء قدرتی که پیامدهای فاجعه‌باری به همراه خواهد داشت. از نظر وی، بیش از آنکه نگران قدرت (Chari 2008) آمریکا باشیم، باید نگران پیامدهای هرج و مرج آمیز ناشی از ضعف آمریکا در آینده بود. متفکرینی چون برژینسکی ،کسینجر و جوزف نای نیز دیدگاه مشابهی دارند و معتقدند بدیلی برای نظم آمریکا محور موجود، وجود ندارد و نخواهد بود.

جان ایکنبری در مقاله "قدرت‌یابی چین و آینده غرب :آیا نظام لیبرال می‌تواند بقا داشته باشد؟" به بحث قدرت یابی چین و رفتار استراتژیک این کشور می‌پردازد و استدلال می‌کند که این کشور در پی تغییر رادیکال این نظم و رفتاری شبیه آنچه آلمان و ژاپن در جنگ جهانی دوم انجام دادند را صورت نخواهد داد. از منظر وی قدرت یابی چین چارچوب نظم لیبرال موجود را تغییر نخواهد داد و مانند رشد آلمان و ژاپن در دهه ۱۹۸۰ قابل مدیریت خواهد بود(Ikenberry 2008) .

ریچارد روزکرانس نیز با اشاره به بحث قدرت یابی خشونت آمیز قدرت‌های بزرگ در گذشته تاکید دارد که آنچه در گذشته روی داده است، ممکن است در آینده رخ ندهد. بر این مبنا ظهور قدرت‌های جدید متفاوت از ظهور قدرت‌ها در گذشته روی خواهد داد. دلیل این امر به گمان وی آن است که وضعیت اقتصاد جهانی در اثر فرایند جهانی‌شدن، با گذشته ماهیتاً متفاوت شده است. او تاکید دارد که در وضعیت موجود اقتصاد جهانی، وابستگی کشورها به یکدیگر بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر شده است که عمدتاً ناشی از بین‌المللی شدن تولید است. بنابراین قدرت‌های بزرگی که از نیروی نظامی پرقوتی نیز برخوردارند، باز به تولیدات و

بازارهای سایر کشورها وابسته‌اند. قدرت‌های جدید نیز از این وضعیت مستثنی نیستند. او استدلال می‌کند که شکل‌گیری چنین وابستگی متقابل عمیقی باعث شده تا وابستگی قدرت‌های نوظهور به سایر کشورها روزافزون گردد و به لحاظ هزینه ـ فایده تسخیر سایر سرزمین‌ها برای آنان توجیه نداشته باشد. البته او تاکید می‌کند که‌این بدان معنا نیست که سرشت روابط این قدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ کاملاً صلح‌آمیز خواهد بود، زیرا گاهی کشورها بدون دلیل کافی عقلانی یا با در نظر داشتن منافع کوتاه‌مدت اقدام به جنگ می‌کنند. نهایتا روزکرانس نتیجه می‌گیرد که اگرچه هیچ‌کس نمی‌تواند ثبات و صلح درازمدت در روابط قدرت‌های بزرگ را پیش‌بینی کند، اما روندهای اقتصادی، (Rosecrance 1992). سیاسی و نظامی، صلح درازمدت را بسیار بیش از سایر گزینه‌ها محتمل می‌سازد

برخی دیگر از متفکرین معتقدند که در دوران پسا جنگ سرد دو گونه از تغییر در نظم بین‌المللی رخ داده است یکی تغییر ساختاری که به معنای روند چند قطبی شدن نظام بین‌الملل و به بیانی که گیلپین به کار می‌گیرد تغییر سیستمیک و دیگری تغییر سیستم‌هاست بدان معنا که ماهیت بازیگرانی که در صحنه بین‌المللی عمل می‌کنند نیز تغییر یافته است. به عنوان مثال جوزف نای در تازه ترین کتاب خود با عنوان آینده قدرت استدلال می‌کند که دو نوع تغییر به موازات یکدیگر در نظام بین‌الملل در حال وقوع است یکی تغییر کانون قدرت دولت‌ها از شرق به غرب و دیگری انتقال قدرت از دولت‌ها به بازیگران غیر دولتی. این تغییر در گزارش آینده پژوهی ای که شورای اطلاعات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۸ تحت عنوان روندهای جهانی تا ۲۰۲۵ منتشر کرد نیز با تاکید آمده است که در سال ۲۰۲۵ دیگر نظام بین‌الملل دولت محور وجود نخواهد داشت.

آنچه از منظر بحث حاضر اهمیت دارد آنکه نظم موجود بین‌المللی نظمی نهادینه است. نظم نهادینه نظمی است که بر محور نهادهای سیاسی و حقوقی مورد توافق شکل گرفته نهادهایی که در جهت احقاق حقوق و محدود کردن اعمال قدرت به کار گرفته می‌شوند. در این نظم قدرت محدود میشود تا پیامدهای آن کاهش یابد. این نظم به صورت کامل آن در سیاست داخلی شکل می‌گیرد ولی در صحنه بین‌المللی به درجاتی

ضعیف است. نظم نهادینه بنا بر تعریف عبارت است نظمی که از طریق قواعد مورد توافق، نهادها و اقتدار رسمی- نهادی، اعمال قدرت را محدود می‌کند.

این نظم از سه ویژگی اصلی برخوردار است:

۱-توافق بر سر اصول و قواعد نظم یا توافق بر سر قواعد بازی. این امر به نظم مشروعیت می‌بخشد.

۲-نهادها و قواعد ایجاد شده که محدودیت‌های اقتدارآمیز بر اعمال قدرت بار می‌کنند. این بدان معناست که قدرتمندان از طریق و در قالب فرایند نهادها تنها می‌توانند به اعمال قدرت بپردازند.(Ikenberry 2006)

۳- در این نظم قواعد و نهادها در بطن یک نظام سیاسی بزرگتر قرار گرفته اند و به راحتی قابل تغییر نیستند

تحول مهمی که اکنون در جریان است و بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل همانگونه که در بالا اشاره شد به آن پرداخته اند، در واقع دگرگونی‌های محتمل در این نظم نهادینه در پیامد انتقال قدرت است. این نظم که در دوران پس از جنگ جهانی دوم در منطقه صلح لیبرالی شکل گرفت و در دوران پسا جنگ سرد جهان گستر شد، دوره ای از ثبات هژمونیک را در اقتصاد جهانی ایجاد کرد و همین امر آنگونه که گیلپین می‌گوید باعث شد تا بازیگران جدیدی به سرعت سر برآورند. این بازیگران طبیعتا تقاضاهای جدیدی دارند، تقاضاهایی که اگر پاسخ گفته نشود بحران در نظم موجود را ژرف خواهد کرد.

یکی از مهمترین این تقاضاها معطوف به اصلاح نهادهای بین‌المللی است. بسیاری از بازیگران جدید بویژه گروه موسوم به بریک معتقدند که این نهادها بر مبنای الزامات دهه ۱۹۵۰ شکل گرفته اند و هنوز نیز بر همان مبنا عمل می‌کنند، در حالی که در این دوران توزیع قدرت در صحنه بین‌المللی به شدت دگرگون شده است. بنابراین اینان مدعی اند که اگر این نهادها اصلاح نشوند به سرعت کارکرد و معنای خود را از دست می‌دهند. نماد عینی این امر را در مناقشه ای که می‌ان این گروه و کشورهای غربی بر سر تعیین رییس جدید صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در سالهای گذشته درگرفت می‌توان به عینه دید. بنابراین اینکه به تقاضای بازیگران نوظهور که برخی از آنان چالشگران بالقوه نیز هستند چگونه پاسخ داده شود یکی از عوامل مهم تاثیرگذار در آینده نظم بین‌المللی به شمار می‌آید.

تحول دیگری که بر آینده این نظم تاثیرات پراهمیتی بر جای خواهد گذاشت، انتقال قدرت از بازیگران دولتی به بازیگران غیر دولتی در پیامد فرایند جهانی شدن و انقلاب اطلاعاتی است. انقلاب اطلاعاتی که برخی آن را انقلاب صنعتی سوم می‌خوانند موجبات تغییر در توانمندیهای بازیگران سنتی اقتصاد سیاسی بین‌الملل را فراهم آورده و بازیگران غیردولتی را به عنوان رقبایی در برابر دولت‌ها و سازمانهای بین‌المللی برافراشته است. از این رو نهادهای بین‌المللی باید به یک وجه دیگر انتقال قدرت که می‌تواند چالش‌های ماهیتا جدیدی را پیش روی آنان ایجاد کند توجه کنند.

منابع

european commission. (2010, 11 21). Retrieved 12 19, 2010, from bilateral trade: http://ec.europa.eu/trade

Aslund, A. (2010). Why Doesn't Russia Join the WTO? *33*(2).

Atkins, R. (2010, 08 13). *china confirmed as world's top exporter.* Retrieved 12 14, 2010, from Financial Times: http://www.ft.com

Bermer, I. (2010). *The End of Free Market.* Washington D.C.: ww norton.

Birdsall, N., & Fukuyama, F. (2011). The Post-Washington Consensus. *90*(2).

Bottelie, P. (2007). China's Economy in 2020: The Challengeof a Second Transition. *Asia Policy*, 37-41.

Carnegie Endowrnment. (2010). *The World Order in 2050.* Washington D.C.: Carnegie Endowrnment.

Chari, C. (2008). *War, Peace and Hegemony in a Globalized World.* London: Rutledge .

Dadush, U., & Shimelse. (2009). *The Transformation of World Trade.* Washington d. C.: Carnegie endowrnment for international peace .

Fukuyama, F. (1989). The End of History? *21*(3).

Fukuyama, F. (2008). Is America ready for post American world ? *The American Interest*, 28-32.

Goldman sach. (2008). *The expanding middle:the exploding world middle class and falling global inequality.* London: Goldman Sach.

Goldman Sachs. (2008). *India rising growth potential.* London: Goldman Sachs.

Green, M. (2001). strategic asia 2001-1002. *Strategic Asia*, 7-8.

Gs global economic website. (2007). *The N-11: More Than an Acronym.* London: Goldman Sachs.

Hass, R. N. (2008). The Age of Nonpolarity:What Will Follow U.S.Dominance. *Foreign Affairs*, 12-19.

Ikenberry, J. J. (2006). *After Victory.* Chicago: Stanford University press.

Khana, P. (2010). *How To Run The world.* Washington D.C. : Palgrave.

Mahbubani, K. (2008). *The New Asian Hemisphere.* Singapour: Public Affairs.

Mohan, R. (2010). Rising India: Partnerin Shaping the Global Commons? *The Washington Quarterly, 33*(3), 37.

National Intelligence Council . (2008). *Global Trends 2025: A Transformed World.* Washington D.C. : National Intelligence Council .

National Intelligence Council. (2008). *Global Trends 2025: A Transformed World.* Washington DC: National Intelligence Council.

National Intelligence Council. (2010). *Global Governance 2025: At a Critical Juncture.* Washington.D.C.: National Intelligence Council.

National Intelligence Council. (2012). *Global Trends 2030: an alternative world .* Washington D.C. : National Intelligence Council.

Onis, J. (2008). Brazil Big Moment. *Foreign Affairs*, 27.

Pape, R. (2009). Empire Falls. *The National Interest*, 21.

Patterson, D. (2009). *The New Global Trading Order.* Cambridge: Cambridge University Press.

Stiglitz, J. E. (2008). *The Washington Consensus Reconsidered.* London: Oxford University Press.

Stiglitz, J. E. (2008). *The Washington Consensus Reconsidered.* Washington D.C: Oxford Univrsity Press.

The Economist. (2011). *The dating game.* London: The Economist.

Tribe, M. A. (2008). *International Development Studies: Theories and Methods in Research and Practice.* London: palgrave.

World Bank. (n.d.). *South-South' FDI and Political Risk Insurance:Challenges and Opportunities.* Washington D. C.: WORLD BANK GROUP MULTILATERAL INVESTMENT GUARANTEE AGENCY.

World Economic Forum. (2009). *China and the World: Scenarios to 2025.* Geneva: World Economic Forum.

Zakaria, F. (2008). The Future of American Power. *Foreign Affairs*.

تلیس, ا. (۱۳۸۳). *سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی* . تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران.

فصل ششم

رابطه سیاست خارجی و توسعه اقتصادی؛ مطالعه موردی تجربه‌های موفق

مقدمه

بی شک نحوه مواجه شدن با مدرنیته، مهمترین چالش نخبگان دنیای اسلام در دوران مدرن بوده است. به بیان دیگر در دو سده اخیر، نحوه مواجه شدن با تمدن رو به پیشرفت غرب، چالشی کلیدی برای نخبگان جهان اسلام ایجاد کرده است؛ چالشی که هنوز هم در اشکالی چون بهار عربی و سایر تحولات رخ می‌نماید. این چالش یا به عبارت بهتر، این پرسش، شکاف‌های متعددی را در جهان اسلام شکل داد. اساسا تمدن غربی و برآمدن این تمدن باعث شد تا یکپارچگی گذشته جهان که در قالب امپراتوری‌ها تجلی و تجسم می‌یافت، از بین برود و جایگزینی یکپارچگی گذشته با دشواری‌های متعددی روبرو گردد.

از همین رو در جهان اسلام پاسخ‌های متفاوتی به چالش غرب داده شد. برخی بر بازگشت به خویشتن و تأکید بر ارزش‌های سنتی همت گماشتند. دیگرانی به بیان معروف، راه حل را در غربی شدن یافتند و تلاش کردند تا ارزش‌های سنتی اسلامی را به حاشیه رانده تا بدان وسیله بتوانند روند توسعه را به پیش رانند. برمبنای همین تعارض گرایی این دو قرائت افراطی است که توفیق در روند توسعه در جهان اسلام پدیده‌ای نادر محسوب می‌شود. در واقع برخلاف سایر مناطق در حال توسعه و مناطق غیر غربی همچون آمریکای لاتین و آسیای شرقی، جهان اسلام هنوز در مواجهه با پدیده مدرنیته چالش‌های عدیده‌ای دارد و همچنان پرسش بنیادین و تا حد قابل توجهی بی پاسخ آن است که راه صحیح مواجه شدن با مدرنیته کدام است؟

اما قرائت دیگری نیز در میان این دو قرائت افراطی وجود داشت و آن، قرائتی است که به تدریج در جهان اسلام شکل گرفت و مدعی نوعی تلفیق میان ارزش‌های اسلامی و دنیای مدرن بود. البته همانگونه که اشاره شد، این قرائت در جهان اسلام در حاشیه بوده است از همین رو در معدود کشورهای اسلامی توانسته به موفقیت‌های قابل توجهی دست یابد.

بر همین مبنا، توجه به اندک کشورهایی در جهان اسلام که توانسته اند پاسخ معقول و مقبولی به‌این پرسش دهند، اهمیت ویژه‌ای دارد. مالزی و ترکیه از مهمترین کشورهای جهان اسلام هستند که توانسته اند پاسخی معقول و منطقی به چالش توسعه ارائه دهند و در واقع پارادایم میانه روانه در جهان اسلام را عملی سازند؛ پارادایمی که مدعی قابلیت همزیستی مسالمت آمیز میان ارزش‌های اسلامی و ارزش‌های مدرن توسعه است. بنابراین بررسی تجربه‌این دو کشور و روند توسعه آنها چه به لحاظ منطق نظری و چه آنچه در عمل روی داده، واجد اهمیت ویژه است. از همین رو، در ادامه تجربه‌این دو کشور در روند توسعه و به ویژه در مقطعی که حاملان پارادایم میانه روانه به قدرت رسیده اند و به دوران طلایی توسعه در این کشورها شکل داده اند، را مورد بررسی قرار خواهیم داد و در نهایت نیز در جمع بندی مباحث، شباهتهای این دو مدل و دلایل توفیق آنان را به طور اجمالی بررسی خواهیم کرد:

۱– چین: آزمایشگاه نظریات توسعه

"ما، مردم چین برخاستیم" (چانگ و هالیدی ۱۳۸۸, ۵۴۷). این جمله تاریخی را مائو زدونگ، رهبر کاریزمایی انقلاب چین، در آستانه پیروزی بر زبان راند. اما این برخاستن آسان نبود و تاریخ دولت انقلابی چین از آن هنگام تاکنون واجد فراز و فرودهای بسیار بوده است. اول اکتبر ۱۹۴۹، نقطه عطفی در تاریخ چین به شمار می‌آید. در این روز حزب کمونیست پس از حدود سه دهه مبارزه، قدرت را در دست گرفت و چین دچار جنگ داخلی را در مسیر نوینی قرار داد. از آن هنگام تا کنون تفکرات توسعه‌ای مختلفی در این کشور مورد آزمون قرار گرفته‌اند و نتایج متفاوتی به بار آورده‌اند. با عنایت به جایگاه کنونی چین به عنوان تجربه‌ای موفق در تاریخ توسعه، در ادامه تفکرات توسعه‌ای در این کشور از مقطع پیروزی انقلاب ۱۹۴۹ تا کنون و نتایج این تفکرات را مورد بحث قرار خواهیم داد.

دولت انقلابی در متن نظام بین‌الملل دوقطبی سربرآورد و الزامات ساختاری این نظام، آن را وادار کرد تا با تکیه بر یک قطب به مقابله با قطب دیگر بپردازد؛ امری که رهبران آن را با واقعیت‌های تلخ رهبری یک دولت آشنا کرد. شاید از همین روست که مائو در پاسخ به منتقدان حزبی‌اش که کرنش در برابر شوروی و وابسته شدن به آن را برنمی‌تابیدند گفته بود " گرفتن کمک از شوروی مانند بیرون کشیدن تکه گوشتی از

دهان ببر است" (شاهنده ۱۳۶۶, ۷۹). ائتلاف با شوروی نقطه آغاز مسیر پر پیچ و خم برخاستن دولت انقلابی چین و دگرگونی‌های آن بود. جنگ کره (۱۹۵۳- ۱۹۵۰)، جنبش صد گل[1]، جنبش مقابله با راست‌ها[2]، جهش بزرگ به جلو[3]، درگیری با شوروی، انقلاب فرهنگی[4] و نهایتاً دیپلماسی پینگ پنگ،[5] مراحل پراهمیت روند حرکت دولت انقلابی در دوران مائو بود؛ حرکتی که بعد از مرگ رهبر کاریزمایی انقلاب، وارد مراحل نوینی شد و از آنجا که دگردیسی دولت انقلابی به دولتی توسعه گرا ریشه در مراحل پس از مرگ مائو و به ویژه مرحله اصلاحات و سیاست درهای[6] باز دارد، این مراحل را با اندکی تفصیل در این مقاله مورد واکاوی قرار می‌دهیم.

الف: تحولات تفکر توسعه‌ای در چین از آغاز سیاست در های باز تا پایان جنگ سرد

همانگونه که اشاره شد، دولت برآمده از انقلاب چین از مقطع پیروزی انقلاب تا مرگ رهبر کاریزمای آن، مراحل مختلفی را پشت سر گذارد. در همه‌این مراحل، به ویژه در دوره انقلاب فرهنگی، دیدگاهی مخالف با دیدگاه مائو در درون حزب وجود داشت، دیدگاهی که چوئن‌لای و دنگ‌شیائوپینگ، رهبران آن به شمار می‌رفتند. اینان در قرائت خود از مارکسیسم، الگوی توسعه چین و روابط آن با دنیای خارج، اختلافات اساسی با مائو داشتند. این اختلافات در دوران انقلاب فرهنگی به اوج خود رسید و دنگ و سایر همفکرانش تحت عنوان پیروان راه سرمایه‌داری مورد آزار و تحقیر قرار گرفتند و تصفیه شدندو چوئن‌لای نیز با سکوت و تمکین در برابر خواست مائو، توانست موقعیت خود را حفظ نماید. اما تبعات مخرب انقلاب فرهنگی (۱۹۷۶-۱۹۶۶) که در واقع تبلور تفکر مائو به شمار می‌رفت، به تدریج زمینه را برای تسلط تفکر دنگ و حامیانش در درون حزب فراهم آورد. مرگ مائو و نیز چوئن‌لای در سال ۱۹۷۶، زمینه را برای بازگشت دنگ به قدرت و تسلط بر حیات سیاسی چین پس از دو سال جدال با حامیان مائو و سرنگونی باند چهار نفره فراهم آورد(Yu Cao 2006, 59) .

[1]. hundred flowers campaign
[2].anti-rightist movement
[3]. great leap forward
[4] Cultural revolution
[5] .ping pong diplomacy
[6] .reform and opening up policy

تسلط دنگ بر حزب کمونیست و دولت برآمده از انقلاب ۱۹۴۹ را می‌توان مهمترین مرحله در روند تفکر توسعه‌ای در این کشور دانست. زیرا مسیر حرکت آن در دو حوزه داخلی و خارجی از این مقطع به بعد دچار دگرگونی شد. دنگ در چارچوب برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز، مسیر حرکت جدید دولت برآمده از انقلاب را ترسیم کرد. همانگونه که از عنوان این برنامه پیداست، دنگ به عنوان رهبری که زندگی سیاسی خود را با حزب کمونیست آغاز کرده و در متن دولت انقلابی تداوم بخشیده بود، اصلاح در داخل و تغییر در سیاست خارجی را مکمل و مقوم هم می‌دانست. او برخلاف مائو (و با درس گرفتن از تجربه دوران مائو) که بنیاد دولت انقلابی را بر مبنای مقابله با آمریکا و در مقاطعی شوروی از یک سو و قرائتی راست‌کیشانه از مارکسیسم در داخل، از دیگر سو قرار داده بود، اصلاحات اقتصادی بازار محور و نیز گشایش درها به سوی جهان خارج و نیل به نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز با دنیای سرمایه‌داری را مبنای بازسازی نظام برآمده از انقلاب قرار داد، نظامی که به زعم وی اگر در این مسیر قرار نمی‌رفت، سرانجامی جز زوال نداشت. از همین روی است که اگر دوگانه " انقلاب و جنگ " یعنی لزوم حفظ مسیر مائویی انقلاب در داخل و اجتناب ناپذیری جنگ با دنیای سرمایه‌داری در صحنه بیرونی، رئوس تفکر سیاسی مائو را تشکیل می‌داد، در مورد دنگ، این رئوس عبارت بودند از " صلح و توسعه". وی معتقد بود که رسالت نظام سیاسی برآمده از انقلاب، پیشبرد توسعه اقتصادی و اجتماعی است و پیشبرد توسعه، مهمترین نیروی ایجاد صلح در جهان است. شاید این دو جمله مشهور دنگ و مائو، به بهترین وجهی تفاوت در نگرش آنان به قدرت و نیز توسعه چین را نشان دهد. "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید" (چانگ و هالیدی ۱۳۸۸, ۶۵۹) از مشهورترین جملات مائو است و " نوسازی اقتصادی و فناورانه ستون‌های قدرت و استقلال چین هستند" (کاستلز ۱۳۷۵, ۶۷۳) از مشهورترین جملات دنگ. از انجا که ازدوران اصلاحات تا کنون تفکر دنگ مهمترین تأثیرات را بر روند توسعه چین گذارده است ،تبیین هرچند مختصر آن بویژه در نسبتی که با سیاست خارجی برقرار می کند ضروریست.

تفکر دنگ شیائوپینگ محصول مطالعات علمی او نبود، بلکه بیشتر برگرفته از تجربیاتش در حکومتداری در چین از انقلاب ۱۹۴۹ به بعد بود. تجربیاتی که به‌تدریج به تفکر او پیرامون سیاست بین‌الملل، توسعهٔ

چین و چگونگی پیشبرد توسعه در این کشور شکل بخشید. برای فهم بهتر تفکر دنگ می‌توان آن را حول دو محور مرتبط با یکدیگر ارائه کرد: نگاه به سیاست بین‌الملل و نگاه به توسعه و امنیت ملی.

از منظر دنگ، موضوع اصلی سیاست بین‌الملل، نه «جنگ و صلح» بلکه «توسعه و صلح» است و در این میان توسعه اهمیت بیشتری دارد، زیرا مادامی که توسعهٔ اقتصادی دستور کار اصلی سیاست کشورها باشد، آنان ناگزیر از همکاری و تعامل با یکدیگر هستند. همکاری و تعامل کشورها با یکدیگر ، خطر جنگ را نیز کاهش می‌دهد و صلح را تقویت می‌کند. اعتقاد دنگ به «صلح و توسعه»، به‌عنوان مسائل اصلی در سیاست بین‌الملل، حاکی از فاصله گرفتن او از قرائت مائو از مارکسیسم بود زیرا مائو معتقد بود که جنگ با سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر است و باید برای پیروزی از یکسو به انقلاب و صدور آن اهتمام ویژه ورزید؛ و از دیگر سو نیروی نظامی را تقویت کرد. به همین دلیل بود که پیوسته بر دو گانهٔ «انقلاب و جنگ» پای می‌فشرد.

دنگ با فاصله گرفتن از تفکر مائو، معتقد بود که می‌توان از وقوع جنگ میان اردوگاه کمونیسم و سرمایه‌داری اجتناب کرد، مشروط بر آنکه طرفین در مدیریت صحنهٔ بین‌المللی به‌خوبی عمل کنند (Goodman 1994, 77-80). او در ۱۹۸۵ اعلام کرد که تا پنج سال آینده جنگ جهانی‌ای در کار نخواهد بود(X.U 2005, 39) . از آن هنگام به بعد، دنگ تلاش منظمی را در تغییر نگاه چین به صحنهٔ بین‌المللی و به ویژه به مسئلهٔ جنگ و صلح صورت داد. تقریباً هر ساله در مناسبت‌های مهم حزب کمونیست، اعلام می‌کرد که جنگ در پنج یا ۱۰ سال آینده اتفاق نخواهد افتاد(Way 2007) .

برپایهٔ درک جدید از جنگ و صلح، دنگ قضاوت جدیدی پیرامون روندهای ممکن در عرصهٔ سیاست بین‌الملل ارائه کرد. در واقع او بود که درک حزب کمونیست به‌مثابهٔ دستگاه رهبری از صحنه بین‌المللی را تغییر داد و پیش شرط لازم برای توسعه چین را فراهم آورد؛ در پی این تغییر، فهم حزب کمونیست از جهان از دوگانه «جنگ و انقلاب» به «صلح و توسعه» و لزوم آن دگرگون شد. دنگ معتقد بود «هنگامی که چالش و درگیری میان گروه بزرگی از کشورهای شرق و غرب و نیز میان دو ابرقدرت به‌نحو محسوسی

کاهش یافته است، عوامل اصلی که قادر به‌ایجاد جنگ بودند نیز از میان رفته‌اند، زیرا تنها دو ابرقدرت قابلیت برپایی جنگ را دارند و نه سایرین»(Way 2007) .

به اعتقاد دنگ، رقابت تسلیحاتی میان دو قطب در آن دوران به امری ثانویه تبدیل شده بود و توسعه اقتصادی، علمی و فنّاوری کانون اصلی رقابت بود. از نظر او در دهۀ ۱۹۸۰ «انقلاب جدید فنّاوری و علمی به‌سرعت در جهان در حال گسترش است. اقتصاد، علم و فنّاوری نقش اصلی را در رقابت‌های جهانی ایفا می‌کنند. ایالات متحده، شوروی، کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه، همگی به‌طور جدی با این وضعیت مواجهند. در این وضعیت قدرت‌های بزرگ نظامی جهان با کاهش تسلیحات خود، مسابقۀ تسلیحاتی را سرد کرده‌اند. اغلب قدرت‌ها سریعاً به‌سمت اصلاحات اقتصادی و تعدیل پیش رفته‌اند و به‌شدت در حال تقویت فنّاوری‌های پیشرفته خویش هستند تا به‌واسطۀ آن بتوانند با برتری اقتصادی و فنّاوری، به برتری در ابتکارات راهبردی دست یابند»(M. D. Swine 2003, 72) .

بنابراین در مجموع باید گفت با نفوذ تفکر دنگ در حزب کمونیست، نگرش چین به توسعه دگرگون شد، دگرگونی‌ای که پس از نشست سوم اجلاسیه یازدهم کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست، آشکارا بروز و ظهور یافت و می‌توان آن را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۱.دیدگاه حزب کمونیست پیرامون «جنگ وصلح» به مثابۀ موضوعات اصلی سیاست بین‌الملل دگرگون شد و حزب به‌این جمع بندی رسید که در دراز مدت جنگی همه‌گیر اتفاق نخواهد افتاد.

۲.توسعۀ اقتصادی کانون اصلی شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی چین در صحنۀ بین‌المللی شد (Cheng XU 2001).

در بررسی نسبت توسعه و امنیت ملی این نکته را با قاطعیت می‌توان گفت که «توسعه» مرکز ثقل تفکر دنگ را تشکیل می‌داد. البته نگاه او به توسعه عمدتاً ابعاد اقتصادی و اجتماعی آن را در برمی‌گرفت. درک دنگ از توسعه شامل مجموعه‌ای از ایده‌ها بود که از آن تحت عنوان سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی[1] نام برده است. از منظر دنگ، چین در آن دوره (اواخر دهه ۱۹۷۰)، هنوز در مراحل آغازین سوسیالیسم قرار

[1] socialism with Chinese charachteristics

داشت و این امر پی‌ریزی اقتصاد بازار سوسیالیستی را به هدفی استراتژیک تبدیل می‌کند؛ اقتصادی که به‌غایت از ایدئولوژی رادیکال به‌دور باشد. در پی رسیدن به‌این هدف استراتژیک، دنگ معتقد بود که تنها با آزادسازی و توسعهٔ نیروهای تولید، می‌توان اولاً به ارتقای استانداردهای زندگی مردم همت گماشت و ثانیاً قدرت ملی را افزایش داد.از این رو می‌توان گفت، هدف نهایی توسعه از نظر دنگ، رساندن چین به کشوری مرفه، قدرتمند، دموکراتیک (در معنای مارکسیستی) و سوسیالیست(تداوم سلطه حزب کمونیست) بوده است.او جهت رسیدن به‌این هدف مراحل سه‌گانه‌ای را ترسیم کرد:

مرحلهٔ اول (۱۹۹۰- ۱۹۸۱)؛ هدف اصلی در این سال‌ها دو برابر کردن تولید ناخالص ملی (GNP) و فراهم آوردن حداقل‌های زندگی مردم (خوراک و پوشاک) بود.

مرحلهٔ دوم (۲۰۰۰- ۱۹۹۰): هدف اصلی رساندن تولید ناخالص ملی به یک تریلیون دلار تحقق درآمد سرانه‌ای بین ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار بود.

مرحلهٔ سوم (۲۰۵۰ – ۲۰۰۰): رسیدن به سطح استانداردهای کشورهای توسعه یافته، به عبارت دیگر محقق ساختن توسعه و تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ(Fulin 2000, 296-298) .

دنگ شیائوپینگ برای طی این مسیر، ایدهٔ استراتژیک «هستهٔ اصلی و دو مؤلفهٔ اساسی» را ارائه کرد. وی معتقد بود باید نوسازی سوسیالیستی را وظیفهٔ اصلی تلقی کرده (هسته) و سیاست درهای باز و نیز پیشبرد اصول چهارگانه را به عنوان مؤلفه‌های اصلی آن در نظر گرفت. این ایده باید چراغ راهنمای حزب کمونیست در دوران جدید (۱۹۷۸ به بعد) باشد. او تأکید داشت که حوزه‌های اصلی توسعه باید شامل کشاورزی، انرژی، حمل و نقل و علم و آموزش باشد. او پیرامون علم و فنّاوری نیز دیدگاه جدیدی در حزب کمونیست مطرح کرد. بر مبنای این دیدگاه، اندیشمندان، نیروهای اصلی تولید به‌شمار می‌آمدند و در واقع عضو طبقه کارگر هستند. بر این مبنا سیاست‌های مهمی جهت شکوفایی حوزهٔ علم و آموزش در پیش گرفت تا بتواند در آینده چین را در حوزهٔ فنّاوری‌های پیشرفته در موقعیت برتری قرار دهد(Pye 1991) .

دنگ توسعه را نیاز راهبردی چین می‌دانست و معتقد بود که چین (اواخر دهه ۱۹۷۰)، با چالش‌ها و فرصت‌های مهمی روبروست، فرصت‌هایی که عمدتاً در حوزهٔ اقتصاد جهانی قرار داشت. از منظر او در آن

دوران ساختار بین‌الملل دچار دگرگونی‌های عمیقی شده و جنبش سوسیالیستی رو به افول بود. بنابراین چین می‌بایست با ایجاد تحول در اقتصاد خود، ضمن حفظ بقاء به ارتقای جایگاه خود در صحنهٔ بین‌الملل نیز بپردازد. وی در این مسیر، با رد تفاسیر جزم‌گرایانه از مارکسیسم و کپی‌برداری از مدل‌های توسعه غربی، پیوسته بر «جست‌وجوی حقیقت از طریق واقعیات» تأکید داشت، حقیقتی که آن را «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» نامید(Goble 1990) .

بنابراین می‌توان گفت که توسعه کانون اصلی تفکر دنگ را تشکیل می‌داد؛ او آن را نه تنها رسالت تاریخی حزب کمونیست، بلکه مهمترین چالشی می‌دانست که چین آن دوران با آن روبرو بود. به نظر دنگ «تنها هنگامی که مسئله توسعه حل شود، قدرت ملی همه‌جانبه افزایش یابد و استانداردهای زندگی مردم بالا رود، آنگاه چین خواهد توانست بر جایگاه مناسب خود در جهان تکیه زده و اهداف خود را پیش برد»(تاکید از من است)(Chang 1991, 32) . رسیدن به چنین هدفی طبعاً نیازمند الزاماتی است. یکی از مهمترین این الزامات در نگاه دنگ، وجود محیط امنیتی با ثبات است و اینجاست که پیوند تنگاتنگ توسعه و امنیت نمایان می‌شود. دنگ معتقد بود که امنیت چین رابطهٔ تنگاتنگی با امنیت سایر کشورها به‌ویژه همسایگان آن دارد. بنابراین تأمین آن نیازمند در پیش گرفتن رویکردی چندجانبه و تعامل با سایرین، در جهت ایجاد محیط امنیتی پیش‌بینی‌پذیر و قابل اطمینان است.

از انقلاب اکتبر ۱۹۴۹ تا به قدرت رسیدن دنگ در ۱۹۷۸، نگاه حزب کمونیست به امنیت، همواره رنگ و بوی غلیظ نظامی داشت و بالتبع، تقویت آن در تقویت بنیه نظامی دیده می‌شد. دنگ با نفی این نگاه تأکید داشت که قدرت چین باید در تمامی جوانب افزایش یابد تا امنیت آن تأمین شود. او معتقد بود که امنیت ملی تابعی از توسعه‌یافتگی است و در صورت رسیدن به استانداردهای توسعه‌یافتگی، امنیت ملی به طور طبیعی تأمین خواهد شد. دنگ تأکید داشت که توسعهٔ نظامی باید تابعی از توسعه اقتصادی و در خدمت آن باشد. از منظر او توسعهٔ نظامی تنها بخشی از توسعهٔ اقتصادی است و بالتبع طراحی و پیشبرد آن باید در هماهنگی کامل با توسعهٔ اقتصادی صورت گیرد. در این چارچوب، نیروهای مسلح می‌بایست در توسعهٔ اقتصادی مشارکت نموده و منابع و امکانات آنان نیز در جهت توسعهٔ اقتصادی به‌کار گرفته شود. این رویکرد

دنگ به توسعهٔ نظامی، در چارچوب درک او از مفهوم «قدرت ملی» و استنباطی که از روندها و فرآیندهای نظام بین‌الملل داشت، قابل تحلیل است. به اعتقاد وی از یک سو پایهٔ اصلی شکل‌دهی، تثبیت، تداوم و افزایش قدرت ملی یک کشور در توسعهٔ اقتصادی نهفته است؛ و از سوی دیگر نظام بین‌الملل تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی از ثبات پایدار برخوردار است. بنابراین توسعهٔ نظامی اولویت ثانویه دارد (تاکید از من است). از همین‌روست که او همواره تأکید داشت هنگامی که شرایط عمومی کشور بهبود یافت و قدرت ملی توسعه یافت، برای ما آسان‌تر است که به توسعهٔ دفاع ملی بپردازیم(Goodman 1994, 213) .

بنابراین می‌توان گفت که در نگاه دنگ، امنیت تابعی از توسعه است و تنها هنگامی می‌توان آن را تأمین کرد که مسئلهٔ توسعه حل شده باشد. در این رویکرد، امنیت ابزار نیل به توسعه نیز هست، بدان لحاظ که محیط امنیتی با ثبات و موقعیت استراتژیک مساعد، شرط لازم گام برداشتن در مسیر توسعه به شمار می‌آیند. به بیانی دیگر، راهبرد سیاست خارجی و امنیت ملی، باید تابع و در خدمت توسعهٔ ملی باشند. پیامد چنین درکی از امنیت، کانونی شدن «همکاری» در سیاست خارجی چین بود. رویکرد دنگ به سیاست بین‌الملل و مفهوم امنیت، تحولات مهمی را در سیاست خارجی این کشور پدید آورد .

مهمترین تغییری که چارچوب نوین در سیاست خارجی چین ایجاد کرد، تغییر در «اصول راهنمای» آن بود. در دهه‌های قبل از اصلاحات، کمونیست‌های چینی همواره تأکید داشتند که انترناسیونالیسم پرولتاریا اصل راهنمای سیاست خارجی آنان است. اما با شروع دوران اصلاحات، ترکیبی از اصول میهن‌پرستی و بین‌الملل‌گرایی و تأکید بر برداشت رئالیستی از منافع ملی جایگزین آن مفاهیم شد. دنگ در دیدارهای خود با مقامات کشورهای مختلف، همواره تأکید داشت که دیپلماسی چین در مدار منافع ملی این کشور حرکت می‌کند(Lanteigne 2008) .

در این دوره به‌تدریج بر چسب «قدرت هژمونیک» که سابقاً برای مخالفت و تخطئهٔ ایالات متحده و در مراحل بعد شوروی در ادبیات سیاست خارجی چین به‌کار گرفته می‌شد، از میان رفت و به جای آن چینی‌ها اغلب از مخالفت خود با تفکر یا رفتار هژمونیک سخن به‌میان می آوردند. مهمتر آنکه در این دوران برای اولین بار در طول تاریخ مدرن چین، هیچ قدرتی تهدید عمده علیه امنیت ملی و بالتبع دشمن چین،

شناخته نشد. به‌همین دلیل مبنای تفکر استراتژیک در سیاست خارجی این کشور نیز، که بر پایهٔ تشکیل جبهه متحد برای مبارزه با دشمن مشترک قرار داشت، متحول شد(Lanteigne 2008, 135) .

افزون بر این در دوران مائو، به‌لحاظ نظری، سیستم سیاسی داخلی یک کشور، عامل شکل‌دهی به سیاست خارجی آن محسوب می‌شد. از منظر چین، کشورهای سوسیالیست بازیگرانی صلح‌طلب و کشورهای سرمایه‌دار و امپریالیست، بازیگرانی جنگجو و خواهان مناقشه و درگیری محسوب می‌شدند؛ لذا روابط خارجی این کشور نیز در زمان مائو با این ملاحظه تنظیم می‌شد. این نگرش در دورهٔ دنگ به‌سرعت تغییر کرد. رهبران چین در این دوران، نگرش دوری و نزدیکی به کشورها بر مبنای سیستم اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژی آنان را کنار گذاشتند و روابط خارجی خود را بر مبنای رویکردی عملگرایانه سامان دادند. شاهد این مدعا، بهبود سریع مناسبات چین با ایالات متحده، به‌عنوان رهبر دنیای سرمایه‌داری در آن دوران، بلافاصله پس از به قدرت رسیدن دنگ بود. دنگ پس از به قدرت رسیدن، در یکی از اولین سفرهای خارجی خود به‌ایالات متحده رفت و در آنجا صریحاً اعلام کرد که «ما نیازمند جدی همکاری و کمک ایالات متحده در فرایند توسعهٔ اقتصادی کشورمان هستیم»(Sullivan 2007, 178) . بهبود روابط با ایالات متحده، بهبود در روابط با کشورهای غربی و ژاپن را در پی داشت.

جایگاه تعاملات اقتصادی نیز در دوران دنگ در سیاست خارجی چین دگرگون شد .در دوران مائو و دوران قبل از باز شدن درهای چین به روی اقتصاد جهانی در اواخر دههٔ ۱۹۷۰، درک نخبگان چینی از اقتصاد بین‌الملل، محدود به «تئوری وابستگی»[1] بود. در این چارچوب آنان مهمترین علت فقر و عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم، از جمله چین را استثمار سرمایه‌داری جهانی و نظم نابرابر اقتصاد بین‌المللی می‌دانستند و تنها راه توسعه اقتصادی این کشور را تداوم استقلال سیاسی از طریق خودکفایی اقتصادی و تقویت مبارزهٔ هماهنگ کشورهای جهان سوم برای ایجاد نظم جدید در عرصهٔ اقتصاد بین‌الملل می‌دیدند. از سال ۱۹۷۸ به بعد، به جای اینکه علت عقب‌ماندگی چین از پنجره عملکرد سرمایه‌داری جهانی (توسعهٔ توسعه‌نیافتگی) نگریسته شود، دنگ تأکید داشت که عقب‌ماندگی چین ناشی از سیاست درهای بسته

[1] .dependency theory

(انزواگرایی) این کشور بوده است. از منظر او توسعه تنها در متن و بطن جهان قابل تحقق است و کشوری که نتواند اتصالات قوی با اقتصاد جهانی برقرار کند، امکان چندانی جهت پیشبرد توسعه ندارد (Chen and Zhong 2005). در واقع چرخش در نگاه چین به خود، ملاحظات عملگرایانه اقتصادی در سیاست خارجی این کشور را از اهمیتی ویژه برخوردار کرد. در این مقطع اگر چه چین در صحنهٔ تجارت بین‌المللی، شریک کوچکی به‌شمار می‌آمد و سهم چندانی در تجارت جهانی نداشت، اما جست‌وجو برای یافتن بازارهای خارجی، فنّاوری و سرمایه، به‌تدریج به هدف اصلی در سیاست خارجی این کشور تبدیل شد. در این دوران پیرامون دو مسئلهٔ مهم میان نخبگان چین با محوریت دنگ، اجماع حاصل شد:

۱-ارتقای موقعیت چین در عرصهٔ بین‌المللی و حرکت به سمت کسب موقعیت قدرتی بزرگ در این عرصه، بر پایهٔ اقتصادی پیشرفته میسر خواهد بود.

۲-توسعهٔ اقتصادی جز در متن و بطن جهان و برخورداری از اتصالات مستحکم با اقتصاد جهانی امکان‌پذیر نیست (Robison and Shambavgh 1995, 381).

جایگاه ویژه توسعهٔ اقتصادی در تفکر دنگ و امکان‌پذیری آن در پرتو برقراری روابط گسترده‌تر با اقتصاد جهانی و کشورهای مختلف به «تعاملات اقتصادی» در سیاست خارجی چین جایگاه ویژه‌ای بخشید؛ بدان صورت که اولاً از سیاست خارجی همچون ابزار بسترسازی برای پیشبرد توسعه اقتصادی استفاده شد و ثانیاً تلاش در جهت ایجاد ثبات در محیط امنیتی چین، به‌عنوان شرط لازم تداوم توسعهٔ اقتصادی در زمرهٔ اولویت‌های اصلی سیاست خارجی این کشور قرار گرفت.

تغییر نگاه به نظام بین‌الملل در دوران دنگ و تلاش جهت بهره‌گیری از چنین فرصت‌هایی جهت پیشبرد توسعهٔ اقتصادی، مشارکت در عرصهٔ بین‌المللی را به‌مثابهٔ الزامی مهم در سیاست خارجی چین مطرح کرد. پیامد این امر، مطرح شدن افزایش عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، به‌عنوان یکی از اهداف مهم سیاست خارجی چین بود. برای نیل به‌این هدف، مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی با اولویت عضویت در سازمان‌هایی که به سیاست سفلی (اقتصاد، علم، فنّاوری و مبادلات فرهنگی) می‌پرداختند، در دستور کار

قرار گرفت. در این دوره (۱۹۷۹ –۱۹۸۹)، آشکارا الگوی مشارکت این کشور در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی متحول شد.

به طور کلی می‌توان گفت که برخلاف دوران مائو، که سازمان‌های بین‌المللی از منظر چین سازمان‌های پلیدی بودند و در سلطهٔ معدودی از قدرت‌های بزرگ قرار داشتند؛ در دههٔ ۱۹۸۰، مشارکت چین در این سازمان‌ها به‌سرعت رو به گسترش و تعمیق رفت و رویکرد آن عمدتاً معطوف به بهره‌گیری از این سازمان‌ها در جهت پیشبرد توسعه شد و تغییر نظم موجود بین‌المللی، بیش از پیش در گفتمان سیاست خارجی چین رنگ باخت. در واقع در این دوران سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به‌مثابهٔ مجموعه‌هایی مستقل در سیاست خارجی چین باز تعریف شدند، مجموعه‌هایی که مشارکت فعالانه در آنها از الزامات سیاست خارجی چین به‌شمار می‌آمد.

از این رو می‌توان گفت که با تسلط تفکر دنگ بر حیات سیاسی چین، نگرش آن به قدرت و قدرت یابی دگرگون می‌شود و به تبع آن، نگاه چین به خود و جهان نیز دچار تغییرات اساسی می‌گردد و چین از بازتعریف نظام بین‌الملل فاصله می‌گیرد و بنیانگذاری نظمی جدید در اقتصاد و سیاست بین‌الملل از متن دستور کار سیاسی این کشور به حاشیه آن می‌رود. در واقع دنگ در چارچوب برنامه "اصلاح و سیاست درهای باز" اولویت‌های سیاست داخلی و خارجی چین را بازتعریف می‌کند و آن را در مسیر نوینی قرار می‌دهد. حرکت در مسیر جدید علیرغم بروز برخی مقاومت‌ها در درون حزب با قوت نزدیک به یک دهه ادامه یابد. در این دوران، اقتصاد چین از یک اقتصاد کاملاً برنامه‌ریزی شده، به سوی اقتصادی بر مبنای سازو کارهای بازار آزاد سوق داده می‌شود؛ روند عادی‌سازی روابط با ایالات متحده به عنوان رهبر و راهبر دنیای سرمایه‌داری تکمیل می‌شود و روابط رسمی دو کشور در اوائل ژانویه ۱۹۷۹، (پس از سه دهه،) مجدداً برقرار می‌گردد؛ روابط با اروپای غربی و ژاپن به عنوان کانون‌های دیگر ثروت و قدرت بازتعریف می‌شود و تنش‌زدایی در رابطه با شوروی اولویت می‌یابد(Kirby, Ross and Li 2005) .

دستور کار توسعه‌ای دنگ در حوزه اقتصاد نیز به سرعت آثار خود را نشان می‌دهد. اقتصاد چین از اوائل دهه ۱۹۸۰، وارد دوران طلائی رشد خود می‌شود و به طور متوسط نرخ رشدی بالغ بر ۹ درصد در سال را به

خود می‌بیند. اما رشد و پیشرفت، یک روی سکه تحولات چین در این دهه است و روی دیگر یا نیمه تاریک تحولات، نگرانی حزب از تبعات اجتماعی تغییرات سریع در چین و امکان مدیریت آن و نیز مناقشه در درون حزب بر سر تعریف مسیر صحیح اصلاحات و اساساً لزوم تداوم آن است. به بیان دیگر، تحول حزب و هنجارهای حزبی در اواخر دهه ۱۹۷۰ در چارچوب " اصلاح و سیاست درهای باز" تحول را در اقتصاد، اجتماع و فرهنگ و نیز سیاست خارجی چین سبب می‌شود و بر سر مدیریت این تغییرات نزاع سختی در درون حزب و نیز در روابط دولت و جامعه شکل می‌گیرد که واقعه تیان‌آن‌من در ۴ ژوئن ۱۹۸۹، نقطه اوج آن به شمار می‌رود.

در درون حزب و در تداوم سنتی که آغاز بنیانگذاری آن در سال ۱۹۲۱ وجود داشت، بر سر مبانی اصلاحات، سرعت و مسیر آن نیز به سرعت صف‌بندی‌هایی شکل گرفت. در یک سو محافظه‌کاران به رهبری لی‌پنگ[1] قرار داشتند که گرچه تا قبل از تیان‌آن‌من لزوم اصلاحات را رد نمی‌کردند، اما بر اعمال احتیاط در این مسیر و تقویت جایگاه‌ایدئولوژی پای می‌فشردند. در سر دیگر طیف، اصلاح‌طلبان رادیکال به رهبری ژائوژیانگ[2] قرار داشتند که علاوه بر لزوم پیشبرد سریع توسعه اقتصادی، بر توسعه سیاسی و دموکراتیک نمودن ساخت قدرت در چین نیز پامی‌فشردند. دنگ تلاش می‌کرد در میانه طیف قرار گیرد. گرچه تا پیش از واقعه تیان‌آن‌من، گرایش بیشتری به اصلاح‌طلبان داشت. ژائوژیانگ به عنوان نماد اصلاح‌طلبان رادیکال، طرفدار اقتصاد بازار، خصوصی کردن شرکت‌های دولتی و اصلاحات کلان اقتصادی برای رسیدن به اقتصاد بازار بود. او که در سال ۱۹۸۰ با حمایت دنگ به نخست‌وزیری چین و سپس در سال ۱۹۸۲ به عضویت کمیته دائمی دفتر سیاسی حزب به عنوان مهمترین و قدرتمندترین نهاد حکومتی در چین در آمد، نظریه مرحله مقدماتی[3] را برای دگرگونی نظام سوسیالیستی مطرح کرد که در قالب اصلاحات اقتصادی محقق می‌شد. او در دوره نخست‌وزیری خود، اصلاحات را محور اصلی فعالیت‌های خود قرار داد و با اجرای طرح مناطق ویژه اقتصادی در سواحل چین، واگذار کردن مدیریت صنایع به صنعتگران و کنترل تولید به کشاورزان آن را به پیش برد. او اصلاحات را بزرگترین آزمایش سوسیالیسم و بالتبع، حزب کمونیست چین

[1] .li peng
[2] .Zhao Ziyang
[3]- Primary Stage Theory

می‌دانست و معتقد بود که توسعه اقتصادی، پیوند تنگاتنگی با دموکراتیک شدن ساختار سیاسی دارد . او لزوم برگزاری انتخابات در روستاها را مطرح کرد و با بیان ایده شفافیت و گفتگوی ملی، خواستار مشارکت شهروندان در فرایند تصمیم‌گیری بود. او پیشنهاد جدایی حزب از دولت را نیز ارائه کرد که پس از تیان‌آن‌من به تابویی تبدیل شد. او ایده خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی را نیز در دوره ریاست خود مطرح کرد تا بدینوسیله تسلط دولت بر اقتصاد کاهش یابد. این ایده نیز در زمان وی به تابویی در حزب تبدیل شد اما از اوائل دهه ۱۹۹۰، به تدریج اجرایی شد(Fewsmith 2008) .

در مقابل و در سر دیگر طیف، محافظه‌کاران به رهبری لی‌پینگ، تفکر اصلاح‌طلبان رادیکال را که در گفتار و رفتار ژائوژیانگ تجلی می‌یافت، مسبب دوری روزافزون از سوسیالیسم و به خطر افتادن دولت برآمده از انقلاب می‌دانستند. آنان، ژائوژیانگ و همفکران وی را به تجدیدنظرطلبی در مارکسیسم متهم می‌کردند و معتقد بودند که او به مبانی سوسیالیسم عنایتی ندارد. کلیدواژه محافظه‌کارن برای حمله به اصلاح طلبان رادیکال و در رأس آنان ژائوژیانگ، "آزادسازی بورژوایی"[1] بود. آنان تفکر اصلاح‌طلبی را جاده صاف کن نفوذ روزافزون غرب و سرمایه‌داری در چین و زمینه‌ساز از میان رفتن نظام سیاسی برآمده از انقلاب می‌دانستند. در مقابل، کلیدواژه اصلاح‌طلبان برای حمله به محافظه‌کارن و نقد آنان، رهاسازی اذهان[2] بود. آنان محافظه‌کاران را داری ذهنیتی بسته و نامتناسب با مقتضیات زمانه و درک آنان از مارکسیسم را نیز نادرست می‌دانستند.افزون بر کشمکش درون نخبگان بر سر اصلاحات، در پیامد اجرای برنامه اصلاح و گشایش دنگ، روابط دولت – جامعه نیز در دهه ۱۹۸۰ تغییر یافت. دوران ریاست ژائوژیانگ در این دهه را بسیاری دورانی می‌دانند که از نظر فضای باز سیاسی در تاریخ انقلاب چین حتی تاکنون بی‌نظیر بوده است. متأثر از این فضا در این دهه در سطوح دانشگاهی و روشنفکری، بحث‌های بسیاری در مورد اصلاحات و مسیر مطلوب حرکت جامعه چین درگرفت. در ین دهه جریان روشنفکری که خود را تداوم بخش ایده‌های روشنگری می‌دانست، به جریان مسلط روشنفکری در چین تبدیل شد. این جریان از یک سو مروج لیبرالیسم فرهنگی و ارزش‌های لیبرال دموکراتیک بود و از دیگر سو، جهانگرایی مبتنی بر روشنگری را در کانون دیدگاه خود قرار داده بود.

[1] -Bourgeois liberalization
[2] - Emancipation The Mind

نقطه اوج تسلط این جریان بر عرصه روشنفکری چین در این دهه مستند شش قسمتی رودخانه مرده بود که با حمایت اصلاح‌طلبان، به رهبری ژائوژیانگ از تلویزیون دولتی چین پخش شد. در این فیلم، در قالب گفتمان روشنگری، فرهنگ و سیاست چین در قرون گذشته مورد نقد جدی قرار گرفت. حاکم شدن این جریان در محیط‌های نخبگی چین، طبیعتاً توسعه سیاسی، تغییر در ساختار حکومت و دموکراتیک شدن سامان سیاسی را واجد طرفدران زیادی در محیط‌های دانشگاهی کرد. از دیگر سو، مقاومت در برابر تغییر همچنان در بخش مهمی از نخبگان چین، یعنی محافظه‌کاران وجود داشت.

ب- پایان جنگ سرد و باز تعریف اصلاحات و سیاست درهای باز

واقعه تیان‌آن‌من، نقطه اوج این کشمکش درون نخبگان و نیز جامعه بود که شکلی تراژیک به خود گرفت. در واقع در میدان تیان‌آن‌من و در ۴ ژوئن ۱۹۸۹، کشمکش بر سر تعریف توسعه و اصلاحات و چگونگی آن، کاملاً عریان شد. واقعه تیان‌آن‌من که بزرگترین چالش حزب کمونیست حداقل از آغاز دوران اصلاحات در سال ۱۹۷۸ بود، تغییرات وسیعی را در درون حزب، در روند توسعه و نیز در روابط آن با جامعه و در سیاست خارجی ایجاد کرد.

ژائوژیانگ به عنوان دبیرکل حزب کمونیست برکنار و محکوم به حبس خانگی شد. محافظه‌کاران که تا آن هنگام جرات انتقاد علنی از دنگ نداشتند، زبان به انتقاد از وی گشودند و به شدت اصلاحات مورد نظر وی را مورد نقد و نفی قرار دادند. آنان تلاش کردند تا دنگ را به رهبری تشریفاتی مبدل کرده و اصلاحات را متوقف سازند. از منظر آنان، واقعه تیان‌آنمن نتیجه تفکرات اصلاح‌طلبانه و باز شدن راه نفوذ سرمایه‌داری و غرب بود و اگر سرکوب نمی‌شد، نظام سیاسی برآمده از انقلاب را مضمحل می‌کرد. واقعه تیان‌آنمن و تبعات فوری آن، از یک سو دیدگاه محافظه‌کاران درون حزب را تقویت نمود و از دیگر سو، منجر به حذف رهبر و قدرتمندترین حامی اصلاح‌طلبان رادیکال در درون حزب شد. از این رو دنگ تحت فشار محافظه‌کاران، برخی دیدگاه‌های آنان را پذیرفت؛ البته در برخی دیدگاه‌ها نیز با آنان مشترک بود.

از منظر دنگ، دانشجویان معترض در میدان تیان‌آنمن به طور بنیادین در پی تغییر نظام سیاسی چین بودند و از همین روی بود که وی دستور سرکوبی آنان را شخصاً صادر کرد. افزون بر این، او با حذف ژائوژیانگ که با حمایت دنگ اصلاحات را به پیش برده بود، موافقت کرد و در پاسخ به انتقادات، اینگونه بیان کرده بود که "سرمایه‌درای در کانون نگاه ژائوژیانگ به اصلاحات بود در حالی که نگاه من متفاوت است" (Fewsmith 2008, 101). دنگ در سخنرانی که در جمع نیروهای حکومت نظامی پس از تیان‌آن من نیز به نوعی دیدگاه محافظه‌کاران در مورد نفوذ غرب در چین در اثر اصلاحات را تأیید کرد. اما دنگ در برابر این فشار محافظه‌کاران برای تبدیل او به رهبری تشریفاتی مقاومت کرد و پس از مدتی کشمکش توانست در کنگره چهاردهم سلطه خود بر حزب را احیا کند. او در این مسیر حتی سخن از بهره‌گیری از ارتش آزادیبخش خلق برای حفظ مسیر اصلاحات به میان آورد. این سخن دنگ که "چین فقط یک راه در پیش دارد: اصلاحات، اصلاحات، اصلاحات" به خوبی جدیت او را نشان می‌دهد (Tien and Yunhan Zhu 2007, 231).

دنگ پس از تثبیت خود در کانون رهبری حزب، تلاش کرد تا جیانگ زمین را که گرچه محتاط بود، اما در مدیریت روند دگردیسی دولت انقلابی، به ویژه در شانگهای قابلیت‌های ویژه‌ای را به نمایش گذارده بود ، به عنوان مدیر اصلاحات و نیز جانشین خود برگزیند. دنگ با انتصاب جیانگ‌زمین به دبیرکلی حزب و سپس ریاست جمهوری، نشان داد که گرچه اصلاح‌طلبان رادیکال را از حزب کنار گذاشته، اما نمی‌خواهد که محافظه‌کاران بر حزب مسلط گردند.

با تسلط دوباره قرائت دنگ از اصلاحات در حزب و نیز تغییر ترکیب دفتر سیاسی و متمایل شدن کفه به سمت حامیان دنگ، بار دیگر توسعه اقتصادی به عنوان اولویت نخست و انتخاب استراتژیک چین تثبیت شد. جیانگ زمین در واقع ادامه دهنده راه دنگ بود و در دو مؤلفه اصلی با دنگ دیدگاه مشترکی داشت:

۱-تعهد کامل به اصلاحات اقتصادی و نه سیاسی

۲-تعهد کامل به حفظ حکومت حزب کمونیست در چین(Smith 2008)

اندکی پس از حادثه تیان‌آنمن، تحول عظیم دیگری البته‌این بار در ورای مرزهای چین رخ داد که به تثبیت موقعیت دنگ و قرائت او از اصلاحات کمک شایانی کرد. این تحول عظیم، فروپاشی شوروی و پس از آن، دولت‌های کمونیستی اروپای شرقی بود. فروپاشی شوروی آشکارا برتری خط دنگ و ناگزیر بودن اصلاحات را نشان داد. بنابراین، می‌توان گفت که چندپارگی و تشتت درون نخبگان چین بر سر ضروری بودن اصل اصلاحات از یک سو (که محافظه‌کاران بر سر آن با دنگ و اصلاح‌طلبان رادیکال مناقشه داشتند)، و لزوم اصلاحات سیاسی به موازات اصلاحات اقتصادی با واقعه تیان‌آنمن در درون و فروپاشی شوروی در بیرون، به نفع قرائت دنگ که جیانگ زمین نماد آن بود، حل و فصل شد و برنامه " اصلاحات و سیاست درهای باز " با تغییرات اندکی به حیات خود ادامه داد.

در چارچوب این برنامه، تعریف خاصی از سیاست خارجی ارائه شد؛ تعریفی که منشأ رفتار استراتژیک متفاوت چین در دوران پساجنگ سرد گردید. طبیعتاً برنامه اصلاحی دنگ پس از یک دهه رشد اقتصادی سریع چین و پیچیده شدن روابط دولت – جامعه از یک سو و وقوع تغییرات بنیادین در پهنه بین‌الملل از دیگر سو، نیازمند تعریفی مجدد بود؛ تعریفی که جیانگ زمین به تدریج در دهه ۱۹۹۰ آن را ارائه کرد و در قالب آن به اصول اساسی مدنظر دنگ وفادار ماند. دنگ در سال ۱۹۸۹ و پس از واقعه تیان‌آنمن از اقتدارگرایی جدید[1] نام برد. مراد وی از این اصطلاح، بهره‌گیری از اقتدار دولت برای ایجاد یک اقتصاد قوی و جامعه باثبات بود. نمونه‌های عینی مورد نظر او، حکومت‌های اقتدارگرای پیرامون چین، به ویژه ببرهای آسیایی و به طور خاص، سنگاپور بودند. او در سفر مشهور خود به جنوب چین در سال ۱۹۹۲، از سنگاپور به عنوان جامعه‌ایده‌آل خود نام برد(Unger and Dittme 2002,) .

او توانست در کنگره چهاردهم حزب، تفکر خود را مسلط سازد و خط اصلاحی مورد نظر خود را به عنوان خط اصلی تعریف نماید. در این کنگره اعلام شد که مهمترین ویژگی دوران تاریخی جدید، اصلاحات و گشایش است و ایجاد نظام اقتصاد بازار سوسیالیستی هدف اصلاحات است. در این کنگره در واقع نسل سوم رهبران با حمایت دنگ و به رهبری جیانگ زمین، زمام امور دولت انقلابی را در دست گرفتند؛ رهبرانی که

[1] -New Authoritarianism

به خط دنگ وفادار بودند، در واقع دست‌چین شده او بودند. او محافظه‌کاران را از دفتر سیاسی حزب کنار گذارد و جای آنان را به رهبران جوان داد. هوجین‌تائو که پس از جیانگ‌زمین به رهبری چین رسید، در همین کنگره به عضویت کمیته دائمی دفتر سیاسی درآمد. در این کنگره، اهداف رشد و توسعه اقتصادی بلندپروازانه‌تر شد؛ اقدامات جدیدی برای جذب سرمایه خارجی اتخاذ شد و مهمتر از همه، بخش خصوصی اجازه توسعه یافت و به صورت انفجاری رشد کرد (Fewsmith 2001). این کنگره در واقع مسیر حرکت چین در دهه ۱۹۹۰ را تعیین کرد. کنگره چهاردهم در عین حالی که تبلور احیای اقتدار دنگ بود، به توعی پایان دنگیسم نیز بود. زیرا مسائل جدیدی در پی پیشبرد اصلاحات مورد نظر دنگ پدید آمده بود و مسائل پیش روی دولت انقلابی بسیار پیچیده‌تر از آن بودند که فقط با فرمول " اصلاح و گشایش" بتوان آنها را حل نمود. افزایش نابرابری‌ها، فساد روزافزون و تجاری شدن فرهنگ جامعه، چین را وارد فضای نوینی کرد. افزون بر این، تغییرات پس از جنگ سرد، فضای بین‌المللی عمیقاً متفاوتی را پیش روی چین باز کرد. با شوک تیان‌آنمن، فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و مهمتر از همه، فروپاشی شوروی، گزینه‌های پیش‌روی نخبگان چین به اصلاحات و یا فروپاشی محدود شد و همین امر، نگرش نخبگان چین در مورد اصلاحات را تغییر داد. در این تغییر، حفظ ثبات در عین تداوم اصلاحات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشت و همین امر، موجب شکل‌گیری تفکر نومحافظه‌کاری در میان نخبگان حاکم چین شد. نومحافظه‌کاری مفهومی توسعه‌نیافته و کلی بود و معطوف به یافتن راهی میانه در بین محافظه‌کاری سنتی و مستظهر به قرائتی راست‌کیشانه از مارکسیسم از یک سو و اصلاح‌طلبان رادیکال از دیگر سو بود. نومحافظه‌کاری چینی، اقتصاد بازار را پذیرفت اما نقش بیشتری برای دولت در آن قائل شد. در واقع تلاش کرد می‌ان دست نامرئی آدام اسمیت با دست مرئی دولت نوعی توازن برقرار سازد. در تفکر نومحافظه‌کاری چینی، اصلاحات گام به گام و نوعی تدریجی‌گرایی[1] از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد.پس از فروپاشی شوروی، عده‌ای از روشنفکران جوان که کلام آنان در حزب تأثیرگذار بود، متنی را تحت عنوان " پاسخ واقعگرایانه: گزینه‌های استراتژیک چین پس از فروپاشی شوروی" منتشر ساختند؛ متنی که به نوعی مانیفست نومحافظه‌کاری به شمار می‌آمد و بر دنگ

[1]-incrementalism

و جیانگ‌زمین تأثیر فراوان برجای گذارد. در این متن، از یک سو از یوتوپیای سوسیالیستی انتقاد شده بود و از دیگر سو، از یوتوپیاگرایی سرمایه‌داری. نویسندگان تأکید را بر ثبات اجتماعی و اصلاحات تدریجی گذاشتند و مدعی بودند که‌این امر هم ریشه در عقلانیت غربی دارد و هم ریشه در سنت چینی. دغدغه اصلی نویسندگان، آن بود که حزب کمونیست چگونه از حزبی انقلابی به حزبی حاکم گذر کند. آنان چاره را در ایجاد نهادهای سیاسی پایدار دیدند تا بدان وسیله ثبات سیاسی حفظ گردد. آنان از مشروعیت لرزان حزب آگاهی داشتند لذا توصیه کردند تا برای ممانعت از فروپاشی ملی‌گرایی، میهن‌پرستی، منافع ملی چین و ویژگی‌های بی‌نظیر آن[1]، تأکید شود و عناصر ایدئولوژیک از سیاست خارجی چین حذف گردد (Fewsmith 2001).

در واقع در دهه ۱۹۹۰، وجود چشم‌انداز فروپاشی حکومت و هرج و مرج اجتماعی که به واسطه درس‌های عینی ناشی از فروپاشی شوروی و اروپای شرقی، ملموس شد. سؤال اصلی پیش روی نخبگان چین در دهه ۱۹۹۰ آن بود که‌ایا می‌توان مدلی از اصلاحات را ارائه داد که ضمن حفظ هویت ملی چین و پیشبرد توسعه اقتصادی، نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی هم‌پیوند با سرمایه‌داری را کاهش دهد؟ نومحافظه‌کاری پاسخی به‌این پرسش بود. جیانگ‌زمین که نماد نومحافظه‌کاری به شمار می‌رفت، همواره ضمن تقبیح بورژوازی و لیبرالیسم از قرائت راست‌کیشانه از مارکسیسم نیز انتقاد می‌کرد و اصلاح و گشایش را تنها گزینه پیش روی چین می‌دانست. تفکر نومحافظه‌کارانه مبتنی بر اصلاحات تدریجی، در طول دهه ۱۹۹۰، به رفتار سیاسی چین شکل داد و جیانگ‌زمین در انتهای این دهه، آن را در قالب تئوری سه نمایندگی[2] مفهوم‌بندی کرد. در واقع جیانگ زمین نیز در در اواخر دوره ریاست خود بر طبق سنت رهبران چین نظریه‌ای را در باب نسبت حکومت و جامعه موسوم به نظریه سه نمایندگی ارائه داد. او اول بار در سفر خود به گواندونگ این نظریه را مطرح کرد و در واقع ارزیابی خود را از روند حرکت نیم قرنه حزب کمونیست و دولت برآمده از انقلاب بیان کرد. از منظر وی "نتیجه مهمی که از تاریخ فعالیت حزب می توانیم بگیریم آن است که حزب در دوره های انقلاب، بازسازی و اصلاح غالبا نیروهای پیشرفته تولید، گرایش غالب فرهنگ پیشرفته چین و

[1] China's Unique Characteristics
[2] Three Represents Theory

منافع بنیادین اکثریت ملت را نمایندگی کرده است. .....حزب باید به طلایه داری خود ادامه دهد و حرکت مردم به سوی موفقیت و پیروزی را رهبری کند. به بیان دیگر، حزب باید نماینده نیازهای توسعه‌ای نیروهای پیشرفته تولیدی چین، گرایش توسعه‌ای فرهنگ پیشرفته‌این کشور و منافع بنیادین اکثریت مردم آن باشد" (Zemin 2001).کارکرد واقعی این نظریه اولا مشروعیت بخشی به ورود کارافرینان بخش خصوصی و سرمایه داران به حزب و ثانیا حک کردن نقش جیانگ زمین بر روند توسعه چین بود. بیان این نظریه در واقع نماد ورود دولت انقلابی به مرحله نوین دگردیسی بود.

در ابتدای هزاره جدید و در سال ۲۰۰۲، قدرت از نسل سوم رهبران به ریاست جیانگ‌زمین به نسل چهارم رهبران انتقال یافت. نسل چهارم رهبران که تا سال ۲۰۱۲ قدرت را در این کشور در دست داشتند، انتخاب استراتژیک رهبران قبلی را که همانا پیشبرد و توسعه اقتصادی است، تداوم بخشیدند و به الزامات آن وفادار ماندند؛ گرچه در روش پیشبرد توسعه به مسئله عدالت اجتماعی توجهی ویژه داشتند. اما آنان در سیاست خارجی کاملاً در تداوم گذشته عمل کردند و همان دستور کار توسعه‌گرایانه را ادامه دادند (Collin and Donald 2008).

با آغاز سال ۲۰۱۳ نسل پنجم رهبران چین به قدرت رسیدند نسلی که همچنان به اصول نظریه توسعه‌ای دنگ وفادار است و با اعتماد بهنفسی که پس از سه دهه توسعه پرشتاب و بی وقفه یافته، ماموریت خود را "احیای تمدن چینی" قرار داده است.

بنابراین با عنایت به مباحث این بخش می‌توان گفت که که چین از ابتدای انقلاب ۱۹۴۹ تا کنون دو گونه متفاوت از تفکر توسعه را تجربه کرده است. در دوران مائو که روند توسعه در دوگانه "انقلاب و جنگ " خلاصه می شد، در واقع در ابتدا به گونه‌ای از شوروی تقلید شد و تأثیر آن بر سیاست خارجی این کشور همانا اتحاد و ائتلاف با شوروی و قرار گرفتن در خط مسکو بود.

اما این روند تقلید همانگونه که در متن نشان داده شد، دیری نپایید و به تدریج چین مائویی به سوی مدلی بومی از توسعه گرایش یافت، مدلی که اوج آن جهش بزرگ به جلو و انقلاب فرهنگی بود. در دوره انقلاب فرهنگی نیز متاثر از این مدل، مناسبات چین با جهان خارج دگرگون شد. اما شکست زود هنگام این

شیوه توسعه باعث شد تا بحث و جدل های زیادی در درون حزب بر سر در پیش گرفتن شیوه جدیدی از توسعه درگیرد، بحث و جدل هایی که با برآمدن دنگ و تثبیت برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز به نوعی سرانجام یافت. این مدل توسعه در وجوه مهمی تقلید از روند توسعه در دنیای سرمایه داری، بویژه در وجه اقتصادی بود، اما در حوزه های مهمی نیز مبتنی بر سنت حکمرانی چینی بوده است.

جمع بندی

همانگونه که در متن اشاره شد، از مقطع پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ تاکنون، این کشور نه یک الگو بلکه دو الگوی متفاوت و متمایز توسعه را تجربه کرده است. از مقطع آغاز انقلاب تا سال ۱۹۷۶، یعنی زمانی که مائو به عنوان رهبر کاریزماتیک انقلاب درگذشت، گفتمان انقلاب و جنگ، بر تفکر توسعه‌ای این کشور حاکم بود. بدان معنا که از یک سو، بر حفظ قرائت راست کیشانه از آزمان های انقلاب تأکید می شد و از دیگر سو، جنگیدن با دنیای سرمایه داری ناگزیر پنداشته می شد. به همین دلیل در این دوران چین سیاست های خودکفایی و درونگرایانه‌ای را در پیش گرفت و در سیاست خارجی نیز عمدتاً رویکرد مواجه جویانه‌ای با دنیای سرمایه داری اتخاذ می کرد، در جنگ کره به حمایت از کره شمالی برخاست و در جنگ ویتنام، حمایت از کمونیست های ویتنامی را برعهده گرفت و در بسیاری از بحران های دیگر بین‌المللی نیز در برابر دنیای سرمایه داری به‌ایفای نقش می پرداخت. به بیان نظری در این دوران، تفکر توسعه در چین، ملهم از تفکر توسعه‌ای شوروی و نظریات مکتب وابستگی بود. در این قالب، چینی ها تلاش کردند تا با دوری گزیدن هر چه بیشتر از دنیای سرمایه داری، به نوعی توسعه بر بنیان خودکفایی را ایجاد نمایند و در حوزه فرهنگ نیز تلاش نمودند تا با انقلاب فرهنگی، بنیان های حضور و نفوذ تفکرات لیبرالی را از جامعه فرهنگی چین بزدایند. نتیجه‌این اقدامات، فاجعه آمیز بود؛ به گونه‌ای که بعدها چینی ها این دوران را دوران از دست رفته تاریخ مدرن این کشور نام بردند.

اما مدل و الگوی دوم توسعه‌ای چین که از مقطع ۱۹۷۸ به بعد و با اتخاذ سیاست درهای باز و ایجاد اصلاحات در این کشور اجرایی شد، تأکید را بر گفتمان صلح و توسعه گذارد؛ صلح با جهان خارج و اولویت توسعه اقتصادی و اجتماعی در داخل. در قالب این تفکر، گشودن هر چه بیشتر درهای چین به روی اقتصاد

جهانی، اولویت یافت و چین وارد فرایند همکاری با کانون های قدرت و ثروت و یادگیری از تجربیات توسعه سایر کشورها شد و علیرغم بروز حوادثی چون تراژدی میدان تیان آن من، تفکر توسعه‌ای چین از مقطع ۱۹۷۸ به‌این سو، توانسته به تسلط خود بر حزب کمونیست تداوم بخشد و همین امر، موجبات تداوم ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی در این کشور را فراهم آورده است.

آنچه در وضعیت فعلی قابل مشاهده است، آنکه نتایج این دو تفکر توسعه‌ای که در چین در مقاطع زمانی متفاوت به کار گرفته شده اند، با یکدیگر بسیار متفاوت می باشند؛ تفکر خودکفایی حداکثری، چین را به ورطه ورشکستگی اقتصادی و فروپاشی اجتماعی سوق داد. این در حالی است که در پی اجرای برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز، چین اکنون به دومین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شده است البته‌این بدان معنا نیست که در این کشور مشکلات توسعه‌ای بروز نکرده است بلکه به موازات پیشبرد روند توسعه در این کشور، مشکلاتی که در روند پیشرفت هر کشور موفق دیگر نیز رخ داده اند، در این کشور نیز به تدریج رخ می نمایند و رهبران آن تلاش دارند تا این مشکلات را مدیریت کنند.

بنابراین دقت در تجربه چین از آن رو حائز اهمیت است که از یک سو همواره‌این کشور به عنوان یکی از تمدن های مهم بشری بوده و از سوی دیگر، در واقع در دوران مدرن، این کشور به آزمایشگاه نظریات توسعه تبدیل شده است. زیرا هر دو نحله تفکر نظری توسعه، یعنی تفکرات توسعه‌ای چپ و راست، در این کشور اجرایی شده و نتایجی را به بار آورده اند که یکی فاجعه بار بوده و دیگری توانسته به رفاه نسبی این ملت و افزایش بسیار سریع موقعیت و جایگاه بین‌المللی آن منجر گردد.

۲–ترکیه: دموکراسی محافظه کارانه

ترکیه قدرتی در حال ظهور است و به یک مدل جالب توجه توسعه در جهان کنونی شکل داده است. این گزاره‌ای است که در وضعیت کنونی بحث‌ها و دیدگاههای متعدد و متفاوتی در مورد آن ابراز شده است. گرچه در مورد چند و چون این مدل اختلاف نظرهای جدی وجود دارد، اما در مورد جذابیت روزافزون این مدل در جهان اسلام تردیدهای اندکی ابراز شده است. این مدل از ویژگیهای چندی برخوردار است که در

بخش نخست به طور مختصر آنها را برخواهیم شمرد و در بخش دوم موفقیت‌هایی که‌این مدل توسعه برای اقتصاد ترکیه به ارمغان آورده است را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

مدل توسعه ترکیه: ویژگی‌ها

تفکر توسعه در ترکیه از تاریخی طولانی برخوردار است. در دوران مدرن سابقه این تفکر را می‌توان از زمان روی کار آمدن آتاتورک دانست. در واقع با روی کار آمدن آتاتورک، ترکیه از نخستین کشورهای اسلامی بود که تلاش کرد تا الگوی توسعه غربی را محقق سازد و به بیان معروف اروپایی شود. از ان هنگام تاکنون مهمترین دغدغه ترک‌ها تبدیل شدن به بخشی از اروپا و درونی کردن استانداردهای اروپایی در زندگی مردم این کشور بوده است. در این مسیر ترک‌ها با برنامه‌ها و ابزارهای مختلفی تلاش کردند تا این کشور را به کشوری توسعه یافته مبدل سازند. طبیعتا در بخش عمده ای از تاریخ توسعه در ترکیه، نظامیان نقش اصلی را در شکل دهی به مسیر توسعه این کشور بر عهده داشته اند و تلاش کردند تا به دغدغه آتاتورک که همانا اروپایی شدن ترکیه بود جامه عمل بپوشانند و در این مسیر توفیقاتی نیز دست یافتند اما در نیل به هدف اصلی که همانا الحاق به اتحادیه اروپاست توفیق چندانی نیافتند. افزون بر این برخلاف لفاظی‌های ژنرال‌ها که همواره ارتش را حافظ دموکراسی در ترکیه می‌دانستند، در این دوران هیچگاه دموکراسی به معنای واقعی کلمه در این کشور شکل نگرفت و همواره سرکوب صدای مخالفین بر دیگر ابزارها و روش‌های تعامل با جامعه مدنی برتری داشت. البته در این دوران و بویژه در دوران اوزال در دهه ۱۹۸۰ گام‌های مهمی در جهت ایجاد ثبات و خصوصی سازی بخش‌های مهم اقتصادی در این کشور برداشته شد، اما این اقدامات به دلیل تسلط نظامیان بر سپهر سیاسی و روابط آشفته آنان با جامعه مدنی چندان ثمر بخش نبود. در این دوران ویژگی پایدار اقتصاد ترکیه تورم افسار گسیخته و رکود مداوم بود. به بیان دیگر چگونگی پیشبرد توسعه همواره در کانون مناظرات و منازعات نیروهای سیاسی ترک در دهه‌های اخیر بوده است گرچه‌این مناظرات در عمل تا آغاز هزاره جدید دستاوردهای عملی چندانی نداشت. اما در این مسیر با پایان جنگ سرد و گشایش فضای بین المللی، نیروهای جدیدی وارد فعالیت در فضای سیاسی ترکیه شدند که مهمترین آنها اسلامگرایان ترک و کردها هستند، نیروهایی که فضای سیاسی ترکیه را در دو دهه اخیر تغییر داده اند.

اسلامگرایان ترک که با دشواری و به تدریج بر صحنه سیاسی ترکیه مسلط شدند، چهره‌این کشور را در طول یک دهه تغییر دادند و زمینه را برای تبدیل شدن آن به مدلی جدید از توسعه بویژه در دنیای اسلام فراهم آوردند.

مهمترین ویژگی و مهمترین دلیل جذابیت این مدل که با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه روند شکل گیری آن آغاز شد، به توان آن در تلفیق ارزش‌های اسلامی یا سنت اسلامی و ارزش‌های مدرن بر می‌گردد، امری که در دنیای اسلام به یکی از پیچیده ترین و مناقشه آمیزترین موضوعات در یک سده اخیر بوده است. در واقع این حزب با ترکیب قدرت دموکراسی با حمایت بورژوازی در حال ظهور اسلامگرا در ترکیه و بر مبنای سرمایه، رسانه و گفتمان اصلاح طلبی ملی گرایانه به قدرت رسید و برنامه‌های توسعه گرایانه خود را پی گیری نمود.

از همان آغاز دوران به قدرت رسیدن این حزب، نسبت اسلام و مدل توسعه ترکیه نسبت بحث برانگیزی بوده است، بدان معنا که برداشت‌های مختلفی از آن صورت گرفته است. اما ورای بحث‌ها و تفسیرهای مختلفی که در این باره صورت گرفته، مهمترین اقدام عملی حزب عدالت و توسعه ترکیه که در نهایت به سود گسترش نمادهای اسلامی در جامعه ترکیه تمام شد، بسط آزادی‌های اجتماعی در این کشور بوده است. به بیان دیگر بسط آزادی‌های اجتماعی باعث شد تا جامعه عمدتا مسلمان در پیگیری سنت‌های خود با مانعی مواجه نگردد و همین امر چهره جامعه‌این کشور را تغییر داد. افزون بر این در سطوح ملی و بین‌المللی حزب عدالت و توسعه تلاش کرده تا از میراث تاریخی ترکیه که بخش مهمی از میراث جهان اسلام نیز محسوب می‌شود، در راستای اهداف خود بهره گیرد و همین امر زمینه را برای بحث‌هایی همچون نوعثمانی گرایی فراهم آورده است.

در واقع این حزب بیش از آنکه بر اسلامگرایی به طور آشکار تاکید نماید تلاش کرد تا با بهره گیری از میراث تاریخی ترکیه و پیوندهای تاریخی آن با دنیای اسلام و جهان غرب، موقعیت این کشور را در صحنه بین‌المللی ارتقا بخشد.

از همین روست که برخی مدل توسعه ترکیه را دموکراسی محافظه کارانه[1] نام نهاده اند. در این مدل از یکسو بر ارزش‌های دموکراتیک به عنوان میراث مشترک بشری تاکید می‌گردد و از دیگر سو حفظ و حراست از ارزش‌های خاص ملت ترکیه مورد توجه قرار می‌گیرد. طبیعی است که ارزش‌های اسلامی بخش مهمی از ارزش‌های مشترک ملت ترکیه را تشکیل می‌دهند. این مدل در واقع به مثابه ریسمانی اقشار مختلف جامعه ترکیه را به یکدیگر پیوند می‌زند زیرا در قالب آن ارزش‌های مشترک و نیز ارزش‌های خاص هر یک از این اقشار مورد نظر و توجه قرار گرفته است.

به بیان بهتر این حزب برای تحقق اهداف خود،به جای تحمیل ارزش‌های جدید به جامعه ترکیه و تلاش برای تغییر چهره جامعه از بالا، کوشش کرد تا با بهره گیری توسعه گرایانه از ویژگی‌های مهم و منحصر بفرد هویتی جامعه ترکیه، قدرت این کشور را گسترش دهد.

در واقع بهره برداری از ترکیبی از مدرنیسم و سنت، سکولاریسم و اسلامگرایی و هویت دوگانه شرقی و غربی به حزب عدالت و توسعه جایگاهی خاص در تاریخ ترکیه مدرن بخشیده است، زیرا این حزب توانسته با تلفیق موفقیت آمیز این عناصر نه تنها ترکیه را به سوی پیشرفت توام با حفظ ارزش‌های سنتی سوق دهد بلکه به بخش مهمی از جهان اسلام نیز مسیر تازه‌ای را نشان داده است. این مسیر تازه در سخنان اردوغان به خوبی متجلی شده است. او گفته است که "ترکیه به منبعی الهام بخش برای کسانی که معتقد به همزیستی اسلام و دموکراسی اند تبدیل شده است" **Invalid source specified.**

طبیعتا ارائه بحثی مفصل در مورد بنیان نظری و ویژگی‌های این مدل در این مقال نمی گنجد، اما به طور خلاصه مهمترین عواملی که به تبدیل شدن ترکیه به مدلی جدید از توسعه بویژه در جهان اسلام کمک کرده اند عبارتند از:

۱-ثبات سیاسی که بر مبنای فرایند واقعی دموکراسی در این کشور شکل گرفته است. این ثبات در وهله اول مرهون نرمال شدن روابط نظامیان-غیرنظامیان در درون این کشور است. در گذشته‌ای نه چندان دور نظامیان بر سپهر سیاسی و اقتصادی ترکیه تسلط داشتند و همین امر یکی از موانع مهم پیش روی پیشرفت

[1]Conservative democracy

این کشور محسوب می‌شد. اما از یک دهه پیش نظامیان به تدریج در حال بازگشت به پادگان‌ها هستند همین امر زمینه را برای شکل گیری فرایند واقعی دموکراتیک شدن فراهم آورده است. **Invalid source specified.**

۲-انجام اصلاحات بنیادین در جهت گسترش آزادی‌ها در داخل. این امر باعث شد تا جامعه عمدتا مسلمان و رو به پیشرفت ترکیه چهره واقعی خود را بازیابد و به الگویی جذاب برای بخش مهمی از دنیای اسلام تبدیل گردد.

۳-رشد اقتصادی بر مبنای ساز و کارهای اقتصاد بازار و گسترش شبکه‌ای شرکای اقتصادی این کشور. این ویژگی از آن رو مهم است که نشان می‌دهد برخلاف گذشته، در یک دهه اخیر نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی در ترکیه به گونه‌ای روزافزون کاهش یافته و نهاد دولت نه به عنوان رقیب بخش خصوصی بلکه به عنوان زمینه ساز و تسهیل کننده فعالیت‌های این بخش عمل می‌کند.

۴-سیاست درهای باز و گشایش به روی جهان خارج بر مبنای تساهل و گفتگوی تمدنها

۵-روابط مثبت و سازنده با تمام همسایگان و نیز با قدرت‌های جهانی بر مبنای سیاست حل تمام مسائل با همسایگان و پیگیری سیاست چندوجهی در قبال سایر کشورها

۶-تقویت روند تعامل این کشور با اروپا و سازمان‌های غربی بر مبنای هویت اروپایی این کشور

۷-حضور فزاینده و نقش آفرینی فعال در جهان اسلام بر مبنای هویت اسلامی این کشور **Invalid source specified.**

در قالب این مدل، سیاست خارجی ترکیه بر مبنای دکترین داوود اوغلو(وزیر خارجه‌این کشور) به نوعی به سوی ایجاد توازن در روابط با شرق و غرب حرکت کرد. از منظر وی ترکیه بدلیل سابقه فرهنگی و موقعیت جغرافیایی، ژئوپولتیکی چندگانه دارد و باید از این ژئوپولتیک در جهت بسط نفوذ در مناطق مختلف جهان و تبدیل شدن به یک قدرت جهانی بهره گیرد. برای توفیق در این مسیر از منظر وی دو دسته شرایط زمینه‌ای باید فراهم می‌شد:

۱-در حوزه سیاست داخلی ترکیه باید مسئله کردها را حل و فصل نماید و شکاف فزاینده میان سکولارها و اسلام گرایان در درون جامعه ترکیه را از بین ببرد. طبیعتا راه حل‌های او برای فایق آمدن بر این معضلات راه حل‌های دموکراتیک بود.

۲- در حوزه بین‌المللی ترکیه می‌بایست تمام معضلات خود با همسایگان را که موجبات آسیب به روابط این کشور با آنان را فراهم می‌آورد، حل و فصل نماید

بر مبنای چشم‌اندازی که داوود اوغلو برای ترکیه ترسیم نموده است، در سال ۲۰۲۳ که مقارن با صدمین سالگرد تاسیس جمهوری ترکیه است این کشور باید:

۱-به عضویت کامل اتحادیه اروپا درآید

۲-در صلح کامل با همسایگان قرار داشته باشد

۳-با محیط همسایگی همگرایی اقتصادی و چشم‌انداز امنیتی مشترکی داشته باشد

۴-بازیگری مؤثر در شکل دهی به نظم‌های منطقه‌ای در مناطقی که ترکیه در آن منافع ملی دارد

۵- فعال در تمامی امور جهانی

۶-دهمین اقتصاد جهان **Invalid source specified.**

به بیان دیگر این دکترین بر پنج پایه قرار دارد:

۱-توازن می‌ان امنیت و دموکراسی

از منظر وی کشورهای در حال توسعه بویژه در خاورمیانه همواره به بها و بهانه امنیت، دموکراسی و حقوق مردم خود را نادیده گرفته‌اند و توسعه را به تاخیر انداخته اند. از همین رو او تاکید دارد که در استراتژی کلان سیاست خارجی ترکیه همواره باید می‌ان این دو اولویت توازنی برقرار باشد. افزون بر این ترکیه در قبال تحولات منطقه نیز بر همین اساس موضع‌گیری می‌کند.

۲-سیاست حل تمام مسائل با همسایگان[۱]

۳-توسعه توامان روابط با محیط همسایگی و مناطق دوردست

[۱] Zero-problem policy

۴- پیگیری سیاست خارجی چند بعدی

۵-دیپلماسی ریتمیک بدان معنا که افراد، شرکت‌ها و سازمان‌های مدنی غیردولتی به موازات دولت در پیشبرد دیپلماسی ترکیه به ایفای نقش بپردازند. **Invalid source specified.**

این اولویت‌ها و اهداف در قالب "پروژه تغییر "[1]حزب عدالت و توسعه پی گیری شد و نتایج درخشانی برای این کشور به همراه آورد. در ادامه‌این دستاوردها را با تاکید بر حوزه اقتصاد سیاسی مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد، زیرا در قالب این مدل، توسعه اقتصادی از اهمیتی استراتژیک برای ارتقای جایگاه ترکیه در صحنه بین‌المللی برخوردار است.

روند پرشتاب توسعه اقتصادی ترکیه با برآمدن حزب عدالت و توسعه

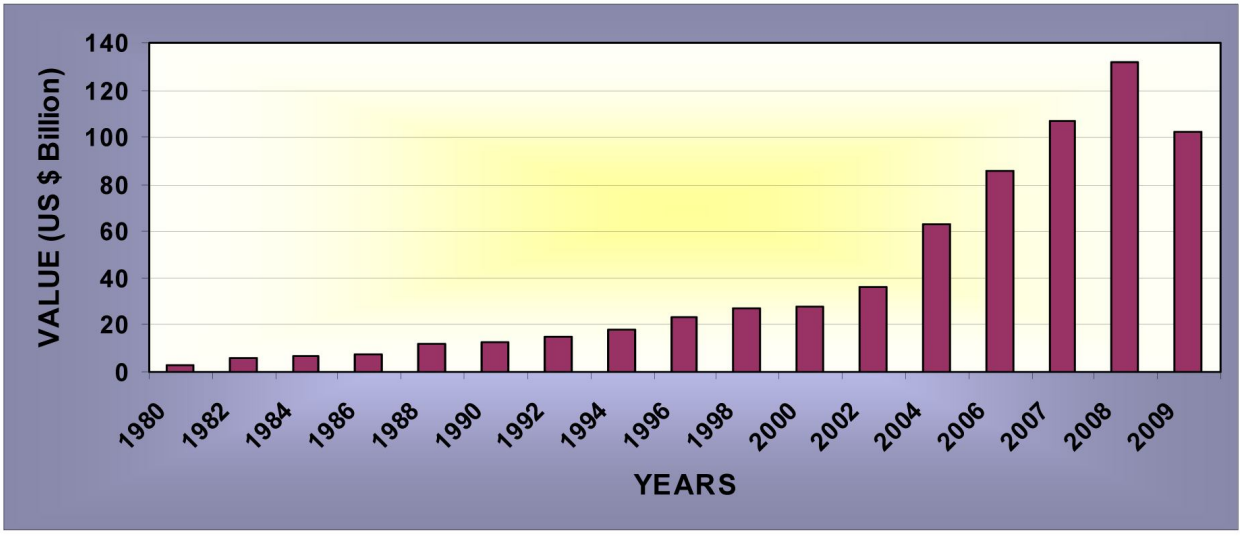
با برامدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲ ترکیه وارد دوران نوینی در روند توسعه خود شد به گونه‌ای که با بازتعریف استراتژی کلان این کشور و رویکرد تجاری آن، زمینه برای ظهور آن به عنوان یک قدرت جدید در اقتصاد و سیاست بین‌الملل فراهم آمد.

همانگونه که اشاره شد با به قدرت رسیدن حزب توسعه و عدالت، مبانی نظری تبیین کننده جایگاه این کشور در صحنه بین المللی بازتعریف شد، به گونه ای که این کشور دیگر خود را نه به عنوان بازیگری حاشیه‌ای که برای پیوستن به اتحادیه تلاش می‌کند، بلکه به عنوان پل شرق و غرب و مهمترین نقطه اتصال اروپا به خاورمیانه، بازتعریف نمود. عملکرد این حزب در اقتصاد نیز موفقیت‌های مهمی در برداشت به گونه ای که صادرات ترکیه از ۳۱ می‌لیارد دلار در سال ۲۰۰۱ به ۸۵ می‌لیارد دلار در سال ۲۰۰۶ افزایش یافت. در واقع در این دوران صادرات ترکیه بیش از می‌زانی که دولت این کشور در برنامه‌های استراتژیک خود در نظر گرفته بود رشد کرد. در چارچوب برنامه‌های دولت، صادرات این کشور باید به ۷۵ می‌لیارد دلار در سال ۲۰۰۶ می‌رسید در حالی که در این سال به ۸۵ می‌لیارد دلار بالغ شد. این رشد سریع با عث شد تا ترکیه از رده بیست و پنجمین صادرکننده جهان در سال ۲۰۰۲ به رده بیست و دومین صادر کننده در سال ۲۰۰۶ ارتقا یابد. رشد صادرات ترکیه در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ با سرعت بیشتری ادامه یافت به گونه ای که به

[1]Project for change

ترتیب با ۲۵ و ۲۳ درصد به ۱۰۷ و ۱۳۲ می‌لیارد دلار افزایش یافت. البته با وقوع بحران مالی در اتحادیه اروپا به عنوان مهمترین بازار صادراتی ترکیه، صادرات این کشور در سال ۲۰۰۹ با افت قابل توجهی به ۱۰۲ می‌لیارد دلار کاهش یافت. این افت ناشی از سهم ۶۴ درصدی اتحادیه اروپا در صادرات ترکیه بود. با وقوع این بحران ترکیه تلاش‌های خود برای نفوذ در بازار خاورمیانه و آفریقا را شدت بخشید،تلاش‌هایی که با موفقیت نسبی توام بوده است به گونه ای که سهم اقتصادهای آفریقایی در صادرات ترکیه به ۱۲/۳ درصد در سال ۲۰۰۹ افزایش یافت و این کشور توانست ۱۰/۲ می‌لیارد دلار در این سال بحرانی به آفریقا صادرات داشته باشد. نمودار ذیل به گونه‌ای بهتر روند رشد صادرات ترکیه در سه دهه اخیر را نشان می‌دهد.

جدول ۲روند افزایش صادرات ترکیه ۲۰۰۹-۱۹۸۰ (میلیارد دلار)



تبیین رشد سریع ترکیه در یک دهه اخیر از زوایای مختلفی صورت گرفته است. اما در اغلب این تحلیل‌ها یک نکته مشترک است و آن اینکه پی‌گیری سیاست‌های اقتصادی لیبرال در ترکیب با اصلاحات دموکراتیک، مهمترین نقش را در ارتقای موقعیت ترکیه به شانزدهمین اقتصاد جهان ایفا کرده است. افزون بر این سیاست خارجی ترکیه نقش اساسی در این موفقیت‌ها داشته است، زیرا زمینه را برای تعامل سازنده و هدفمند این کشور با اقتصاد جهانی فراهم آورده است. در پیامد همین زمینه‌سازی است که ترکیه طی سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ توانست ۸۴ می‌لیارد دلار سرمایه گذاری مستقیم خارجی را جلب نماید.

تغییر در سیاست خارجی ترکیه باعث شد تا این کشور با مطرح کردن خود به عنوان پل شرق و غرب ضمن اینکه مناسبات تجاری، اقتصادی و استراتژیک خود را با غرب تداوم می‌دهد، بتواند در خاورمیانه و آسیای مرکزی نیز نفوذ نماید و بازارهای جدید و وسیعی را تحت نفوذ دیپلماسی تجاری خود قرار دهد. **Invalid source specified.**

جنبه دیگری از سیاست خارجی و به ویژه دیپلماسی تجاری ترکیه که در روند افزایش تعاملات تجاری این کشور بویژه در ورای مرزها نقش مهمی ایفا کرده است، نقش روزافزون این کشور در نهادهای بین المللی از شورای امنیت تا سازمان کنفرانس اسلامی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه است. یکی از جلوه‌های مهم این حوزه از دیپلماسی ترکیه به حضور این کشور در گروه ۲۰ معطوف است. در این گروه ۲۰ کشور که ۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را تولید می‌کنند حضور دارندو ترکیه در کنار عربستان به نوعی به عنوان بازیگران برتر در ژئواکونومی خاورمیانه در این گروه عضویت دارند. **Invalid source specified.**در ادامه نمودهای موفقیت ترکیه در بخش‌های مختلف را مرور خواهیم کرد.

سرمایه گذاری و تجارت آزاد

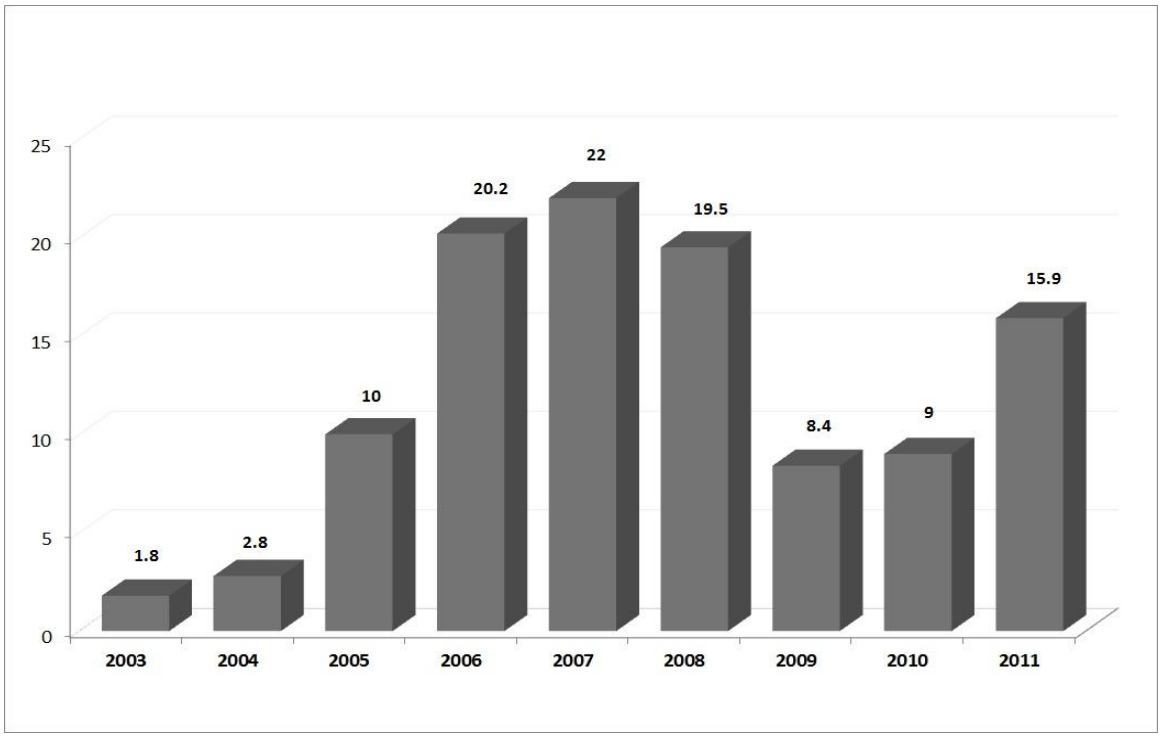
رویکرد توسعه گرایانه ترکیه به سرعت آثار خود را در روابط تجاری این کشور در منطقه نشان داده است به گونه ای که حجم تجارت این کشور با ایران از ۱/۲ می‌لیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۵/۴ می‌لیارد دلار در سال ۲۰۰۹ افزایش یافته است در همین مقطع حجم روابط تجاری این کشور با روسیه ۵/۱ می‌لیارد دلار به ۲۲/۷ می‌لیارد دلار و با سوریه از ۷۷۳ می‌لیون دلار به بیش از ۱/۸ می‌لیارد لار افزایش یافته است. به عنوان نمونه ای دیگر از افزایش تجارت ترکیه با مناطق دوردست باید به حجم تجارت این کشور با منطقه کارائیب اشاره کرد. در این مقطع حجم تجارت طرفین از ۷۳۵ می‌لیون دلار به بیش از ۴ می‌لیارد دلار افزایش یافته است.

در سطحی دیگر سیاست خارجی و دیپلماسی تجاری ترکیه در راستای بهبود روابط تجاری این کشور تلاش کرده تا مناسبات آن با کشورها و مناطق مختلف با اولویت جهان در حال توسعه را نهادینه نماید. در این راستا از یکسو تلاش کرده تا موافقتنامه‌های تجارت آزاد ترکیه در چارچوب‌های دوجانبه و چندجانبه گسترش یابد. در این راستا این کشور روابط خود با مجموعه‌های منطقه‌ای همچون مرکوسور، اتحادیه آفریقا(ترکیه در سال ۲۰۰۵ به عضویت ناظر اتحادیه آفریقا درامد) و شورای همکاری خلیج فارس را نهادینه کرده است.در همین چارچوب به ویژه در حوزه دیپلماسی تجاری گروههای مختلفی از صادرکنندگان و بازرگانان شکل گرفته اند و در راستای دیپلماسی تجاری ترکیه در مناطق مختلف به رایزنی می‌پردازند. از این می‌ان گروه موسوم به توسکون۱ در راستای گسترش حضور و نفوذ ترکیه در بازارهای آسیای شرقی و آفریقا فعالیت می‌کند، گروه موسیاد۲ که در راستای گسترش منافع تجاری این کشور در منطقه خلیج فارس فعال است و گروه توسیاد۳ به عنوان قدیمی ترین گروه که لابی گری در اروپا برای حضور در بازارها و مهمتر از آن به نتیجه رساندن روند الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا را بر عهده دارد. **Invalid source specified.**

از دیگر سو این کشور با شکل دهی به مکانیسم‌های جدید همچون مجمع ترکیه-اعراب تلاش دارد تا بسط نفوذ تجاری خود در مناطق مختلف را قاعده مند نماید. ابتکار دیگری که در سیاست خارجی ترکیه به کار گرفته شده و تاثیرات مهمی بر ظرفیت سازی تجاری در این کشور داشته، تلاش برای شکل دهی به مناسبات این کشور با سایرین در قالب فرمول "برد-برد" است.طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱بیش از ۲۰۰ می‌لیارد دلار سرمایه خارجی به ترکیهوارد شده که از این می‌ان ۱۰۹ می‌لیارد دلار به صورت سرمایه گذاری مستقیم خارجی بوده است. نمودار ذیل این روند را نشان می‌دهد.

[۱] Tuskon
[۲] Musiad
[۳] Tusiad

سرمایه گذاری مستقیم خارجی در ترکیه ۲۰۱۱-۲۰۰۳.Invalid source specified



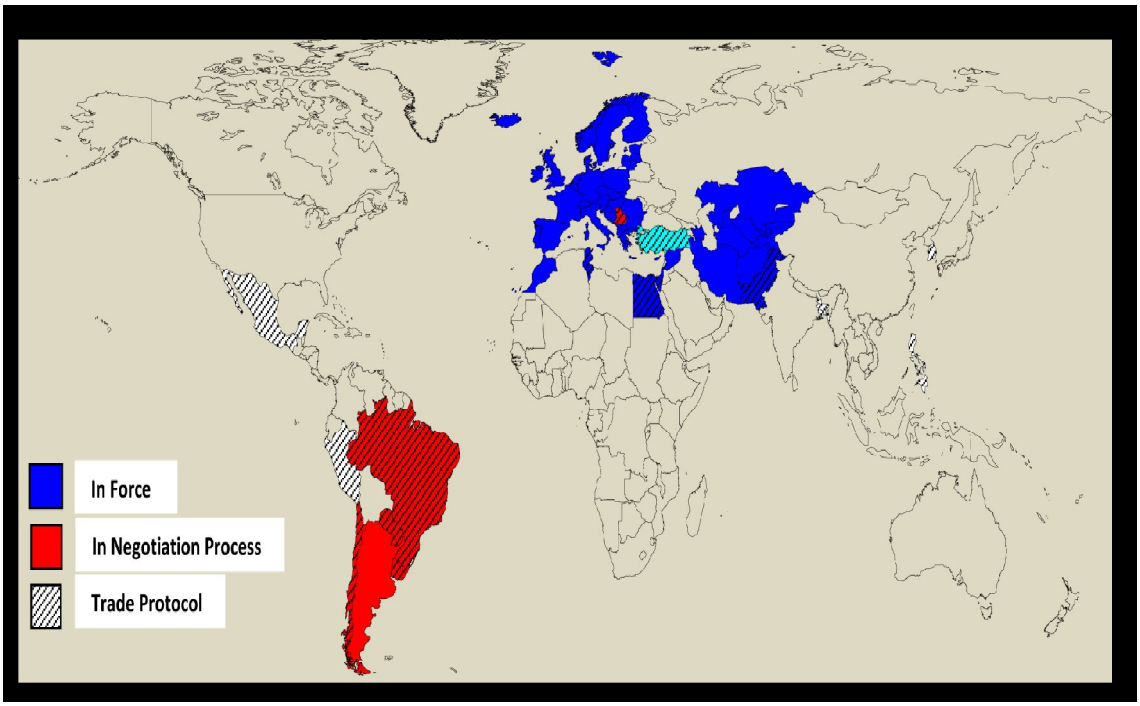
در واقع در این دوران ترکیه شاهد سرمایه گذاری روزافزون خارجی در بخش‌های مختلف اقتصاد این کشور از بخش کشاورزی تا سیستم بانکی بوده است به گونه‌ای که ۴۰ درصد از کل سرمایه گذاری‌ها در صنعت این کشور در مقطع مورد بحث منشا خارجی داشته است که از این می‌ان سهم بانک‌های عربی بین ۵ تا ۶ درصد براورد شده است.

تجارت نهادمند

یکی دیگر از اقدامات ترکیه در زمینه ظرفیت سازی تجاری به موافقتنامه‌های این کشور با سایرین به صورت دو جانبه و چند جانبه در حوزه تجارت آزاد و تجارت ترجیحی باز می‌گردد. همانگونه که نقشه ذیل نشان می‌دهد ترکیه با بخش اعظم محیط همسایگی خود موافقتنامه تجارت آزاد منعقد کرده و یا مذاکرات در این

حوزه را تا مراحل نهایی پیش برده است. افزون بر این با کشورهای منطقه آمریکای جنوبی نیز مشغول مذاکرات تجارت آزاد است و یا پروتکل تجاری امضا کرده است.

نقشه ۲موافقتنامه‌های تجاری ترکیه با کشورهای مختلف



تنوع این موافقتنامه‌ها با کشورهای مناطق مختلف از محیط همسایگی تا دور دست حاکی از این امر است که ترکیه سیاست تجاری خود را در راستای متنوع سازی بازارها طراحی کرده است.

از بعددیگری ترکیه مذاکرات موافقتنامه تجارت آزاد را با لبنان، شورای همکاری خلیج فارس، اوکراین، کشورهای مرکوسور، لیبی، موریتانی و جزایر فارو آغاز کرده و گفتگوها با مکزیک، الجزایر، اتحادیه گمرکی آفریقای جنوبی، آسه آن، آفریقای جنوبی، هند و ۳۶ کشور عضو گروه کشورهای آفریقایی، کارائیب و پاسفیک در حال انجام است. جدول ذیل موافقتنامه‌های تجارت آزاد منعقد شده میان ترکیه و سایر کشورها را نشان می‌دهد.**Invalid source specified.**

جدول ۳موافقتنامه‌های تجاری منعقد شده میان ترکیه و سایر کشورها تا سال ۲۰۱۲

آلبانی	2008
بوسنی	2003
شیلی	2011
کرووواسی	2003
اتحادیه تجارت آزاد اروپا	1992
مصر	2007
گرجستان	2008
اسراییل	1997
اردن	2011
مراکش	2006
تونس	2005
سوریه	2007
صربستان	2010
کره جنوبی	2012
فلسطین	2005
مونته نگرو	2010
موریس	2011
مقدونیه	2000
لبنان	2010

توریسم

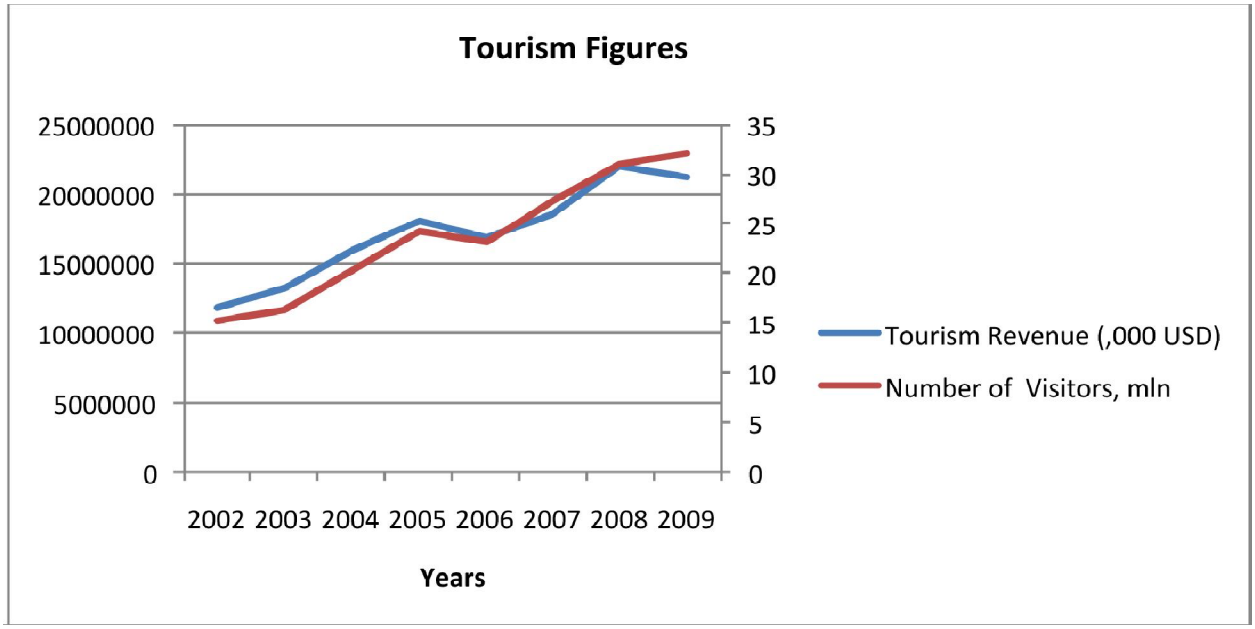
توریسم را می‌توان مهمترین نماد موفقیت اقتصادی ترکیه در یک دهه اخیر دانست. علیرغم اینکه این کشور از جاذبه‌های توریستی چندانی برخوردار نیست، اما در سال‌های اخیر توانسته بخش گردشگری را به عنوان یکی از بخش‌های پویای اقتصاد خود مطرح سازد. بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۹ تعداد گردشگرانی که از این کشور دیدار کرده اند بیش از دو برابر شده و درامد این کشور نیز دو برابر شده است.

در وضعیت کنونی ترکیه یکی از مقاصد مهم توریست‌ها در جهان است و با پذیرش ۲۹/۳ میلیون نفر مقام ششم را در پذیرش توریست در جهان دارا می‌باشد. در حوزه کسب درآمد از صنعت توریسم با ۲۱ میلیارد دلار در رتبه دهم جهان قرار گرفته است. مهمتر آنکه‌این کشور هدف گذاری جاه طلبانه‌ای در این حوزه تدوین کرده است؛ به گونه‌ای که تا سال ۲۰۲۳، بتواند ۶۰ میلیون توریست را جذب نماید و از طریق آن، سالانه ۶۰ میلیارد دلار درآمد کسب نماید. در همین راستا، استانبول افزون بر تبدیل شدن به یک کانون[1] تجاری و مالی، به کانون توریسم ترکیه نیز تبدیل شده است، به گونه‌ای که در سال ۲۰۱۱، ۸ میلیون توریست از این شهر دیدار کرده اند.

یکی از مهمترین اقدامات ترکیه در این حوزه، تسهیل شرایط صدور ویزاست. در حال حاضر شهروندان ترکیه بدون ویزا به ۵۸ کشور می‌توانند سفر کنند. نمودار ذیل درامد ترکیه در بخش گردشگری و نیز تعدا گردشگرانی که از این کشور بازدید کرده اند را بین سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۹ نشان می‌دهد. **Invalid source specified.**

[1] Hub

نمودار ۳تعداد توریست‌های ورودی به ترکیه و درآمد این کشور ۲۰۰۹-۲۰۰۲(میلیارد دلار)



گروه کشورهایی که ترکیه در سال‌های اخیر با آنان موافقتنامه لغو روادید امضا عبارتند از:

تاجیکستان ۲۰۰۳
ازبکستان ۲۰۰۳
رومانی ۲۰۰۴
گواتمالا ۲۰۰۴
ونزوئلا ۲۰۰۵
پاراگوئه ۲۰۰۶
کلمبیا ۲۰۰۶
لاتویا ۲۰۰۶

مونته نگرو ۲۰۰۸
هند
امارات ۲۰۰۸
کوزوو ۲۰۰۹
جیبوتی ۲۰۰۹
سوریه ۲۰۰۹
پاکستان ۲۰۰۹
آلبانی ۲۰۰۹
کنیا ۲۰۰۹
قطر ۲۰۰۹
لیبی ۲۰۰۹
اردن ۲۰۰۹
آذربایجان ۲۰۰۹
لبنان ۲۰۱۰
تانزانیا ۲۰۱۰
کامرون ۲۰۱۰
روسیه ۲۰۱۰
صربستان ۲۰۱۰
پرتغال ۲۰۱۰
یونان ۲۰۱۰

Invalid source specified..

صنعت خودرو

بر مبنای آمارهای سال ۲۰۱۰، ترکیه شانزدهمین تولیدکننده وسایل نقلیه موتوری در جهان به شمار می‌آید. این کشور یکی از تولیدکنندگان مهم خودروهای تجاری و سبک در اروپا به شمار می‌آید و دومین تولیدکننده اتوبوس در این منطقه است. از لحاظ نیروی کار، بخش قطعه سازی حدود ۱۵۰ هزار نفر نیروی کار را در استخدام خود دارد. در حالی که بخش تولید و مونتاژ تنها ۴۰ هزار نفر را در استخدام خود دارند. ظرفیت سالانه تولید صنعت خودروسازی این کشور در حوزه خودروهای تجاری به ۵۰۰ هزار دستگاه در سال و در حوزه خودرو های سواری، به ۸۰۰ هزار دستگاه در سال رسیده است. صادرات صنایع خودروسازی و قطعه سازی ترکیه در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۱۷ میلیارد دلار بوده است. نکته مهمتر آنکه حدود ۷۳ درصد از این صادرات به اتحادیه اروپا به ویژه فرانسه، آلمان، ایتالیا و بریتانیا بوده است. هدف گذاری آینده صنعت خودروسازی در ترکیه، رسیدن به ظرفیت تولید ۲ میلیون دستگاه در کوتاه مدت و به ۴ میلیون دستگاه در سال ۲۰۲۳ است البته در عین حال ترکیه از واردکنندگان مهم خودرو نیز محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که ۶۰ درصد خودروهای فروخته شد. در این کشور در سال ۲۰۱۰، وارداتی بوده اند که‌این رقم در بخش خودروهای سواری به ۷۰ درصد رسیده است البته صنعت خودروسازی عمدتاً بر مبنای سرمایه گذاری خارجی و با مالکیت خارجی یا به صورت سرمایه گذاری مشترک یا تحت لیسانس خارجی فعالیت می‌کند. پنج شرکت عمده خوروسازی ترکیه عبارتند از: اویاک-رنو، توفاس(با مشارکت فیات)، تویوتا، هیوندا آسان و هندا ترک.صنعت خودرو ترکیه به دلایلی چون نیروی کار ارزان، دسترسی به بازارهای اتحادیه اروپا و کیفیت بالای قطعات تولیدی این کشور برای سرمایه گذاران خارجی جذاب بوده است. گرچه ترکیه برند داخلی خودرو ندارند، اما در داخل این کشور طراحی می‌شوند.

آهن و فولاد

صنعت آهن و فولاد، بنیان صنعتی ترکیه را از سال ۱۹۴۰ شکل داده است. در وضعیت کنونی این صنعت کاملاً خصوصی سازی شده است و ۲۰۰ هزار نفر در آن مشغول به کار هستند. این کشور با تولید ۲ درصد فولاد خام جهان، دهمین تولیدکنند بزرگ در این حوزه محسوب می‌شود. ظرفیت تولید فولاد در این کشور

از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰، حدود ۲ برابر شده و از ۱۶/۵ میلیون تن به ۲۹/۱ میلیون تن رسیده و تا پایان سال ۲۰۱۲ قرار است به ۴۲ میلیون تن افزایش یابد. صادرات آهن و فولاد ترکیه در سال ۲۰۱۰ بالغ بر ۱۳ میلیارد دلار بوده است. مهمترین بازارهای صادراتی آهن و فولاد ترکیه، اتحادیه اروپا، خاورمیانه و شمال آفریقا هستند. افزون بر این و مهمتر آنکه ترکیه در سالهای اخیر به صادر کننده فناوری صنعت فولاد نیز تبدیل شده است.

پوشاک و نساجی

با وجود اینکه بخش پوشاک به طوز سنتی مهمترین بخش صنعتی ترکیه بوده اما در سال‌های اخیر، رقبای آسیایی در بازار داخلی و نیز بین‌المللی این کشور، بازار نساجی آن را با چالش‌های گسترده‌ای مواجه کرده اند. این کشورها از یک سو بازار داخل این کشور نفوذ رشدیابنده‌ای دارند و از دیگر سو، بازارهای بین‌المللی سنتی این کشور یعنی اتحادیه اروپا، آمریکا و روسیه را از آن خود کرده اند. بخش پوشاک و نساجی ترکیه در اختیار شرکت‌های کوچک و متوسط خصوصی است. این کشور دارای بیش از ۴۰ هزار شرکت نساجی است که عمدتاً در زمینه صادرات این محصولات فعالیت می‌کنند.

ترکیه در پاسخ به چالش‌های رقبا در حوزه پوشاک ترکیه تلاش کرده تا با تولید محصولات دارای ارزش افزوده بالا ایجاد برندهای ترک در این حوزه و نیز استفاده از مزیت قرابت جغرافیایی و معافیت از پرداخت عوارض گمرکی در بازار اتحادیه اروپا به مقابله با رقبا بپردازد.

صنعت پوشاک در وضعیت کنونی ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی ترکیه را تشکیل می‌دهد و ۱۱ درصد نیروی کار این کشور در آن مشغول فعالیت اند. بر مبنای آمارهای سال ۲۰۱۰، ترکیه پنجمین صادرکننده بزرگ جهان در حوزه پوشاک و هشتمین صادرکننده در حوزه نساجی است. این کشور دومین صادرکننده پوشاک و نساجی به اتحادیه اروپاست؛ به گونه‌ای که ۸۰ درصد مجموع صادرات آن به‌این منطقه است البته‌این کشور بالاترین حمایت تعرفه‌ای را از صنعت نساجی خود صورت می‌دهد

بخش بانکی

نقش سیستم بانکی در اقتصاد ترکیه در سال‌های اخیر به سرعت رو به گسترش بوده است. پس از بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۰-۲۰۰۱، دولت دست به اصلاحات وسیع در سیستم بانکی زد و حدود ۵۳ میلیارد دلار برای اصلاح ساختار بانک‌های دولتی هزینه کرد. در وضعیت فعلی سیستم بانکی ترکیه دارای ۱۰ هزار شعبه است و حدود ۱۹۰ هزار نفر در آن مشغول به کار هستند. ۷/۸ میلیون کاربر از خدمات اینترنت بانک استفاده می‌کنند(بر مبنای آمارهای ۲۰۱۱) که از این میان ۹۰ درصد اشخاص حقیقی و ۱۰ درصد را اشخاص حقوقی تشکیل می‌دهند.**Invalid source specified.**

اما مهمترین برنامه‌ای که ترکیه از منظر بحث حاضر دنبال می‌کند، تبدیل کردن استانبول به یک مرکز منطقه‌ای و جهانی تبادلات مالی است. این پروژه از سال ۲۰۰۹آغاز شده است. این مرکز با نظام مالیاتی و قانونی ترکیه هماهنگ خواهد بود. در این راستا، قرار است سیستم قانونی ترکیه به روز شود، تولیدات و خدمات مالی متنوع سازی گردد، یک نظام مالیاتی ساده و مؤثرتر تدوین شود، نظام نظارتی بهبود یابد و زیرساخت‌های فیزیکی و تکنولوژیک قدرتمندتری شکل گیرد.

در وضعیت فعلی، ۹ گروه کاری برای اجرای این استراتژی مشغول فعالیت هستند. در چارچوب این استراتژی، بانک‌هایی که شعبه سرپرستی آنها در آنکاراست به استانبول انتقال خواهند یافت. در مقدمه‌این سند، چشم‌انداز مالی استانبول چنین ترسیم شده است:استانبول در مرحله نخست باید به یک مرکز مبادلات مالی در سطح منطقه و نهایتاً به یک مرکز مبادلات مالی در پهنه جهانی تبدیل شود.

در مقدمه‌این سند نیز آمده است: ترکیه با برخورداری از یک جمعیت جوان و پویا، نیروی کار کیفی، مزیت‌های ژئوپلتیک، اقتصاد به سرعت رو به توسعه و رشد، میراث فرهنگی و تاریخی، بازارهای توسعه یافته، تولیدات متنوع، خدمات و فعالیت‌های مالی متنوع و چارچوب حقوقی مستحکم در حوزه مالی، در آینده به یکی از مراکز پراهمیت تبادلات مالی تبدیل خواهد شد. تبدیل شدن استانبول به یک مرکز تبادلات مالی منطقه‌ای و جهانی، کمک قابل توجهی به افزایش اشتغال و تسهیل جریان سرمایه بین‌المللی به ترکیه و نهایتاً رشد اقتصادی این کشور خواهد کرد.**Invalid source specified.**

بخش ساخت و ساز

یکی دیگر از حوزه‌هایی که در سال‌های اخیر در ترکیه از رشد بالایی برخوردار بوده، بخش ساخت و ساز است. این بخش در یک دهه اخیر به سرعت بین‌المللی شده و بخش مهمی از نیروی کار این کشور(۱/۵ میلیون نفر) را در استخدام خود دارد. در وضعیت فعلی، ترکیه دارای ۱۵۰ شرکت پیمانکاری بین‌المللی است که پروژه‌های کلانی را در کشورهای مختلف در دست اجرا دارند. این شرکت‌ها به طور مستقیم حدود ۵ درصد از تولید ناخالص داخلی ترکیه را تشکیل می‌دهند اما نقش غیرمستقیم آنها در اقتصاد این کشور گسترده تر است. ترکیه در وضعیت فعلی دوازدهمین تولیدکننده مصالح ساختمانی همچون سیمان و شیشه در جهان است.

در عرصه بین‌المللی، شرکت‌های ساخت و ساز ترکیه در چهار دهه گذشته ۶۵۰۰ پروژه به ارزش ۲۰۵ میلیارد دلار را در کشورهای مختلف اجرا کرده اند. میزان ارزش سالانه پروژه‌هایی که‌این شرکت‌ها در یک دهه اخیر اجرا کرده اند از ۲/۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ به ۲۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ افزایش یافته است. در یک دهه اخیر، صنعت ساخت و ساز این کشور هم به لحاظ تولید و هم از لحاظ بازارها به شدت متنوع شده است. بر مبنای آمارهای سال ۲۰۱۰، پیمانکاران ترک، ۵۷۷ پروژه را در ۵۰ کشور جهان در دست اجرا داشته اند که طیف وسیعی از پروژه‌ها را از پروژه‌های زیرساختی(جاده، ریل، تونل) تا مسکن، تأسیسات ورزشی، پروژه‌های انرژی و ایجاد امکانات توریستی را دربر می‌گیرد. به لحاظ جغرافیایی، روسیه، لیبی، ترکمنستان، قزاقستان و عراق از بازارهای اصلی صنعت ساخت و ساز ترکیه به شمار می‌آیند، به گونه‌ای که ۵۰ درصد از کل پروژه‌های انجام شده در این سال‌ها در این کشورها بوده اند. یکی دیگر از تحولاتی که در طی این سال‌ها در بخش پیمانکاری ترکیه رخ داده، تخصصی شدن روزافزون این بخش است. به گونه‌ای که برخی از این شرکت‌ها در رده شرکت‌های مهم بین‌المللی در ساخت فرودگاه‌ها، راه آهن و سیستم‌های حمل و نقل شهری قرار گرفته اند..**Invalid source specified.**

حمل و نقل هوایی

به موازات ایجاد زیرساخت‌های سخت در جهت افزایش توان تجاری ترکیه در مناطق مختلف، این کشور در فراهم آوردن زیرساخت‌های نرم نیز توفیقات مهمی کسب کرده است. به عنوان یک نمونه می‌توان به افزایش خطوط پروازی ترکیش ایرلاین در سال‌های اخیر اشاره کرد. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰ در مجموع این شرکت ۵۸ خط پروازی جدید را ایجاد کرده است. از این می‌ان ۱۴ خط به اروپا، ۱۸ مسیر در آسیا، ۱۴ مسیر برای خاورمیانه و شمال آفریقا، و ۸ مسیر برای قاره آفریقا تاسیس شده و مشغول فعالیت هستند. ۴ مسیر نیز در سایر مناطق تاسیس شده اند. طبیعی است که با برقراری پروازهای مستقم می‌ان ترکیه و سایر مناطق فوق‌الذکر روابط تجاری را تسهیل می‌کند.

در این حوزه گردش مالی این صنعت از ۲/۲ می‌لیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۸ می‌لیارد دلار در سال ۲۰۰۹ افزایش یافته است. شرکت‌های هواپیمایی ترکیه در این مدت از یک شرکت(ترکیش ایر) به ۵ شرکت افزایش یافته‌اند و مقاصد پروازی از ۲۲ شهر به ۴۴ شهر افزایش یافته‌اند. در همین مدت خطوط پروازی بین المللی این کشور نیز از ۷۰ به ۱۳۰ شهر افزایش یافته است. **Invalid source specified.** نتیجه آنکه تعداد مسافر جابجا شده توسط این شرکت در سال‌های اخیر و درآمد حاصل از آن به شدت رشد کرده است. تعداد مسافر جابجا شده توسط این شرکت از ۱۷ می‌لیون در سال ۲۰۰۶ به ۳۹ می‌لیون نفر در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است و در همین مدت درآمد این شرکت از ۲/۲ می‌لیارد دلار به ۹ می‌لیارد دلار افزایش یافته که روند رشد بسیار سریعی را نشان می‌دهد. **Invalid source specified.**

در واقع تحولات بخش حمل و نقل و ارتباطات شاخص بسیار مهمی در توانمندی ترکیه در حوزه زیرساخت‌های لازم برای توسعه اقتصادی است. ترک تلکام، شرکت ملی ارتباطات ترکیه در سال ۲۰۰۵ ۵۵ درصد از سهام خود را به بخش خصوصی به ارزش ۶/۵ می‌لیارد دلار واگذار کرد. جالب آنکه برنده این مزایده شرکتی عربستانی بود. افزون بر این شرکت‌های ارتباطاتی بزرگ جهانی همچون ودافون نیز با خرید شرکت تله سیم ترکیه به ارزش ۴/۵ می‌لیارد دلار، فعالانه وارد بازار این کشور شده اند. طبیعتا حضور این شرکت‌ها

در بخش ارتباطات ترکیه نشان از توفیق اینکشور در فراهم آوردن محیطی مناسب برای سرمایه گذاری و کسب و کار دارد.

انرژی

یکی دیگر از حوزه‌هایی که ترکیه تلاش کرده تا با ایجاد زیرساخت‌ها موقعیت تجاری خود را ارتقا دهد، حوزه انرژی است. در این حوزه این کشور از یکسو با بسط مناسبات با کشورهای دارنده انرژی بویژه ایران و روسیه تلاش کرده تا استراتژی متنوع سازی منابع انژی را محقق سازد. از دیگر سو علیرغم اینکه از منابع انرژی برخوردار نیست، تلاش دارد تا با ایفای نقش مؤثر در طرح‌هایی همچون باکو- جیهان و نوبوکو، خود را به عنوان کانون انرژی در منطقه و مهمترین مسیر انتقال انرژی به اروپا مطرح سازد. همچنین این کشور تلاش دارد تا به پروژه‌های بلواستریم و سوث استریم که منابع انرژی روسیه را به اروپا انتقال می‌دهند مشارکت نماید. افزون بر این ترکیه برنامه‌های بلندپروازنه‌ای در حوزه انرژی دارد به گونه‌ای که تا سال ۲۰۲۰ برای سرمایه‌گذاری ۱۳۰ می‌لیارد دلاری در این بخش طراحی‌هایی صورت داده است.

ترکیه در چشم‌انداز آتی

با عنایت به مباحث فوق الذکر می‌توان مدعی شد که حزب عدالت و توسعه در یک دهه اخیر انقلابی در توسعه اقتصادی ترکیه‌ایجاد کرد و مسیر تاریخی این کشور را تغییر داده است. اما موضوع مهمتر از منظر بحث حاضر، اهداف استراتژیک ترکیه در آینده است. بر مبنای اسنادی که در دولت ترکیه تدوین شده است، هدف اصلی استراتژی توسعه‌ای این کشور، تبدیل شدن به کانون اصلی۱ در تولیدات صنعتی‌های تک و تولیدات با فناوری متوسط۲ در منطقه اوراسیاست. این هدف برای سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۴ انتخاب شده است.

[۱]-Hub

[۲]-Medium Tech

بر مبنای سندی که ترک‌ها منتشر کرده اند، افزایش رقابت پذیری و بهره وری بخش صنعتی ترکیه و شکل دهی به گونه‌ای از ساختار صنعتی که سهم بیشتری از صادرات جهانی داشته باشد و دغدغه اصلی آن، تولید کالاهای‌های تک با ارزش افزوده بالا باشد.. نیازمند نیروی کار کیفی و حساسیت‌ها الزامات محیط زیستی و اجتماعی است.

برای تبیین این سند، ترک‌ها به تجربه کشورهایی چون ژاپن، کره جنوبی، تایلند و اندونزی توجه کرده و نتیجه گرفته اند که موقعیت یک کشور وابسته به فرایندهای صحیح صنعتی است. در واقع ترکیه رویکرد صنعتی خود را اساساً بر محور سیاست‌های صنعتی اتحادیه اروپا پیریزی کرده و بر اساس این سیاست صنعتی، برنامه حضور در بازارهای منطقه را طراحی کرده است.

مهمترین هدف این استراتژی، تداوم بخشیدن به رشد اقتصادی ترکیه است کهاین امر بر مبنای سند، مستلزم افزایش رقابت پذیری بخش خصوصی این کشور است. برای برآورد کردن این هدف، وزارت صنعت و تجارت ترکیه، کنفرانسی را با حضور همه طرف‌های ذینفع برگزار کرد که ماحصل این کنفرانس به صورت چشم‌انداز سیاست تجارت ترکیه منتشر شد: تبدیل شدن به‌هاب منطقه اوراسیا در تولیدات‌های تک با فناوری متوسط

بر مبنای این هدف کانونی، اهداف سیاست صنعتی ترکیه در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۴ عبارتند از:

۱-افزایش حجم بخش‌های تک و فناوری متوسط در تولیدات و صادرات این کشور

۲-تغییر بخش‌های دارای تکنولوژی پایین به بخش‌های تولید کننده محصولات با ارزش افزوده بالا

۳-افزایش تعداد شرکت‌هایی که مداوماً مهارت‌های خود را افزایش می‌دهند.

افزونبر این ترک‌ها سند چشم‌اندازی برای این کشور تا سال ۲۰۲۳ نیز ترسیم کرده اند، سالی که مقارن با صدمین سال شکل گیری جمهوری در این کشور است. در این سند اهداف ذیل برای حوزه‌های مختلف در نظر گرفته شده است:

۱-اقتصادی

۱-۱قرار گرفتن در می‌ان ده اقتصاد برتر جهان

۲-۱افزایش تولید ناخالص داخلی به ۱ تریلیون دلار تا سال ۲۰۱۴

۳-۱افزایش تولید ناخالص داخلی به ۲ تریلیون دلار تا سال ۲۰۲۳

۴-۱افزایش صادرات ترکیه به ۵۰۰ می‌لیارد دلار

۵-۱افزایش درآمد سرانه به ۲۵ هزار دلار

۶-۱افزایش حجم تجارت خارجی به ۱ تریلیون دلار

۷-۱کاهش نرخ بیکاری به ۵ درصد

۲- انرژی

۱- ۲ایجاد ظرفیت تولید ۲۰ هزار مگاوات انرژی بادی و ۶۰۰ مگاوات انرژی زمین گرمایی

۲-۲افزایش ۲۰ درصدی بهره وری انرژی

۳-۲ایجاد حداقل سه نیروگاه هسته‌ای

۳- بهداشت

۱-۳فراگیر نمودن نظام بیمه درمانی به گونه‌ای که هیچ شهروندی فاقد پوشش بیمه‌ای نباشد

۲-۳ ۲۱۰ پزشک به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر

۴- حمل و نقل

۱- ۴ایجاد ۱۱ هزار کیلومتر خطوط راه آهن جدید

۲- ۴ایجاد ۱۵ هزار کیلومتر جاده

۳- ۴قرار دادن یکی از بنادر ترکیه در میان ۱۰ بندر برتر جهان

۴- ۴تولید هواپیما، پرنده‌های بدون سرنشین و ماهواره توسط مهندسین ترک

۵- توریسم

۱-۵تبدیل کردن ترکیه به پنجمین مقصد گردشگری

۲-۵میزبانی از ۵۰ میلیون گردشگر در ترکیه در سال ۲۰۲۳

۳-۵افزایش درآمد ناشی از توریسم به ۵۰ میلیارد دلار **Invalid source specified.**

جمع بندی

با عنایت به آنچه آمد می‌توان گفت که فکر توسعه در ترکیه از تاریخی طولانی برخوردار است و بر همین مبنا تلاش برای تحقق بخشیدن به پیشرفت در این کشور دهه‌هاست آغاز شده و فراز و فرودهای بسیاری را پیموده است.

در بخش مهمی از این تلاشها، توجهی به مقتضیات جامعه ترکیه و متناسب ساختن آن با روند توسعه صورت نمی گرفت. به بیان دیگر مراد از توسعه تا حد قابل توجهی به غربی شدن فروکاسته شده بود. اما با برآمدن حزب عدالت و توسعه، ترکها در واقع در مورد نسبت سنت و مدرنیته تجدیدنظر موفقی صورت دادند و تلاش کردند تا توسعه را اولا بر مبنای مقتضیات جامعه مسلمان ترکیه به پبش ببرند و ثانیا از موقعیت ترکیه در جهان اسلام در راستا اهداف توسعه بهره گیرند. نتایج تلاش آنان در یک دهه اخیر شگفت انگیز بوده است به گونه‌ای که نه تنها این کشور به یکی از قدرت‌های در حال ظهور تبدیل شده است بلکه قدرت نرم آن نیز در پهنه وسیعی از جهان اسلام افزایش یافته تا جایی که بخش مهمی از نخبگان کشورهای اسلامی به‌این کشور به عنوان الگویی موفق از توسعه در جهان اسلام می‌نگرند.

۳–مدل توسعه مالزی: عمل گرایی محافظه کارانه

مالزی یکی دیگر از کشورهای اسلامی است که در دهه‌های اخیر برنامه‌های توسعه گرایانه موفقی را به اجرا گذاشته است. توفیق این کشور در طراحی و اجرای سیاست‌های توسعه گرایانه آنچنان چشمگیر بوده که در پهنه وسیعی از دنیای اسلام و بویژه در میان نخبگان مسلمان به عنوان مدلی از توسعه مطرح شده است.

فصل حاضر معطوف به واکاوی مدل توسعه‌این کشور است. در این راستا در وهله نخست تاریخ توسعه در این کشور و برنامه‌های توسعه گرایانه آن مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. در بخش دوم، دستاوردهای توسعه‌ای این کشور با استناد به آمار و ارقام مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و در بخش سوم اصول بنیادین

تأثیرگذار بر موفقیت‌های توسعه‌ای این کشور تشریح خواهد شد. در نهایت نیز جمع بندی مباحث ارائه خواهد شد.

تاریخ تحول در اقتصاد سیاسی مالزی

مالزی کشوری پسااستعماری است. این سابقه در درک روندهای تحول در این کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در دوران استعمار متاثر از نیازهای عمدتا اقتصادی امپراطوری بریتانیا منطقه‌ای که امروز مالزی نامیده می‌شود عمدتا از زاویه تجارت و استخراج معادن قلع مورد توجه بود. همین امر باعث شد تا این منطقه به یکی از کانونهای تجارت و فعالیت اقتصادی در قرن نوزدهم تبدیل شود. این امر از یکسو نیاز به نیروی کار را افزایش داد و انگلیسی‌ها با وارد کردن کارگران هندی به‌این تقاضا پاسخ دادند. از دیگر سو با شکوفایی بازار این منطقه، چینی‌ها که کشورشان رو به هرج و مرج و زوال بود به طور وسیع به‌این منطقه مهاجرت کردند، مهاجرتی که بریتانیا نیز مانع آن نشد. چینی‌ها با ورود به‌این منطقه در اندک زمانی تجارت آن را در دست گرفتند و به طبقه سرمایه دار تبدیل شدند، طبقه‌ای که بابت حضور و تولید ثروت در این منطقه به امپراطوری بریتانیا مدیون بود وحق حساب پرداخت می‌کرد. از دیگر سو هندی‌ها همچنان به‌ایفای نقش به عنوان طبقه کارگر ادامه دادند. در این میان مالایی‌ها به عنوان جمعیت بومی منطقه و صاحبان واقعی این سرزمین، منطقه را در تعامل با بریتانیا اداره می‌کردند و طبقه بوروکراتیک را شکل می‌دادند.

بنابراین می‌توان گفت که میراث استعمار برای مالزی جامعه‌ای چندفرهنگی و بالقوه مستعد چندپارگی بود، جامعه‌ای که از یکسو چینی‌ها و هندی‌ها با میراث تمدنی غنی به آن وارد شدند و همچنان به سنت‌های فرهنگی خود تداوم بخشیدند و از دیگر سو مالایی‌ها به عنوان جمعیت بومی نیز آنان را به طور کامل به عنوان شهروند این کشور نشناختند.

بنابراین مالزی‌ای که در ۱۹۵۷ استقلال یافت کشوری موزاییکی بود که استعداد چندپارگی، درگیری‌های داخلی و حتی تجزیه را قویا در خود داشت.

از همین رو از ابتدا ایجاد جامعه‌ای یکپارچه و منسجم به دغدغه اصلی سیاستگذاران این کشور در دوران پسااستعمار تبدیل شد. به بیان دیگر پرسش استراتژیکی که سیاستگذاران این کشور همواره در پی ارائه

پاسخی دقیق و متناسب با مقتضیات زمان به آن بوده اند این است که مالزی را چگونه می‌توان یکپارچه کرد و زیر هویتی واحد گردهم آورد؟

طبیعی است که پاسخ این پرسش بیش از هر حوزه‌ای در اقتصاد و ارزش‌های عام بشری نهفته باشد. از آنجا که‌این کشور به نوعی محل تلاقی تمدنهای آسیا و دارای خرده فرهنگ‌های عمیقا متفاوتی است، تنها منافع و ارزش‌های عام می‌تواند زمینه را برای انسجام ملی فراهم آورد.

از همین روست که توسعه اقتصادی از همان ابتدای استقلال به دغدغه اصلی سیاستگذاران مالزی تبدیل شد و در قالب برنامه‌های مختلف پی گیری شد.

البته افزون بر اراده توسعه گرایانه سیاستگذاران مالزی، دو عامل مهم دیگر نیز در روند توسعه‌این کشور نقش مهمی ایفا کرد. یکی میراث استعمار بود. حضور انگلیسی‌ها در این منطقه اولا ساختار سیاسی نسبتا مدرنی را برای این کشور به همراه آورد و ثانیا راه و رسم تجارت و فعالیت اقتصادی را به آنان آموخت.

مهمتر آنکه در دوران پس از جنگ دوم جهانی ایالات متحده در رقابت استراتژیک با شوروی همواره تلاش داشت تا تعداد هرچه بیشتری از کشورهای پسااستعماری را به مدل‌های منطقه‌ای لیبرال دموکراسی تبدیل کند تا بدانوسیله هم در نبرد ایده‌ها موقعیت برتر را کسب نماید و هم سیاست سد نفوذ در برابر کمونیسم را تحقق بخشد. طبیعی بود که اولویت استراتژیک ایالات متحده با اراده توسعه گرایانه دولتمردان مالزیایی همپوشی‌های وسیعی داشت و باعث شد تا این کشور از ظرفیت‌های عظیم اقتصادی و امنیتی ایالات متحده در جهت پیشبرد توسعه بهره مند. گردد.

عامل مهم دیگری که بر روند توسعه مالزی تأثیرات مهم و عمیقی برجای گذاشت، شیوع پدیده دولت‌های توسعه گرا در آسیای شرقی بود.

دولت توسعه‌گرا بنا بر تعریف، دولتی است که بنیان مشروعیت خود را بر پیشبرد توسعه اقتصادی قرار می‌دهد. **Invalid source specified.**شکل گیری این دولت‌ها در ابتدا در کشورهای معروف به ببرهای آسیایی و تداوم حیات آنان و از همه مهمتر تکثیر این گونه از دولت در سایر کشورهای آسیایی به ویژه چین و هند، رنسانسی را در آسیا ایجاد کرد و چهره این قاره را که قرن‌ها فقر تنها نماد آن بود را به گونه‌ای

بنیادین تغییر داد. از آنجا که میان جغرافیا و روند توسعه ارتباطی تنگاتنگ و مستقیم وجود دارد، طبیعتا شکل گیری، شیوع و تکامل دولت‌های توسعه گرا در همسایگی مالزی زمینه را برای پیشبرد تفکر توسعه گرایانه در این کشور هموار ساخت. افزون بر این شکل گیری دولت‌های توسعه گرا روند همگرایی اقتصادی را در منطقه تعمیق بخشید و توسعه را به تفکر مسلط در آسیای شرقی تبدیل کرد. از این رهگذر آسه آن به قدرتی هنجاری مبدل گشت و اعضای آن و از جمله مالزی اولا برای پیشبرد توسعه گرد هم آمدند و ثانیا به عنوان یک مجموعه همگرا تلاش نمودند تا تفکر توسعه جمعی را در آسیای شرقی ترویج نمایند.

با تداوم حیات دولت‌های توسعه گرا در آسیای شرقی و اثرات پایدار آنان بر اقتصاد سیاسی منطقه، وابستگی متقابل میان اقتصادهای آسیای شرقی به گونه‌ای رشد یافت که منطقه را واجد شرنوشت اقتصادی مشترکی نمود، به گونه‌ای که در دوران پس از جنگ سرد دیگر تنها سیاستگذاران مالزیایی در مورد کشور خود تصمیم نمی گیرند بلکه تصمیمات آنان بر کل مجموعه همبسته آسیای شرقی تأثیر می‌گذارد. امری که بحران مالی ۱۹۹۷ به عینه آن را نشان داد. اما از آنجا که سخن گفتن در مورد متغیرهای خارجی تأثیرگذار بر روند توسعه مالزی در حوصله‌این مقال نمی گنجد، در ادامه عوامل داخلی شکل دهنده به روند توسعه در این کشور را مورد بحث قرار خواهیم داد.

برنامه‌های دولت توسعه گرا و پیامدهای آن

همانگونه که اشاره شد در اوائل دوران پس از استعمار، یعنی طی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۷ اقتصاد مالزی، عمدتاً وابسته به صادرات لاستیک و قلع بود اما فکر صنعتی شدن، از همین مقطع شکل گرفت و در قالب آن، ابتدا سیاست جایگزینی واردات به کار گرفته شد که به طور کامل ناموفق بود.

از همین رو در دهه ۱۹۶۰، کشاورزی از مهمترین حوزه‌های اقتصاد مالزی بود؛ به گونه‌ای که حدود ۵۰ درصد از نیروی کار این کشور در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند و ۶۰ درصد از صادرات این کشور را لاستیک و ۲۵ درصد از صادرات را نیز قلع تشکیل می‌دادند. بنابراین معادن قلع، بخش مهم دیگری از اقتصاد مالزی را تشکیل می‌دادند. به بیان دیگر، لاستیک و قلع، ۸۰ درصد از صادرات مالزی را تشکیل

می‌دادند. نتیجه آنکه اقتصاد این کشور اقتصادی تک محصولی و مبتنی بر صادرات مواد خام و محصولات کشاورزی بود. از لحاظ سطح رفاه اقتصادی نیز ۵۲ درصد از مردم این کشور زیر خط فقر بودند.

سیاست اقتصادی جدید

با شکست استراتژی جایگزینی واردات، دولت از دهه ۱۹۷۰، سیاست اقتصادی جدیدی[1] را در پیش گرفت که‌این سیاست طی دو دهه، یعنی از دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ در این کشور اعمال شد. در این دوران، دولت استراتژی صادرات محور را در پیش گرفت تا با توسل به آن، بتواند به رشد اقتصادی و نهایتا هدف اصلی یعنی انسجام و برابری اجتماعی دست یابد.

در دورانی که دولت این سیاست را اجرا می‌کرد، به ابتکارات مهمی دست یازید که از این جمله می‌توان به خصوصی سازی شرکت‌های دولتی، کاهش نقش دولت در تجارت خارجی و زمینه سازی برای ارتقای صادرات و ایجاد زیرساخت‌های حقوقی و قانونی برای جذب سرمایه خارجی اشاره کرد. در سطح اجتماعی نیز دولت با ایجاد فرصت‌های جدید شغلی و تغییرات قانونی، نابرابری اقتصادی را تا حد قابل توجهی کاهش داد. در واقع این برنامه دو هدف کلان را پی گیری می‌کرد:

۱-ریشه کنی فقر

۲-ساختاردهی مجدد به جامعه به گونه‌ای که نژاد معرف حوزه فعالیت اقتصادی و برخورداری از ثروت نباشد. به بیان واضح تر چینی‌ها بر بخش اصلی فعایت‌های اقتصادی مسلط نباشند.**Invalid source specified.**

سیاست توسعه ملی

اما با آغاز دهه ۱۹۹۰، دوران سیاست جدید اقتصادی نیز به سر رسید و دولت در سال ۱۹۹۱، سیاست توسعه ملی را جایگزین آن نمود.هدف سیاست توسعه ملی، تبدیل مالزی به کشوری مترقی،مرفه و متحد بود. در این قالب اهداف استراتژیک ذیل پی گیری شد:

[1] New Economic Policy

۱-ایجاد یک ملت پیشرو

۲-تقویت برابری در جامعه

۳-تداوم رشد اقتصادی بالا

۴-تقویت رقابت پذیری

۵- توسعه اقتصاد دانش محور

۶-تقویت منابع انسانی

۷- پیگیری توسعه پایدار**Invalid source specified.**

در همین سال، دولت چشم‌انداز طولانی مدتی موسوم به چشم‌انداز ۲۰۲۰ را برای مالزی تدوین کرد. در واقع، این چشم‌انداز، استراتژی کلانی محسوب می‌شود زیرا حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، روانشناختی، معنوی و فرهنگی را در بر می‌گیرد. در قالب این سند، هدف نهایی تبدیل کردن مالزی به کشوری توسعه یافته در افق ۲۰۲۰ است. مالزی آرمانی که در این سند ترسیم شده است "توسعه یافته با شهروندانی که ارز شهای اخلاقی را درونی کرده اند تا بدان واسطه بتوان جامعه ای قدرتمند از لحاظ ارزش‌های دینی و معنوی ایجاد کنند، جامعه ای که انگیزه رفتار آن را ارزش‌های عالی اخلاقی تشکیل می‌دهد." **Invalid source specified.** در این راستا مالزیایی‌ها باید بر ۸ چالش کلیدی ذیل غلبه کنند:

۱-ایجاد مالزی متحد

۲-ایجاد جامعه‌ای امن، توسعه یافته و آزاد به لحاظ روانی

۳-پرورش و توسعه جامعه دموکراتیک و بالغ

۴-ایجاد جامعه‌ای اخلاقی

۵-ایجاد جامعه‌ای بالغ، آزاد و مداراجو[1]

۶-ایجاد جامعه‌ای علمی و مترقی

۷-ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر کرامت انسانی

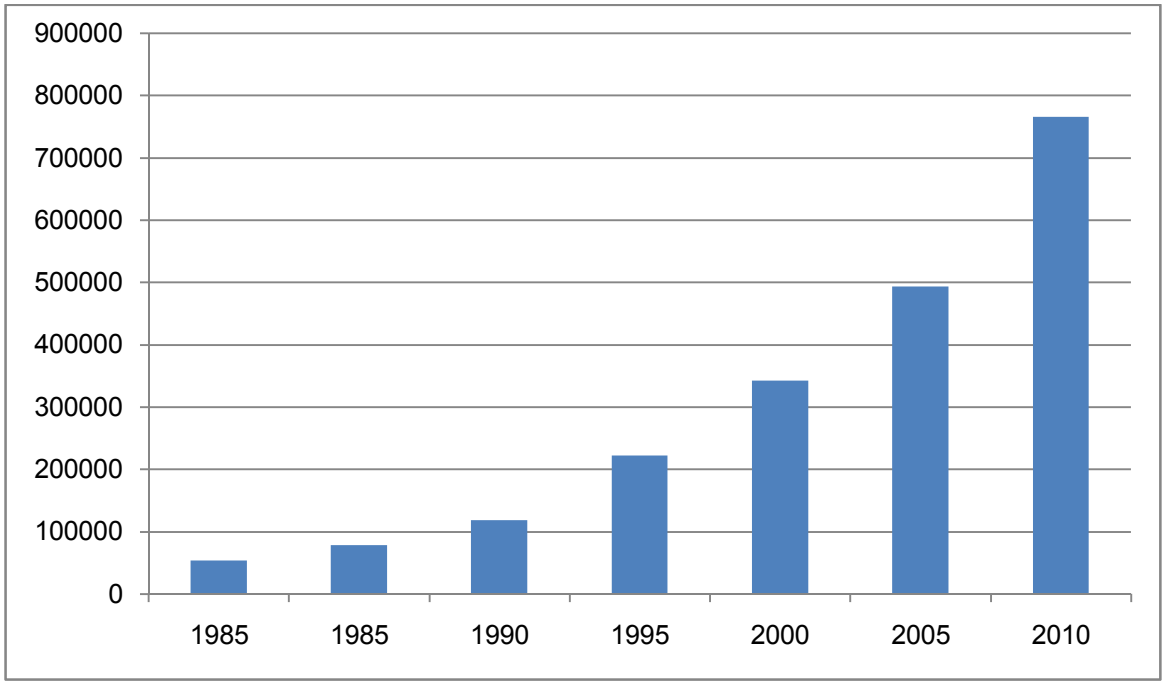
[1] tolerant

۸-تضمین عدالت اقتصادی در جامعه به گونه‌ای که توزیع ثروت در آن منصفانه باشد

۹-ایجاد جامعه‌ای مرفه با اقتصادی کاملا رقابت پذیر، پویا، قدرتمند و انعطاف پذیر **Invalid source specified.**

پیامدهای برنامه‌های توسعه گرایانه

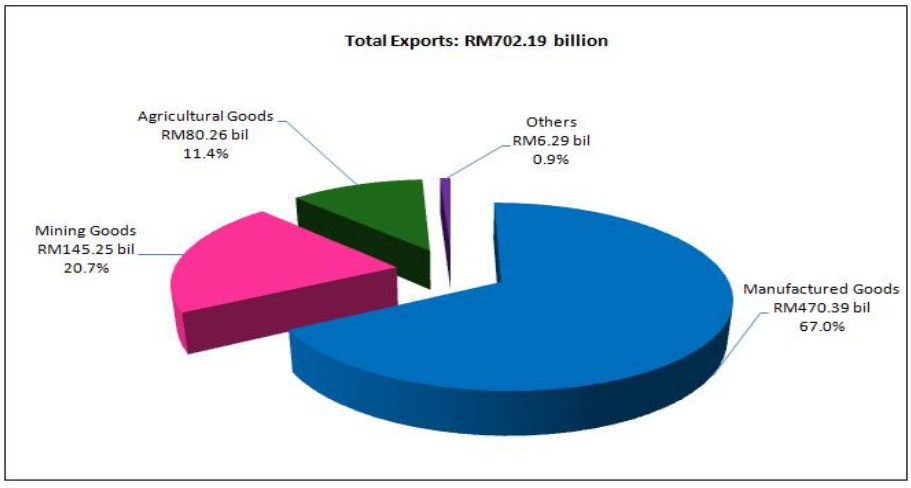
مالزی یکی از موفق ترین کشورها در اجرای سیاست‌های توسعه ای بوده است. بر سر این گزاره در می‌ان پژوهشگران توسعه اجماع نظری نسبی وجود دارد. افزون بر اجماع نظر متخصصین، آمار و ارقام نیز به خوبی مبین موفقیت‌های عظیم این کشور در پیشبرد برنامه‌های توسعه گرایانه است. نخستین و مهمترین شاخص سنتی موفقیت توسعه ای کشورها روند رشد تولید ناخالص داخلی آنان در بازه‌های زمانی است. همانگونه که نمودار ذیل نشان می‌دهد، رشد تولید ناخالص داخلی مالزی در دهه‌های اخیر بسیار سریع بوده است، به گونه‌ای که از حدود ۵۴ میلیارد رینگت در سال ۱۹۸۰ به حدود ۷۶۵ میلیارد رینگت در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته است. از همین روست که بین سال‌های ۲۰۰۸-۱۹۷۱، مالزی به یکی از سریع ترین اقتصادهای در حال رشد در مجموعه آسه آن تبدیل شد. در فاصله سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ این کشور در میان ده اقتصادی که از سریعترین نرخ‌های رشد در جهان برخوردار بودند قرار داشت.



زمانی که مالزی در سال ۱۹۵۷ از بریتانیا استقلال پیدا کرد، کشوری با درآمد متوسط ارزیابی می‌شد. از این مقطع به بعد، به تدریج و به ویژه از دهه ۱۹۹۰ به سرعت رو به توسعه رفت؛ به طوری که سطح درآمد این کشور سالانه ۶ تا ۷ درصد از دهه ۷۰ تاکنون رشد داشته است. در پی این وضعیت، این کشور توانست به گونه‌ای موفقیت آمیز، پدیده فقر را مهار کند. زیرا تعداد افراد فقیر، یعنی افرادی که روزانه زیر یک دلار درآمد داشتند به صفر رسیده است. این در حالی است که در سال ۱۹۷۰، نیمی از جمعیت این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کردند. در وضعیت فعلی، مالزی در رده کشورهای دارای درآمد بالا در جهان محسوب می‌شود.

در همین دوران و با در پیش گرفتن سیاست‌های نوین اقتصادی در این کشور، سهم بخش کشاورزی از بیش از ۳۰ درصد در تولید ناخالص داخلی این کشور، به کمتر از ۱۰ درصد افت کرده است. در حالی که در همین دوران، سهم بخش صنعت، از ۲۷ درصد، به ۵۰ درصد رشد یافته است. درهمین دوران، نقش سرمایه گذاری مستقیم خارجی و صادرات صنعتی و به ویژه صادرات کالاهای با تکنولوژی بالا در اقتصاد این کشور به گونه‌ای روزافزون افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که سهم این کالاها از ۵ درصد در دهه ۱۹۷۰، به ۶۷ درصد در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است. نم.دارهای ذیل این روند را به خوبی نشان می‌دهند.

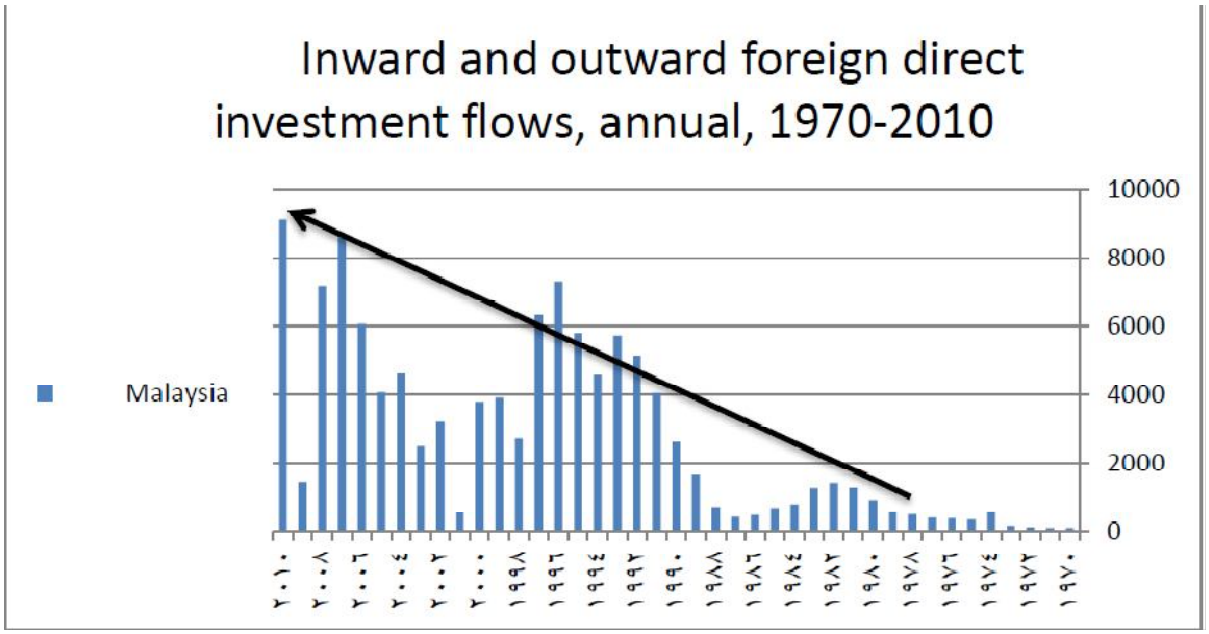
نمودار- ساختار صادراتی مالزی (۲۰۱۲) Invalid source specified.



در این دوران مالزی یکی از کشورهای موفق در جذب سرمایه خارجی نیز بوده است. به گونه‌ای که بسیاری از پژوهشگران میان رشد اقتصادی سریع این کشور و مهمتر از آن تداوم این رشد از یکسو و جذب سرمایه

مستقیم خارجی از دیگر رابطه‌ای مستقیم دیده اند و نقش سرمایه گذاری خارجی در رشد این کشور را برجسته یافته اند. **Invalid source specified.** نمودار ذیل روند سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این کشور در دهه‌های اخیر را نشان می‌دهد.

نمودار- سرمایه گذاری مستقیم خارجی در مالزی ۲۰۱۰-۱۹۷۰(میلیون دلار) **Invalid source specified.**



افزون بر این از منظر عدالت اجتماعی، با اجرای سیاست جدید اقتصادی، ساختار درآمدی جامعه مالزی به سود طبقات فرودست که عمدتا اقوام بومی مالایی بودند تغییر کرد، به گونه‌ای که سهم آنان از ثروت از ۴ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۲۰ درصد در سال ۱۹۹۷ افزایش یافت. افزون بر این در این دوران میزان فقر از ۵۲ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۵ درصد در سال ۲۰۰۴ کاهش یافت.

به لحاظ ساختاری نیز در طی این دهه‌ها اقتصادی مالزی به گونه‌ای موفقیت آمیز تغییر ساختار داده شد، به گونه‌ای که در سال ۱۹۹۸، برای نخستین بار، بخش صنعت به بخش پیشروی اقتصاد مالزی تبدیل شد. در مرحله دوم صنعتی شدن، دولت تلاش کرد تا بخش صنعت مالزی را از بخشی مونتاژ کار و مبتنی بر سرمایه و دانش خارجی، به بخشی که قادر به تولید کالاهای با ارزش افزوده بالا باشد، تغییر جهت دهد..

زمانی که دولت مالزی در دهه ۱۹۷۰، لزوم صنعتی شدن کشور را احساس کرد، نکته مهم و عقلانی که بدان توجه نمود، آنکه روند صنعتی شدن باید توسط بخش خصوصی صورت گیرد نه توسط دولت. این تفکر توسعه گرایانه از همان دهه در مالزی، موقعیت ویژه‌ای یافت و بر مبنای همین تفکر، اقتصاد این کشور متحول شد. در واقع از دهه ۱۹۷۰ به بعد، دولت به موازات در پیش گرفتن استراتژی صنعتی شدن و تلاش برای گسترش نقش بخش صنعت در اقتصاد مالزی، استراتژی خصوصی سازی اقتصاد و کاهش نقش مستقیم دولت در فعالیت‌های اقتصادی را نیز آغاز کرد.

بنابراین با عنایت به مطالب فوق الذکر می‌توان گفت که اولا سیاستگذاران مالزیایی رویکردی واقعگرایانه به مقوله توسعه در دهه‌های اخیر داشته اند و بر مبنای این رویکرد برنامه‌های توسعه گرایانه موفقی را به اجرا گذاشته اند برنامه‌هایی که گرچه به لحاظ مقتضیات فنی تفاوت‌هایی با یکدیگر داشته اند، اما از هسته مشترکی که همانا ارتقای استانداردهای زندگی مردم این کشور است برخودار بوده اند. اما نقش برخی موفه‌ها در روند توسعه‌این کشور پراهمیت بوده است، مؤلفه‌هایی که در ادامه آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد.

۱-سیاست خارجی توسعه گرا

یکی از مهمترین عوامل زمینه ساز در روند توسعه مالزی، سیاست خارجی این کشور بوده است. به بیان دیگر سیاست خارجی همواره بخشی از راه حل توسعه‌این کشور بوده است. در این دهه‌ها توسعه در کانون سیاست خارجی مالزی قرار داشته است و با پیگیری اصولی همچون بی طرفی در مناقشات بین‌المللی، همزیستی مسالمت آمیز تلاش کرده تا زمینه بین‌المللی را برای پیشبرد روند توسعه در این کشور فراهم آورد. در همه‌این سالها مالزی همچنین خود را به عنوان کشوری مسلمان و بخشی از دنیای اسلام تعریف

کرده و تعلق به دنیای اسلام را بخش مهمی از هویت خود قرار داده است. تفکر توسعه‌گرایی با برآمدن ماهاتیر محمد موقعیتی مسلط در سیاست خارجی این کشور یافت. ماهاتیر تلاش کرد تا با بهره گیری از سیاست خارجی بازارهای صادراتی مالزی و منابع سرمایه گذاری مستقیم خارجی در این کشور را تا حد ممکن متنوع سازد.

او با تاکید بر همکاری‌های جنوب-جنوب و گسترش مناسبات با طیف وسیعی از کشورهای در حال توسعه از یکسو و تحکیم روابط با دنیای غرب از دیگر سو محیط بین‌المللی مساعدی را برای اقتصاد شکوفای مالزی ایجاد کرد.

در همین چارچوب مالزی به ابتکارت مختلفی برای توسعه همکاری‌های اقتصادی و سیاسی با طیف وسیعی از کشورها دست یازید تا جایی که در برخی از مسائل بین‌المللی نقش رهبری بخشی از کشورهای در حال توسعه را از آن خود کرده و در شکل گیری به دستور کار بین‌المللی تأثیر می‌گذارد. در این دوران مالزی سیاست خارجی مستقلی را پیگیری کرده است، سیاست خارجی که در آن انتقاد از برخی رفتارهای غرب و تداوم همکاری با این مجموعه به طور توامان وجود داشته است.

۲-خصوصی سازی و پذیرش منطق بازار

یکی دیگر از اصول ثابت برنامه‌های توسعه مالزی یا به بیان بهتر مدل توسعه‌این کشور، نقش گسترش یابنده بخش خصوصی در اقتصاد این کشور بوده است. به بیان دیگر مالزی همواره به منطق بازار به عنوان منطق بهینه در توسعه اقتصادی توجه داشته است. این توجه را نباید با نقش مسلط دولت توسعه گرا در پیشبرد روند توسعه خلط کرد. دولت در این کشور سیاستگذار کلان بوده و زمینه را برای رشد بخش خصوصی فراهم آورده، اما به عنوان فعال اقتصادی نقش ایفا نکرده است. از همین روست که در وضعیت کنونی بیش از ۷۰ درصد فعالیت‌های اقتصادی در این کشور توسط بخش خصوصی صورت می‌گیرد. **Invalid source specified.**

۳-سیاست درهای باز و الحاق به اقتصاد جهانی

یکی دیگر از اصول ثابت سیاست‌های توسعه‌ای مالزی در دهه‌های اخیر مشارکت گسترش یابنده در اقتصاد جهانی بوده است به گونه‌ای که در شرایط کنونی نمی توان تمایزی میان روندهای کلان اقتصادی این کشور و روندهای اقتصاد جهانی قائل شد. به بیان دیگر در پیامد الحاق، اقتصاد مالزی به بخشی جدای ناپذیر از اقتصاد جهانی تبدیل شده است.

نمودار موافقتنامه‌های تجارت آزاد و ترجیحی مالزی با سایر کشورها و بلوک‌ها.Invalid source specified

موافقتنامه‌های تجارت آزاد دوجانبه	تاریخ انعقاد
موافقتنامه شراکت اقتصادی مالزی-ژاپن	دسامبر ۲۰۰۵
موافقتنامه تجارت آزاد مالزی-پاکستان	نوامبر ۲۰۰۷
موافقتنامه تجارت آزاد مالزی-نیوزیلند	اکتبر ۲۰۰۹
موافقتنامه همکاری اقتصادی جامع میان آسه آن و چین	نوامبر ۲۰۰۲
موافقتنامه مشارکت اقتصادی جامع میان ژاپن و آسه آن	اکتبر ۲۰۰۳
موافقتنامه نظام تجارت ترجیحی میان اعضای سازمان کنفرانس اسلامی	ژوئن ۲۰۰۴
موافقتنامه همکاری اقتصادی جامع میان کره جنوبی و آسه آن	می ۲۰۰۶
موافقتنامه تجارت آزاد آسه آن-استرالیا-نیوزیلند	فوریه ۲۰۰۹
موافقتنامه تجارت کالا میان هند و آسه آن	آگوست ۲۰۰۹
موافقتنامه تعرفه ترجیحی گروه دی -۸	جولای ۲۰۰۶
موافقتنامه تجارت آزاد دوجانبه (در حال مذاکره)	**زمان آغاز مذاکرات**

مالزی-هند	دسامبر ۲۰۰۴
مالزی-استرالیا	می ۲۰۰۵
مالزی-آمریکا	ژوئن ۲۰۰۶
مالزی-شیلی	نوامبر ۲۰۰۶

۴-ارتقای شفافیت و حکمرانی مدبرانه

شفافیت و ارتقای آن را می‌توان یکی از مؤلفه‌های بنیادین تاثیرگذار بر روند توسعه کشورها دانست، مؤلفه ای که مالزی در برنامه‌های توسعه گرایانه خود همواره به آن توجه داشته است به گونه ای که افزایش شفافیت و حکمرانی مدبرانه همواره یکی از اصول ثابت برنامه‌های توسعه در مالزی بوده است. از همین روست که این کشور در سال ۲۰۱۲ بر مبنای آمارهای سازمان بین المللی شفافیت در رده ۵۴ جهان از لحاظ شفافیت قرار گرفته است، رتبه ایکه از اغلب همسایگان این کشور بسیار بهتر است. به عنوان مثال رتبه اندونزی ۱۱۸ است. از این رو می‌توان مالزی را یکی از کشورهایی دانست که تا حد قابل توجهی فرایندهای سیاسی و اقتصادی در آن شفاف هستند.

۵-رهبران توسعه گرا

یکی دیگر از عوامل تعیین کننده در توفیق روند توسعه در مالزی، نقش رهبران توسعه گرا بوده است، نقشی که با نام ماهاتیر محمد پیوند خورده است. به بیان دیگر اندیشه‌های توسعه گرایانه ماهاتیر و اراده او در اجرای این اندیشه‌ها را می‌توان مهمترین متغیر شکل دهنده به توسعه مالزی در سطح کارگزاری دانست. همانگونه که اشاره شد، فرایند توسعه مالزی از دهه ۱۹۸۰ و مقارن با روی کار امدن ماهاتیر وارد دوران طلایی خود می‌شود. از آنجا که در دوران حکومت وی ثبات سیاسی مثال زدنی ای در مالزی حکمفرما بود و او توانست به مدت ۲۳ سال حکمرانی کند، نقش متغیر رهبران در روند توسعه‌این کشور را می‌توان برجسته تر از سایر کشورهای موفق در حال توسعه نیز ارزیابی کرد. به واقع او در دوران حکمرانی خود پایه‌های توسعه در مالزی را چنان بنیاد نهاد که روند توسعه در آن را برگشت ناپذیر نمود و جانشینان وی نیز همین مسیر را با براز و فرودهایی تداوم بخشیده‌اند.

دستاوردهای مالزی

همانگونه که نشان داده شد، مالزی در پرتو سیاستگذاری‌های خردمندانه و توسعه محور در اندک زمانی از کشوری موزاییکی، پرتنش و فقیر به کشوری در آستانه توسعه یافتگی تبدیل شده است. آنچه موفقیت این کشور را واجد ارزش بیشتری می‌سازد آنکه‌این موفقیت در جامعه چندپاره و فاقد همگونی رخ داده است. مطالعات توسعه در دهه‌های اخیر مبین آن است که پیشبرد توسعه در کشورهای موزاییکی بسیار دشوارتر از جوامع همگون است. افزون بر این روند توسعه در مالزی گرچه وامدار عقلانیت بشری و بهره گیری از تجارب کشورهای توسعه یافته است، اما به هیچ روی سیاستگذاران این کشور مقلد غرب نبوده اند زیرا تا جایی که توانسته اند در فرایند توسعه ارزش‌های بومی جامعه خود را حفظ کرده اند. نماد این تلاش بخش بانکداری این کشور است. به موازات پیشرفت این کشور بانکداری اسلامی نیز در آن رو به رشد بوده است به گونه‌ای که در وضعیت کنونی این کشور به یکی از مهمترین کانون‌های بانکداری اسلامی در جهان تبدیل شده است.

Invalid source specified.

همانگونه که در متن اشاره شد، مالزی در واقع در روند توسعه همچون ترکیه، اصول ثابت توسعه مانند خصوصی سازی و حکمرانی مدبرانه را به کار گرفته و به اجرای آنها پایبند بوده است. افزون بر این و مهمتر آنکه نسبت سازنده و مکملی میان توفیق این کشور در روند توسعه و سیاست خارجی آن وجود داشته است. به بیان دیگر سیاست خارجی توسعه گرا را می‌توان یکی از عوامل پراهمیت در توفیق این کشور دانست زیرا در پرتو این سیاست خارجی مالزی توانست به منابع بین‌المللی توسعه‌ای اعم از منابع سیاسی و منابع اقتصادی دست یابد، ناگفته پیداست که بدون دستیابی به منابع بین‌المللی توسعه‌ای، پیشرفت کشورها در دنیای جهانی شده چندان امکانپذیر نیست.

جمع بندی

با عنایت به آنچه آمد، می‌توان شباهت‌های بسیاری میان روند توسعه در مالزی و ترکیه به عنوان دو کشوری که در دو سوی جهان اسلام قرار دارند، تشخیص داد. مهمترین نکته‌ای که در مدل توسعه دو کشور وجود دارد، این است که در هر دو کشور، تعارضی میان سنت‌های حاکم بر آنها و پیشرفت شکل نگرفت یا بهتر آنکه بگوییم برساخته نشد. به بیان دیگر، مهمترین ویژگی الگوی توسعه ترکیه و مالزی، آن بوده که نخبگان

این کشورها در تلفیق اصول ثابت توسعه که منبعث از تجربه بشری است، با ارزش‌های اسلامی موفق عمل کردند و در یادگیری از دیگران به ویژه غرب، هراسی به خود راه ندادند و در عین حال، در برابر غرب دچار خودباختگی نیز نشدند. اگر بخواهیم دقیق تر بحث کنیم، الگوی توسعه مالزی و ترکیه، نه منبعث از خودشیفتگی این کشورها و باور به‌اینکه تمام مشکلات را می‌توان با رجوع به سنت‌های گذشته حل کرد، بوده و نه‌اینکه آنها دچار خودباختگی در برابر غرب باشند و در فرایندی تقلیدوار روند توسعه را به پیش برند.

نکته پراهمیت دیگری که در بررسی تجربه‌این دو کشور واجد اهمیت است، اینکه هر دو کشور تعریف از خود و جهان پیرامون را بر مبنای تعامل سازنده و یادگیری متقابل و نه تقابل یا خودکفایی حداکثری شکل دادند. از همین روست که در هر دو تجربه، بخش خصوصی و به طور کلی منطق بازار نقش اساسی در روند توسعه‌ایفا کرده است، زیرا این امر مهمترین اصل ثابت در تاریخ توسعه جوامع مختلف بوده و اینان نیز آن را وام گرفتند.

اگر به صفحات گذشته مراجعه شود، ملاحضه می‌گردد که با گذشت زمان و پیشرفت روند توسعه در این دو کشور، نقاط اتصال و پیوند آنها با اقتصادد جهانی بیشتر و بیشتر می‌گردد و این اتصال و پیوند روند توسعه آنان را تسریع می‌بخشد. از این رهگذر، نقش سیاست خارجی واجد اهمیت می‌گردد. زیرا در هر دو کشور، سیاست خارجی به عنوان حلقه وصل یک نظام سیاسی به صحنه سیاست بین‌الملل، که در واقع مهمترین حلقه توسعه‌ای هر کشوری نیز هست، در این دو کشور به درستی و دقت تعریف شده بود. نکته دیگری که در بررسی این دو تجربه حائز اهمیت است، آن است که هر دو کشور، استقلال خود را در بطن و متن جهان و در پیوند با روندهای جهانی تعریف کرده اند؛ به بیان دیگر، استقلالی را واجد ارزش و اهمیت دانستند که در عین حال دارای بیشترین پیوندها با جهان پیرامون باشد و برخلاف برخی دیگر از کشورها، استقلال را انزوا تعریف نکردند.

فهرست منابع

- صباغیان, ع. (۱۳۸۴). دور دوحه. تهران: دفتر نمایندگی تام الاختیار تجاری.
- کاستلز, م. (۱۳۷۵). عصر اطلاعات اقتصاد، جامعه و فرهنگ: پایان هزاره . تهران: طرح نو.
- محرابی, ل. (۹۱). ساختار بانکداری ایلامی در کشورهای اسلامی: مطالعه موردی مالزی. پژوهشکده پولی و بانکی , ۳۰-۲۶.
- Akiner, I. (2009). Evaluation of Turkish construction industry through the challenges and globalization. organization, technology and management in construction, 68.
- Arnold, K. M. (2011). Facing the Challenges: Three Scenarios for Global Economic Governance in 2020. frankfort: Global governance 2020.
- Baba Can, M. (2010). Whither Axis Shift: A Perspective from Turkey's Foreign Trade. Ankara: SETA Foundation.
- Baldwin, R. (2011). The Doha Round: setting a deadline, defining a final deal. London: VOX.
- Barshefsky, C. (2005). With or Without Doha. Foreign Affairs, 31(3).
- Bergsten, F. (2008). China and The Collapse of Doha. Foreign Affairs, 41(2).
- Bhagwati, J. (2011, 7 02). Life without Doha. Retrieved 09 17, 2011, from Project syndicate: http://www.project-syndicate.org
- Bhagwatti, J. (2005). From Seattle to Hong Kong. Foreign Affairs, 3(31.(

- Bown, C. P. (2012). Trade Policy Flexibilities and Turkey: Tariffs, Antidumping, Safeguards, and WTO Dispute Settlement. Stanford: Stanford University Prees.
- Businеess Turkey Today. (2012). 2023 Vision of The Republic of Turkey. Ankara: Businеess Turkey Today.
- Carins Group. (2011). Statement by Ambassador Michael Punke at the Cairns Group Ministerial Meeting. Ottawa: Carins Group.
- Daschle, T. A. (2011). U.S. Trade and Investment Policy. Washington D.C.: Council on Foreign Relations.
- Departement of Fisheries. (2010). National Development Plan. Kualalampour: Departement of Fisheries.
- Department of Statistics, Malaysia. (2012). Malaysia's Exports by Main Sectors, 2012. Kualalampur: Malaysian External Trade Development Corporation.
- Economic Planing Unit . (2008). Vision 2020, 1991-2020. Kualalampour: Prime Minister Departement malaysia.
- Erçel, G. (2006). Globalization and the Turkish Economy. Ankara: Vanderbilt University.
- European Union. (2009). Malyaysia economy at glance. London: European Union.
- Grigoriadis, l. N. (2010). The Davutoğlu Doctrine and Turkish Foreign Policy. Athens: Middle Eastern Studies Programme.
- Grigoriadis, l. N. (2010). The Davutoğlu Doctrine and Turkish Foreign Policy. Ankara: Bilkent University.
- Hills, C. A. (2008). The Stakes of Doha. Foreign Affairs, 41(3.(
- invest in turkey . (2011). FDI in Turkey. Ankara: republic of turkey prime ministery invedtment support and promotion agency.
- Jenkins, G. H. (2012). Occasional Allies, Enduring Rivals: Turkey’s Relations With Iran. Stokholm: China-Eurasia Forum.
- Jung, D. (2012). The Turkish Revolution: changing civil-military relations in Turkey. Odense: Syddansk University.
- Kaddorah, E. (2010). The Turkish Model: Acceptability and Apprehension. Insight Turkey, 115-116.
- lamy, P. (2011, 09 09). The future of world trade system. Retrieved 09 11, 2011, from CUTS: www.cuts.com
- Lehmann, P. (2008). The Collapse of The WTO Doha Round. Foreign Affairs, 34(1.(

- Mattoo, A. (2009). From Doha to the Next Bretton Woods: A New Multilateral Trade Agenda. Foreign Affairs, 34.
- Menon, J. (2008). Macroeconomic Management Amid Ethnic Diversity: Fifty Years of Malaysian Experience. Tokyo: ADB Institute.
- Ministery of Economy . (2012). Turkey's Free Trade Agreements. Ankara: Ministery of Economy.
- Murinson, A. (2007). The strategic depth doctrine of Turkish foreign policy . London: Middle east Studies.
- Prowse, S. (2009). Doha and the global crisis. London: Overseas Development Institute.
- Pua, T. (2010). Foreign Direct Investments: What Happened to Malaysia? Kualalampur: Blogspot.
- Rose, G. (Director). (2011). Foreign Affairs Live [Motion Picture.[
- Sachs, J. D. (2010). Turkish Economic Development: An Overview. Chicago: University of Chicago Press.
- Schwab, S. C. (2011). After Doha: Why the Negotiations Are Doomed. Foreign Affairs, 90.
- Sinan, Ü. (2011). From Inspiration to Aspiration: Turkey in the New Middle East . Washington, D.C: Carnegie Endowment for International Peace.
- Snodgrass, D. R. (2010). Successful Economic Development in a Multi-Ethnic Society: The Malaysian Case. Washington D.C. : Center for International Development.
- Sutherland, P. (2011, 09 12). Doha Round. Vox. (VOX, Interviewer) Washington D.C. .
- Teh, R. (2010). The Doha Round, regionalism, and challenges to the international trading system. Geneva: World Trade organization.
- Turan, I. (2011). Turkish Foreign Policy: Interplay Between the Domestic and External. Washington D.C.: Carnegie Endornment for International Peace.
- Turkey Ministery of Development . (2009). Strategy and action Plan for Istanbul International Financial Center. Ankara: Turkey Ministery of Development.
- Ulusoy, R. (2011). The Effects of Tourism Sector on Turkish Economy. International Research Journal of Finance and Economics, 90.
- Unite. (2012). Europe Gateway to the East:can turkey become a trade hub between europe and asia . Istanbul : Unite.
- vision 2020. Kualalampour: Economic Development unit.
- Wikipedia. (2012). Turkish Airlines. Wikipedia.

- World Bank. (2007). Economic Performance and Prospecs. Washington D.C.: World Bank.
- World Trade Organization . (2012). TRADE POLICY REVIEW: TURKEY. Geneva: World Trade Organization.
- World Trade organization. (2012). Trade Policy Review. Geneva: World Trade Organization.

فصل هفتم

راهبردهای توسعه اقتصادی در شرایط جدید بین‌المللی

مقدمه

جهانی شدن اقتصاد ، توسعه اقتصادی کشورها را بیش از هر زمان دیگری به رویکردها، رفتارها و مناسبات خارجی وابسته ساخته است. اهمیت، ضرورت و حساسیت تاثیر فضای بین‌المللی در روند توسعه کشورها ناشی از این واقعیت است که امروزه نقش متغیرهای داخلی در فرایند توسعه‌ای کشورها به مرحله‌ای از ثبات نسبی رسیده و می‌توان شاهد شناخت، به‌کارگیری و نهادینه‌شدن ظرفیت‌های داخلی اعم از اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در این فرایند بود اما متغیری که زمینه کامیابی یا ناکامی برنامه‌های توسعه یا نوسان این فرایند و در شکل دیگر موجبات سرعت یا کندی و پرهزینه شدن روند توسعه کشورها می‌شود، متغیر خارجی است. نقش آفرینی مثبت یا منفی و سلبی یا ایجابی فضای بین‌المللی در روند توسعه‌ای به نوع و ماهیت رفتار یا رویکرد کلان دولت‌ها در مناسبات خارجی آنها بستگی دارد. چه بسا کشوری از ظرفیت‌های بالای توسعه‌ای در داخل برخوردار است اما به دلیل همراه نبودن ظرفیت‌های خارجی، ظرفیت‌های داخلی نه تنها زمینه‌ساز حرکت در مسیر توسعه نمی‌شود بلکه در شکل‌های مختلف از بی‌ثباتی سیاسی اجتماعی داخلی تا تهاجم خارجی ، فرصت‌های توسعه‌ای را متوقف یا حتی به عقب برمی‌گرداند که نمونه آن عراق و حوادث ۲ دهه گذشته این کشور است . با این تفاسیر به نظر می‌رسد قاطبه کشورهای در حال توسعه در نتیجه فراگیرشدن امواج توسعه‌ای در ابعاد مختلف، به تدریج درحال جداشدن از حاشیه‌های سیاسی و اقتصادی و ورود به بزرگراه توسعه می‌باشند. اگرچه سرعت و کیفیت این ورود با توجه به ظرفیت‌های مخلتف برای کشورها متفاوت است اما درک و پذیرش قواعد توسعه به عنوان یک امر اجتناب‌ناپذیر و تلاش کمتر برای تغییر این قواعد به یک رفتار عمومی در صحنه بین‌المللی تبدیل شده است. این رفتار در سال‌های اخیر با توجه به محدود بودن ظرفیت‌های بین‌المللی در شکل رقابت شدید می‌ان کشورهای درحال توسعه نیز ظاهر شده که خود تغییر سریع رفتارها و رویکردهای داخلی و خارجی دولت‌ها را موجب گردیده است. فصل حاضر مشتمل بر دو گفتار است که در گفتار اول الزامات و ضرورت تقویت رویکردهای توسعه‌ای

در مناسبات خارجی تبیین شده است. در گفتار دوم نیز رویکردهای توسعه‌گرا در مناسبات خارجی تشریح شده است.

گفتار اول – الزامات توسعه‌ای در عصر جهانی شدن :

تلاش برای یافتن الگویی موفق برای توسعه سریع و باکیفیت کشورهای از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آغاز شد. این تلاش اگرچه در مورد ایالات متحده و ژاپن با شرایط خاص آنها در نیمه اول قرن بیستم به نتیجه رسید اما نتوانست برای کشورهایی که بعدها جهان سوم خوانده شدند، عمومیت پیدا کند. استقلال کشورهای جهان سوم از دهه ۱۹۵۰ و وجود اشتراکات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ناشی از دوران پس از استقلال، تلاش‌های نظری برای ارائه الگویی که بتواند زمینه گذار از بحران‌های و رکودهای اقتصادی و اجتماعی را فراهم ساخته و شکاف‌های توسعه‌ای با کشورهای توسعه‌یافته را پرکند، تشدید کرد. تلاش‌های نظری خیلی سریع در قالب نظریه‌های وابستگی و نوسازی تجلی یافت. نظریه‌های وابستگی لازمه توسعه‌یافتگی و جبران عقب‌ماندگی را قطع مناسبات اقتصادی و سیاسی نهادینه شده بین کشورهای تازه‌استقلال‌یافته و کشورهای توسعه یافته می‌دانستند درحالیکه نظریه‌های نوسازی بر الگوبرداری از تجربه های توسعه‌ای کشورهای توسعه‌یافته توسط کشورهای تازه‌استقلال یافته تاکید داشتند. نظریه‌های وابستگی و نوسازی تا اواسط دهه ۱۹۷۰ ، نظریه‌های غالب بود و در این راستا جدال‌های نظری بین نظریه‌پردازان شدید بود که عمدتا ریشه در فضای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد داشت. اما فارغ از این جدال‌های ایدئولوژیک، برخی صاحب‌نظران تلاش برای ارائه راه‌های جبران عقب‌ماندگی کشورهای تازه استقلال یافته را آغاز کردند. این تلاش‌ها که به سرعت منجر به عرضه راهکارهای توسعه‌ای نیز شد در قالب اقتصاد توسعه در اواسط قرن بیستم نهادینه شد و نظریه‌پردازانی همچون آلبرت هیرشمن، آرتور لوییس، گونار می‌ردال و رائول پربیش نمایندگان فکری آن شدند. نکته قابل توجه در آثار این جریان فکری ، برجسته بودن نقش متغیرهای خارجی در روند توسعه‌ای کشورهای تازه استقلال یافته بود. برایند نظریه‌های اقتصاد توسعه ضرورت اعمال سیاست‌های حمایت‌گرایی از مناسبات اقتصادی و خارجی و همچنین اتخاذ استراتژی جایگزینی واردات برای جبران شرایط نابرابری کشورهای تازه‌استقلال‌یافته در تجارت بین‌المللی بود.

علاوه‌براین به اعتقاد نظریه‌پردازان اقتصاد توسعه، کشورهایی که با تاخیر فراوان در اواسط قرن بیستم به فرایند توسعه وارد شده، قادر به رسیدن به کشورهای توسعه یافته و پرکردن شکاف توسعه‌ای با این کشورها را به دلیل ضعف زیرساخت‌های داخلی و همچنین پایین بودن سطح توان رقابتی در عرصه اقتصاد و تجارت جهانی را ندارند. بنابراین جهان توسعه یافته باید کشورهایی که به تازگی در مسیر توسعه قرار گرفته‌اند را مورد حمایت قرار دهند.این دیدگاه منجر به شکل‌گیری راهبردهای عملی‌تری همچون ارائه کمک‌های مالی و فنی به کشورهای توسعه‌نیافته و درنظر گرفتن ترجیحات و امتیازات تجاری خاص شد. از این نظر اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایی و اجرای سیاست جایگزینی واردات از یک سو و ارائه حمایت‌ها مالی و فنی و همچنین ترجیحات تجاری از سوی دیگر می‌تواند هموارکننده مسیر توسعه‌کشورهای توسعه نیافته در ابتدای راه باشد. (باری کلارک، ۱۳۸۹، ۴۳۶)

اگرچه راهکارهای داخلی یعنی سیاست‌های حمایت‌گرایی و استراتژی جایگزینی واردات از سوی برخی کشورهای توسعه نیافته مورد توجه و اجرا قرار گرفت و بعضا زمینه گذار آنها را در فرایند توسعه فراهم کرد اما راهکارهایی که بر عهده دولت‌های توسعه یافته گذاشته شد، (حمایت‌های مالی و فنی و ترجیحات تجاری) در مورد همه کشورهای توسعه نیافته به اجرا در نیامد و تنها کشورهایی از آن بهره‌مند شدند که جایگاه آنها در چارچوب رقابت‌های ایدئولوژیک، سیاسی و امنیتی غرب تعریف شده بود. رشد اقتصادی برخی کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۶۰ و تکرار این تجربه در کشورهای آسیای جنوب شرقی در دهه ۱۹۷۰ موید این موضوع است.(مسعود نیلی، ۱۳۸۲، ۱۷۳-۱۶۸) اما این روند برای دو دسته از کشورهای اشاره شده در دهه ۱۹۸۰ به گونه ای دیگر رقم خورد. در آمریکای لاتین استراتژی جایگزینی واردات به حد بالای کارکرد خود رسید اما در دهه ۱۹۷۰ تحت تاثیر شوک اول نفتی و بالارفتن هزینه اجرای طرح‌های توسعه‌ای، ظهور دولت‌های اقتدارگرای بروکراتیک و کمرنگ شدن نقش این کشورها در گردونه رقابتی غرب، امکان گذار به استراتژی توسعه صادرات برای این کشورها فراهم نشد و در عوض آنها وارد دوره‌ای از بحران، بدهی و رکود شدند. در مقابل روند توسعه‌ای کشورهای آسیای جنوب شرقی، تحت تاثیر تقویت روحیه توسعه گرایی در قالب دولت‌ها و افزایش اهمیت استراتژیک برای غرب و ایالات متحده، تقویت شد. این

تجربه بعدها در نظریه توسعه وابسته و با رویکردی انتقادی تئوریزه شد. نظریه‌پردازان توسعه وابسته، بر آسیب‌پذیری ساختارها به دلیل ریشه‌دار نبودن تحولات توسعه‌ای تاکید داشتند. بحران اقتصادی ۱۹۹۷ آسیای جنوب شرقی اگرچه در ابتدا دغدغه نظریه‌پردازان توسعه وابسته را تایید کرد اما گذر سریع از بحران و مدیریت آثار و پیامدهای آن زودتر از پیش‌بینی‌ها، ناکارآمدی این تئوری را ثابت کرد و موجب از بین رفتن نگرانی بسیاری از دولت‌ها در الگوبرداری از تجربه توسعه‌ای کشورهای آسیای جنوب شرقی به لحاظ نهادینه‌شدن روندهای توسعه‌ای در این کشورها و همچنین بسیج عناصر و ظرفیت‌های اقتصاد بین‌المللی برای مدیریت بحران‌ها متناسب با جایگاه و نقش اقتصادهای ملی در اقتصاد جهانی، شد.

تحولات اقتصادی و سیاسی کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ و عبور این کشورها از بحران بدهی‌ها و ورشکستگی اقتصادی دهه ۱۹۸۰ و ورود به دوره‌ای از رشد و بالندگی اقتصادی، تجربه موفق دیگری برای کشورهای درحال توسعه در فرایند توسعه‌ای رقم زد. در این تجربه نیز فعال شدن همزمان متغیرهای داخلی و خارجی در گذار اقتصادی و تقویت زیرساخت‌های توسعه‌ای به عینه دیده می‌شود.

(Oliver Babene,2008,172)

تجربه‌های توسعه‌ای موفق آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین به همراه قدرت‌نمایی اقتصادی چین و هند در عرصه بین‌المللی، اعتماد به نفس کشورهای درحال توسعه را در گذار توسعه‌ای افزایش داد و بر دیدگاه پرنشدن فاصله کشورهای توسعه یافته و کشورهای درحال توسعه خط بطلان کشید. جهانی شدن اقتصاد و حاکم شدن قواعد جدید بر مناسبات بین‌المللی، ظرفیت‌ها و متغیرهای بین‌المللی توسعه ملی کشورها را تقویت کرده و از حساسیت‌های سیاسی و امنیتی این مقوله کاست به گونه‌ای که قدرت‌یافتن کشورهای درحال توسعه و تبدیل شدن آنها به بازیگران اقتصادی تاثیرگذار نه تنها چالشی برای کشورهای توسعه‌یافته ایجاد نکرد بلکه فرصتی برای تداوم پویایی نظام جهانی سرمایه‌داری قلمداد شد. نتیجه اینکه شرایط جدید بین‌المللی که بر پایه وابستگی و همبستگی متقابل اقتصادی و سیاسی شکل‌گرفته و تعامل جایگزین تخاصم و رقابت منفی شده ، شرایط مناسبی برای حرکت توسعه‌ای کشورهای درحال توسعه ارزیابی می‌شود چرا که پویایی و تحرک نظام سرمایه‌داری و به تبع آن دستاوردهای توسعه‌ای آن در ابعاد اقتصادی و اجتماعی از

دایره تنگ و محدود کشورهای توسعه‌یافته کلاسیک خارج شده و خواسته یا ناخواسته، خوب یا بد به جهان غیرتوسعه یافته گسترش یافته است. برایند این گسترش در تحلیلی کلی و عام تاکنون به سود کشورهای درحال توسعه تمام شده‌است چرا که در دو دهه گذشته بر تعداد کشورهایی که توانسته‌اند خود را در زمره کشورهای نوظهور اقتصادی قرار داده و از جایگاه توسعه‌ای مطلوب و تاثیرگذار در عرصه جهانی برخوردار شوند، افزوده شده است. این تحلیل پیامی جز فراهم بودن بستر مناسبتر توسعه‌ای درظرف بین‌المللی به نسبت گذشته ندارد که در صورت فراهم بودن فضای داخلی می‌تواند محرک توسعه‌ای کشورها باشد.) Christofe Jefferlot, 2008,48)

این تحلیل البته مطلق نیست و نمی‌توان چالش‌ها و آسیب‌های موجود در شرایط جدید بین‌المللی در مسیر توسعه را نادیده گرفت. چرا که به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران اگزچه مسیر توسعه هموارتر شده و هزینه‌های آن کاهش پیدا کرده است اما به دلیل واحد بودن و نبود الگوهای رقیب ، تنوع و به دنبال آن پویایی و سیالیت جامعه بشری را به ویژه در حوزه فرهنگی در خطر قرار داده‌است. بر پایه این نوع نگاه نقادانه، تحولاتی همچون اشغال نظامی افغانستان و عراق با هدف همراه کردن اجباری این کشورها با روندهای بین‌المللی قابل توجیه به نظر نمی‌رسد.

تامل در روندهای توسعه‌ای اخیر بیانگر این است که توسعه، پدیده‌ای صرفا داخلی یا بین‌المللی نیست. در واقع تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که قرار گرفتن در مدار توسعه مستلزم فراهم شدن همزمان بسترهای داخلی و خارجی است. بر این اساس بسترهای واقعی توسعه باید در بطن ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع ایجاد شود. شکل‌گیری بسترهای داخلی توسعه بستگی به ظرفیت‌ها و کیفیت تعاملات درون سیستمی جوامع دارد. ظرفیت‌های توسعه‌ای هر جامعه به موقعیت ژئوپولتیکی و همچنین می‌زان برخورداری از منابع و امکانات طبیعی و معدنی باز می‌گردد. به هر می‌زان که کشورها از منابع طبیعی و معدنی استراتژیک و پراستفاده بیشتری برخوردار باشند به همان می‌زان نیز ظرفیت‌های توسعه‌ای آنها بیشتر است. در صدر این منابع، انرژی به ویژه نفت و گاز است. کشورهای برخورداز از ذخایر عمده انرژی علاوه بر اینکه از پشتوانه پرقدرت توسعه‌ای بهره‌مند می‌باشند ، در عرصه بین‌المللی نیز اهمیتی استراتژیک

دارند.(محمود واعظی. ۱۳۸۸. ۱۶۷) این مساله خودبخود ظرفیت‌های توسعه‌ای کشورهای برخوردار را دوچندان می‌کند.

نکته قابل توجه در این زمینه در برخی جوامع ظرفیت‌های توسعه‌ای به صورت بالقوه وجود دارد که در گذر زمان تحت تاثیر متغیرهای جدید یا بروز برخی تحولات و حوادث فعال می‌شود. در برخی جوامع نیز ظرفیت‌های اجتماعی محدود است اما با توجه به وجود یا ایجاد ظرفیت‌های اقتصادی یا ژئوپولیتیکیی زمینه حرکت توسعه ای فراهم می‌شود. در صورت تسری این حرکت به ساختارهای اجتماعی و سیاسی ، بسترهای واقعی توسعه می‌تواند شکل گیرد.

در این می‌ان نباید از ظرفیت‌های ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی در فرایند توسعه غافل ماند چرا که در واقع بسترهای توسعه در درون نهادهای اجتماعی، نهادینه می‌شود. از سوی دیگر متغیری که تضمین‌کننده موفقیت روندهای توسعه‌ای می‌باشد، ساختار سیاسی است. بدون بهره‌مندی از مدیران و رهبران توسعه گرا، کاروان توسعه کشورها به مقصد نمی‌رسد. نقش رهبرانی مانند دنگ‌شیائوپینگ در چین، ماهاتیرمحمد در مالزی و مان‌موهانگ سینگ در هند در پایه‌گذاری و راهبری توسعه کشورهای فوق قابل انکار نیست. بنابراین شکل‌گیری دولت توسعه‌گرای با توجه به شرایط و فرایند جهانی‌شدن از الزامات توسعه اقتصادی به شمار می‌رود .. در شرایطی که پیوستن به روندهای جهانی‌به پدیده‌ای متداول تبدیل گردیده و کشورها مرزهای خود را برای ورود به جریان‌های جهانی و بهره‌برداری ازفرصت‌های آن از بین می‌برند، دولت توسعه‌گرا با درک درست توانمندیهای داخلی و شرایط بین‌المللی، آینده‌نگری و برنامه‌ریزی ظرفیت‌های داخلی توسعه را فعال کرده و به بسترهای یک ساختار رقابتی و قدرتمند اقتصاد ملی را بدون نگرانی نسبت به پیامدهای سیاسی آن فراهم سازد. در این مسیر، عنصر مردم‌گرایی دولت، تداوم‌بخش اقدامات دولت می‌باشد. ضمن اینکه متغیر مهم در روند توسعه ، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری بر اساس متغیرهای خارجی و اولویت دادن به رویکرد اقتصادی درمناسبات خارجی جهت پیوند تدریجی و سازنده با نیروهای اقتصاد جهانی می‌باشد و این مهم در موفقیت‌دولت توسعه‌گرا اجتناب ناپذیر است.

بر اساس روندهای تجربه شده در قرن بیستم ، متغیرهای خارجی در فعال کردن ظرفیت‌های داخلی نقش مؤثری ایفا کرده‌اند که این مهم در دوران جنگ سرد و در مورد کشورهای آسیای جنوب شرقی قابل توجه است. (پیتر ایوانز، ۱۳۸۰، ۴۱۷) در مواردی هم متغیرهای خارجی با هدف بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی فعال است اما ساختارهای داخلی توان فرصت‌سازی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های داخلی و خارجی را ندارد. کشورهای خاورمیان مصداق این شرایط می‌باشند.(فردهالیدی ، ۱۳۹۰، ۹۰) با این حال تجربه کشورهای نوظهور اقتصادی ثابت کرده که بدون فعال بودن متغیرهای خارجی در شکل انتقال سرمایه و منابع مالی، کمک‌های فنی و مدیریتی و حمایت‌های سیاسی، ظرفیت‌های داخلی به دستاوردهای توسعه‌ای مداوم تبدیل نمی‌شود. (Christofe Jefferlot, 2008,335)

نقش آفرینی متغیرهای خارجی فرایند توسعه کشورها ، صرفا محدود به ایجاد و تقویت ظرفیت‌های توسعه‌ای داخلی نیست. وجه جدید و مهم این نقش‌آفرینی رویکرد برونگرایی حاکم بر روند توسعه‌ای است. توسعه زمانی واقعی و مداوم است که نه فقط برای تامین نیازهای داخلی بلکه مطابق با استانداردهای بین‌المللی و حضور در عرصه رقابت‌های جهانی شکل گیرد. چنین شرایطی خودبخود در بردارنده فاکتورهای داخلی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توسعه از یک سو و عوامل خارجی توسعه از سوی دیگر می‌باشد. به عبارت دیگر حرکت در جهت اهداف، الزامات و استانداردهای جهانی توسعه‌ای مستلزم بهره‌گیری از فرصت‌ها و ظرفیت‌های بین‌المللی است. بنابراین فعال شدن ظرفیت‌های داخلی به همراه الزامات، فرصت‌ها و شاخص‌های بین‌اللی، دو روی سکه توسعه کشورها در ابتدای قرن بیست‌یکم می‌باشد. در گذشته همزمانی فعال شدن ظرفیت‌های داخل و خارجی توسعه امری نادر یا تصادفی بود اما در حال حاضر با توجه به فراگیر شدن تمایلات توسعه‌گرایی در می‌ان جوامع و کشورهای مختلف و تلاش برای فعال کردن ظرفیت‌های داخلی توسعه و آزاد شدن ظرفیت‌های بین‌المللی توسعه از قید وبندهای سیاسی و ایدئولوژیک و گسترش آنها در پرتو امواج جهانی شدن ، زمینه تعامل و نقش تکمیلی ظرفیت‌های داخلی و خارجی توسعه برای جوامع مختلف بیشتر و کم‌هزینه‌تر مهیا است. نقطه آغاز این حرکت فعال شدن گرایشات توسعه گرایی در

درون ساختارهای داخلی کشورهاست هرچند نقش متغیرهای خارجی در فعال شدن این گرایشات قابل انکار نیست. (Sen,S.2007,57)

گفتار دوم: رویکردهای توسعه‌ای در مناسبات خارجی:

چنانکه در گفتار قبل بیان شد،لازمه فعال شدن ظرفیت‌های داخلی توسعه اقتصادی، بهره گیری از فرصت‌ها و ظرفیت‌های بین‌المللی و تطبیق با استانداردها و معیارهای بین‌المللی است در این راستا، رویکردهای مختلفی درمناسبات خارجی متناسب با الزامات بین‌المللی قابل توجه است که بعضا توسط دولت‌های نوظهور اقتصادی تجربه شده یا درحال تجربه است. درگفتار حاضر این رویکردها تبیین شده است.

الف - - رقابت و همکاری:

یکی از اصول حاکم بر مناسبات خارجی کشورها با نگاه توسعه‌گرایی، اصل همکاری و رقابت است که بعضا در ادبیات روابط بین‌الملل عنوان استراتژی را نیز یدک می‌کشد. اگرچه همکاری و رقابت امروزه در رفتار خارجی کشورها تبلور پیدا کرده اما این اصل به یک روند در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد تبدیل شده است. از بعد کلان همکاری و رقابت متاثر از روند بنیادین وابستگی متقابل است که در گذر زمان صفت پیچیده، گسترده و روبه رشد را هم پیداکرده است. بانیان نظریه وابستگی متقابل در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ از جمله جیمز روزنا، ریچارد روزکرانس، رابرت کوهین و جوزف نای تصور نمی‌کردند که این نظریه به پدیده‌ای فراگیر در روابط بین‌الملل تبدیل شده و تعیین‌کننده رفتار خارجی کشورها باشد. خمیرمایه و بنیاد این نظریه، متغیرهای اقتصادی و تجاری است که در دو دهه اخیر متغیر توسعه اقتصادی نیز به عنوان عامل تقویت کننده اضافه شده است. (Robert Keohane and Joseph Nye.1997)نکته قابل توجه در اصل وابستگی متقابل و به دنبال آن همکاری و رقابت، فراگیر شدن آن در بین کشورهای درحال توسعه است. تا ۲ دهه پیش این اصول محدود به روابط می‌ان قدرت‌های بزرگ بود اما با تنوع و تعدد بازیگران اقتصادی و گسترش امواج لیبرالیسم اقتصادی، کشورهای درحال توسعه نیز در مدار آن قرار گرفته‌اند. (Jean Gabas, 2008,198)

جابجایی و تقدم هریک از اصطلاحات رقابت و همکاری از تحولاتی است که در نتیجه افزایش وابستگی متقابل و جهانی‌شدن اقتصاد صورت گرفته است. تا پیش از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد با توجه به حاکم بودن اصول سیاسی- ایدئولوژیک و امنیتی ، اصل رقابت بود و همکاری‌ها در قالب بلوک‌های سیاسی و با اهداف سیاسی و ایدوئولوژیک معنا پیدا می‌کرد. اما با پایان جنگ سرد، اصل حاکم بر روابط بین‌الملل و مناسبات کشورها، همکاری است و رقابت ها در قالب همکاری‌ها و با لحاظ اصل محوری حفظ و استمرار همکاری‌های اقتصادی صورت می‌گیرد. این تحول نتیجه تغییر ماهیت مناسبات بین‌المللی از سیاسی ایدئولوژیک به اقتصادی فنی است که در پرتو جهانی‌شدن نظام سرمایه‌داری بروز یافته‌است. برایند این تحول، جدای از آثار گسترده اقتصادی و توسعه‌ای برای کشورهای درحال توسعه و کاهش هزینه‌های ثبات اقتصادی و سیاسی کشورهای توسعه یافته، تعمیق مناسبات سیاسی بین‌المللی است که به نهادینه شدن صلح و امنیت بین‌المللی کمک می‌کند.

اصل همکاری در روابط بین‌الملل از وابستگی روبه رشد اقتصادهای ملی به یکدیگر برای تهیه کالاهای ضروری ، خدمات و مواد خام ریشه می‌گیرد. عموم صاحبنظران اقتصادی و سیاسی بر این باورند که بدون تعهد واقعی کشورها به آزادسازی تجاری و هماهنگی در جنت ایجاد قواعد و مقررات مدیریت نظامند اقتصاد جهانی، رشد تجارت، سرمایه‌گذاری و نهایتا توسعه اقتصادی و رفاه امکان پذیر نیست. لازمه همکاری بین‌المللی، در اولویت قراردادن منافع بین‌المللی است. منافعی که در صورت ایجاد و نهادینه شدن به طور طبیعی دربردارنده منافع ملی کشورها به طور نسبی و به می‌زان ظرفیت‌های اقتصادی و سیاسی آنها می‌باشد. (توماس لارسون، ۳۵۷) اگرچه، تقویت روحیه همکاری‌جویانه در می‌ان کشورها در شکل اتحادیه‌های تجاری، اقتصادی و فعال شدن سازمان‌های بین‌المللی تبلور می‌یابد اما نماد و نشانه مهمتر آن، ایجاد اعتماد و اطمینان متقابل می‌ان دولت‌هاست که خود تسهیل‌کننده و گسترش دهنده مناسبات می‌ان بازیگران اقتصادی است. حاکم شدن روحیه همکاری‌جویانه در می‌ان دولت‌ها به عنوان بازیگران سیاسی الزاما در تعاملات دوجانبه یا چندجانبه بروز پیدا نمی‌کند. برخی از دولت‌ها در دو دهه اخیر با هدف بسترسازی برای گسترش همکاری‌های بین‌المللی و نشان‌دادن حسن‌نظر خود دست به اقدامات یک‌جانبه در جهت جلب

اعتماد سایر دولت‌ها می‌زنند. کوتاه‌آمدن از سیاست‌های حمایت‌گرایی، کاهش تعرفه‌ها و حرکت درجهت تجارت آزاد، ارائه کمک‌ها و حمایت‌های اقتصادی و درنظر گرفتن امتیازات ترجیحی برای فعالان اقتصادی و تجاری دیگر کشورها از جمله این اقدامات به شمار می‌آید.

حاکم شدن اصل همکاری در رفتار خارجی کشورها، موجب حذف اصل رقابت نشده است چرا که به همان می‌زان که همکاری بسترساز توسعه است به همان می‌زان رقابت نیز حامل بار توسعه‌ای است. رقابت از منظر اقتصاد سیاسی قابل حذف نیست. به اعتقاد طرفداران بازار آزاد، حیات، پویایی و توسعه نظام اقتصادی سرمایه‌داری در گرو پذیرش اصل رقابت است. رقابت محرک توسعه اقتصادی است. در یک محیط اقتصادی فاقد رقابت، انگیزه حرکت، خلاقیت، ابتکار عمل ایجاد نمی‌شود. پویایی نظام سرمایه‌داری امروزه برایند تشویق و تحرک اصل رقابت در مناسبات می‌ان بازیگران اقتصادی است. این اصل به نوبه خود در رفتار خارجی کشورها نیز از جایگاه مهم و حساسی برخوردار است. دولت‌ها در عین اینکه اصل همکاری را در مناسبات خارجی خود حاکم می‌کنند در عین حال به اصل رقابت و رقابت‌پذیری برای حمایت از توسعه داخلی و بهره‌گیری بیشتر از فرصت‌های بین‌المللی توسعه بها می‌دهند. فرصت‌ها و ظرفیت‌های توسعه‌ای در سطح بین‌المللی با وجود تعدد و فراوانی در پرتو جهانی شدن اقتصاد و پیشرفت علوم و تکنولوژی، به دلیل وفور تقاضا محدود ارزیابی می‌شود. این محدودیت موجبات بروز رقابت از سوی کشورهای درحال توسعه او فعالان اقتصادی می‌گردد. جذب سرمایه‌گذاری خارجی، بهره‌گیری از فن‌آوری‌های صنعتی، سهم‌گیری از بازارهای تجاری و حضور مؤثر در بازارهای پولی و مالی بین‌المللی از جمله این فرصت‌هاست که با توجه به ظرفیت‌های داخلی کشورها، زمینه رقابت‌پذیری اقتصادهای ملی را فراهم می‌سازد. امروزه متغیر و معیار مهم در سیاست‌گذاری توسعه‌ای اقتصادهای ملی، درجه رقابت‌پذیری است. سبک، شکل و ماهیت رقابت با توجه به سرعت و پیچیدگی تحولات اقتصادی در حال تغییر است بنابراین رصد تحولات و هماهنگی با آن از کارویژه‌های حساس مجموعه دستگاه‌های سیاستگذار و مجری است. حاملان بازی رقابتی نیز فعالان اقتصادی و تجاری هستند که با حمایت سیاسی، حقوقی و اعتباری از سوی دستگاه‌های سیاسی و مدیریتی دریافت می‌کنند در جهت افزایش توان رقابتی اقتصاد ملی و به تبع آن تقویت فرایند توسعه اقتصادی حرکت

می‌کنند. به طور طبیعی رقابت‌های امروزین اقتصادهای ملی همگی در چارچوب کلان همکاری است . در واقع رقابت اقتصادهای ملی سوخت و انرژی حرکت چرخ‌های اقتصاد جهانی را تامین کرده و به پیشبرد صلح و ثبات بین‌المللی کمک می‌نماید. در این راستا با گذشت زمان به تدریج از شدت و حدت سیاست‌های حمایت‌گرایی اقتصادی یا امتیازات ویژه کاسته می‌شود و به نهادینه شدن تجارت آزاد کمک می‌شود. اقتصاددانان استدلال می‌کنند که تجارت آزاد و رقابت بین‌المللی به همه سود می‌رساند.(رابرت گیلپین ، ۲۱۹) .

این تحلیل کلان ماجراست چه اینکه در فضای همکاری و رقابت به طور طبیعی عناصر یا بازیگرانی حضور دارند که به دلایل مختلف سیاسی یا اقتصادی ، فضای همکاری و رقابت را دچار چالش می‌کنند. این چالش‌ها اگرچه هزینه‌هایی را به اقتصادهای ملی و اقتصاد جهانی تحمیل می‌کند اما به نظر می‌رسد نمی‌تواند مانعی بر سر حرکت روبه گسترش اقتصاد جهانی باشد.

یکی از الزامات اساسی در رفتار خارجی کشورها، برقرار تعادل می‌ان گرایشات همکاری و رقابت است. بر اساس آنچه در سطور قبل بیان شد اصل حاکم بر مناسبات کشورها ، همکاری است که در چارچوب آن رقابت می‌ان عوامل و بازیگران اقتصادی برای بهره‌گیری از فرصت‌ها و کاهش آسیب‌ها تعریف می‌شود. این مهم به نظر می‌رسد تحت تاثیر الزامات توسعه داخلی و الزامات جهانی به تدریج درحال نهادینه شدن است. گسترش همکاری های منطقه‌ای، ایجاد اتحادیه‌های تجاری، تدوین تدریجی قواعد و نهادهای بین‌المللی به ویژه در حوزه تجارت آزاد و با محوریت سازمان تجارت جهانی، افزایش روند ادغام شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی و همچنین هماهنگی می‌ان دولت‌ها در حوزه سیاست‌های پولی و بانکی از نمادهای اصلی گرایشات همکاری‌جویانه در سطح بین‌المللی است.

ب- دیپلماسی اقتصادی:

دیپلماسی اقتصادی از ۳ دهه پیش با تغییر مناسبات و الزامات بین‌المللی در ادبیات سیاسی و روابط بین‌المللی باب شده و منشا تغییرات بزرگی در سیاست خارجی کشورها به ویژه کشورهای درحال توسعه شده‌است. ۲دسته از عوامل در برجسته شدن دیپلماسی اقتصادی مؤثر بوده است یکی الزامات و عوامل

توسعه‌ای است که بسیاری از دولت‌ها را به سوی فعال کردن ابزارها و متغیرهای اقتصادی در سیاست و رفتار خارجی با هدف بهره‌برداری توسعه‌ای و اقتصادی سوق داده است و دیگری الزامات بین‌المللی تحت تاثیر جهانی شدن اقتصاد و فعال شدن نهادها و سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی است. تا پیش از این اقتصاد و متغیرهای اقتصادی یشتر به عنوان ابزار تامین منافع سیاسی و ایدئولوژیک آنهم با بازیگری عوامل محدود ، رسمی و دولتی نقش‌آفرینی می‌کرد. همکاری‌های اقتصادی ، سازمان‌ها و نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی اقتصادی و حمایت‌های اقتصادی به عنوان تضمینی برای امننیت و قدرت اقتصادی و در راستای سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شد. با فروپاشی دوران جنگ سرد و فراگیرشدن امواج توسعه‌ای، متغیرهای اقتصادی بیشتر با هدف تامین منافع اقتصادی و توسعه‌ای مورد توجه قرار گرفته است. در واقع توسعه و رشد اقتصادی به هدف اصلی دیپلماسی تبدیل شد.(حسین پوراحمدی. ، ۱۳۸۸، ۴۵۳) در نتیجه مسائل مربوط به توسعه اقتصادی و قدرت و توانمدیهای اقتصادی و تجاری از جایگاه سیاست‌های کم اهمیت و دست پایین به سیاست‌های مهم و دست بالا تبدیل شد به گونه ای که قدرت‌های بزرگ و توسعه یافته نیز وادار به تغییر رفتار و کنش در قبال نظم بین‌المللی درحال ایجاد و همراهی با آن شدند.اهمیت دیپلماسی اقتصادی در روندهای توسعه‌ای به گونه‌ای است که از آن به عنوان روی دوم سکه توسعه اقتصادی نام می‌برند.

دیپلماسی اقتصادی با موضوعات سیاست اقتصادی مرتبط است دیپلماسی اقتصادی مستلزم در اختیار داشتن و به کارگیری منابع و ابزارهای اقتصادی حتی ابزار تحریم(برای تعقیب اهداف سیاست خارجی خاص) است. دیپلماسی اقتصادی به طور سنتی به عنوان تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری برای تامین منافع اقتصادی و توسعه‌ای تعریف می‌شود.دیپلماسی اقتصادی مستلزم دراختیار داشتن کارشناسان فنی برای تخلیل اثران موقعیت اقتصادی یک کشور بر شرایط سیاسی آن و چگونگی تامین منافع اقتصادی از این شرایط سیاسی است. فعالان اقتصادی به همراه تصمیم‌گیران دولتی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی ، فنی ، محیطی در تلاش برای تسهیل و بهسازی مناسبات خارجی و به دنبال فرصت‌سازی و بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی می‌باشند. مهارت‌های کسب و کار قوی، درک و شناخت دقیق از شرایط و مسائل،

انعطاف‌پذیری و تحرک از الزامات اجرایی دیپلماسی اقتصادی است. در این راستا شرایط اقتصادی محلی و بین‌المللی که شامل قوانین روابط اقتصادی بین‌المللی پس از پایان جنگ جهانی دوم است و پس از پایان جنگ سرد در نتیجه جهانی شدن و افزایش وابستگی متقابل می‌ان کشورها، تشدید شد در تعمیق دیپلماسی اقتصادی مؤثر واقع شد. این دربردارنده سیاست‌های مرتبط با تولید، تبادل و انتقال کالا، خدمات (شامل کمک‌های رسمی توسعه) ، اطلاعات پولی و قوانین مربوطه می‌باشد. (علیرضا سلطانی، ۱۳۸۱)

بازیگران عرصه دیپلماسی اقتصادی شامل دولت‌ها و عوامل غیردولتی می‌باشند. در این راستا همه سازمان‌های دولتی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در عرصه بین‌المللی فعال می‌باشند می‌توانند نقش‌آفرینی کنند. سوی دیگر ماجرا، بازیگران غیردولتی شامل ان جی او ها می‌باشند که دارای فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی می‌باشند. فعالان اقتصادی و سرمایه‌گذاری نیز دیگر بازیرگران عرصه دیپلماسی اقتصادی هستند.

براید و جیمز دیپلماسی اقتصادی را مرتبط با مسائل سیاست اقتصادی شامل تلاش کارشناسان در کنفرانس‌های بین‌المللی به ویژه در سازمان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی تعریف می‌کنند که شامل به کارگیری منابع اقتصادی برای تامین اهداف سیاست خارجی خاص می‌باشد. رانا دیپلماسی اقتصادی را فرایندی تعریف می‌کند که دربردانده افزایش منافع ملی در همه زمینه‌ها شامل تجارت، سرمایهِ‌گذاری و دیگر اشکال مبادلات اقتصادی در سطوح دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. مرکز مطالعاتی دیپلماسی تجاری در آمریکا تاکید دارد که توسعه پایدار بین‌المللی می‌تواند ابزار و فنونی را برای تقویت ملت‌ها به شیوه‌های مختلف فراهم سازد. در این راستا، دیپلمات‌ها می‌توانند ارتباطات ضروری برای تقویت اقتصادهای ملی را از طریق سرمایه‌گذاریان خصوصی و فعالان تجاری و اقتصادی در جهت تقویت دیپلماسی اقتصادی به کار گیرند. (Pavol Baranay. 2009)

تامل در روند توسعه‌ای بسیاری از کشورهای درحال توسعه که امروزه به عنوان کشورهای نوظهور اقتصادی شناخته می‌شوند، نشان از حاکم شدن روح دیپلماسی اقتصادی در کالبد سیاست و مناسبات خارجی آنها دارد. در صدر این کشورها، چین است که از سال ۱۹۷۹ با کنار زدن دیپلماسی ایدوئولوژیک ، سیاسی و

امنیتی ، دیپلماسی اقتصادی را سرلوحه سیاست خارجی قرار داد و از قبل آن توانسته بسیاری از معادلات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی را به نفع خود تغییر داده و به دستاوردهای عظیم قدرت اقتصادی نایل شود. این رویه با درجات متفاوت از سوی کشورهایی مانند مالزی، اندونزی، ترکیه، برزیل، مکزیک، آفریقای جنوبی نیز تجربه گردیده و به نظر می‌رسد توانسته نقش تاثیرگذاری هم در تلطیف فضای بین‌المللی گذاشته و هم بسترساز توسعه اقتصادی آنها و حتی دیگر کشورهای درحال توسعه باشد.

کاربست و کارآمدی دیپلماسی اقتصادی مستلزم شرایط و مقدماتی است. در صدر این شرایط اعتقاد به دیپلماسی اقتصادی به عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر توسعه، قدرت و امنیت در شرایط نوین بین‌المللی است. حادث شدن این شرط خود مستلزم نهادینه‌شدن روحیه توسعه‌گرایی در جامعه هدف است. تا زمانیکه این روحیه ایجاد نشود، سخن گفتن از دیپلماسی اقتصادی و تظاهر به آن بیهوده است. الزام دیگر شناخت و درک درست و به موقع ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی و سیاسی داخلی از یک سو و شرایط و ظرفیت‌های در حال تغییر اقتصادی و سیاسی فضای بین‌المللی است .رعایت قواعد بازی در دیپلماسی اقتصادی بهره‌گیری از همه ابزارها و فنون از دیگر االزامات است. در این راستا ، فعالان و عوامل اقتصادی داخل و خارجی ، بازیگران دیپلماسی اقتصادی هستند و دولت نقش حساس سیاست‌گذار و تنظیم‌کننده روابط می‌ان بازیگران اقتصادی دارد. به حرکت درآمدن چرخ‌های اقتصادی از آثار ظاهری و اولیه کارآمدی دیپلماسی اقتصادی است اما تغییر اساسی مناسبات با جهان خارج به ویژه قدرت‌های بزرگ اقتصادی و جلب اعتماد بین‌المللی از نشانه‌های بنیادی موفقیت دیپلماسی اقتصادی است. تنظیم روابط اقتصادی خارجی بر مبنای گسترش ارتباطات فراملی و بر اساس سه شاخصه شفافیت، سرعت و انعطاف‌پذیری، تصمیم‌سازی اقتصادی داخلی با لحاظ شرایط اقتصادی بین‌المللی ، تقویت استراتژی مذاکراتی در مناسبات خارجی از الزامات موفقیت دیپلماسی اقتصادی است.(محمود واعظی، ۱۳۸۸، ۱۵۴)

ج- منطقه‌گرایی:

یکی از استراتژی‌های مهم در راستای توسعه اقتصادی، منطقه‌گرایی است که از دهه ۱۹۸۰ مورد توجه کشورهای درحال توسعه قرار گرفت و پس از پایان جنگ سرد و گسترش امواج جهانی‌شدن به روندی رایج

تبدیل شد. اتحادیه اروپا نماد و سمبل منطقه‌گرایی است و امروزه مرکوسور، آس‌آن ، نفتا، سارک با الگوبرداری از اتحادیه اروپا و با عضویت کشورهای درحال توسعه و توسعه‌یافته درحال شکل‌گیری و تکامل است.

به لحاظ مفهومی منطقه‌گرایی عموماً دربرگیرنده همکاریهای اقتصادی و تجاری چند کشور در یک منطقه جغرافیایی می‌باشد. یک همکاری اقتصادی منطقه‌ای در صورت کارآمد بودن می‌تواند زمینه وحدت سیاسی منطقه‌ای و به عبارت دیگر همگرایی را فراهم کند.(C.oman; 1994). اتحادیه اروپا سمبل این روند است. در چارچوب منطقه‌گرایی سطحی از تعاملات اقتصادی، تجاری و فنی می‌ان کشورها با هدف با هدف رشد اقتصادی ایجاد می‌ششود و سیاست‌هایی نظیر کاهش تعرفه‌های گمرکی، ایجاد بازار مشترک، تبادل اطلاعات و تکنولوژی، انجام سرمایه‌گذاری‌های مشترک در بخش‌های مختلف با گستره منطقه‌ای به اجرا درمی‌آید.(William D. Coleman.1998. 5-10)

منطقه‌گرایی البته با منطقه‌ای‌شدن نیز متفاوت است. منطقه‌ای شدن به توسعه منطقه‌ای فرایندهای جهانی همگرایی اقتصادی و تحول ساختارهای تولید و قدرت اشاره دارد. نتیجه این پدیده نیز تعمیق همکاری‌هایی در ابعاد اقتصادی یک منطقه خاص است. اما نکته قابل توجه در این زمینه این است که منطقه‌ای شدن بر خلاف منطقه‌گرایی، محصول اراده، دولتهای یک منطقه نیست. این پدیده همانند جهانی شدن یک فرایند تاریخی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است. جهانی شدن و منطقه‌ای شدن نتیجه پروژه‌های سیاسی خاص که به وسیله دولتها تدوین و ترسیم می‌شوند نیستند بلکه ترکیبی از ساختارهای تاریخی و در حال ظهور(مجموعه پیچیده از نهادهای ایجاد شده و قوانین و الگوهای جدید تعاملات اجتماعی می‌ان بازیگران غیردولتی) می‌باشد که ساختارهای مسلط رایج در سطوح جهانی و منطقه‌ای به چالش می‌کشند (A.Gamble & A. payne: 1996, p.250.و فرصت‌ها و الزامات جدیدی را به دولت‌ها تحمیل می‌کنند. در مقابل چنان که گفته شد، منطقه‌گرایی یک پروژه است که با اراده دولت‌ها شکل می‌گیرد. والترواویت منطقه‌گرایی را این گونه تعریف می‌کند، سیاست مشخص دولتهای یک منطقه برای هماهنگی فعالیت‌ها و ترتیبات در یک محیط بزرگتر (A. wqatt- watter; 1995). P.71.). با این حال منطقه‌گرایی پس از جنگ سرد، در

نگاه اول اهمیت و وجودش را در قالب پدیده‌های جهانی شدن و منطقه‌ای شدن جستجو می‌کند. این پدیده واکنشی رسمی به یکی از عناصر کلیدی جهان پس از جنگ سرد یعنی تجارت آزاد است و در ساده‌ترین تحلیل، این پدیده به یک شیوه تطبیق با لیبرالیسم جدید تبدیل شده است. (سلطانی، ۱۳۸۰)

نکته قابل توجه در این زمینه رابطه منطقه‌گرایی با جهانی شدن است. برخی معتقد هستند که جهانی شدن و منطقه‌گرایی دو سیکل مقابل هم می‌باشند. به عقیده این نظریه‌پردازان پدیده منطقه‌گرایی در عصر جهانی شدن، مقابله با این فرایند است و در حقیقت منطقه‌گرایی حرکتی مقابله‌جویانه و ستیزه‌جویانه با جهانی شدن است. برخی دیگرمعتقد هستند که جهانی شدن و منطقه‌گرایی ماهیتاً تضادی با یکدیگر ندارند. و هر چند منطقه‌گرایی ممکن است سرعت جهانی شدن را بگیرد اما حرکتی ارادی برای همساز شدن با جهانی شدن که فرایندی غیرارادی و اجتناب‌ناپذیر است، می‌باشد. بنابر این، دو پدیده فوق در راستای یکدیگر قرار دارند و همچنان که در بالا اشاره گردید منطقه‌گرایی جدید در چارچوب فرایند جهانی شدن معنا می‌یابد. (A.Gamble & A. payne: 1996), p.250) منطقه‌گرایی در تطبیق و هماهنگی بیشتر برخی از کشورها با لیبرالیسم که روی دیگر سکه جهانی شدن است، ایجاد شده نه در مقابل آن. کشورهای در حال توسعه در تلاش هتسند با تشکیل اتحادیه‌های اقتصادی منطقه‌ای و حضور مؤثر در آن، هم مشارکت بین‌المللی در سطحی محدود برای حضور در اقتصاد جهانی را تجربه کنند و هم در قالب این مناسبات تا حدی خود را مصون از چالش‌های جهانی شدن نگه دارند. تجربه مکزیک و برزیل به عنوان حضور دو کشور در حال توسعه در دو نوع متفاوت منطقه‌گرایی نشان می‌دهد که این رهیافت به عنوان انگیزه‌ای برای تقویت و توسعه ساختارهای داخلی، درگیری با مسائل و پدیده‌های اقتصاد جهانی و بهره‌مندی بیشتر از سرمایه‌های خارجی و تکنولوژی روز بسیار مناسب و مؤثر می‌باشد. با این حال نمی‌توان انتظار داشت که منطقه‌گرایی پدیده غالب در بین همه کشورهای در حال توسعه باشد.

ریشه‌های منطقه‌گرایی به دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ باز می‌گردد. با تشدید جنگ سرد و با هدف مقابله با گسترش کمونیسم، گرایشات منطقه‌گرایی در آن زمان تشدید کرد. اما این منطقه گرایی با توجه به شرایط

سیاسی حاکم، هم به لحاظ آرمانی و هم به لحاظ شکلی سیاسی بود.(Jaime Demelo: 1993.pp.6-20.

شکل جدید منطقه‌گرایی مسائل روابط بین‌الملل و مطالعات توسعه را تحت تأثیر قرار داده است. البته گرایش کشورهای در حال توسعه به منطقه‌گرایی به عنوان یکی از شیوه‌های مقابله با آثار جهانی شدن نیز ارزیابی می‌شود که دلیل آن کاهش اثرات سؤ ناشی از فرایند جهانی شدن و ایجاد نوعی وابستگی متقابل مطمئن منطقه‌ای است(Bjorn Hetten. 1999. 3-6) کشورهای درحال توسعه فعال در نهادهای اقتصادی منطقه‌ای با توجه به ساختارهای توسعه‌گرای داخلی آنها و تعامل با ساختارهای اقتصاد جهانی توانسته‌اند ، بسیاری از مسائل را بین خود و همچنین با کشورهای توسعه حل کرده و به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای یا بین‌المللی در تشکیل ترتیبات منطقه‌ای مؤثر باشند. در برخی از این کشورها مانند ترکیه نخبگان دولتی منطقه‌گرایی را هدایت می‌کنند، در برخی دیگر مانند شیلی و برزیل نوعی ائتلاف می‌ان دولت و گروه‌های سیاسی- اقتصادی داخلی برای ایجاد منطقه‌گرایی مشاهده می‌شود و در برخی دیگر نظیر کشورهای آسیای جنوب شرقی و چین، منطقه‌گرایی از طریق تعاملات اجتماعی می‌ان دولت‌ها به حرکت درمی‌آید و دولت برای اجراء و کنترل آن تلاش می‌نماید.بنابر این نباید نقش دولتها را در شکل اتحادها تقویت و گستره آن نادیده گرفت. این مسأله به چانه‌زنی و استراتژی‌های دولت در این کشورها برمی‌گردد.

به طور کلی کشورهای در حال توسعه با دو هدف به منطقه‌گرایی روی می‌آورند. برخی مانند چین با لحاظ شرایط جغرافیایی منطقه‌ای به دنبال به دست آوردن، حفظ و تثبیت موفقیت خود در بازارهای منطقه هستند و برخی دیگر مانند برزیل، استراتژی آنها ماهیت تدافعی در مقابله با آسیب‌های جهانی شدن دارد. اما با این حال در هر دو مورد، کارکرد اصلی و ماهوی منطقه‌گرایی رشد اقتصادی پویا و ایجاد نوعی وابستگی متقابل منطقه‌ای هست.

در حال حاضر ۲ شکل از منطقه‌گرایی بیشتر مورد مورد توجه کشورهای در حال توسعه قرار دارد. صورت اول که به نظر کارآمدتر به نظر می‌رسد، منطقه‌گرایی با حضور کشورهای توسعه یافته است. این حضور، کشورهای در حال توسعه را در راستای ادغام آنها در اقتصاد جهانی بیشتر کمک می‌کند. ضمن این که خود

کشورهای توسعه یافته نیز با هدف تقویت موفقیت خود در قبال اتحادیه‌های منطقه‌ای دیگر به تشکیل این اتحادیه‌ها تمایل نشان داده‌اند و حتی در برخی موارد مثل نفتا و اتحادیه کشورهای حوزه دریای مدیترانه، قدم پیش گذاشته‌اند.(سلطانی، ۱۳۸۰)

عمده فواید این شکل از منطقه‌گرایی برای کشورهای در حال توسعه ادغام سریع‌تر و کامل‌تر در اقتصاد جهانی، رشد اقتصادی از طریق بهره‌گیری از فرصت‌های منطقه‌ای بویژه فرصت‌های کشورهای توسعه یافته، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، انتقال تکنولوژی و تقویت بازار نیروی کار انسانی و همچنین به فعلیت رسیدن مزیت‌های نسبی است.

ماهیت روابط بین دو طیف از کشورها در این شکل از منطقه‌گرایی هر چند در ابتدا وابستگی در حال توسعه‌ها به توسعه یافته‌ها را به ذهن متبادر می‌سازد، ولی از آنجا که هدف هر دو طیف از کشورها ایجاد نوعی وابستگی متقابل منطقه‌ای جهت حضور فعال و مثبت در اقتصاد جهانی (برای در حال توسعه) و رقابت با اتحادیه‌های منطقه‌ای دیگر(برای توسعه یافته‌ها) می‌باشد، ماهیت روابط به این سمت در جریان می‌باشد. نمونه قابل اشاره در این شکل منطقه‌گرایی، حضور مکزیک در نفتا(موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی) است.

مکزیک برای کنترل بحران‌های شدید اقتصادی، کاهش فقر، ایجاد اشتغال ، کاهش ریسک اقتصادی و و گام برداشتن در مسیر اقتصاد جهانی به مکانیسم‌های مختلفی از جمله موافقت‌نامه‌های تجاری آزاد با کشورهای آمریکایی شمالی متوسل گردید تا از این طریق برنامه‌های آزادسازی و تولید بخش صادرات به منظور جلب سرمایه‌های خارجی را هر چه بیشتر عملی سازد این کشور با عضویت در نفتا سعی کرد برنامه‌های نوین اقتصادی با بهره‌گیری از مزایا و امکانات حاصل از آن به مرحله اجرا درآورد. هر چند مکزیک در ابتدای ورود به نفتا با مشکلات عدیده‌ای چون بحران پولی و فرار موقت سرمایه‌های داخلی مواجه گردید ولی در بلندمدت از مزایای آن بهره‌مند شده است.

ثبات نسبی در رشد اقتصادی در ۲ دهه اخیر(متوسط ۵ درصد)، کاهش محسوس سطح فقر (از ۲۴ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۱۴ درصد در سال ۲۰۰۶) و بالارفتن سطح اشتغال از تاثیرات کلان عضویت مکزیک در نفتا بوده است. (The World Bank, 2005)

هرچند نباید این نکته را فراموش کرد که نوسانات اقتصادی در ایالات متحده در ۲ دهه اخیر به ویژه بحران اقتصادی سال ۲۰۰۹، اثرات مستقیمی بر اقتصاد مکزیک گذاشت به گونه ای که رشد اقتصادی این کشور به منفی ۶ درصد را در این سال تجربه کرد. (M.Angeles Villarreal, 2010) .

ایجاد نفتا بر اقتصاد مکزیک تأثیر چشمگیر داشته و موجب رشد صادرات و تراز مثبت بازرگانی این کشور گردیده است. صادرات مکزیک به ایالات متحده در سال ۱۹۹۴ ۵۰ میلیارد دلار با ۱/۳ میلیارد دلار کسری تجاری بوده که این میزان در سال ۲۰۰۸ به ۲۱۷ میلیارد دلار و ۸۵ میلیارد دلار توازن تجاری مثبت رسید. در حدود ۸۰ درصد روابط تجاری مکزیک با ایالات متحده صورت میگیرد. هرچند بحران اقتصادی این سطح از روابط تجاری را کاهش داده اما با گذار از بحران، روابط تجاری دو کشور در حال بازگشت به دوران رونق است. اکنون سرمایه‌گذاری خارجی در حجم بالا و روزافزونی از ایالات متحده به داخل مکزیک جریان پیدا کرده است. بر اساس آخرین آمار، در حدود ۴۰ درصد سرمایه‌گذاری خارجی مکزیک در فاصله سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۵ افزایش یافته است و تقریبا نیمی از جریان سرمایه‌خارجی ایالات متحده در امریکای لاتین به مقصد مکزیک می‌باشد. (Daniel Lederman, 2005) در زمینه تکنولوژی، این کشور خود مستقلاً تکنولوژی اندکی به وجود آورده و بیش از کشورهای دیگر به تکنولوژی همسایه‌اش(آمریکا) وابسته است. در بخش کشاورزی با حذف تدریجی تعرفه‌ها میزان رقابت تولیدکنندگان محصولات مختلف رشد قابل توجهی نموده و کشورهای عضو عمدتاً به تجارت محصولات مکمل کشاورزی می‌پردازند. در بخش صنعت خودرسازی سه کشور عضو برای کسب بازار آمریکای شمالی رقابت جدی دارند و در این میان مکزیک تلاش دارد با بهره‌گیری از سرمایه‌گذاری خارجی و مشارکت شرکت‌های آمریکایی تولیدات خود را در این بخش به سطح استانداردهای جهانی برساند. در سایر بخش‌ها از جمله خدمات، انرژی، منسوجات، نیرو کار و... نیز توافق‌هایی بین اعضاء صورت گرفته و این امر تحرک اقتصادی ویژه‌ای را برای مکزیک به

همراه داشته است. در حال حاضر مکزیک در پرتو مناسبات تجاری و اقتصادی با ایالات متحده در ردیف کشورهای نوظهور اقتصادی است و با عضویت در G20 در زمره ۲۰ قدرت اقتصادی دنیا می‌باشد.(سلطانی.۱۳۸۵)

صورت دیگر منطقه‌گرایی، ایجاد این ترتیبات بین خود کشورهای در حال توسعه است. سابقه تشکیل این نوع منطقه‌گرایی به دهه‌های ۶۰ و ۷۰ می‌لادی برمی‌گردد که در آن دوران فاقد کارایی لازم بود. با این حال از دهه آخر قرن بیستم گرایش به سمت تشکیل این اتحادیه‌ها تشدید شده است، اما تحقق واقعی آن از دید بسیاری از نظریه‌پردازان با شک و تردید همراه است. با این حال عمده این تشکیلات بر تولید، فروش مواد خام، تشکیل بازارهای منطقه‌ای وتبادل اطلاعات متمرکز است. در حال حاضر مرکوسور در آمریکای لاتین فعال‌ترین و موفق‌ترین این نوع منطقه‌گرایی در بین کشورهای در حال توسعه است. مرکوسور با اعضای قدرتمند اقتصادی خود در حال تبدیل به یک قطب اقتصادی تاثیرگذار در اقتصاد جهانی است. کشورهای نظیر برزیل امروزه بخشی از دستاوردهای توسعه اقتصادی خود را مدیون مرکسور می‌دانند. این دستاورد فقط مربوط به فواید اقتصادی مستقیم از مرکسور نیست بلکه حضور در مرکسور و رهبری آن برای برزیل اعتبار اقتصادی و سیاسی بالایی به همراه داشته که ارزش آن از دستاوردهای مستقیم مرکوسور بیشتر است. یکی از آثار مهم مرکوسور از دید رهبران برزیل توسعه سریع صادرات است. صادرات برزیل در دهه ۱۹۸۰ به دلیل سیاست‌های حمایت‌گرایی کشورهای توسعه یافته(آمریکا و اروپا) و همچنین ناتوانی رقابت تولیدات برزیلی با تولیدات خارجی دچار زحمت بسیار گشت. امتیاز بزرگ مرکوسور در کوتاه مدت این است که کالاهای برزیلی از رقابت جهانی با کالاهای مشابه رهایی می‌یابند هزینه این رقابت در سطح منطقه‌ای و در قالب پیمان وجود دارد، بنابر این مرکوسور بخشی از استراتژی‌های مهار آثار سؤ جهانی شدن بر صنعت است. این پیمان برزیل را نسبت به وجود یک بازار منطقه‌ای برای آماده کردن به ورود به بازارهای جهانی مطمئن ساخته و به اعضای این پیمان اجازه داده که صادرات خود را به کشورهای عضو پیمان و حتی کشورهای دیگر آمریکای جنوبی افزایش داده و وابستگی خود را به بازار ایالات متحده کاهش دهند.(سلطانی ۱۳۸۵)

در حال حاضر برزیل به پشتوانه ظرفیت‌های اقتصادی و تجاری مرکوسوی و پیمان تجارت آزاد این نهاد منطقه‌ای با اتحادیه اروپا ، از قدرت مانور بالایی در بازارهای مالی و تجاری برخوردار شده است.

حرکت‌های منطقه‌گرایی در می‌ان کشورهای درحال توسعه هنوز در ابتدای راه می‌باشند. این مساله در مورد اکو، سارک و سازمان کشورهای مشترک‌المنافع با وجود قدمت بالا بیشتر صادق است. با این حال گرایش به سوی همکاری منطقه‌ای در می‌ان کشورهای درحال توسعه به عنوان یک ضرورت توسعه اقتصادی با هدف تجمیع ظرفیت‌های توسعه‌ای منطقه‌ای مشترک و بالابردن قدرت اقتصادی کشورهای عضو، تسهیل مناسبات اقتصادی با ماهیت تکمیلی اقتصادهای ملی، تقسیم چالش‌ها و آسیب‌های اقتصادی ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و کاهش هزینه آنها و نهایتا زمینه‌سازی برای همگرایی سیاسی به عنوان ضامن اصلی توسعه اقتصادی کشورهای عضو ، در حال گسترش است.

د- تقویت نقش بخش خصوصی در مناسبات خارجی:

یکی از رویکردهای نوین در راستای تقویت روند توسعه اقتصادی و افزایش سطح رقابت‌پذیری اقتصاد ملی، فعال شدن نقش عوامل و متغیرهای اقتصادی غیردولتی در مناسبات خارجی کشورهاست. تا دو دهه پیش، سیاست‌گذاران و بازیگران اصلی حوزه سیاست خارجی، دولت‌ها و عوامل سیاسی امنیتی و نظامی وابسته به دولت بودند. این شرایط در ۲ دهه اخیر تحت تاثیر فعال شدن عوامل و نیروهای غیردولتی اقتصادی و همچنین تغییر فضای بین‌المللی و کاهش حساسیت‌های سیاسی و امنیتی دچار تحول شده است.

در حال حاضر گذار از اقتصاد دولتی و واسپاری مالکیت و فعالیت‌های اقتصادی به بخش خصوصی شتاب گرفته و به یک روند جهانی تبدیل گردیده‌است. در چند دهه اخیز دستورالعمل اصلاحات و تحرکات اقتصادی و توسعه ای به ویژه در می‌ان کشورهای درحال توسعه خصوصی سازی و تقویت بخش خصوصی بوده است. در واقع اقتصاد توسعه بر محور آزادسازی اقتصادی با محوریت بخش خصوصی است. کشورهای در حال توسعه فراخور شرایط و اقتضائات سیاسی و اقتصادی داخلی و خارجی، در مسیر خصوصی‌سازی و گذار از اقتصاد دولتی گام گذاشته و آن را به عنوان مؤثرترین راه توسعه اقتصادی پذیرفته‌اند. چراکه در در

یک اقتصاد مبتنی بر سازوکارهای بازار و در نبود اقتصادهای دستوری، متمرکز و دولتی ، خلاقیت‌ها و ابداعات افزایش یافته، درجه و سطح فساد اقتصادی و سیاسی کاهش می‌یابد، فرهنگ سخت‌کوشی، ریسک‌پذیری و افزایش مداوم مهارت‌ها را افزایش داده و با بالابردن سطح رفاه جامعه را به برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی نزدیک‌تر می‌کند. (ارنست اولریش فن وایزشکر، ۱۳۸۶، ۴۰)

کشورهای نوظهور اقتصادی در گذار از اقتصادهای متمرکز و دولتی ناکارآمد به سوی اقتصادهای آزاد، غیردولتی توسعه‌گرا، سه مرحله ایجاد تقویت بخش خصوصی ، واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی و فراهم‌سازی زمینه‌های حضور و فعالیت نیروهای اقتصاد بازار آزاد در عرصه‌های سیاسی داخلی و خارجی را تجربه کرده‌اند. لازمه گذار به یک اقتصاد مبتنی بر بازار، وجود یک بخش خصوصی قدرتمند و فعال است . عمده کشورهای درحال توسعه تا دهه ۱۹۸۰ به دلیل غلبه سازوکارهای اقتصاد دولتی فاقد بخش خصوصی قدرتمند بودند. بنابراین با برنامه‌ریزی برای تجمیع سرمایه‌های داخلی و با بهره‌گیری از سرمایه‌های خارجی و جذب شرکت‌ها بنگاه‌های بین‌المللی، پایه‌های نهادی و اقتصادی ظهور بخش‌های خصوصی قدرتمند را در دهه ۱۹۸۰ بنیان گذاشتند. در مرحله بعدی سیاست خصوصی‌سازی را با هدف واگذاری شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی تازه ایجاد شده در پیش گرفتند که این سیاست قدرت و توانمندی بخش خصوصی را تقویت کرد و در مرحله سوم با قدرت یافتن بخش خصوصی و گسترش یافتن دایره فعالیت آن به سطح بین‌المللی، فضا برای نقش‌آفرینی این بخش جهت بهره‌گیری بیشتر از فرصت‌های اقتصادی جهانی و تزریق این فرصت‌ها به فرایند داخلی توسعه فراهم شده که لازمه آن حمایت هدفمند و برنامه‌ریزی شده دولت است. این روند سه مرحله‌ای البته در یک روند عادی طی نشده است چرا که از یک سو هنوز بسیاری از کشورهای درحال توسعه همچنان در مرحله اول و دوم متوقف هستند. این کشورها با وجود پذیرش الزامات اقتصاد بازار آزاد و استوار ساختن روند توسعه اقتصادی خود بر اساس آموزه های نظام سرمایه‌داری ، اما به دلیل مشکلات خاص سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داخلی و بعضا بین‌المللی، ناتوان از ایجاد و مدیریت یک الگوی مشخص بوده‌اند.(کلود وی چانگ، ۱۳۸۸، ۳۹-۳۷) از سوی دیگر، کشورهایی که در این مسیر موفقیت نسبی داشته‌اند، مخاطرات، محدودیت‌ها و هزینه‌های سنگین سیاسی، اجتماعی و

اقتصادی را تجربه کرده‌اند. با این وجود فرایند آزادسازی اقتصادی و تقویت بخش خصوصی در اقتصاد در کشورهای درحال توسعه به شدت چارچوب عملیات و فعالیت‌های دولت‌ها و بنگاه‌ها را تغییر داده است. این دگرگونی سیاسیتی موجب شده که نقش و سهم دولت‌ها در فعالیت‌های اقتصادی کاملا تقلیل یافته و زمینه برای افزایش نقش فعالیت‌های تولیدی و تجاری بخش های خصوصی در سطح بین‌المللی فراهم شود. (کورس صدیقی، ۱۳۸۹، ۱۰۴)

در فضای بین‌المللی نیز با برجسته شدن پارادایم اقتصادی بر تحولات جهانی و روندهای خصوصی‌سازی؛ بالارفتن هزینه غلبه سازوکارهای سیاسی و امنیتی بر سیاست‌خارجی، محوریت قواعد اقتصاد بازار آزاد و بنگاه‌های اقتصادی در تعاملات بین‌المللی و کاهش محسوس قدرت مانور دولت‌ها در عرصه تعاملات جهانی و افزایش قدرت مانور عناصر اقتصادی به تدریج از نقش عوامل سیاسی، ایدئولوژیک در تنظیم مناسبات خارجی کشورها کاسته و بر بر نقش عوامل و متغیرهای اقتصادی افزوده شد. تحول ماهیت وشکل دیپلماسی نیز در این راستا قابل توجه است. به اعتقاد سوزان استرنج ماهیت و شکل دیپلماسی از دولت – دولت در دوران جنگ سرد و پیش از آن به دیپلماسی دولت – شرکت تبدیل شد و این شکل نیز در حال تبدیل به دیپلماسی شرکت – شرکت است. .(Susan Strange; 1994, pp.103-116)در این تحول به طور طلبیعی از نقش عوامل رسمی و دولتی در می‌دان دیپلماسی کاسته می‌شود و به تدریج شرکت‌ها، بنگاه‌ها و فعالان اقتصادی می‌دان‌دار دیپلماسی می‌شوند. الزامات توسعه داخلی در شکل ضعف اقتصاد دولتی در برقراری ارتباط و تعامل با بخش خصوصی خارجی و جلب اعتماد آن، تسهیل وتامین بیشتر منافع توسعه‌ای درنتیجه تعامل بخش‌های‌خصوصی، و ضرورت وجود بخش خصوصی قدرتمند و نهادینه شده به عنوان نماد اعتماد و اطمینان در مراودات اقتصادی نیز در این زمینه قابل توجه است. (رابرت گیلپین، ۱۳۸۷، ۴۱۶)در این راستا موقعیت بالای بنگاه‌های اقتصادی را در شکل قدرت اقتصادی و برتری تاثیرگذاری بنگاه‌های اقتصادی بر دولت‌ها، حضور ثابت و تعیین‌کننده بنگاه‌های اقتصادی درتصمیم‌گیری‌های کلان، برخورداری از سیستم‌های امنیتی پیشرفته و مرتبط با سیستم‌های امنیتی دولتی و توجه دولت به منافع این بنگاه‌ها و مشاورت با آنها در سیاست‌گذاری نباید نادیده گرفت.

در مواردی همچون موضوع تحریم‌های اقتصادی به طور طبیعی دولت و ملاحظات سیاسی و امنیتی در نگاه اول تعیین کننده هستند و بخش خصوصی و بنگاه‌های اقتصادی بیشترین زیان را به دلیل قطع مروادات اقتصادی با کشور مورد تحریم خواهند داشت. در این راستا به طور طبیعی بخش خصوصی مقاومت خواهد کرد اما توجیهات اقتصادی دولت‌ها با چشم‌انداز منافع اقتصادی آینده و پرداخت بخشی از هزینه‌ها و زیان‌ها، می‌تواند بخش خصوصی را وادار یا تشویق به همراهی کند. بدون همراهی بخش خصوصی نیز در عصر کنونی تحریم‌های اقتصادی کارایی نخواهد داشت. این موضوع در مورد تحریم‌های اقتصادی اخیر ایران از سوی غرب و همراهی برخی کشورهای درحال توسعه قابل توجه است.

فعال شدن بخش خصوص در مناسبات خارجی نیز مستلزم شرایطی است. در واقع در کشورهایی که اقتصاد رقابتی مبتنی بر بازار آزاد وجود دارد و شرایط انباشت تولید و ثروت ایجاد شده و از سوی دیگر بخش خصوصی قدرتمندی شکل گرفته و در یک کلام بازار داخلی بزرگ، رقابتی ، قوی ،امن ، سالم، مدرن و مرتبط با بنگاه‌های خارجی وجود دارد، می‌توانند نسبت به نقش‌آفرینی مثبت فعالان اقتصادی در عرصه مناسبات خارجی امیدوار باشند. بدون وجود یک بخش خصوصی فعال و مؤثر نمی‌توان با نقش‌آفرینی مؤثر آن در مناسبات خارجی امیدوار بود . در این راستا دولت، در ایجاد زمینه‌های ظهور و فعال شدن بخش خصوصی نقش مؤثری دارد. ظهور یک بخش خصوصی فعال در ابتدا مستلزم تغییر ذهنیت ساختار کلان سیاسی و تصمیم‌گیری از یک اقتصاد متمرکز به یک اقتصاد آزاد با درنظرگرفتن و پذیرش هزینه‌های سیاسی و اجتماعی آن است. تا زمانیکه این ذهنیت ایجاد نشود و نگرانی از کاهش اقتدار و قدرت ساختار سیاسی در نتیجه اجرای اصلاحات اقتصادی وجود داشته‌باشد، نمی‌توان انتظار ظهور و نقش آفرینی بخش خصوصی در معادلات توسعه‌ای و اقتصادی داخلی و خارجی را داشت. نهادینه شدن بخش خصوصی و سیاست خصوصی در درجه اول نیازمند یک اراده سیاسی قوی و کارآمدمی‌باشد. به عبارت دیگر ساماندهی بخش خصوصی و خصوصی‌سازی در کشور مستلزم یک دستگاه مدیریتی‌کارآمد است تا سرعت، شفافیت یکپارچگی و یکنواختی آن را تضمین کند. در این راستا آنچه مهم است‌تعریف مجدد حوزه‌های مسئولیتی حاکمیتی و تصدی گری دولت در امور اقتصادی است به گونه‌ای که منجر به‌کوچکتر شدن اندازه دولت و

بازگشایی راه برای توسعه بخش‌های خصوصی گردد. این مهم مستلزم تلاش و پرداخت هزینه‌های بسیار است که به طور طبیعی از عهده همه دولت‌ها با ساختارهای ایستا بر نمی‌آید. چنانکه در سطور قبل بیان شد، توسعه‌بخش خصوصی مقدم بر خصوصی سازی است، زیرا وجود زمینه‌ها و فضای مساعد برای گسترش بخش‌خصوصی و ادامه حیات آن تنها با تبدیل واحدهای دولتی به واحدهای خصوصی امکان‌پذیر نیست و بدون‌نهادسازی‌ها و استقرار تأسیسات مناسب مرتبط با فعالیت‌های این بخش نمی‌توان عملکردی مثبت و روبه‌رشد را از سوی نهادهای خصوصی مشابه کشورهای توسعه یافته صنعتی انتظار داشت. حذف تدریجی انحصارات دولتی نیز از لوازم اصلی ایجاد فضای مناسب برای رقابت و رشد واحدهای‌تولیدی و خدماتی کوچک و متوسط می‌باشد. در واقع با وجود واحدهای بزرگ انحصاری، واحدهای کوچک ومتوسط که بار اصلی متغیرهای اقتصادی را به دوش می‌کشند رشد نخواهند کرد. راه اصلی شکستن انحصارات،رفع محدویت‌های ورود کالا و ایجاد محیط رقابتی و خارج کردن بازارهای داخلی از سلطه شرکت‌های داخلی‌می‌باشد. همزمان فضای لازم برای‌فعالیت رقابتی در زمینه تولید و صادرات در بخش‌های خصوصی از طریق نهادسازی‌های حقوقی، قانونی وسازمانی مهیا و تدابیری در جهت تضمین امنیت و آزادی اقتصادی اندیشیده شود. از جمله الزامات افزایش توان رقابتی ساختار اقتصادی کشور، سپردن تعیین قیمت‌ها به‌مکانیزم بازار است. در این مکانیزم همه محصولات در محیطی رقابتی عرضه می‌گردند و کالاها و خدمات براساس عرضه و تقاضای عمومی تعیین قیمت می‌شوند. این سیستم در صورت آزادسازی تجاری می‌تواند به‌قیمت‌های جهانی نزدیک گردد. درچنین فضایی است که بخش خصوصی می‌تواند زمینه نقش‌آفرینی در عرصه خارجی را ایفا کند. نقشی که منجر به سبک و آرام شدن سیاست خارجی کشورها شده و زمینه بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی و سیاسی و کاهش هزینه‌ها و آسیب‌ها را فراهم می‌سازد.

جدای از بسترسازی‌های توسعه‌گرایانه در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، می‌توان ۳ مرحله را برای فعال شدن بخش خصوصی در نظر گرفت. مرحله اول تلاش برای تقویت و حمایت از بخش خصوصی در عرصه رقابت خارجی است. در این مرحله بخش خصوصی موضوع سیاست خارجی است و دولت نقش اساسی در تحقق آن دارد. مرحله دوم بازار و بخش خصوصی محور سیاست خارجی است. در این مرحله

دولت و بازار در حرکتی مشترک نیازها و اهداف اقتصادی مورد نظر بخش خصوصی را دنبال می‌کنند. و در مرحله سوم بازار و بخش خصوصی بازی‌گردان و هدایت‌کننده سیاست خارجی می‌باشند. این به معنای حذف یا کاهش قدرت دولت نیست چرا که دولت سیاست نهایی را تعیین و اعمال می‌کند اما این سیاست نهایی دیگر صرفا رنگ و صبغه سیاسی ندارد و در آن متغیرها و بازیگران اقتصادی نقش فعالی را ایفا می‌کند. جدای از کشورهای توسعه یافته که نقش و جایگاه بخش خصوصی و نیروهای بازار در سیاست خارجی آنها نهادینه شده، تجربه کشورهای نوظهور اقتصادی بیانگر حضور پرقدرت متغیرهای اقتصادی و نیروهای اقتصادی در تدوین ، اجرا و پیشبرد سیاست خارجی آنهاست. در صدر این کشورها، چین است. با حلول روح توسعه‌گرایی در سیاست‌خارجی چین از ابتدای دهه ۱۹۸۰ و انعطاف و تحول آن متناسب با تحولات جهانی و پیشرفت اقتصادی و سیاسی داخلی، بنگاه‌های اقتصادی چین به درجه‌ای از توان رقابتی و پیشرفت رسیدند که امروزه پای ثابت سیاست‌خارجی چین می‌باشند. امروزه نیروهای اقتصادی به عنوان پیاده‌نظام ارتش سیاسی و اقتصادی چین در دنیا در حال فتح دروازه‌های اقتصادی هستند که به طور خاص می‌توان به حضور چین در آمریکای لاتین و آفریقا اشاره کرد. (Ronald Marshal,2007.211)این مساله موقعیت چین را در تعاملات و چانه‌زنی‌های اقتصادی و سیاسی با قدرت‌های بزرگ اقتصادی همچون ایالات متحده تقویت کرده‌است. این شرایط برای ایران با نگاه ویژه به موضوع تحریم‌های اقتصادی متفاوت است. اگر بخش خصوصی و بازار در مناسبات خارجی ایران حضور فعال و مؤثر داشت، می‌توانست در شرایط تشدید تحریم‌های اقتصادی بسیاری از مخاطرات، آسیب‌ها و هزینه‌های تحریم را کاهش دهد و کانال‌های جدیدی را برای اقتصاد ملی باز کند. ضعف دیپلماسی نیروهای اقتصادی در موضوع تحریم و به عبارت دیگر نبود دیپلماسی شرکت- شرکت، هزینه‌های تحریم را برای اقتصاد ایران سریع و تشدید کرد. هرچند نباید این نکته را فراموش کرد که یکی از اهداف اولیه و مهم تحریم‌های اقتصادی اخیر علیه ایران خلع سلاح بخش خصوصی و به عبارت دیگر تحمیل هزینه‌های سنگین به فعالان اقتصادی برای تشدید فشار به ساختار سیاسی بود.

ح- تعامل فعال با سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی بین‌المللی:

تحرک و پویایی نظام اقتصادی بین‌المللی در ابتدای قرن بیست‌ویکم تا حد زیادی مدیون شکل‌گیری و فعالیت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی است. سابقه شکل‌گیری این سازمان‌ها به بعد از جنگ جهانی دوم و در قالب نهادهای سه گانه برتن‌وودز باز می‌گردد. پس از آن به تدریج همکاری‌های اقتصادی و تجاری در قالب منطقه‌گرایی گسترش یافت که شرح آن پیش از این بیان شد. در حال حاضر فعالیت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در حوزه اقتصادی و تجاری را می‌توان در چند شکل تقسیم‌بندی کرد. اما پیش از آن یادآوری این نکته ضروری است که سازمان و نهاد متفاوت است. نهاد اعم از سازمان است.سازمان دارای ساختار اداری مشخص با دبیرخانه ثابت و متمرکز می‌باشد در حالیکه نهادها الزاما دارای دبیرخانه با نظام اداری متمرکز و ثابتی نیستند اما این مساله بعضا مانع از تاثیرگذاری گسترده آن نمی‌شود. گروه ۲۰ یا گروه ۸ از این دست نهادها به شمار می‌آیند.

بخش قابل توجهی از تحرکات اقتصاد جهانی در در شرایط کنونی در قالب نهادهای سه گانه برتن‌وودز رقم می‌خورد. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در حوزه پولی و مالی و سازمان جهانی تجارت درحوزه تجاری محور تعاملات اقتصاد بین‌المللی به شمار می‌آیند. صندوق و بانک پیشینه فعالیتی درحدود ۷۰ ساله دارند و به نوعی فعالیت آنها در اقتصاد جهانی نهادینه شده است به ویژه در ۳ دهه اول فعالیت که یکی (صندوق) وظیفه حفاظت از نظام ارزی برتن‌وودز را برعهده داشت و دیگری (بانک) کارکرد کمک به بازسازی کشورهای خسارت دیده از جنگ و پس از آن کمک به کشورهای تازه استقلال یافته را ایفا می‌کرد.(رابرت گیلپین، ۱۳۸۷. ۲۹۳) تامل در روند توسعه کشورهای نوظهور اقتصادی این واقعیت را به اثبات می‌رساند که حمایت‌های مالی و معنوی صندوق بین‌المللی پول به ویژه در دوران گذار برای این کشورها تعیین کننده بوده است. احیای اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین در دهه ۱۹۹۰ با اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول نه تنها موجب کنترل بحران بدهی‌ها شد بلکه زمینه گذار به دوره رونق اقتصادی را برای این کشورها فراهم ساخت. این حمایت‌ها برای کشورهایی نظیر هند، ترکیه، آفریقای جنوبی و حتی روسیه قابل توجه بوده است. در این راستا به سیاست‌های حمایتی صندوق بین‌المللی پول که بعضا به

سیاست‌ها تحمیلی هم تفسیر می‌شود انتقاداتی وارد است. به اعتقاد برخی کارشناسان اقتصادی سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول نه تنها موجبات رونق و توسعه اقتصادی کشورهای درحال توسعه در دهه ۱۹۹۰ نشد بلکه این کشورها را در تنگنای اقتصادی بیشتری قرار داد. بولیوی، پرو ، اکوادور از جمله این کشورها می‌باشند که استیگلیتز برنده جایزه نوبل اقتصاد در انتقاد از سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول در قبال کشورهای در توسعه به آنها اشاره می‌کند.(استیگلیتز ۱۳۸۶. ۱۹۷) اما حمایت‌های صندوق به ویژه در شکل غیرمالی به عنوان پشتوانه بزرگ توسعه‌ای برای کشورها در شکل تضمین روند توسعه اقتصادی، کاهش ریسک و بالابردن درجه اعتماد و اطمینان فعالان اقتصادی خارجی برای فعالیت در آن کشور تاویل می‌شود. واقعیت غیرقابل انکار در این زمینه نقش متغیرهای سیاسی در نوع برخورد صندوق و بانک جهانی با کشورها است. درجه و کیفیت هماهنگی با نظام بین‌المللی و قواعد حاکم بر آن تعیین‌کننده می‌زان حمایت صندوق از کشورهاست .

سوی دیگر ماجرا، سازمان جهانی تجارت است که با وجود قدمت ۱۷ ساله از زمان شکل‌گیری یعنی ۱۹۹۵ (بدون درنظر گرفتن روند ۵۰ ساله شکل‌گیری آن)، نقشی مهم و تاثیرگذار در روند توسعه کشورهای درحال توسعه دارد. این تاثیر از ۲ بعد قابل توجه است. بعد اول ترتیبات و قواعد جدیدی است که در عرصه جهانی بر اساس الگوی تجارت آزاد شکل می‌گیرد که خود به خود بر روند تحولات اقتصادی کشورها بنا به درجه پیوند آنها با اقتصاد و تجارت جهانی تاثیر می‌گذارد. (Cornelia Woll, 2007.247)و بعد دیگر، آثار مستقیم تعامل با سازمان جهانی تجارت بر روند توسعه کشورهاست که در ۴ مرحله، زمینه‌سازی‌های قبل از عضویت، اصلاحات اقتصادی در دوران مذاکره برای عضویت کامل، امتیازات یا استثناهای دوران عضویت برای کاهش مخاطرات عضویت کامل و نهایتا فعالیت به عنوان یک عضو عادی قابل بحث است. کمیت و کیفیت و بار توسعه‌ای تاثیر به طور طبیعی در هر یک از ۴ مرحله فوق متفاوت است اما واقعیت این است که امروزه با توجه به عضویت بیش از ۱۵۵ کشور دنیا در سازمان جهانی تجارت و اجتناب‌ناپذیر بودن این عضویت برای همه کشورها، هیچ روند توسعه‌ای در دنیا بدون تعامل با این سازمان شکل نمی‌گیرد و به نتیجه نمی‌رسد. حتی این دیدگاه نیز مطرح می‌شود که آغاز تعامل با سازمان جهانی تجارت می‌تواند محرک

و آغازگر یک روند توسعه‌ای متناسب و هماهنگ با الزامات جهانی باشد و خلاهای حرکتی داخلی جوامع را پرکند. به این موارد باید اثرات معنوی تعامل با سازمان جهانی تجارت بر روند توسعه کشورها را در شکل بالابردن درجه اعتماد و اطمینان را هم اضافه کرد.(A,Narlikar, 2003,89)

بخش دیگری از فعالیت‌های سازمانی در حوزه اقتصادی به نهادهای تخصصی سازمان ملل متحد مرتبط است. سازمان ملل متحد در عمر تقریبا ۷۰ ساله خود تلاش داشته از گردونه تحولات اقتصادی جهانی دور نباشد و در این راستا تحرکات خوبی را تجربه کرده‌است. برخی از این تحرکات بخشی بوده یعنی با ابتکار کشورهای درحال توسعه صورت گرفته که نمونه عینی آن انکتاد یا گروه ۷۷ است و برخی نیز جمعی بوده که ماحصل اراده همه کشورهای عضو می‌باشد. برنامه‌های اقتصادی و توسعه‌ای متعددی که در مجمع عمومی یا در قالب نهادهای تخصصی این سازمان تعیین و تصویب شده در این چارچوب قرار می‌گیرد.

ایجاد و فعالیت تشکل‌های بین‌المللی برای مدیریت کلان اقتصاد جهانی، از اشکال دیگر فعالیت نهادهای بین‌المللی درحوزه اقتصادی است. پیشینه این نوع فعالیت نهادی به گروه ۷ کشور صنعتی در دوران جنگ سرد باز می‌گردد که تا چندی پیش نیز ادامه داشت اما در سال‌های اخیر این تشکل دچار تحول بنیادین شده و به تدریج جایگاه خود را به گروه ۲۰ قدرت اقتصادی داده است. اعضای این گروه علاوه بر ۷ کشور صنعتی شامل ایالات متحده ، ژاپن، انگلستان، کانادا، فرانسه، آلمان و ایتالیا، کشورهای نوظهور اقتصادی شامل چین، هند، برزیل، کره جنوبی، مکزیک، ترکیه، اندونزی، آفریقای جنوبی و..... را دربرمی‌گیرد. سه عضو دیگر این گروه روسیه، عربستان سعودی و اتحادیه اروپا می‌باشند. این گروه با توجه به تنوع اعضا در حال تبدیل به مرجع اصلی تعاملات و تحولات بین‌المللی است. سهیم‌کردن کشورهای درحال توسعه در مدیریت اقتصاد بین‌المللی و پرداخت هزینه‌های آن و همچنین تحمیل الزامات بین‌المللی در قالب توسعه مسئولانه از اهداف مهم تشکیل و تقویت گروه ۲۰ است که با مدیریت قدرت‌های بزرگ صنعتی در حال اجراست. علاوه بر این گروه ، گروه‌های دیگری درابعاد منطقه‌ای و بین‌منطقه‌ای با حضور کشورهای درحال توسعه در عرصه اقتصاد و تجارت بین‌المللی فعال‌اند که مهمترین آنها گروه ۸ و گروه ۱۵ می‌باشند. نکته قابل توجه در شکل‌گیری نهادهاو سازمان‌های بین‌المللی، هماهنگی آنها با روندها و قواعد اقتصادی و تجاری

بین‌المللی از جمله آزادی تجارت و انتقال سریع و آسان پول و سرمایه است. در این راستا، سازمان‌هایی همچون اوپک به تدریج جایگاه و کارکرد خود را از دست می‌دهند.

هماهنگی با روندهای بین‌المللی در قالب عضویت در سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی و تجاری بین‌المللی، علاوه بر تلاش هماهنگ برای تغییر ساختار بین‌المللی متناسب با نیازهای و الزامات توسعه‌ای کشورهای درحال توسعه، زمینه تشویق سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی و کاهش کاهش ریسک اقتصادی از طریق افزایش اعتماد عمومی را فراهم می‌سازد. شرایطی که امروزه کشورهایی مانند ترکیه، برزیل و دیگر کشورهای درحال توسعه عضو گروه ۲۰ از آن بهره‌مند هستند و روند توسعه اقتصادی آنها را شتاب بخشیده است.

نشست‌ها و گردهمایی‌های دوره‌ای از بسترهای جدیدی است که در سال‌های اخیر مورد توجه همزمان دولتمردان و فعالان اقتصادی در سطح بین‌المللی قرار گرفته است. در صدر این نشست‌ها، اجلاسیه‌های سالانه و منطقه‌ای مجمع جهانی اقتصاد (داووس) است که در ظاهر به صورت غیررسمی برگزار می‌شود اما با توجه به حضور بسیاری از رهبران سیاسی جهان و همچنین مدیران شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی بزرگ از کشورهای توسعه یافته یا درحال توسعه و کارشناسان اقتصادی برجسته، در بالاترین سطح سیاسی و اقتصادی برگزار می‌شود. هم‌اندیشی سیاستمداران و فعالان اقتصادی پیرامون مسائل مختلف سیاسی و اقتصادی و رایزنی برای انعقاد قراردادها و توافقنامه‌های بزرگ اقتصادی و تجاری در نشست‌های سالانه و منطقه‌ای مجمع جهانی اقتصاد، داووس را به یکی از مؤثرترین نهادهای بین‌المللی در حوزه اقتصاد سیاسی تبدیل کرده است.

و- حضور در بازارهای مالی و پولی بین‌المللی :

یکی از ویژگی‌ها و عناصر جهانی‌شدن در دوران کنونی، ادغام گسترده بازارهای مالی ملی و گسترش‌فعالیت بازارهای مالی بین‌المللی است. از اواسط دهه ۱۹۷۰، با برداشتن کنترلهای سرمایه، ایجاد ابزارهای مالی جدید و پیشرفت تکنولوژی درارتباطات فرایند ادغام سیستم مالی بین‌المللی آغاز گردید. دلایل مختلفی در ادغام و رونق بازارهای مالی ارایه‌شده است. یکی از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین دلایل، افزایش موجودی

دارایی‌های خارجی سرمایه‌گذاران درطول سه دهه گذشته می‌باشد. این مسأله عمدتاً در بازار اورا بهادار که سود بیشتری را در بردارد، تجلی یافته‌است. وامهای ارزی نیز افزایش فوِق‌العاده‌ای یافته‌اند و ارزهای جدیدی غیر از دلار یعنی یورو (پول واحداروپا) و ین عملاً در بازارهای بین‌المللی اوراِق قرضه داد و ستد می‌شوند. علاوه بر این تحولات اقتصاد جهانی‌سبب گردید، صاحبان سرمایه منابع مالی خود را برای در امان ماندن از خطرات احتمالی در بازارهای‌متنوع‌تری سرمایه‌گذاری نمایند. واسطه‌های مالی نیز با هدف سود بیشتر فعالیت خود را در مراکز مالی مختلف‌گسترش داده‌اند.

علاوه بر این رشد تجارت جهانی در طول سه دهه گذشته الزاماً توسعه بازارهای مالی و پولی را به عنوان‌هموارکننده راه رشد تجارت جهانی موجب گردیده است. گسترش کمی و کیفی پدیده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز در این امر تاثیرگذار بود است. افزایش امنیت و ثبات بازارهای سهام و اورا قرضه به لحاظ تثبیت اوضاع بین‌المللی و فعال‌شدن‌مؤسسات بین‌المللی بیمه، از عوامل دیگر رشد این بازارها و فعالیت نزدیک به ۵۰۰ تریلیون دلار در آن‌می‌باشد.پیشرفت تکنولوژی نیز باعث افزایش ترکیب و تنوع بازارهای مالی و کارآیی آنها شده است.پیشرفت ارتباطات، صاحبان سرمایه و فعالان تجارت جهانی را در اسرع وقت به یکدیگر مرتبط گردانده است.علاوه بر این انتقال سریع اطلاعات از طریق اینترنت، زمینه بروز بودن صاحبان اورا بهادار در هر نقطه از جهان‌را امکان‌پذیر ساخته است.

مجموع عوامل و تحولات فوق در اقتصاد جهانی، نهادینه‌شدن بازارهای مالی دنیا را موجب گردیده‌است. در واقع امروزه برخلاف دهه‌های گذشته، افراد و شخصیت‌های حقیقی، عوامل فعال در بازارهای مالی‌و سهام نیستند، بلکه بخش اعظم فعالیتها توسط نهادهای مالی همچون شرکتهای بیمه، بانکهای بین‌المللی، مؤسسات سرمایه‌گذاری، صندوِهای بازنشستگی و از این قبیل صورت می‌گیرد. این نهادها واسط شخصیت‌های حقیقی در بازارهای مالی می‌باشند و به دلیل داشتن منابع مالی قابل توجه قادر به فعالیت در این بازارها و تأثیرگذاری بر روند فعالیت بازارها و خنثی ساختن بحرانهای مقطعی آن می‌باشند.

مجموع تحولات رو به پیشرفت در بازارهای مالی در دو دهه گذشته سبب گردیده که هزینه‌های مبادله وانتقال ارز و همچنین انجام معاملات کاهش یابد، سرمایه‌ها سریعتر جریان پیدا کنند، نوآوری در عرصه

خدمات‌مالی افزایش یابد، منابع مالی طرحهای اقتصادی و صنعتی سریع تأمین گردد و در نتیجه بخش‌های خصوصی ازدولت و نهادهای عمومی همچون بانکهای مرکزی به استقلال عمل بیشتری دست یابند. این عنصر به خوبی با عناصر دیگر یعنی تجارت جهانیو سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی پیوند خورده و به نزدیکی هر چه بیشتر فعالیتهای اقتصادی، تجاری ومالی به استانداردهای جهانی و روندهای حاکم بر بازارهای مالی کمک کرده است. جدا از رونق و گستردگی‌بازارهای سهام نیویورک (داو جونز و وال استریت) و همچنین بازارهای بورس لندن و توکیو و بازارهای معتبرمرتبط با آنها یعنی بازار بورس هنک کنگ، سنگاپور، دبی، استانبول و... جدیدترین و عینی‌ترین ادغام پولی،قرار گرفتن یورو به عنوان واحد پول اروپایی و از بین رفتن واحدهای پول ملی در می‌ان کشورهای عضو اتحادیه‌اروپا (به جز انگلستان) می‌باشد.

اهمیت و جایگاه بالای بازارهای مالی و پولی در سرنوشت اقتصادی و سیاسی جوامع مختلف امروزه امری شناخته شده برای دولت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی است. در حال حاضر کارآمدی سیاست‌های کلان اقتصادی در کشورهای مختلف به ویژه کشورهای درحال توسعه و همچنین موفقیت طرح‌ها اقتصادی، صنعتی و عمرانی به کمیت و کیفیت تعامل با بازارهای مالی و پولی بین‌المللی وابسته است. (Adelal,R.2007.154) از سوی دیگر، دولت‌ها تلاش دارند با حضور در بازارهای مالی و پولی قدرت مانور خود را در عرصه اقتصادی و سیاسی بین‌المللی افزایش دهند. این مهم در پرتو کسب اعتبار سیاسی و جلب اعتماد اقتصادی بدست می‌آید. در این زمینه، فراهم ساختن بسترهای قانونی مشارکت کشورها، استفاده بهینه از منابع مالی آن در جهت توسعه زیرساختها و ایجاد واحدهای تولیدی با بازدهی بالا برای‌پرداخت اصل و سود اورا قرضه بین‌المللی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. علاوه بر این تلاش برای افزایش می‌زان ذخایر ارزی‌کشور در مؤسسات مالی معتبر بین‌المللی و تنوع دسترسی به ارزهای معتبر از اقدامات اساسی دیگر در این‌زمینه می‌باشد.در حال حاضر چین به تنهایی با دراختیار داشتن یک هزار می‌لیارد دلار اوراق قرضه آمریکا، از قدرت چانه‌زنی بالا در تعامل سیاسی و اقتصادی با ایالات متحده و از توان مانور زیادی در عرصه اقتصاد جهانی برخوردار است و علاوه بر افزایش اعتبار اقتصادی ، جذب کننده حجم عظیمی از سرمایه‌گذاری های خارجی است. تضمین تداوم رشد اقتصادی بالا از دیگر دستاوردهای چین بابت حضور

فعال در عرصه بازارهای مالی و پولی بین‌المللی است. این تجربه موفق از سوی دیگر کشورهای نوظهور اقتصادی مانند برزیل ، ترکیه و هند هم الگوبرداری شده است.

ط - مشارکت در موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد:

توسعه صادرات از لوازم اصلی مشارکت در نظام تجارت جهانی است.صادرات اساساً یک مقوله بین‌المللی است و الزامات بازارهای جهانی بر آن حاکم است. کشورهایی نیز که به‌کارآمدی این استراتژی در توسعه اقتصادی داخلی چشم دوخته‌اند، الزاماً باید ضروریات بازارهای جهانی را بربازار داخلی و بر نحوه تولیدمحصول صادراتی حاکم کنند. تداوم حضور نیز در گرو افزایش توانمندی‌رقابت‌پذیری کالاهای داخلی است. افزایش توانمندی رقابت‌پذیری داخلی نیز مستلزم اصلاحات‌اقتصادی دولت در زمینه تثبیت اقتصاد کلان، نهادینه کردن خصوصی‌سازی، رفع انحصارها، مقررات‌زدایی و...است.آزادسازی تجاری و رفع موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای از جمله سیاست‌های قابل توجه در جهت فراهم کردن‌زمینه‌های مشارکت کشورهای در حال توسعه در نظام تجارت جهانی است. بنابراین واردات کالا و خدمات به‌تدریج و براساس یک‌برنامه زمانبدی باید آزاد شود. به‌طور طبیعی کالاهای صادراتی کشور ابتدا باید در محیط داخلی با کالاهای‌وارداتی رقابت کنند تا زمینه رقابت آنها در بازارهای جهانی فراهم شود. بنابراین منابع و کالاهای تولیدی تنها درمحیطی رقابتی و نه حمایتی رشد می‌کنند. محیط رقابتی نیز در گروه آزادسازی تجاری است.

علاوه بر این، تدوین رژیم تجاری مشخص و هدفمند از جمله الزامات توسعه‌ای در زمینه‌مشارکت فعال در تجارت جهانی است. فقدان این رژیم مانع از برقراری روابط تجاری نظام‌مند و پویا باکشورهای منطقه و جهان می‌شود. با تدوین رژیم تجاری مشخص، اولویت‌ها تعیین می‌گردد وطرف‌های خارجی راحتر و سریعتر رابطه تجاری برقرار می‌نمایند. (J.S.Odell,2006.134)

مشارکت در موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد از جمله رویکردهایی است که اخیرا مورد توجه کشورها اعم از توسعه یافته و درحال توسعه برای تسهیل مناسبات تجاری و اقتصادی قرار گرفته است. این موافقت‌نامه‌ها که در چارچوب قوانین و مقررات سازمان تجارت جهانی منعقد شده و حمایت این سازمان را با خود دارد،

بیشتر به عنوان راهکاری برای نیل به تجارت آزاد و عبور از سیاست‌های حمایت‌گرایی دولت‌ها در حوزه‌های جغرافیایی محدودتر مطرح است. در حال حاضر موافقت‌نامه‌های تجاری متعددی بین کشورهای توسعه‌یافته و درحال توسعه منعقد شده که به طور خاص می‌توان به موافقت‌نامه‌های تجاری اتحادیه اروپا با شورای همکاری خلیج‌فارس، آمریکای لاتین و آفریقا و همچنین موافقت‌نامه‌های تجاری درون منطقه‌ای بین کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای آسیایی اشاره کرد. موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد می‌ان چین و کشورهای جنوب شرق آسیا نیز از اهمیت بالایی برخوردار است.

ی - بهره‌برداری از ظرفیت‌های ژئوپولتیک:

موقعیت جغرافیایی همواره یک از عناصر ثابت قدرت بوده‌است. این عنصر در سال‌های اخیر با وجود پایان جنگ سرد و کاهش ملاحظات سیاسی و امنیتی در تعاملات بین‌المللی نه تنها تضعیف نشده‌است، بلکه اهمیت و جایگاه خود را با لحاظ متغیرهای جدید حفظ کرده است.نظریه‌پردازان جغرافیای سیاسی نظیر مک‌لوهان و مکیندر یک قرن پیش سیاست جغرافیایی را بر اساس متغیرهای نظامی و امنیتی ترویج و توسعه دادند اما ملاحظات و منافع اقتصادی را درخلال دیدگاه‌های خود در نظر داشتند.

در شرایط کنونی گرچه با نوآوری‌های بدست آمده از فن‌آوری هسته‌ای که تصور می‌شد سیاست جغرافیایی اهمیت خود را از دست داده، دوباره با قدرت بیشتری سنگینی خود را بر روی روابط و موازنه‌های بین‌المللی نشان داده است. سیاست جغرافیایی ، به موازات افزایش روابطوابستگی می‌ان توازن‌های بین‌المللی با حوزه‌های فعل و انفعال منطقه‌ای، اهمیت روبه رشد پیدا کرده است. ارتباطات می‌ان سیاست‌جغرافیایی با اقتصاد جغرافیایی و فرهنگ جغرافیایی رویکردهای مبتنی بر تاثیرگذاری این حوزه‌ها، قدرت تاثیر آن‌ها را بر روابط بین‌الملل تقویت کرده است.(احمد داوود اوغلو، ۱۳۹۱، ۱۲۵). این تاثیر زمانی که متغیر توسعه به می‌دان می‌آید، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. موقعیت مناسب جغرافیای، ظرفیت‌های توسعه‌ای کشورها را افزایش دهد. متغیر واسط برای این نقش‌آفرینی وجود ثبات سیاسی و برخورداری از سیاست‌های تعاملی مثبت با نظام بین‌الملل است. حوزه‌های جغرافیایی خاورمیانه، مدیترانه، آسیای مرکزی و قفقاز در

زمره مناطق جغرافیایی مهم با ارزش سیاسی و اقتصادی بالاست. به مانند دیگر متغیرهای توسعه‌ای، شناخت موقعیت جغرافیایی و درک اهمیت سیاسی و اقتصادی آن برای نظام بین‌الملل و قدرت‌های اقتصادی، می‌تواند روندهای توسعه‌ای را تقویت کند.

نتیجه:

سیاست‌های برونگرایانه و به عبارتی متغیرهای خارجی‌در جایگاه کشورها در اقتصاد جهانی و ادغام آنها در فرایند جهانی شدن اقتصاد نقشی تعیین کننده و اساسی‌بازی در شرایط کنونی‌در عصر حاضر بازی می‌کنند. در واقع حتی موفقیت سیاست‌ها و برنامه‌های داخلی دولت نیز به واکنش مثبت نیروهای اقتصادجهانی و تعامل با تحولات اقتصاد جهانی وابسته است. در این راستا دولت‌های درحال توسعه باید هم زمان با اصلاحات‌ساختارهای داخلی، زمینه‌های خارجی اصلاحات را به شکل ایجاد، تغییر یا تقویت مناسبات بانیروهای‌اقتصاد جهانی فراهم سازد. بر این اساس موفقیت اصلاحات داخلی و خارجی در راستای توسعه اقتصادی در گرو موفقیت‌دیگری است. به عبارت دیگر اصلاحات اقتصادی در زمینه‌سازی ساختارهای داخلی وتوسعه مناسبات‌خارجی تکمیل کننده یکدیگر می‌باشد و این اجتناب‌ناپذیر است. همچنین در شرایط کنونی توانایی‌استخراجی نظام عمدتاً در بعد بین‌المللی بررسی می‌شود. به علاوه باور فراگستری وجود دارد که برخی از سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه تنها از طریق همکاری ومشارکت بین‌المللی و منطقه‌ای قابل دستیابی است. به این ترتیب ایجاد توانایی برای دولت در داخل به معنای‌ایجاد نهادها و مشارکت‌های ثمربخش بین‌المللی نیز می‌باشد. پدیده‌هایی همچون صلح جهانی، محیط زیست‌جهانی پایدار و تجارت جهانی‌واحد از جمله کالاهای عمومی بین‌المللی هستند. تولید واقعی این کالاها بدون‌تلاش آگاهانه، هماهنگ و جمعی واحدهای سیاسی امکان‌پذیر نیستند با این حال برآیند نهایی و کلی‌اصلاحات داخلی، توسعه کمی و کیفی مناسبات خارجی و گسترش همکاری‌های بین المللی، ادغام کارآمد ومؤثر کشور در فرایند جهانی شدن اقتصاد است. بنابراین به‌کارگیری دیپلماسی اقتصادی و تقویت رویکرد اقتصادی درمناسبات خارجی از الزامات اصلی توسعه اقتصادی است. این استراتژی به خوبی آثار مثبت وسرنوشت ساز خود را در کشورهای

آسیای جنوب شرقی، چین و به می‌زان کمتر آمریکای لاتین، ترکیه و پاکستان‌در طول دهه‌های اخیر نشان داده است.

دولت‌های توسعه‌گرا در آسیای جنوب شرقی با واقع بینی دیپلماسی اقتصادی را بر مناسبات خارجی‌خود حاکم ساخته و با استفاده از فضای سیاسی امنیتی دوران جنگ سرد و فضای اقتصادی پس از آن ازامکانات و فرصت‌های اقتصادی بین‌المللی بهره‌گرفتند. بحران مالی ۱۹۹۷ نه تنها نتوانست آنها را از مسیر منحرف سازد بلکه به تقویت بنیادهای توسعه این کشورها نیزکمک کرد و در حال حاضر آنها بیش از ۷۰ درصد مهم کشورهای در حال توسعه در تجارت خارجی وسرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی را دارا می‌باشد. در مرتبه بالاتر چین از ۱۹۷۸ با اجرای سیاست درهای باز به طور ملموس تأثیرگذاری متغیرهای‌ایدئولوژیک و سیاسی را در مناسبات خارجی خود کم‌رنگ ساخت و تحت راهبری عملگرایانه توانست مراتب‌ترقی در اقتصاد جهانی را به سرعت طی کند. در طول دو دهه گذشته اولویت مهم چین، مجهزشدن به اقتصادی‌پویا و قدرتمند در صحنه اقتصاد جهانی با بهره‌برداری از فرصت‌های موجود در آن بوده و به این مهم نیز نائل‌آمده است. بنابر این در عصر جهانی شدن اقتصاد، دیپلماسی اقتصادی به عنوان ابزاری در جهت بهره‌گیری ازفرصت‌ها و کاهش آسیب‌پذیری‌ها از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده و طبیعتاً ابزارها و پیچیدگی‌های‌خاص خود را دارا می‌باشد. مهم‌ترین وجه و به عبارت دیگر مهم‌ترین عامل مؤثر در رویکرد اقتصادی درمناسبات خارجی، تغییر بینش نخبگان سیاسی و نهادهای سیاستگذاری کشور در بعد کلان است. در شرایط‌کنونی، درک واقعیات بین‌المللی و سیاستگذاری و تصمیم‌سازی براساس شرایط و امکانات موجود، اولین گام‌در جهت حیات سیاسی و اقتصادی کشورهاست. جوامعی که متناسب با تحولات وواقعیات بین‌المللی و امکانات و تواناییهای داخلی، سیاست‌های برونی و درونی خود را تنظیم و اجرا کرده ومی‌کنند از موقعیت مؤثر و کارآمدی در نظام جهانی برخوردار می‌باشند. استنباط و ادراکات یک کشور نسبت به موقعیت آن در زمان‌و در تاریخ شاخص‌های اصلی و کلید موفقیت می‌باشد. مسئله مهم و سرنوشت‌ساز دیگر در حوزه بینش، نوسازی و بهسازی متغیرهای منافع ملی و رهیابی‌راهبردها و سیاست‌های مدرن و بروز برای تأمین آنها متناسب با شرایط روز و توانایی‌ها موجود است.

در چنین شرایطی آنچه بیش از همه اهمیت دارد، گرایش نخبگان سیاسی به برونگرایی اقتصادی است.برونگرایی اقتصادی عبارتست از می‌زان و درصد وابستگی اقتصادی کشور به عوامل برونی برای برخورداری ازیک رشد با ثبات و پایدار. در شرایط فعلی کشور به تکنولوژی، مدیریت و نیز بازارهای صادراتی مناسب احتیاج‌دارد تزریق تکنولوژی مطابق با شرایط بازار مهم‌ترین عامل موفقیت اقتصادی کشور است. در بخش اجرا نیز الزاماتی همچون بهره‌گیری مطلوب موقعیت ژئوپولتیکی ، استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی داخلی در چانه‌زنی‌ها، تقویت حضور در مجامع، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، تعامل و چانه‌زنی با قدرت‌های بزرگ اقتصادی، تقویت روحیه همکاری و رقابت در رفتار اقتصادی و سیاسی خارجی و همچنین فراهم سازی زمینه حضور و مشارکت بخش‌های اقتصادی به ویژه فعالان غیر دولتی در روند سیاست‌گذاری و اجرای سیاست خارجی مورد توجه قرار گیرد.

منابع:

- استیگلیتز، جوزف؛ نگاهی نو به جهانی‌شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۶.
- پوراحمدی، حسین؛ دیپلماسی نوین، تهران؛ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی،۱۳۸۸.
- پیتر ایوانز؛ توسعه و چپاول، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران؛ طرح نو، ۱۳۸۰.
- چانگ، کلود وی؛ خصوصی‌سازی و توسعه، ترجمه محمد صفار، تهران: سازمان خصوصی‌سازی، ۱۳۸۸.
- داوودداوغلو، احمد؛ عمق راهبردی، ترجمه محمدحسین نوحی نژاد،تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۱.
- سلطانی، علیرضا؛منطقه‌گرایی و تبیین روابط بین‌المللی؛ نشریه راهبرد. شماره ۲۲، زمستان ۸۰.
- – سلطانی علیرضا؛ " منطقه‌گرایی: تجربه کشورهای درحال‌توسعه": فصلنامه علمی - پژوهشی دانشنامه، شماره ۶۳ زمستان ۸۵.
- سلطانی، علیرضا؛ "جهانی شدن از دیدگاه اقتصاد سیاسی" راهبرد ، شماره ۲۵، پاییز ۱۳۸۱.

- صدیقی، کوروس، الزامات توسعه بخش خصوصی در اقتصاد ایران، تهران: اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران، ۱۳۸۹.
- فن وایزشکر ، ارنست اولریش؛ محدودیت‌های خصوصی‌سازی، ترجمه محمد صفار، تهران: سازمان خصوصی‌سازی، ۱۳۸۶.
- کلارک، باری ؛ اقتصاد سیاسی تطبیقی، ترجمه عباس حاتمی ، تهران: کویر، ۱۳۸۹.
- گیلپین، رابرت؛ اقتصاد سیاسی جهانی، ترجمه مهدی می‌رمحمدی و دیگران، تهران: موسسه تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۷.
- لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور؛ اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران: قومس، ۱۳۷۶.
- نیلی، مسعود و همکاران؛ استراتژی توسعه صنعتی کشور ، تهران: دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۸۲.
- واعظی، محمود، دیپلماسی اقتصادی، تهران؛ مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۸.
- هالیدی، فرد و دیگران؛ خاورمیانه نو، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۰.

منابع لاتین:

- Abdelal,R; The Vonstruction of Globl Finance. Cambridge(Mass) Harvard University Press. 2007.
- Baranay, Pavol. Modern Economic Diplomacy. 2009.
- Coleman ,William D and Others (eds); Regionalism and Global Economic Integration, London: Routledge, 1998.
- Demelo , Jaine; New Dimension in Regional Integration, London: Cambridge University Press,1993
- Hettene ,Bjorn; Globalization and New Regionalism, London: Macmillan Press LTD, 1999.
- Gamble.A & A. payne: Regionalism and world order,(Basingstoke: Macmillan, 1996.
- Gabas, Jean; “Emerging Countries and International Cooperation”, in Emerging Countries ed by Christophe Jaffrelot, London; Hurst and Compony.2008.

– Lederman,Daniel; " Lessons form NAFTA for Latin America" The World Bank. 2005.
- Jaffrelot, Christophe. The Emerging States. London; Hurst and Company.2008.
- Keohane, R.O. & Nye, J.S. "Interdependence in World Politics." In Crane, G.T. & Amawi, A., The Theoretical evolution of international political economy: a reader. New York: Oxford University Press,1997..
- Marshal ,Ronald; China and Africa. in Emerging Countries ed by Christophe Jaffrelot, London; Hurst and Compony.2008.
- -Narlikar, A; International Trade and Developing Countries. London: Routledge.2003.
- Odell,J,S; Negotiating Trade, Cambridge University Press.2006
- -Sen,S ; Globalization and Development, New delhi;N.B.T, 2007.
- Spiegel, Steven; World Politics , NewYork, Thomson,2005. -
- Strange, Susan; "Rethinking Struetural Change in International Political Economy: State, Firms and Diplamaly," in Political Economy and the Changing GlobaL Order, ed by RichardStubbs and Geoffery Underhill. NewYork: St.Martins Press, 1994.
– Villarreal, M.Angeles; " NAFTA and Mexican Economy", Congressional Reasearch Service. 2010.
- Watter, A.Wqatt; "Globalization and World Economic Orders" in Regionalism in World Politics by Fawcett and A.Hurreul(eds), Oxford: Oxford University, 1995..
- Woll, Cornelia, Emerging Power Strategies in the WTO, in Emerging Countries ed by Christophe Jaffrelot, London; Hurst and Compony.2008.

فصل هشتم

راهبرد سیاست خارجی برای ارتقای موقعیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

بیش از سه دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی ایران در هر دو عرصه داخلی و خارجی در شرایط حساس و در عین حال پیچیده و تعیین‌کننده‌ای قرار گرفته است. تشدید تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی که عمدتاً به دلیل پایداری و مقاومت جمهوری اسلامی ایران بر اهداف به حق خود بوده است، روند توسعه اقتصادی کشور را با موانع دشواری مواجه ساخته و این احتمال وجود دارد که در آینده نیز بر این دشواری‌ها افزوده گردد. این وضعیت نه تنها کشور را به شرایط بحران اقتصادی نزدیک کرده است، بلکه به لحاظ امنیتی نیز کشور را در آستانه یک رویارویی نظامی با برخی از قدرت‌های بزرگ و یا منطقه‌ای قرار داده است.

بدون تردید، در شرایط موجود، عبور از این وضعیت مهمترین وظیفه و دستور کاری است که پیش‌روی سیاستگذاران خارجی کشور قرار دارد، اما پرسش مهمی که باید به آن پاسخ گفت این است که چگونه می‌توان با حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی، در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای سیاست‌هایی را اتخاذ کرد که ضمن کاهش فشارها و تهدیدات، زمینه‌های مناسب را برای عبور از شرایط موجود و احتمالاً فراهم ساختن بستر لازم برای ارتقای وضعیت اقتصادی کشور ایجاد نماید؟

در این فصل، با توجه به مجموعه موضوعاتی که در فصول پیش مورد بررسی قرار گرفت، تلاش خواهد شد تا راهبردهایی برای خروج از وضع موجود و بازسازی موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران ارائه شود. مفروض ما در این فصل این است که مشکلات موجود سیاست خارجی الزاماً اجتناب‌ناپذیر نیستند و با فرض حفظ اصول می‌توان از میزان و شدت آن کاست و در عین حال فرصت‌های تازه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرد. بر این اساس، در ادامه تلاش خواهد شد تا ابعاد «**سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه**» با هدف ارتقای موقعیت اقتصادی ایران توضیح داده شود.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و ضرورت‌های تغییر

سیاست خارجی به منزله روشی که یک جامعه خود را در مقابل دنیای خارج تعریف می‌کند،[1] تأثیرپذیری مستقیم و بی واسطه‌ای از تحولات محیط بین‌المللی و منطقه‌ای دارد. می‌توان گفت که هرچه سرعت تحولات در دنیای خارج بیشتر باشد، ضرورت روزآمدسازی و باز تعریف سیاست خارجی افزون‌تر خواهد بود. این قاعده برای کشورهایی که مانند جمهوری اسلامی ایران خواهان ایفای نقش تأثیرگذار در فضای بین‌المللی هستند، از اهمیت بیشتری برخوردار است. بر این اساس، با توجه به این قاعده کلی حداقل سه دلیل عمده برای ضرورت بازنگری در سیاست خارجی قابل ذکر است:

- اولاً، همان‌گونه که در فصول گذشته به آن اشاره شد، تغییرات شگرف و قابل توجه در هر سه حوزه «ساختار قدرت»، «ماهیت قدرت» و «ابزارها و روش‌های اعمال قدرت» در فضای بین‌المللی، ایجاد تغییر در نوع نگاه به مسائل جهانی و همچنین روزآمدسازی مستمر استراتژی‌ها و سیاست‌ها را برای تمامی کشورها از جمله جمهوری اسلامی ایران، امری ضروری ساخته است؛
- ثانیاً، تحولات وسیع در برخی از کشورهای عربی که به سرنگونی رژیم‌های دیکتاتوری در این کشورها منجر شد، نه تنها ساختار قدرت در منطقه را کاملاً متحول و دگرگون ساخته، بلکه هنجارها و گفتمان‌های تازه و نوینی را نیز در سراسر منطقه گسترش داده است. این مسئله به معنای آن است که در آینده قدرت‌هایی قادر خواهند بود که نقش مؤثری در منطقه ایفا نمایند که از قدرت و ابزار کافی برای باز تعریف گفتمان‌ها و هنجارها و یا خلق گفتمان‌های تازه برخوردار باشند. در واقع، این تحولات بستر تازه‌ای از چالش‌ها و فرصت‌ها را برای تمامی قدرت‌های تأثیرگذار منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراهم کرده است. در این شرایط عبور از چالش‌ها و بهره‌گیری از فرصت‌های تازه نیازمند خلاقیت، ابتکار عمل و رویکرد روزآمد نسبت به تحولات جهان بیرونی است.
- ثالثاً، در سال‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران در روابط خارجی خود با مشکلات متعددی مواجه شده است. این مشکلات شامل تشدید تحریم‌ها، افزایش تنش در روابط با برخی از همسایگان، افزایش فشارهای هنجاری بین‌المللی، کاهش میزان سطح تأثیرگذاری بین‌المللی و منطقه‌ای و نادیده گرفته شدن حقوق و

ظرفیت‌های ایران در تعاملات اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود. افزایش تحریم‌ها و فشارهای بین‌المللی و همچنین تلاش گسترده غرب برای اعمال پروژه ایران‌هراسی و منزوی سازی ایران، اتخاذ یک سیاست خارجی فعال، هوشمند، تنش‌زدا، اعتمادساز و در عین حال مبتنی بر اصول را ضروری می‌سازد.

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه؛ ابعاد و ویژگی‌ها

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در شرایط جدید جهانی با وضعیت متناقض و پارادوکسیکالی مواجه است. از یک سو ضرورت‌های پیش‌گفته از لزوم تغییر در ایستارها، استراتژی‌ها و سیاست‌ها در حوزه روابط خارجی حکایت دارد و از سوی دیگر، به دلیل ماهیت هویت‌محور سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، هرگونه تغییر در این زمینه‌ها، می‌تواند تصوری از عقب‌نشینی را هم در افکار عمومی (اعم از داخلی و خارجی) و هم در سیاست‌مداران (اعم از داخلی و خارجی) ایجاد کند؛ امری که بشدت رهبران ایران نسبت به آن حساس هستند. یکی از مهمترین دلایل این مسئله این است که به لحاظ تاریخی ایران هیچگاه در شرایطی قرار نداشته است که بتواند از موضع قدرت و ابتکار عمل به مدیریت روندهای بیرونی بپردازد. این وضعیت موجب شده است که حق انتخاب‌های ایران همواره به دو گزینه رد/ قبول، دوست/ دشمن، سیاه/ سفید، جنگ/ صلح و موضوعاتی از این قبیل محدود گردد.

سیاست خارجی یکی از حوزه‌هایی است که نیاز به انعطاف‌پذیری زیادی دارد، اما باید میان انعطاف‌پذیری منفعلانه و ابتکار عمل خلاقانه تفاوت قائل شد. باید توجه داشت که انعطاف‌پذیری الزاماً به معنای انفعال، وادادگی و پذیرش نظر دیگران نیست، بلکه می‌تواند فعالانه و از موضع ابتکار عمل صورت گیرد. از سوی دیگر، رفتار تقابلی و چالشی در نظام بین‌المللی نیز به معنای ورود به یک رقابت استراتژیک و نتیجتاً پذیرفتن منطق بازی حذفی و یا بازی با حاصل جمع صفر است. اگرچه یکسر این بازی می‌تواند پیروزی قاطعانه باشد، اما سوی دیگر آن نیز شکست قاطعانه خواهد بود. رقابت در این فضا، تعریفی کاملاً متفاوت با رقابت در محیط تعاملی و درون سیستمی دارد. اتخاذ سیاست تقابلی همچنین نیازمند برخورداری از قابلیت تولید آلترناتیوها و گزینه‌های بدیل جهت بسیج منابع پشتیبانی کننده استراتژیک در تأمین و

گسترش منافع حیاتی و ملی کشور است. امری که ورود به آن حتی برای کشورهای دارای منابع داخلی بسیار غنی نیز می‌تواند پر مخاطره باشد.

سیاست خارجی تقابلی شرایط ویژه‌ای را فراهم می‌آورد که نتیجه آن شکل‌گیری و تسلط شرایط اضطراری، بحران‌زا و غیرقابل پیش‌بینی در روابط خارجی است. این مسئله در شرایطی است که وضعیت ملتهب و پر تنش در محیط پیرامونی کشور، از جمله در سوریه، عراق، افغانستان و پاکستان، اشتباهات استراتژیک را از امکان‌پذیری بالایی برخوردار ساخته و هزینه این اشتباهات را بسیار بالا برده است.

یک نکته حائز اهمیت در خصوص جهت‌گیری کلان سیاست خارجی این است که اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که در اسناد بالادستی مورد تأکید قرار گرفته‌اند، نه تنها سیاست‌گذاران خارجی را به اتخاذ گونه خاصی از سیاست خارجی ملزم نمی‌کند، بلکه بر خلاف بسیاری از سوء تعبیرها، به دلیل بهره‌گیری از مفاهیم کلان و غیر ایدئولوژیک، از قابلیت فراوانی برای انطباق با شرایط مختلف زمانی برخوردار است. اصل ۱۵۳ قانون اساسی به عنوان مهمترین اصل مربوط به سیاست خارجی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را « بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیر محارب» تعریف می‌کند. این مفاهیم همان‌گونه که پیداست بیشتر اصول راهنما هستند و مسیرهای کلان را نشان می‌دهند. بنابر این، با تأکید بر حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی - که در قانون اساسی و سایر اسناد بر آنها تأکید شده است-، می‌توان به گزینه‌هایی اندیشید که فضای عملیاتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در شرایط موجود توسعه ببخشد.

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه در نوع رویکرد به جهان، استراتژی عملیاتی، راهکارها و پیامدهای احتمالی از سیاست خارجی تقابلی (از یکسو) و سیاست خارجی تعامل‌گرای منفعلانه (از سوی دیگر) قابل تفکیک است. جدول زیر مقایسه این سه نوع را نشان می‌دهد.

نوع سیاست خارجی	رویکرد به جهان	استراتژی	راهکارها	پیامدهای احتمالی
تعامل‌گرای فعالانه	فرصت/تهدید	رقابت/ همکاری	متکثر/ چندسویه	تعامل مؤثر
تقابلی	تهدید	تهاجم	محدود	رویارویی
تعامل‌گرای منفعلانه	فرصت	همکاری	محدود	وابستگی

۱- اصول کلی سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه

هر طرحی از یک برنامه عمل مشخص باید با اعلام مواضع در خصوص اصول کلی حاکم بر سیاست‌ها و راهبردها همراه باشد. اصول یا ایستارها توضیح دهنده جهان‌بینی و نگرش‌های کلانی است که نوع نگاه طراحان برنامه یا یک سیاست خارجی مشخص را نسبت به جهان بیرون نشان می‌دهد. بر این اساس، مهمترین اصول سیاست خارجی تعامل‌گرا شامل مواردزیر می‌شود:

۱-۱- فرصت محوری به جای تهدید محوری:

رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مانند هر دولت انقلابی دیگر عمدتاً هویت‌محور بوده است. انقلاب‌ها به دلیل ایجاد تغییرات ماهوی در اغلب زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی -که به خلق یک هویت تازه منجر می‌شود-، به ویژه در نخستین سال‌های شکل‌گیری، حساسیت مضاعفی نسبت به موضوع شناسایی و یا به عبارت دیگر، "مورد شناسایی واقع‌شدن" دارند. به همین دلیل، چنانچه اهداف و آرمان‌های انقلاب از سوی کشورهای دیگر، به ویژه قدرت‌های بزرگ و همسایگان، مورد شناسایی واقع نشود و یا مورد تعرض قرار گیرد، احساس تهدید به عنصر محوری در رویکرد انقلابیون به جهان بیرون تبدیل می‌شود. تداوم این وضعیت می‌تواند به سخت شدن شرایط برای هر دو طرف بینجامد. در خصوص جمهوری اسلامی ایران می‌توان گفت که رویکرد ایران به جهان بیرون در یک دهه نخست پس از پیروزی انقلاب، به دلیل تعارضات غرب با ایران و وقوع جنگ تحمیلی، کاملاً تهدید محور بود، اما در دهه دوم به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و باز شدن فضای تازه برای ایران، تا حدودی نگاه فرصت‌محور بر سیاست خارجی حاکم شد. در دوره

ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی این نگرش بر سیاست خارجی حاکم بود که جهان بیرون تنها تهدیدآفرین نیست، بلکه متضمن فرصت‌هایی برای توسعه کشور نیز هست. با این حال در دوره دولت نهم و دهم، به دلیل اوج‌گیری موضوع فعالیت‌های هسته‌ای ایران و همچنین تأثیرگذاری سیاست داخلی بر سیاست خارجی، مجدداً رویکرد تهدید محور در سیاست خارجی ایران برجستگی و غلبه بیشتری پیدا کرد. احساس تهدید به نوبه خود گرایش به تهدید متقابل و تلاش برای افزایش قدرت نظامی و راه‌کارهای سخت‌افزاری تأمین و تضمین امنیت را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تشدید کرده است. نتیجه این مسئله احساس ترس و نگرانی متقابل، افزایش ادبیات تهاجمی در سیاست خارجی، کاهش مسیرهای گفتگو و تعامل، کمرنگ شدن دیپلماسی و نهایتاً حاکم شدن فضای رویارویی و تقابل بوده است. در این راستا گزاره‌های ایدئولوژیک (جنگ حق و باطل/ نظام استکباری/ ضرورت برقراری نظام عادلانه جهانی) همواره به تقویت و مفهوم‌بندی این رویکرد یا این نوع نگاه کمک کرده است.

در سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه نگاه به جهان بیرون بیش از آنکه تهدیدمحور باشد فرصت‌محور است. جهان بیرون بیش از آنکه متضمن تهدید باشد در بر دارنده فرصت‌های فراوانی است که بهره‌گیری درست از آنها می‌تواند روند توسعه اقتصادی کشور را شتاب بیشتری ببخشد. تأکید بر فرصت‌محوری البته به معنای نادیده گرفتن تهدیدها و دشمنی‌های قدرت‌های غربی نسبت به جمهوری اسلامی ایران نیست، بلکه مدیریت و کنترل تهدیدها، ممانعت از تشدید شدن آنها و در مواردی دور زدن آنها، می‌تواند راهکاری برای مقابله با دشمنی‌های احتمالی باشد.

۲-۱- آرمانگرایی واقع‌بینانه

نظام جمهوری اسلامی ایران بر اساس مجموعه‌ای از اهداف و آرمان‌های انسانی و الهی شکل گرفته است. این اهداف و آرمان‌ها که در اصول قانون اساسی به آنها اشاره شده است جهت‌گیری کلی حرکت ملت ایران را به سمت پیشرفت و سعادت مشخص می‌کند. بر این اساس، سیاست خارجی به عنوان جلوه بیرونی خواسته‌های ملت ایران باید بازتاب دهنده این اهداف و آرمان‌ها باشد، اما مسئله مهم در این زمینه این است که توجه به آرمان‌ها نباید مانع از توجه به واقعیت‌های عینی گردد. در طول سه دهه گذشته بسیاری از تحلیلگران،

سیاست خارجی ایران بر اساس تقابل آرمانگرایی باواقع‌گرایی تحلیل کرده‌اند، در حالی که تنها تلفیق مدبرانه واقعیت‌ها و آرمان‌ها می‌تواند اهداف سیاست خارجی را محقق نماید. در این زمینه دیدگاه رهبر معظم انقلاب بسیار راهگشا به نظر می رسد. حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، آرمانگرایی همراه با واقع بینی را رمز حرکت پیشرو ملت و نظام اسلامی در ۳۲ سال اخیر برشمردند و بر این مسئله تأکید کردند که ترکیب آرمانگرایی با واقعیات، در واقع حرکت مجاهدانه در چارچوب تدبیر است .ایشان شرط عبور موفقیت آمیز از پیچ های تند و گردنه های سخت در مسیر حرکت رو به جلو نظام اسلامی را حفظ ترکیب آرمانگرایی با واقع بینی و نگاه صحیح به توانایی ها و ظرفیت های کشور و ملت دانستند و با رد سخنان برخی افراد که می گویند آرمان گرایی با واقع بینی نمی سازد خاطرنشان کردند: بسیاری از آرمانهای انقلاب جزو مطالبات مردم است و به همین علت از واقعیات مسلم و عینی جامعه محسوب می شود.

ایشان، عزت ملی، زندگی ایمان مدار، مشارکت در مدیریت کشور، پیشرفت همه جانبه، استقلال اقتصادی – سیاسی و برخورداری از آبروی بین المللی را از مطالبات واقعی مردم برشمردند و افزودند: این خواسته های ملت دقیقاً در جهت آرمانهای انقلاب است و نشان می دهد که آرمانگرایی با واقع بینی منافاتی ندارد.

حضرت آیت الله خامنه ای همچنین آرمانگرایی بدون توجه به واقعیات و بدون بکارگیری ساز و کارهای منطقی و معقول را خیال پردازی دانستند و افزودند: برای اینکه آرمانها در حد شعار باقی نماند باید مسئولان و مردم آنها را بصورت منطقی و متین پیگیری کنند.

رهبر انقلاب نادیده گرفتن واقعیات جامعه را باعث اشتباه در قضاوت و خطا در انتخاب مسیر برشمردند و افزودند: باید براساس واقعیات، حرکات خود را تنظیم کنیم که در این مسیر، مراقبت از لغزشها و لغزشگاهها بسیار مهم است.[۲]

۳-۱- توسعه محوری

الزامات اقتصاد جهانی از یک سو و ضرورت پیوند عناصر اقتصادی ملی با اقتصاد بین‌الملل از سوی دیگر، ایجاب می‌کند که سیاست خارجی در عصر جهانی شدن در خدمت اهداف توسعه اقتصادی قرار گیرد. به

عبارت دیگر سیاست خارجی کشور باید به گونه‌ای سامان یابد که ضمن تعامل سازنده با نظام بین‌الملل در سطح دو جانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین در سطح سازمان‌های بین‌المللی، بتواند منابع، امکانات و فرصت‌ها را برای فرآیند توسعه اقتصادی کشور بسیج و تجهیز نماید و از این نظر هماهنگی و همسویی کاملی میان سیاست خارجی و الزامات توسعه اقتصادی برقرار شود. سیاست خارجی ابزاری برای تقویت اقتدار و جایگاه کشور در نظام بین‌الملل است. اکنون که عنصر اصلی اقتدار در عصر جهانی شدن متکی به عوامل اقتصادی، علمی و تکنولوژیک است، سیاست خارجی باید به گونه‌ای سامان یابد که بتواند از این عناصر اقتدار برای توسعه ملی بهره‌گیری نماید.

نکته حائز اهمیت دیگر در مبحث توسعه‌گرایی، توجه به این مسئله است که در جهان جدید توسعه امری جمعی است. شرایط در اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌گونه‌ای در هم تنیده شده است که دولت‌ها قادر نیستند توسعه اقتصادی خود را در انزوا به پیش ببرند. تقویت پیوندها و ارتباطات بین‌المللی در دهه‌های اخیر، به بسیاری از مسائل که سابقاً در حوزه مسائل داخلی تعریف می‌شدند، ابعاد مهم بین‌المللی بخشیده است. توسعه، به ویژه بعد اقتصادی آن یکی از این مسائل است. شاهد این مدعا جایگاه بحث توسعه در سازمان ملل متحد به عنوان مهمترین نهاد بین‌المللی است. به جرأت می‌توان گفت که مباحث و فعالیت‌های مربوط به توسعه، حجم عمده‌ای از فعالیت‌های این سازمان را در ادوار مختلف به ویژه سالیان اخیر به خود اختصاص داده است. بر این مبنا می‌توان گفت که توسعه در وضعیت فعلی مسأله‌ای بین‌المللی است. مباحثاتی که تحت عنوان شمال – جنوب مطرح می‌شود و نیز مشاجرات و اختلافاتی که میان کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته در سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با توسعه به ویژه سازمان تجارت جهانی در می‌گیرد نماد این امر است. این مباحثات عمدتاً معطوف به هنجارسازی پیرامون ابعاد مختلف توسعه است و کشورها تلاش دارند این هنجارها را هر چه بیشتر منطبق با منافع خود سازند. طبیعی است که در این مسیر منافع برخی کشورها با یکدیگر همپوشی‌های گسترده‌ای پیدا می‌کند. منافع ایران به عنوان کشوری در حال توسعه با بسیاری دیگر از کشورها که مسیر توسعه را طی می‌کنند، اشتراکات مهمی دارد. این اشتراکات زمینه را برای

حضور کشور در ائتلاف‌های بین‌المللی موجود و نیز ائتلاف‌سازی بین‌المللی منطبق بر منافع ملی، پیرامون ابعاد مختلف توسعه فراهم می‌آورد.

حضور مؤثر در این گونه ائتلاف‌ها و تلاش در جهت ایفای نقشی مؤثر در هنجارسازی‌های بین‌المللی درباره توسعه، کارکردی مهم برای سیاست خارجی تعامل‌گرا است در این مسیر، هر چه دستگاه سیاست خارجی کشور بتواند در پرتو تعامل با کشورهای ذینفع، نقش بیشتری در هنجارسازی‌های بین‌المللی توسعه ایفا نماید، به همان میزان فرصت‌های بین‌المللی برای پیشبرد توسعه و تحقق اهداف سند چشم‌انداز فراهم خواهد شد.

۴-۱- اعتدال‌گرایی و متوازن‌سازی اهداف

اهداف سیاست خارجی نباید در عرض هم قرار گرفته و یا نقیض یکدیگر باشند. همچنین، اهداف سیاست خارجی باید متناسب با ظرفیت‌ها و امکانات داخلی باشند. دولت‌هایی که تعهدات بین‌المللی فراتر از ظرفیت و توانمندی خود تعریف می‌کنند، عملاً در ادامه مسیر خود دچار مشکلات اساسی خواهند شد. امروزه در عصر جهانی شدن اقتصاد، یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای در حال توسعه چگونگی برقراری تعادل میان تعهدات بین‌المللی و الزامات سیاست‌های توسعه‌ای ملی خود می‌باشد. از آنجا که این کشورها همگی درصدد هستند تا پیوندهای خود را با اقتصاد جهانی تقویت کنند، این پیوندها ضرورتاً تعهداتی را برای این کشورها به دنبال خواهد داشت، و از سوی دیگر، در موارد زیادی این تعهدات با نیازهای توسعه‌ای آنها مغایرت پیدا می‌کند، از این رو برقراری یک تعادل منطقی میان این دو وجه ملی و بین‌المللی استراتژی توسعه، امروزه به دغدغه این کشورها تبدیل شده است و سازمان‌های بین‌المللی نیز تلاش می‌کنند تا برای مدیریت این تعامل راه حل مناسبی بیابند.

جمهوری اسلامی ایران نیز که در صدد است ضمن حفظ استقلال سیاسی و هویت فرهنگی خود از تعامل با اقتصاد جهانی بهره‌برداری می‌کند، قطعاً با این معضل مواجه است و در آینده بیشتر مواجه خواهد بود. زیرا هر چقدر فرآیند تعامل با اقتصاد جهانی بیشتر شود، دغدغه تعادل میان تعهدات بین‌المللی و الزامات ملی بیشتر می‌گردد.

شایان ذکر است که این عدم تعادل‌ها عمدتاً بر نحوهٔ اجرای سیاست‌ها و راهکارها متمرکز است و شامل پارادایم‌ها و رویکردها نخواهد شد. به عنوان نمونه، هنگامی که جهت‌گیری اصلی اقتصاد جهانی به سمت اقتصاد بازار است، کشورها نمی‌توانند با حفظ اقتصاد دولتی و غیررقابتی و حمایتی خود با اقتصاد جهانی تعامل داشته باشند و لذا نباید الزامات اقتصاد دولتی را با تعهدات بین‌المللی در حوزهٔ اقتصاد جهانی از جمله دغدغه‌های فوق‌الذکر به حساب آورد، چرا که اینجا تعارض میان دو رویکرد و دو استراتژی کلان (اقتصاد دولتی در مقابل اقتصاد بازار) است. از این رو در عرصهٔ اقتصاد ملی الزاماً باید اقتصاد بازار و رقابتی یعنی همان رویکرد غالب در اقتصاد جهانی را دنبال نمود و در صورت بروز تعارضاتی میان الزامات اقتصاد ملی با تعهدات بین‌المللی راه‌حل‌های مقتضی اتخاذ شود.

۲- راهبردها

۲-۱- رقابت / همکاری

در شرایط جدید بین‌المللی کشورها نه یکسره دوست تلقی می‌شوند و نه یکسره دشمن. این مسئله به ماهیت روابط بین‌الملل معاصر بر می‌گردد که افزایش قدرت و ثروت ارزش و اهمیت همسانی پیدا کرده‌اند. همانگونه که در فصل گذشته بر آن تأکید شد، در دوران جنگ سرد به دلیل غلبه گفتمان رئالیستی بر نظام بین‌المللی کشورها یا رقیب تلقی می‌شدند یا همکار. با تغییر شرایط بین‌المللی این مسئله برای تمامی قدرت‌ها پذیرفته شده است که می‌توان در عین رقابت در برخی از حوزه‌ها، در حوزه‌های دیگر به تعامل و همکاری پرداخت. لازمه تحقق اهداف سیاست خارجی تعامل‌گرا، مسلط ساختن الگوهای همکاری/ رقابت بر رویکردهای سیاست خارجی است تا در پرتو آن بتوان ضمن کاهش حساسیت‌های سایرین و جلوگیری از شکل‌گیری رفتار موازنه‌ای آنان در قبال ایران، محیط بین‌المللی را موافق ارتقاء موقعیت ایران کرد.

۲-۲- چندجانبه‌گرایی

بدون تردید، نظم ناعادلانه موجود با توجه به دستور کار حاکم بر سیاست خارجی ایران، مطلوب کشور نیست، موضوعی که کشورهای مهم دیگری نیز در آن با ایران اشتراک نظر دارند. این همپوشی در نگاه به

نظم موجود، زمینه‌های مناسبی برای همکاری با کشورهای همسو جهت مقابله نرم‌افزاری با نظم موجود بین‌المللی و تقویت چندجانبه‌گرایی فراهم می‌آورد. براین مبنا می‌توان همکاری با کشورهای همسو جهت مقابله با یک جانبه‌گرایی و تقویت چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌المللی را نیز از دیگر الزامات کلان سیاست خارجی در افق چشم‌انداز دانست. تقویت چند جانبه‌گرایی از آن‌رو اهمیت دارد که اولاً محدودیت‌های سیستمی پیش‌روی کشور برای نیل به قدرت اول منطقه‌ای شدن را کاهش می‌دهد و در ثانی شرایط را برای بهره‌برداری از قابلیت‌های ذاتی ایران بهبود می‌بخشد. اهداف سیاست خارجی در افق چشم‌انداز باید با رویکرد جمعی و مجموعه‌ای طراحی و پیش برده شود، زیرا در عرصه بین‌المللی، ارتقاء موقعیت یک کشور عموماً با حساسیت و نگرانی از سوی سایر بازیگران دنبال می‌شود. این نگرانی ریشه در منطق و تاریخ روابط بین‌الملل دارد و توجیه‌پذیر است. به این مبنا کشوری می‌تواند به طور موفقیت‌آمیز و با هزینه کمتری موقعیت بین‌المللی خود را ارتقاء بخشد که اهداف سیاست خارجی خویش را تا حد ممکن در قالب منافع جمعی و مجموعه‌ای طراحی نموده و پیش برد، بدان معنا که سایرین در ارتقاء و رشد آن بیش از آنکه چالش و تهدید ببینند، حوزه‌های گسترده‌ای از فرصت، بیابند.

۳-۲- ژئوپلتیک‌گرایی

موقعیت ژئوپلیتیک ایران، به رغم امتیازات ویژه و منحصر به فرد آن، در طول تاریخ نه تنها کمکی به افزایش قدرت ملی ایران نکرده است، بلکه عملاً به مانعی برای توسعه اقتصادی نیز تبدیل شده است. از زمان تشکیل نخستین دولت فراگیر ملی در ایران در زمان صفویه، در حالی که قدرت‌های همتراز ایران در اروپا در حال آغاز تجربه تازه‌ای بودند، رهبران ایران گرفتار جنگ با عثمانی‌ها در غرب کشور، ازبکان در شمال کشور و حتی پرتغالی‌ها در جنوب کشور بودند. در دوره‌های بعد نیز این مسئله به شکل‌های متفاوتی ادامه پیدا کرد. طی چند قرن گذشته، ایران یا فرصتی برای تغییر شرایط منطقه‌ای خود نداشته است و یا در دوره‌های کوتاهی که این فرصت وجود داشته ابتکار عمل و فرصت‌سنجی مناسب صورت نگرفته است. مطالعه و بررسی وضعیت اقتصادی و سیاسی ایران در دوره‌های مختلف تاریخی نشان می‌دهد که ایران نتوانسته است چنان

که باید و شاید از جایگاه و موقعیت برجسته منطقه‌ای و بین‌المللی خود در جهت توسعه اقتصادی کشور بهره لازم را ببرد و گاه این جایگاه به جای آن که فرصت‌آفرین باشد، تهدیدزا و چالش‌آفرین بوده است. قدرت‌های بزرگ، تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از طریق عوامل وابسته داخلی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از طریق تأثیرگذاری‌های خارجی، مهمترین مانع دستیابی ایران به جایگاه واقعی خود بوده‌اند. به همین دلیل، در شرایط کنونی که قدرت‌های بزرگ تمامی ابزارهای خود را برای محدودسازی و منزوی‌سازی جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته‌اند، ضرورت دارد تلاش مضاعفی برای بهره‌گیری بیشتر از موقعیت ژئوپولیتیکی ایران به خرج داده شود. از این لحاظ، شرایط تاریخی کنونی به دو دلیل زیر احتمالاً می‌تواند فرصت مناسبی برای ایجاد تغییر در موقعیت منطقه‌ای ایران به وجود آورد:

۱. جمهوری اسلامی ایران به میزانی از قدرت و توانمندی دست یافته است که می‌تواند طرح‌های مبتکرانه‌ای برای تغییر ساختار منطقه‌ای طراحی و پی‌گیری کند.
۲. اختلافات ایران با همسایگان خود در شرایط موجود در حدی نیست که نتوان از طریق برخی ابتکار عمل‌ها این اختلافات را حل کرد و فضای نوینی را در سطح منطقه‌ای حاکم نمود. اختلافات ارضی ایران با همسایگان خود در شرایط کنونی در کمترین حد اهمیت خود به نسبت دوره‌های گذشته است.

علاوه بر دو مورد فوق، شرایط بین‌المللی نیز جمهوری اسلامی ایران را ملزم می‌سازد که در سطح منطقه‌ای به یک ابتکار عمل خلاقانه دست بزند. این ابتکار عمل هرچه ابعاد اقتصادی بیشتر و ابعاد سیاسی کمتری داشته باشد با موانع کمتری مواجه خواهد بود. بر این اساس، پیشنهاد مشخص این طرح بازسازی روابط اقتصادی ایران با کشورهای منطقه و گسترش تعاملات اقتصادی با این کشورها از طریق بهره‌گیری هرچه بیشتر از موقعیت ژئوپلیتیک ایران می‌باشد.

۳- الزامات سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه

محقق ساختن یک برنامه عمل مشخص در هر حوزه‌ای نیازمند برخی زمینه‌سازی‌هاست. از این نظر، تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و پی‌گیری سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه مستلزم

تحقق مجموعه‌ای از مقدمات و ضرورت‌های داخلی و خارجی است. مهمترین این الزامات شامل موارد زیر می‌شوند:

۱- ۳-تلاش برای بهبود تصویر امنیتی کشور

یکی از اقدامات اساسی در جهت کاهش فشارهای بین‌المللی و ارتقاء موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران تلاش برای بهبود تصویر امنیتی کشور در عرصه بین‌المللی است. متأسفانه در سال‌های اخیر به دلیل برخی سوء رفتارهای داخلی و همچنین تبلیغات رسانه‌ای بین‌المللی، تصویری که از جمهوری اسلامی ایران ارائه شده است، تصویر کشوری جنگ‌طلب و طرفدار خشونت است. برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی تعامل‌گرا این تصویر نادرست باید اصلاح شود. در این مسیر باید از اقداماتی که کشور را به عنوان تهدیدی بین‌المللی مطرح می‌سازند اجتناب کرد، زیرا مادامی که تصویر مخدوشی از ایران در عرصه بین‌المللی حاکم باشد، پیشبرد توسعه اقتصادی بسیار دشوار است. از وجه ایجابی نیز مشارکت فعال در فعالیت‌های بین‌المللی و ایجاد هماهنگی میان راهبردهای سیاست خارجی و مقتضیات نظام بین‌الملل ضروریست، زیرا اولاً پیشبرد توسعه بدون امکانات بین‌المللی امکان‌پذیر نیست و ثانیاً انزوا در هیچ شرایط به سود منافع کشور نمی‌باشد.

البته مشارکت در فعالیت‌های بین‌المللی و ایجاد هماهنگی میان راهبردهای سیاست خارجی و مقتضیات نظام بین‌الملل به معنای وادادگی در مقابل نظم موجود بین‌المللی و پذیرش کامل آن نیست بلکه به معنای تقویت جنبه‌های فرصت‌ساز آن و خنثی نمودن وجوه منفی این نظم با توسل به ایفای نقش مؤثر در آن می‌باشد.

۲-۳- تلاش برای ثبات‌سازی منطقه‌ای

کشوری که پیشبرد توسعه را گزینهٔ استراتژیک خود قرار می‌دهد، نیازمند محیط امنیتی با ثبات است، زیرا بین ثبات و امکان پیشبرد توسعه رابطهٔ مستقیم و تنگاتنگی وجود دارد. اگر آشوب و اغتشاش روند مسلط در محیط امنیتی یک بازیگر باشد، طبیعی است که بخش اصلی زمان و توان آن بازیگر صرف مقابله با تهدیدات محیطی می‌شود و فرصتی برای پیشبرد توسعه باقی نمی‌ماند. از این رو، یکی از الزامات پر اهمیت سیاست خارجی، ثبات‌سازی در محیط امنیتی ایران است. اولین و مهمترین مؤلفه چنین راهبردی، مشارکت و ایفای

نقشی مؤثر و سازنده در شکل‌گیری ترتیبات امنیتی منطقه‌ای بـا کشـورهای همسـایه از طریـق توافقـات دو جانبه و چندجانبه است. این مؤلفه از آن رو اهمیت دارد که "ثبات" و تقویت آن در محـیط امنیتـی ایـران از مهمترین پیش شرط‌های پیشبرد توسعه اقتصادی است. ثبات در محیط امنیتی ایران به دو صورت مـی‌توانـد محقق گردد. یکی از مسیر هژمونی، بدان معنا که ایران در منطقه از منزلت هژمون برخوردار باشد و بـا تولیـد امنیت و مقابله با فرآیندهای ناامن‌ساز، به تنهایی ثبات و دوام ثبات را تضمین نماید و هزینه‌های آن را تقبـل نماید. این مسیر به دلائل اینکه اولاً ایران چنین منزلتی ندارد، ثانیاً، از توان پرداخت چنین هزینـه‌هـایی نیـز برخوردار نیست، مطلوب نیست و کمکی به تحقق اهداف چشم‌انداز نمی‌کند.

مسیر دوم مسیر همکاری و حرکت در جهت شکل بخشیدن به نوعی از مکانیسم‌های امنیت جمعی است. در این چارچوب امنیت به مثابه محصولی است که با همکاری بازیگران ذینفع تولید و عرضه می‌شود. این شیوه امنیت‌سازی در مناطقی که هیچ بازیگری از منزلت هژمونیک برخوردار نیست، شیوه مناسب‌تری به شمار می‌آید و تاریخ مناطقی چون آسیای شرقی در دو دهه اخیر آن را به خوبی نشان می‌دهد. در این شیوه، هزینه‌های تولید امنیت در میان بازیگران تقسیم می‌شود و هر یک به سهم خود در ارتقاء و پایداری آن می‌کوشند. این شیوه تولید امنیت در قالب‌های مختلفی می‌تواند نهادینه شود که از آن جمله می‌توان به مکانیسم‌های دو جانبه و چند جانبه اشاره کرد. به دلیل موقعیت منطقه‌ای ایران می‌توان این شیوه را شیوه مطلوب ایفای نقش مؤثر و سازنده در ترتیبات امنیتی منطقه دانست. در این جهت بکارگیری مکانیسم‌های دو جانبه در سطح همسایگان و مکانیسم‌های چند جانبه در سطح منطقه، مطلوب به شمار می‌آید. ذکر این نکته ضروری است که محیط امنیتی ایران، محیطی به شدت ناپایدار است و این ناپایداری اثرات مخربی بر روند توسعه کشور می‌گذارد، قرار گرفتن عراق در ضلع غربی و افغانستان در ضلع شرقی این محیط، خود گویای این امر است. بنابراین ثبات‌سازی در چنین محیطی نیاز مبرمی به شمار می‌آید.

۳- ۳-تلاش برای مجموعه‌سازی

اساساً هنگامی که اهداف سیاست خارجی یک کشور به گونه‌ای طراحی شود که سایر کشورها نیز در آن منافعی بیابند، امکان تحقق این اهداف بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر زمانی که تحقق اهداف سیاست

خارجی یک کشور تبدیل به بخشی از خواست جمعی کشورها شود، پیشبرد آن آسان‌تر خواهد بود. تقویت روند همگرایی به مجموعه‌ای کردن اهداف سیاست خارجی و بالمال افزایش امکان تحقق آنان یاری می‌رساند. تقویت فرآیند همگرایی باعث می‌شود تا کشورها عمدتاً معطوف به "اشتراکات" در منافع خود با سایرین گردند و هر یک دیگری را "فرصتی" برای خود بداند. در چنین فضایی امکان کمی وجود دارد که ارتقاء یک بازیگر به مثابه تهدید برای سایرین تلقی گردد و آنها در پی ایجاد موازنه‌ای با تکیه بر قدرت سخت در مقابل آن برآیند. به عبارت بهتر فضای موافقی در چنین شرایطی برای ارتقاء جایگاه یک کشور ایجاد می‌گردد. ایجاد فضای موافق با ارتقاء جایگاه ایران از آن‌رو اهمیت دارد که هزینه‌های نیل به قدرت اول منطقه‌ای شدن را کاهش می‌دهد، زیرا در فضای رئالیستی فعلی حاکم بر روابط کشورهای خاورمیانه، ارتقاء جایگاه یک بازیگر با حساسیت سایرین و تلاش آنان برای ایجاد موازنه همراه خواهد شد. پیشبرد فرآیند همگرایی از طریق کاهش فضای رئالیستی و حاکم کردن همکاری بر روابط کشورها می‌تواند در این جهت مؤثر واقع شود.

۴-۳-تلاش در جهت افزایش توان رقابتی کشور

از دیگر وظایف سیاست خارجی جهت تقویت اقتصاد کشور، فراهم کردن زمینه‌های سیاسی مناسب جهت تقویت نقش و توان رقابتی کشور، به ویژه بخش خصوصی جهت حضور فعال در اقتصاد جهانی است. تاریخ توسعه در کشورهای موفق نشان می‌دهد که دولت در این گونه کشورها همواره نقشی پر اهمیت در بالا بردن توان رقابتی بخش خصوصی در عرصه جهانی ایفا کرده است. یکی از نمونه‌های بارز این حمایت، نقش دولت کره جنوبی در افزایش توان رقابتی شرکت‌هایی چون سامسونگ است. در واقع این گونه شرکت‌های بزرگ بین‌المللی در مراحل اولیه رشد از حمایت وسیع دولت‌های خود برخوردار بوده‌اند و با توسل به آن توانسته‌اند قابلیت‌های رقابتی خویش را در حد استانداردهای جهانی ارتقاء بخشند. به ندرت می‌توان در میان کشورهای در حال توسعه، بخش خصوصی پیشرفته و دارای توان رقابت در عرصه جهانی را دید که مورد حمایت جدی دولت خویش، حداقل در مراحل اولیه رشد، واقع نشده باشد. طبیعی است که در میان ارکان مختلف دولت، سیاست خارجی به دلیل نقش ویژه آن به عنوان حلقه وصل یک کشور به عرصه بین‌المللی، قادر بر ایفای نقشی پر اهمیت در تقویت توان رقابت اقتصادی است. نقش سیاست خارجی در این جهت نقشی زمینه‌ساز

است و اهمیت آن هنگامی روشن‌تر می‌گردد که توجه داشته باشیم، بخش خصوصی کشور به دلائل مختلف، برای رقابت در عرصه جهانی، ضعف‌های جدی دارد و نیازمند زمینه‌سازی‌ها و حمایت‌های گسترده است تا در پرتو آن بتواند، قابلیت رقابت با رقیبان پرقوت در صحنه بین‌المللی را پیدا کند.

۵-۳-الزامات داخلی سیاست خارجی تعامل‌گرا

بسیاری از نظریه‌پردازان سیاست بین‌الملل به تأثیرپذیری گسترده سیاست داخلی و خارجی از یکدیگر معتقدند و در واقع سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی و در راستای آن می‌دانند و معتقدند دولت‌ها سیاست خارجی خود را بر مبنای الزامات داخلی ترسیم می‌کنند و امکانات و نیز محدودیت‌های یک دولت را در طراحی و پیشبرد سیاست خارجی آن تعیین کننده می‌دانند. بر این مبنا باید اذعان کرد که سیاست داخلی در وضعیت فعلی تأثیرات گسترده‌ای بر سیاست خارجی می‌گذارد و بالعکس.

به همین دلیل، توجه ویژه به اهمیت و تأثیر موضوعات اساسی سیاست داخلی بر سیاست خارجی را باید یکی دیگر از الزامات سیاست خارجی کشور تلقی کرد. مسائلی همچون مشارکت عمومی، تحکیم وفاق و وحدت ملی، کارآمد کردن ساز و کارهای مردم سالاری دینی، قانون‌گرایی و رعایت حقوق شهروندی را می‌توان در زمره این مسائل دانست.

تأثیر اینگونه مسائل بر سیاست خارجی از آن روست که در وضعیت کنونی، رعایت این مسائل در سیاست داخلی به نوعی "هنجار" بین‌المللی تبدیل شده است و کشورهایی که در این زمینه‌ها ضعیف باشند، گذشته از مطلوبیت ذاتی رعایت این مسائل برای نظام سیاسی کشور، در صحنه بین‌المللی اولاً تصویر مخدوشی دارند و ثانیاً در تعامل با سایرین، به ویژه در زمینه جذب امکانات بین‌المللی با مشکلات زیادی مواجه می‌گردند.

از دیگر الزامات مهم در حوزه تأثیر سیاست داخلی بر سیاست خارجی، تقویت و ایجاد هماهنگی کارآمد داخلی و همسو نمودن کلیه فعالیت‌های روابط خارجی با سیاست خارجی کشور است. این الزام در واقع تأکید بر انسجام در حوزه سیاست خارجی دارد. بدون برخورداری از انسجام، وقت و انرژی سیاست خارجی کشور به سوی هدف مشخصی جهت‌دهی نمی‌شود. عدم انسجام در فعالیت‌ها همچنین موجب ارائه داده‌های متناقض به محیط بین‌المللی می‌گردد که این امر به نوبه خود، پیش‌بینی‌پذیری کشور را کاهش می‌دهد.

ظرفیت‌سازی به منظور تربیت عناصر ملی کارآمد، مبتکر و متعهد در حوزه روابط خارجی و تقویت و ایجاد مراکز و نهادهای مستقل آموزشی، پژوهشی و مطالعاتی از دیگر الزامات سیاست خارجی تعامل‌گراست که تحقق آن وظیفه نهادهای سیاسی داخلی است.

نهایتاً تعامل مؤثر با ایرانیان خارج از کشور و تقویت روحیه وحدت ملی و حمایت از حقوق و ارتقاء جایگاه آنان و برنامه‌ریزی جهت استفاده از ظرفیت‌های علمی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنان در روابط خارجی را باید به عنوان الزام نهایی از سلسله الزامات سیاست خارجی دانست.

معدود کشورهایی در جهان وجود دارند که از نیروی انسانی گسترده و کارآمدی در ورای مرزهای خود برخوردار باشند. خوشبختانه ایران در زمره اینگونه کشورهاست. برقراری تعامل مؤثر با این نیرو می‌تواند در پیشبرد اهداف توسعه‌ای کشور تأثیرات مهمی داشته باشد. ایران با برخورداری از ظرفیت انسانی گسترده در ورای مرزها، در صورت تعامل هدفمند دولت با آنان می‌تواند فرآیند توسعه را بسیار سریع‌تر از رقبای منطقه‌ای خویش به پیش راند. حوزه روابط خارجی یکی از حوزه‌های مهمی است که می‌توان از ظرفیت‌های گسترده این نیروها در جهت پیشبرد اهداف آن استفاده کرد.

در نهایت ذکر این نکته ضروری است که الزامات سند چشم‌انداز در حوزه سیاست خارجی خصلت مجموعه‌ای دارد، بدان معنا که تقدم یا تأخر پرداختن به آنها در این بحث به معنای میزان اهمیت هر یک نیست، بلکه تحقق یکی بدون دیگری عملاً کمک مؤثری به پیشبرد استراتژی کلان کشور نمی‌کند و باید به تحقق آنها به صورت یک کل در هم تنیده پرداخت

۴- سیاست‌ها و راهکارها

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه به طور مشخص چهار راهکار عملیاتی زیر را برای تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران پیشنهادمی‌کند:

۱-۴- تلاش در جهت جلوگیری از افزایش تنش با قدرت‌های غربی

بسیاری از نظریه‌پردازان سیاست بین‌الملل، نظام بین‌الملل را با تساهل، نحوه توزیع قدرت در میان بازیگران عمده بین‌المللی می‌دانند، قائل شدن چنین نقشی برای قدرت‌های بزرگ حاکی از توانایی‌های گسترده آنان است. پیشبرد توسعه و رسیدن به استانداردهای توسعه یافتگی نیز نیازمند برخورداری از روابط تنظیم شده با قدرت‌های بزرگ است، زیرا این بازیگران از هر دو وجه سلبی و ایجابی قادر به ایجاد بیشترین اثرگذاری بر روند توسعه در اینگونه کشورها هستند. از وجه سلبی، موانعی که این قدرت‌ها قادر به پدید آوردن آن در مسیر توسعه کشورهای میان پایه، هستند، موانعی بسیار گسترده است، به گونه‌ای که عملاً پیشبرد توسعه را بسیار مشکل می‌سازد. تجربه روند به شدت کند توسعه در کشورهایی که با این قدرت‌ها دچار مشکل بوده‌اند، گویای این امر است، یکی از نمونه‌های بسیار شفاف این تأثیرگذاری، وضعیت فعلی کره شمالی و جنوبی است که یکی با بهره‌بردن از امکانات بین‌المللی، به ویژه چتر امنیتی و کمک‌های اقتصادی ایالات متحده به جرگه کشورهای صنعتی پیوسته است ولی دیگری رو به زوال است و مشکل گرسنگی در آن جدی است. در واقع مهمترین موضوعی که در روند توسعه کشورهای میان پایه وجود دارد آن است که چگونه می‌توان از امکانات بین‌المللی، به ویژه توانایی‌های قدرت‌های بزرگ در پیشبرد توسعه بهره گرفت؟ حل این مسأله بسیار پیچیده است و به همین دلیل است که تنها برخی از کشورهای در حال توسعه موفق به انجام آن شده‌اند. به جرأت می‌توان گفت مهمترین مانع خارجی در مسیر تحقق توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران، سنخ فعلی روابط ایران با قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده است. ایالات متحده در دوران پس از انقلاب، تبدیل به مهمترین مانع خارجی در مسیر توسعه ایران شده است و با ایجاد انواع محدودیت‌های توسعه‌ای از یک سو و فشار شدید بر سایر کشورها باعث شده است تا پیشبرد توسعه در کشور با مشکلات عدیده‌ای مواجه گردد. تداوم مانع تراشی آمریکا، تحقق اهداف چشم‌انداز را بسیار مشکل می‌سازد و از این‌روست که اصلاح و تنظیم روابط با آن اهمیت و اولویت می‌یابد. به بیانی شفاف‌تر مسأله اساسی چگونگی خنثی‌سازی موانع ایجاد شده توسط ایالات متحده در مسیر توسعه اقتصادی علمی و فن‌آوری کشور دروهله اول و در مرحله بعد بهره‌گرفتن از قابلیت‌های آن در جهت پیشبرد توسعه در کشور است. چینی‌ها از مقطع ۱۹۷۸ تاکنون به

خوبی توانسته‌اند علاوه بر خنثی‌سازی موانعی که ایالات متحده در مسیر توسعه آنان قرار می‌داد، از قابلیت‌های آن در جهت پیشبرد توسعه بهره گیرند، به گونه‌ای که از ۱۹۷۸ تاکنون ایالات متحده یکی از بزرگترین سرمایه‌گذاران خارجی در چین است و عمده‌ترین بازار را برای کالاهای چینی فراهم آورده است. نکته پر اهمیت آنکه چینی‌ها بدون گردن نهادن به خواسته‌های حداکثری ایالات متحده توانسته‌اند به این مهم نائل گردند.

بازتعریف روابط با قدرت‌های بزرگ، منحصر به ایالات متحده نمی‌شود، بلکه باید ارتقاء روابط با اتحادیه اروپا را نیز در دستور کار سیاست خارجی کشور قرار داد. اتحادیه اروپا با برخورداری از قابلیت‌های گسترده در ابعاد مختلف قدرت، به ویژه در حوزه قدرت نرم، امروزه در عرصه جهانی به بازیگری بسیار مهم تبدیل شده است و کشورهای مختلف برای آن اولویت بالایی در سیاست خارجی خود قائل شده‌اند.

سنخ روابط ایران و اتحادیه اروپا در دو دهه اخیر نیز این موضوع را به خوبی آشکار می‌سازد. گرچه این روابط از فراز و فرودهای بسیاری برخوردار بوده است، اما اتحادیه اروپا همواره از جایگاهی محوری در سیاست خارجی ایران برخوردار بوده است و تأثیرات آشکاری را چه از وجه سلبی و چه از وجه ایجابی بر اهداف و منافع ایران گذارده است. قابلیت‌های اتحادیه اروپا و ایران از یک سو و نیازهای این دو به یکدیگر، بستر لازم برای ارتقاء روابط دو جانبه را فراهم می‌آورد.

برای تغییر شرایط در روابط ایران و قدرت‌های بزرگ از فرصتهای زیر می‌توان بهره برد.

۱. استفاده از فرصت انتخابات ریاست جمهوری
۲. بها دادن به تغییرات صورت گرفته در نهادهای تصمیم‌گیر در سیاست خارجی امریکا
۳. اجماع داخلی بر سر حداقل‌ها در موضوع هسته‌ای
۴. توجه جدی به بهبود روابط با کشورهای همسایه
۵. کاهش معنادار رفتارها و اظهارات حساسیت برانگیز

۲-۴-تداوم همکاری متوازن با قدرت‌های شرقی

ارتقاء هدفمند روابط با قدرت‌های غیرعربی، به ویژه قدرت‌های در حال ظهور آسیایی، جنبه پراهمیت دیگری است که به مثابه الزامی مهم در سیاست خارجی متناسب با سند چشم‌انداز باید مورد توجه قرار گیرد. روابط ایران با این کشورها در سالیان اخیر به سرعت رو به گسترش و تعمیق رفته است، اما این گسترش برخوردار از دیدی دراز مدت و دستور کاری مشخص و شفاف نبوده است. مراد از دستور کار برنامه‌ای است که در آن اهداف، سیاست‌ها و استراتژی‌ها با دیدی دراز مدت مشخص شده باشد و پیشبرد روابط با این کشورها در قالب آن پی گرفته شود. اهمیت روزافزون قدرت‌های آسیایی در سیاست بین‌الملل از یک سو و موقعیت ویژه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ایران از دیگر سو، ظرفیت‌های گسترده‌ای در روابط دو جانبه فراهم می‌آورد. به فعلیت رساندن این ظرفیت‌ها پیشبرد توسعه را سریع‌تر می‌سازد.

۳-۴-ایفای نقش فعالانه در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی

سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی یکی از ارکان اصلی نظام بین‌المللی موجود به شمار می‌آیند، به گونه‌ای که یکی از فاکتوهاری اصلی شکل‌دهی به جایگاه کشورها در صحنه بین‌المللی را می‌توان میزان حضور در این سازمان‌ها ونهادها و تأثیرگذاری بر تصمیمات آنان دانست: هدف اصلی سیاست خارجی تعامل‌گرا، هدفی معطوف به محیط بین‌المللی است و از این‌رو حضور و تأثیرگذاری در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به عنوان یکی از ارکان پراهمیت شکل‌دهی به این محیط، ضروری می‌نماید. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی طیفی از شکل‌دهی به روندهای سیاسی و تا هنجارسازی بین‌المللی و تا کارهای صرفاً تخصصی و فنی را در برمی‌گیرد. حضور و تأثیرگذاری در این سازمان‌ها و نهادها درحد امکان، اولاً باعث می‌گردد تا از تأثیرات سوء تصمیمات این نهادها بر منافع ملی تا حدی جلوگیری به عمل آید و در ثانی از امکانات و قابلیت‌های آنان چه در حوزه هنجارسازی و چه در حوزه کمک‌های فنی و تخصصی بهره‌برداری شود. به علاوه حضور و تأثیرگذاری در این سازمان‌ها به تداوم و تثبیت صلح و ثبات در عرصه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای نیز یاری می‌رساند. اهمیت این کارکرد سازمان‌های بین‌المللی هنگامی روشن‌تر می‌گردد که توجه داشته باشیم، ایران برای نیل به اهداف چشم‌انداز به شدت نیازمند ثبات در محیط امنیتی خویش است و سازمان‌ها ونهادهای

بین‌المللی در این جهت می‌توانند تأثیرگذار باشند بر این مبنا ارتقاء سطح فعالیت و تأثیرگذاری در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای را باید یکی دیگر از الزامات کلی سیاست خارجی کشور در افق سند چشم‌انداز داشت.

از مهمترین نهادها و سازمان‌هایی که در این دوران باید سطح فعالیت و تأثیرگذاری ایران در آنها افزایش یابد، مراکز دانشگاهی و تحقیق و توسعه معتبر کشورهای جهان ونهادهای بین‌المللی است.

به جرأت می‌توان گفت که توسعه علمی، مهمترین بعد توسعه است و پایه‌ای برای سایر ابعاد توسعه به شمار می‌آید. تقویت این پایه نیازمند بهره‌گرفتن از امکانات و قابلیت‌های نهادهای بین‌المللی فعال در این عرصه است. این نهادها طیفی از نهادهای علمی کشورهای پیشبرفته تا نهادهای علمی که ماهیتی بین‌المللی دارند را در برمی‌گیرند. اهمیت بهره‌گرفتن از امکانات این نهادها هنگامی آشکارتر می‌گردد که توجه داشته باشیم به دلائل مختلف، کشور در حوزه‌های مختلف علمی نیازمند پر کردن شکاف رو به گسترش با استانداردهای جهانی است. نیاز به پر کردن شکاف علمی کشور با جهان در ترکیب با نیاز به رشد سریع علمی در بیست سال آینده، ارتقاء بیش از پیش همکاری با این نهادها را از ضرورت و اولویت برخوردار می‌سازد.

یکی دیگر از نهادهایی که در افق سند چشم‌انداز باید به آن توجهی ویژه داشت. جنبش عدم تعهد است. این جنبش از هنگام بنیانگذاری در دهه ۱۹۵۰ تاکنون همواره مدافع استقلال و حاکمیت کشورهای در حال توسعه بوده است. در دوران نظم دو قطبی این سازمان با تجمیع ظرفیت‌های کشورهای در حال توسعه، نقش مهمی در جهت حفظ استقلال و حاکمیت این کشورها و حمایت از حقوق آنان در برابر فشارهای دو قطب ایفا کرد. در دوران پس از جنگ سرد نیز این سازمان در جهت حمایت از استقلال کشورها و حقوق آنان و مقابله با یکجانبه‌گرایی فعالیت‌های مهمی را به انجام رسانده است.

حمایت تأثیرگذار این سازمان از حقوق ایران در مسأله هسته‌ای شاهدی بر این مدعا است. در واقع این سازمان مهمترین نهاد بین‌المللی مدافع حقوق ایران در این مسأله است. بر این مبنا ایفای نقشی مؤثر در فعال نمودن و تجمیع ظرفیت‌های جنبش عدم تعهد در دفاع از استقلال و حاکمیت ملی کشورها و منافع

مشترک کشورهای در حال توسعه را می‌توان از دیگر الزامات سیاست خارجی کشور در افق سند چشم‌انداز دانست.

تاریخ جنبش عدم تعهد نشان داده است که این نهاد قابلیت‌های گسترده‌ای جهت تأثیرگذاری بر روندها و فرآیندهای بین‌المللی دارد. این قابلیت گسترده عمدتاً به دلیل آن است که این نهاد طیف وسیعی از کشورها را در برمی‌گیرد، طیفی که تجمیع قابلیت‌های آنان نیرویی مهم در صحنه بین‌المللی پدید می‌آورد. باید اذعان کرد که فعالیت‌های کنونی این نهاد، کمتر از ظرفیت‌های آن است و با فعال نمودن ظرفیت‌های آن می‌توان گستره و عمق تأثیرگذاری آن بر نظم بین‌المللی موجود را افزایش داد. یکی از مهمترین ظرفیت‌های این سازمان، پیگیری منافع مشترک کشورهای در حال توسعه در صحنه بین‌المللی است. این کشورها به دلایل مختلف از اشتراک منافع مهمی در صحنه بین‌المللی برخوردارند، اما هنوز نتوانسته‌اند به صورت نهادینه این منافع مشترک را دنبال کنند، جنبش عدم تعهد می‌تواند چارچوب مناسبی برای پیگیری این منافع باشد.

ایران به عنوان کشوری در حال توسعه که حفظ استقلال و حاکمیت اولویت می‌دهد و خواهان پیشبرد فرایند توسعه در چارچوب سند چشم‌انداز به مثابه استراتژی کلان کشور است، باید نقش و سهم خود در فعال نمودن و تجمیع ظرفیت‌های جنبش عدم تعهد را ایفا نماید. اهمیت ایران و قابلیت‌های آن، ایفای چنین نقشی را برای این کشورها امکان‌پذیر می‌سازد.

از دیگر الزامات سیاست خارجی در حوزه سازمان‌های بین‌آلمللی همکاری با کشورهای مؤثر آسیایی و ایفای نقش فعال در سازمان‌ها و تشکل‌های اقتصادی و امنیتی این قاره است. ایران مهمترین کشور غرب آسیاست و قادر به ایفای نقشی مهم در پیشبرد همکاری در این قاره است.

کشورهای آسیایی در سال‌های اخیر به گونه‌ای گسترده به همکاری‌های منطقه‌ای روی آورده‌اند و تلاش دارند تا باتجمیع ظرفیت‌های خود، توسعه را با سهولت بیشتری به پیش برده و آسیب‌پذیری‌های خود را کاهش دهند.

پررنگ شدن نقش آسه‌آن و تأسیس و تقویت سازمان همکاری شانگهای را می‌توان نمادهای مهم روند رو به رشد همکاری در میان کشورهای این منطقه دانست. ایران به عنوان مهمترین کشور غرب این قاره با برخورداری از قابلیت‌های گسترده در حوزه‌های مختلف باید با حضور فعال در سازمان‌ها و تشکل‌های آسیایی هم نقش خود در پیشبرد این همکاری‌ها را ایفا نماید و هم اینکه از فرصت‌هایی که این نهادها ایجاد می‌کنند در جهت پیشبرد توسعه بهره جوید.

تعامل با نهادهای بین‌آلمللی منحصر و مختصر در سازمان‌ها و نهادهای دولتی در صحنه بین‌المللی نیست، بلکه باید نهادهای خصوصی را نیز در برگیرد. امروزه بسیاری از کشورهای همکاری با نهادهای غیردولتی بین‌المللی را یکی از راه‌های مؤثر برای نیل به برخی از اهداف خود می‌دانند. طبیعی است که برقراری چنین تعاملی نمی‌تواند از طریق دستگاه سیاست خارجی کشور یا نهادهای دولتی پی گرفته شود و باید با توسل به نهادهایی که شرایط لازم را دارند صورت گیرد. ناگفته پیدا است که موسسات مردمی و خصوصی و سازمان‌های غیردولتی داخلی، از بیشترین پتانسیل‌ها در جهت انجام این امور برخوردارند.

این گونه نهادها به دو دلیل اساسی از قابلیت‌های بیشتری برخوردارند:

۱- به طور رسمی به دولت وابسته نیستند. اهمیت این موضوع هنگامی آشکار می‌گردد که توجه داشته باشیم، سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی بین‌المللی، عموماً به همکاری با مؤسسات وابسته به دولت‌ها چندان نمایل ندارند. بنابراین عدم وابستگی مؤسسات مردمی و خصوصی داخلی به دولت، آنها را واجد ظرفیت‌های بیشتری برای برقراری تعامل با اینگونه مؤسسات می‌سازد.

۲- انعطاف‌پذیری گسترده‌تر: سازمان‌ها و نهادهای مردمی و غیردولتی به دلیل، رها بودن از بسیاری از قید و بندها و محذورات بوروکراتیک از انعطاف‌پذیری بیشتری در مواجهه با موقعیت‌های مختلف در تعامل با سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی، در قیاس با سازمان‌های دولتی برخوردارند و به گونه‌ای بهتر می‌توانند در محیط پیچیده بین‌المللی عمل کنند.

۴-۴- اتخاذ سیاست منطقه‌ای فعالانه

سیاست خارجی یک کشور در منطقه‌ای که در آن واقع شده است را می‌توان یکی از تأثیرگذارترین متغیرها در کامیابی یا ناکامی آن کشو در نیل به اهداف دانست. ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. بر این مبنا راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی را می‌توان یکی از متغیرهای اساسی تأثیرگذاری در نیل به اهداف مورد نظر دانست.

ناگفته پیداست که در منطقه، همسایگان بیش از سایرین برای ایران اهمیت و اولویت دارند و قادر به ایفای نقشی مهمتر می‌باشند. این نقش از هر دو وجه سلبی و ایجابی می‌تواند ایفا شود. دوران هشت ساله جنگ تحمیلی که طی آن بسیاری از زیرساخت‌ها و فرصت‌های توسعه کشور از میان رفت، نمادی از تأثیرگذاری سلبی همسایگان به شمار می‌آید. از وجه ایجابی نیز به همکاری‌های ایران با برخی از همسایگان و نتایج آن در امنیت و ثبات چه در حوزه داخلی و چه در حوزه منطقه‌ای می‌توان اشاره کرد.

بر این مبنا یکی از مؤلفه‌های پراهمیت راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه را می‌توان ارتقاء روابط ایران با همسایگان به سطح وابستگی متقابل دانست. در متون سیاست بین‌المللی گفته می‌شود که وابستگی متقابل وضعیتی است که در آن منافع مشترک در روابط دو جانبه به گونه‌ای افزایش یابد که کاهش سطح روابط، قطع آن و یا مبادرت به جنگ هزینه‌های بسیار بالایی بر کشورها تحمیل کند. رسیدن به چنین وضعیتی در روابط دو جانبه هنگامی امکان‌پذیر است که کشورها با یکدیگر اتصالات زیربنایی و بلند مدت برقرار سازند. ایران با برخورداری از ظرفیت‌های گسترده در حوزه‌های مختلف توانایی برقراری اتصالات زیربنایی و بلند مدت با همسایگان را دارد. این ظرفیت‌ها را به ویژه در حوزه‌هایی مانند انرژی، ترانزیت، آب و تعاملات نهادینه اقتصادی می‌توان مشاهده کرد. هر چه روابط ایران با همسایگان نهادینه‌تر شده و به وضعیت وابستگی متقابل نزدیکتر شود، از یک سو ثبات در محیط امنیتی ایران نهادینه‌تر خواهد شد و از دیگر سو منابع بین‌المللی گسترده‌تری برای پیشبرد توسعه فراهم خواهد آمد. بر این مبنا شناخت دقیق حوزه‌های دارای قابلیت ایجاد اتصالات زیربنایی در روابط ایران با همسایگان در وهله اول و تحقق این ظرفیت‌ها در تعامل با آنان در وهله دوم از الزامات سیاست خارجی در این حوزه به شمار می‌آید.

مشارکت و تأثیرگذاری در حل و فصل مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی منطقه‌ای یکی دیگر از مؤلفه‌ای اساسی راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی کشور در دوران ۲۰ ساله چشم‌انداز به شمار می‌آید. مشارکت در حل و فصل مناقشات منطقه‌ای از چند زاویه واجد اهمیت و ضرورت است:

۱- خاورمیانه پر تنش‌ترین منطقه جهان است و تداوم تنش و درگیری در آن در مسیر توسعه کشورهای منطقه موانع اساسی ایجاد می‌کند. ایران بر مبنای استراتژی کلان خود در بیست سال آینده خواهان نیل به جایگاه اول اقتصادی علمی و فن‌آوری است. رسیدن به چنین وضعیتی نیازمند پیشبرد سریع توسعه و برخورداری از نرخ رشد بالای اقتصادی در طی این دوره است. پیشبرد توسعه در چنین منطقه مغشوشی اگر نگوئیم غیر ممکن، بسیار مشکل است، زیرا درگیری‌های موجود در آن، "امنیت" سخت‌افزاری را برای کشورها در اولویت اول قرار می‌دهد و توسعه را به حاشیه می‌راند. بنابراین مشارکت کشورها در حل و فصل این مناقشات ضرورت می‌یابد. ایران به عنوان یکی از کانون‌های اصلی قدرت در منطقه باید سهمی متناسب در این روند ایفا نماید.

۲- حل و فصل مناقشات یکی از جلوه‌های پراهمیت همکاری و همگرایی میان کشورهای منطقه باشد و گفتمان "توسعه و صلح" را در منطقه حاکم کند. در وضعیت فعلی در منطقه خاورمیانه گفتمان جنگ و منازعه حاکم است. و کشورها یا با تکیه بر قابلیت‌های خود و یا با تکیه بر قدرت‌های بزرگ در تلاش برای برقراری توازن نظامی در مقابل یکدیگر هستند. غلبه این گفتمان رئالیستی، فضایی برای همکاری، همگرایی و کانونی شدن توسعه باقی نمی‌گذارد. خروج از این فضا و گفتمان حاکم نیازمند حل مناقشاتی است که این گفتمان را باز تولید می‌کنند. جلوگیری از باز تولید چنین گفتمانی با از میان برداشتن زمینه‌های ایجاد آن، مسیر همکاری و همگرایی میان کشورهای منطقه و نیل به توسعه را هموار می‌سازد.

دیگر مؤلفه پر اهمیت راهبرد منطقه‌ای سیاست خارجی کشور، تقویت و ارتقاء آگاهی در میان مسلمانان برای رفع موانع وحدت است. مسیر مطلوب برای تحقق این امر در وهله اول ارائه الگوی عملی مناسب و در وهله بعد شناخت و شناساندن فرصت‌ها و تهدیدات واقعی جهان اسلام است. طبیعی است که دراین جهت

اولاً باید ایران به عنوان نمادی از وحدت مسلمانان در آید تا به واسطه آن بتوان الگویی واقعی از این موضوع ارائه داد. موضوع مهم دیگر برای تحقق این مؤلفه، برخورداری از توان شناخت و شناساندن تهدیدات و فرصت‌های واقعی جهان اسلام در دنیای پیچیده امروز است. در شناخت و شناساندن تهدیدات و فرصت‌های جهان اسلام، مراکز پژوهشی کشور می‌توانند نقش مؤثری ایفا نمایند و با تعامل هدفمند با دستگاه سیاست خارجی به تحقق آن یاری رسانند.

سازمان کنفرانس اسلامی یکی از ابزارهای مهم تحقق مولفه فوق‌الذکر است. به علاوه این سازمان می‌تواند نقش اساسی در احیاء و حمایت از ارزش‌های اسلامی، ارتقاء جایگاه و هم‌گرایی بیشتر کشورهای اسلامی در دفاع از مسائل جهان اسلام، ایفا نماید. فعال نمودن ظرفیت‌های سازمان کنفرانس اسلامی در این جهت را می‌توان یکی دیگر از مؤلفه‌های راهبرد خاورمیانه‌ای سیاست خارجی در افق سند چشم‌انداز دانست. فعال نمودن ظرفیت‌های این سازمان از آن رو اهمیت دارد که در نظم موجود بین‌المللی، سازمان‌ها یکی از ابزارهای بسیار مهم هستند که توسط کشورها برای نیل به اهداف به کار گرفته می شوند. در واقع سازمان بین‌المللی چارچوبی است که در آن کشورها با همکاری تلاش می‌کنند منافع و اهداف مشترک خود در عرصه بین‌المللی را به پیش ببرند. طبیعی است که یکی از منافع و اهداف مشترک کشورهای اسلامی، حمایت از ارزش‌های اسلامی، ارتقاء جایگاه و هم‌گرایی جهان اسلام است و سازمان کنفرانس اسلامی در این جهت ابزاری بسیار مهم به شمار می‌آید. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از تأثیرگذارترین کشورهای اسلامی می‌تواند نقش مهمی در فعال نمودن ظرفیت‌های سازمان کنفرانس اسلامی جهت نیل به اهداف فوق‌الذکر بر عهده گیرد.

مؤلفه نهایی راهبرد خاورمیانه‌ای سیاست خارجی کشور در افق سند چشم‌انداز حمایت مؤثر از طرح ایجاد منطقه خاورمیانه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی است. منطقه خاورمیانه با برخوردار بودن از کانون‌های مختلف و متعدد بحران، همواره مستعد آشوب و جنگ است. شاهد این مدعا قرار گرفتن این منطقه به عنوان کانون مناقشات بین‌المللی است به گونه‌ای که از پایان جنگ سرد تا کنون سه جنگ عمده (عراق، کویت، آمریکا، افغانستان و آمریکا، عراق) و بحران‌های و جنگ‌های محدود متعددی را به خود دیده

است. اشاعه تسلیحات هسته‌ای در چنین منطقه پرآشوبی، ناپایداری در محیط استراتژیک آن را به چندین برابر افزایش می‌دهد و خطر بروز فجایع انسانی را محتمل می‌سازد. بر این مبنا می‌توان یکی از اهداف مهم سیاست خارجی کشورهای منطقه را حمایت و تلاش در جهت عاری ساختن این منطقه از سلاح‌های کشتار جمعی دانست. ایران به عنوان کشوری بزرگ و پر اهمیت در این منطقه نیز باید بیش از پیش به این موضوع در سیاست خارجی خود توجه نماید و راهکارهای عملی برای تحقق آن را در دستور کار قرار دهد.

الزامات داخلی تغییر شرایط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

تغییر روابط یا بازسازی روابط منطقه‌ای ایران از یک موضع فعالانه و خلاقانه، از یک سو مستلزم تغییر در برخی رویکردها، نگرش‌ها و رویه‌های جاری در دو حوزه اقتصاد ملی و سیاست خارجی و از سوی دیگر نیازمند داشتن برنامه‌ای واقع‌گرایانه و عملیاتی و همچنین تدوین قوانین و مقرارت لازم در این زمینه می‌باشد. در این سه سطح موارد زیر توصیه می‌شود:

۲. در حوزه رویکردها

۱-۱- اولویت دادن به همسایگان در سیاست خارجی: بنا به دلایل ژئوپلیتیک، سیاست خارجی ایران در دوره‌های مختلف، همواره بر نوع رابطه با قدرت‌های بزرگ متمرکز بوده و در اغلب موارد همسایگان کوچکتر به رغم تأثیرات ملموس و تعیین‌کننده آنها، مورد توجه جدی واقع نشده و یا موضوع تفکر و سیاست‌گذاری قرار نگرفته‌اند. تصور نادرست تاریخی در این زمینه از این قرار بوده است که در صورت حل مسائل ایران با قدرت‌های بزرگ، مسائل ایران با همسایگان بالنسبه ضعیف‌تر نیز حل خواهد شد، در حالی که این معادله می‌تواند برعکس باشد.

۲-۱- اصلاح رویکرد اقتصادی به همسایگان: به طور سنتی نگاه ایران به همسایگان خود یا به عنوان دروازه ورود کالا به کشور بوده است و یا این که حداکثر همسایگان ایران به عنوان محلی برای تجارت‌های محدود و پیله‌وری نگریسته شده‌اند. ایران هیچ‌گاه به همسایگان خود به عنوان مهمترین و در دسترس‌ترین بازار

صادراتی نگاه نکرده است. در حال حاضر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که می‌توانستند به حیاط خلوت اقتصادی ایران تبدیل شوند، عملاً در سیاست خارجی ایران به حاشیه رانده شده و به جولانگاهی برای اقتصاد چین، ترکیه و برخی کشورهای اروپایی مبدل شده‌اند. کشورهایی مانند عراق، افغانستان و پاکستان نیز با توجه به بازار مصرف گسترده آنها، می‌توانند بیش از این دریافت کننده کالاهای ایرانی باشند.

۳-۱- موقعیت جغرافیایی به عنوان محور اقتصاد ملی: در شرایط کنونی، محوریت اقتصاد ملی بر نفت و درآمدهای نفتی مبتنی است، در حالی‌که جغرافیای اقتصادی ایران از لحاظ ترانزیت کالا و انرژی، کشاورزی، گردشگری و سایر معادن و منابع طبیعی و حتی ترانزیت برق می‌تواند به عنوان مزیت اقتصادی نخست ایران مورد تأکید قرار بگیرد. بر این اساس، رویکرد کلان اقتصادی باید به سمت بهره‌گیری هر چه بیشتر از موقعیت جغرافیایی تغییر کند.

۴-۱- توجه به بخش خصوصی در تعاملات اقتصادی خارجی: توجه هر چه بیشتر به بخش خصوصی و اعتماد به این بخش برای ایجاد تغییر در شرایط اقتصادی کشور و افزایش تولید ملی و همچنین گسترش صادرات امری ضروری و غیر قابل اجتناب است. با توجه به ضعیف بودن بخش خصوصی در ایران، همکاری با کشورهای همسایه علی‌القاعده می‌تواند برای این بخش آسان‌تر و سهل‌الوصول‌تر باشد، اما به دلیل فقدان زیر ساخت‌ها و قوانین مناسب، بخش خصوصی عمدتاً به سمت سرمایه‌گذاری یا فعالیت تجاری در دو کشور امارات متحده عربی و ترکیه سوق پیدا کرده است.

۳. در حوزه راه‌کارهای عملیاتی

سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای به طور مشخص باید تمرکز خود را بر چهار محور زیر قرار دهد:

۱-۲- بهره‌گیری از موقعیت ترانزیتی: با توجه به موقعیت جغرافیایی ایران، در سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای باید اولویت نخست به تسهیل شرایط ترانزیت کالا، انرژی و مسافر داده شود. در این زمینه موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- توجه جدی به توسعه خطوط حمل و نقل دریایی، جاده‌ای و ریلی و توسعه بنادر کشور؛

- توجه جدی به توسعه خطوط انتقال نفت و گاز؛
- توجه جدی به توسعه خطوط انتقال برق؛
- فراهم ساختن زمینه‌های لازم برای گسترش ترانزیت هوایی؛
- فراهم ساختن امکانات لازم برای ترانزیت خودرو از کشورهای همسایه (در این زمینه می‌توان تمهیداتی برای گسترش ترانزیت خودرو از کشورهای حاشیه خلیج فارس برای عبور از خاک ایران به کشورهایی مانند ترکیه، عراق جمهوری آذربایجان و... اندیشید).

۲-۲- بهره‌گیری از موقعیت گردشگری:

امکانات و ظرفیت‌های وسیع ایران برای انواع گردشگری از جمله گردشگری زیارتی، گردشگری سیاحتی، گردشگری درمانی و غیره می‌تواند در سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای به عنوان یک محور اصلی مورد توجه قرار بگیرد. هم‌کیشی و نزدیکی فرهنگی میان ایران و کشورهای همسایه یکی از مزیت‌هایی است که هم نگرانی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از حضور گردشگران خارجی را کاهش می‌دهد و هم برای این دسته از گردشگران شرایط فرهنگی مناسب‌تری را مهیا می‌سازد. در این زمینه موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- برنامه‌ریزی برای تبلیغ گسترده امکانات و ظرفیت‌ها و جاذبه‌های گردشگری ایران در کشورهای همسایه؛
- تسهیل سرمایه‌گذاری بخش خصوصی داخلی و خارجی در زمینه‌های گردشگری؛
- لغو یک طرفه روادید برای شهروندان برخی از کشورهای همسایه که حضور آنها در ایران مزیت اقتصادی دارد؛
- اعطای تسهیلات ویژه برای گردشگری درمانی برای شهروندان کشورهای همسایه از جمله اختصاص برخی بیمارستان‌ها، مراکز آب درمانی و....؛
- تسهیل شرایط برای گردشگری ورزشی برای شهروندان کشورهای همسایه (از جمله اسکی، کوهنوردی، کویرنوردی، قایق‌رانی در آبهای خروشان، گلایدر و....)؛

۳-۲- بهره‌گیری از موقعیت کشاورزی:

با توجه به امکانات منحصر به فرد ایران در زمینه کشاورزی، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از این امکانات برای گسترش تعاملات اقتصادی با کشورهای همسایه بهره ببرد. در این زمینه موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- اعطای تسهیلات ویژه به صادرکنندگان محصولات کشاورزی به کشورهای همسایه؛
- تسهیل سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در زمینه بسته‌بندی و فرآوری محصولات کشاورزی؛
- تسهیل سرمایه‌گذاری شهروندان کشورهای همسایه در زمینه تولید محصولات کشاورزی.

علاوه بر سه حوزه فوق که حوزه‌های مزیتی جمهوری اسلامی ایران تلقی می‌شوند، در برخی حوزه‌های دیگر مانند صدور خدمات فنی مهندسی، صدور مصالح ساختمانی و صدور نیروی کار ساده و آموزش دیده نیز در سطح منطقه فرصت‌های زیادی برای صنعتگران و نیروی کار ایرانی وجود دارد که در سیاست‌گذاری‌های کلان باید مورد توجه جدی قرار بگیرند.

۴-۲-اصلاح سیاست‌ها ، قوانین و مقررات

بدون تردید، اجرای سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای بدون انجام برخی اصلاحات در برخی سیاست‌ها، قوانین و مقرارت موجود کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. در این زمینه موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

- تلاش برای سامان دادن به سیاست‌های مالی و پولی کشور، تثبیت نرخ ارز و کاهش آسیب‌های وارده به بخش صنعت و بازرگانی به واسطه نوسانات ارزی در کشور؛
- اصلاح قوانین مالکیت به منظور فراهم‌سازی امکان مالکیت محدود شهروندان کشورهای همسایه؛
- انعقاد موافقت‌نامه‌های دو یا چند جانبه با کشورهای همسایه در جهت کاهش تعرفه‌های تجاری و تلاش برای ایجاد بسترهای لازم جهت اجرایی شدن تفاهم‌نامه‌هایی که در گذشته منعقد شده و به اجرا در نیامده‌اند؛
- اصلاح قوانین مربوط به تجارت و امور گمرکی به منظور تسهیل مبادلات تجاری با کشورهای همسایه، تلاش برای حذف مبادی غیرقانونی ورود و خروج کالا و سامان دادن به وضعیت بازارچه‌های مرزی؛
- اصلاح و یا توجه جدی‌تر به ارتقای استانداردهای کیفی تولید، صادرات و واردات کالا.

پی‌نوشت‌ها

[1] کریستوفر هیل،ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی،پژوهشکده مطالعات راهبردی (تهران ۱۳۸۷). ص۲٦.

[2] http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=9581

بسمه تعالی

اتاق بازرگانی و صنایع، معادن و کشاورزی

تهران

راهبرد سیاست خارجی

برای ارتقای جایگاه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

در شرایط جدید بین‌المللی

(خلاصه اجرایی)

تیر ۱۳۹۲

طرح مسئله

از زمان تشکیل دولت‌های مدرن بخش عمده‌ای از وظایف آنها بهره‌گیری از شرایط، ظرفیت‌ها و امکانات موجود در خارج از مرزها برای بهبود شرایط اقتصادی داخلی بوده است. دولت‌ها این وظیفه را از طریق تسهیل روابط تجاری، تأمین مواد اولیه مورد نیاز برای فعالیت صنایع داخلی، انتقال تکنولوژی و سرمایه، تشکیل اتحادیه‌ها و سازمان‌های همکاری و مجموعه وسیعی از اقدامات دیگر انجام می‌دهند. به دلیل فرصت‌ها و امکانات نهفته در تعاملات خارجی، دولت‌ها همچنین از این ابزار برای تأثیرگذاری – مثبت یا منفی- بر دولت‌های دیگر استفاده می‌کنند. نابرابری‌های اقتصادی در سطح بین‌المللی موجب شده است که کشورهای دارای قدرت اقتصادی برتر از توانمندی‌های اقتصادی خود برای اعمال فشار سیاسی بر دولت‌های ضعیف‌تر بهره بگیرند. به موازات گسترش وابستگی متقابل اقتصادی میان کشورها در چند دهه اخیر و همچنین افزایش اهمیت تعاملات اقتصادی خارجی در فرایند رشد و توسعه اقتصادی دولت‌ها، به ویژه در دورانی که از آن تحت عنوان جهانی‌شدن یاد می‌شود، پیوند میان جهت‌گیری‌های کلان دولت‌ها در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای از یک سو و روند و سرعت رشد و توسعه اقتصادی آنها در سطح داخلی از سوی دیگر، به طور روز افزونی افزایش پیدا کرده است.

در چنین شرایطی، جمهوری اسلامی ایران به عنوان دولت برآمده از انقلاب اسلامی، که به طور هم‌زمان دو هدف حذف سلطه خارجی و ارتقاء سطح قدرت داخلی را در جهت‌گیری‌های کلان خود مد نظر دارد، با وضعیت پیچیده و دشواری روبرو بوده است. طی سه دهه گذشته، مقابله با سلطه خارجی (ویا به عبارت دیگر پی‌گیری اهداف سیاست خارجی) عملاً فرایند ارتقاء سطح قدرت داخلی را به ویژه در حوزه اقتصادی با دشواری‌هایی مواجه ساخته است. تحمل یک جنگ هشت ساله با عراق و همچنین تحریم‌های مختلف از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون تنها بخشی از هزینه‌هایی است جمهوری اسلامی ایران به دلیل اتخاذ سیاست خارجی مستقلانه ناگزیر به پرداخت آنها بوده است.

در سال‌های اخیر به دو دلیل مشخص یعنی تلاش برای پی‌گیری برنامه هسته‌ای از یک سو و اتخاذ یک سیاست خارجی تهاجمی از سوی دولت‌های نهم و دهم از سوی دیگر، موجب شده است که فشارها بر جمهوری اسلامی تشدید شده و حجم گسترده‌ای از تحریم‌های بر مردم ایران تحمیل شود.

کاهش شدید حجم مبادلات تجاری ایران به ویژه کاهش صدور نفت و محدودیت در صادرات غیر نفتی، کاهش حجم سرمایه‌گذاری خارجی در ایران و در مقابل فرار سرمایه از ایران، موجب شده است که رشد اقتصادی ایران پس از آنکه در سال ۲۰۱۱ به ۲ درصد رسید، در سالجاری روند منفی پیدا کرده و به منفی ۰/۹ برسد. این در حالی است که طبق سند چشم‌انداز بیست ساله، به عنوان مهمترین سند راهبردی کشور که اهداف قابل دسترس و همچنین جهت‌گیری‌های عمده اقتصادی و سیاست خارجی کشور را تعیین کرده است، جمهوری اسلامی ایران تا سال ۱۴۰۴ باید از نظر اقتصادی و تکنولوژی در جایگاه اول منطقه‌ای قرار داشته باشد.

همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، چگونگی تعامل با کشورهای دیگر یکی از عوامل تعیین‌کننده در روند رشد اقتصادی کشورها در عصر جهانی‌شدن به شمار می‌آید. بر این اساس، در سند چشم‌انداز بیست ساله نیز بر ضرورت تعامل سازنده با کشورهای جهان به منظور تأمین و ایجاد زمینه‌های لازم برای رسیدن به جایگاه برتر منطقه‌ای تأکید شده است.

در این شرایط، با توجه به جایگاه اقتصادی که سایر کشورها خصوصاً همسایگان ایران در اقتصاد جهانی پیدا کرده‌اند، لازم است که به روابط خارجی به عنوان یکی از اصلی‌ترین پارامترهایی که تأثیر مستقیم در توسعه اقتصادی کشور و سرنوشت آحاد مردم دارد توجه گردد.

در این شرایط یک پرسش مهم این است که؛

چگونه می‌توان با حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی، در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای سیاست‌هایی را اتخاذ کرد که فشارهای موجود را کاهش داده و مسیر توسعه اقتصادی را هموار کند؟

مطابق با اسناد بالا دستی سیاست خارجی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران ارتقای سطح قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران در ابعاد اقتصادی و سیاسی هم به منظور تأمین و تضمین زندگی شایسته و عزتمند برای مردم ایران و هم به منظور ایفای نقش مؤثر در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، همواره به عنوان یکی از مهمترین اهداف واولویت‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. فرض ما بر این است که در جهان متکثر کنونی، با توجه به ظرفیت‌ها و توانمندی‌های جمهوری اسلامی ایران، رسیدن به این اهداف نه تنها امکان‌پذیر، بلکه ضروری است. اتخاذ یک سیاست خارجی فعال و در عین‌حال همکاری‌جویانه بر مبنای مفهوم تعامل سازنده می‌تواند تضمین کننده تحقق اهداف مذکور باشد. علاوه بر این فرض ما بر این است که جمهوری اسلامی ایران به دلیل برخورداری از ظرفیت‌های گسترده اقتصادی و همچنین قرار گرفتن در نقطه پیوند مناطق مختلف از شرایط، موقعیت و توانمندی‌هایی برخوردار است که در صورت اتخاذ سیاست خارجی فعالانه و حساب شده قادر خواهد بود بسیاری از مشکلات و موانع خارجی موجود بر سر راه فرایند توسعه اقتصادی کشور را برطرف نماید.

محورهای اصلی

به منظور پاسخ به پرسش اصلی مطرح شده و برخی پرسش‌های فرعی دیگر، طرح تحقیقاتی «**راهبرد سیاست خارجی برای ارتقای جایگاه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در شرایط جدید بین‌المللی**» در هشت فصل و یک نتیجه‌گیری به بررسی ابعاد مختلف موضوع پرداخته است. فصول هشت‌گانه کتاب در واقع به دو بخش تقسیم می‌شوند. بخش نخست به بررسی نظری موضوع و همچنین تحلیل تجربه‌های تاریخی موجود در این زمینه می‌پردازد و در بخش دوم وضعیت جمهوری ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

در نخستین فصل طرح تحقیقاتی تحت عنوان **تبیین نظری رابطهٔ سیاست خارجی و توسعهٔ اقتصادی در جهان جدید**، این موضوع مورد تأکید قرار گرفته است که در جهان جدید توسعه‌گرایی در چهارچوب رویه‌ها و الزامات اقتصاد جهانی به وجه غالب جهت‌گیری کلان اکثر کشورها تبدیل شده است. کمتر کشوری را می‌توان یافت که در صدد دستیابی به مرتبهٔ توسعه یافتگی و یا تثبیت جایگاه توسعه

یافتهٔ خود در ساختار اقتصاد جهانی نباشد. در واقع، کشورها برای حفظ مشروعیت و تداوم بقای خود چاره‌ای جز ورود به فرآیند توسعه با رویکردی جهانی ندارند. برای تحقق این هدف، ایجاد سیکلی تعاملی و هم‌افزا میان "اقتصاد جهانی"، "توسعهٔ ملی" و "سیاست خارجی" ضروری است. جهت تبیین نظری رابطهٔ مزبور ابتدا حوزه‌های پیوند نظری توسعهٔ اقتصادی و سیاست خارجی که شامل حوزه‌های "قدرت"، "امنیت"، "مجموعه سازی" و "فرصت سازی" می‌شوند، مورد بررسی قرار گرفته است. چهار حوزهٔ فوق، نقاط و محورهایی هستند که نشان می‌دهند توسعهٔ ملی و سیاست خارجی در کجا و چگونه با هم پیوند خورده و رابطهٔ متقابل بر قرار می‌کنند. در ادامه، جریان اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از دوران جنگ سرد مورد بررسی قرار گرفته است، چرا که سیکل "جهانی‌شدن ↔ توسعه ↔ سیاست خارجی" بر بستر این نظام نوین اقتصادی حرکت تعاملی و هم‌افزای خود را انجام می‌دهد. در این راستا به ویژه تحولات ناشی از فروپاشی نظام دو قطبی و تأثیرات آن بر وابستگی متقابل اقتصادی در سطح جهانی و حاکمیت نئولیبرالیسم و اصول بازار آزاد به عنوان واقعیت موجود (و نه مطلوب) جهانی مد نظر قرار می‌گیرند. به این طریق فضا یا محیط کلی اقتصادی بین‌المللی که کشورها قرار است اهداف توسعه‌ای خود را در چهارچوب آن دنبال کنند تشریح شده است و در وهلهٔ بعد روندهایی که توسعه‌گرایی را به وجه غالب نظام بین‌الملل تبدیل نموده‌اند بررسی شده‌اند.

نکتهٔ حائز اهمیت در این میان آن است که آنچه حرکت و چرخش این سیکلِ هم‌افزا را ممکن و تسهیل می‌کند، سیاست خارجی مبتنی بر رویکرد توسعه‌محور است که امکان تعامل سازنده میان دو طرف این رابطهٔ دوسویه را فراهم کرده و از این طریق، تعاملی پویا در حرکت و چرخش سیکلِ توسعه↔ جهانی‌شدن ایجاد می‌کند. پیش شرط تحقق سیکل مزبور، تبدیل شدن توسعهٔ برون‌گرا به پارادایم حاکم بر ذهن و عملکرد شهروندان و دولتمردان است. البته تحقق این امر خود نیازمند یک انتخاب تاریخی و سرنوشت‌ساز برای رها شدن و بریدن از ذهنیت امنیت محور با تمامی دغدغه‌های سیاسی، امنیتی و نظامی آن و ورود به فضای توسعه محور و جهان آینده با پذیرش تمامی الزامات و دشواری‌های آن جهت توسعه، رفاه، پیشرفت و محوریت اقتصاد به‌عنوان مبنای نوین مشروعیت و امنیت است.

در فصل دوم تحت عنوان **راهبردهای توسعه اقتصادی در شرایط جدید بین‌المللی**، ابتدا الزامات و ضرورت تقویت رویکردهای توسعه‌ای در مناسبات خارجی تبیین شده و سپس رویکردهای توسعه‌گرا در مناسبات خارجی تشریح شده است.

تأمل در روندهای توسعه‌ای اخیر بیانگر این است که توسعه، پدیده‌ای صرفا داخلی یا بین‌المللی نیست. در واقع تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که قرار گرفتن در مدار توسعه مستلزم فراهم شدن همزمان بسترهای داخلی و خارجی است. بر این اساس بسترهای واقعی توسعه باید در بطن ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع ایجاد شود. شکل‌گیری بسترهای داخلی توسعه بستگی به ظرفیت‌ها و کیفیت تعاملات درون سیستمی جوامع دارد. ظرفیت‌های توسعه‌ای هر جامعه به موقعیت ژئوپولتیکی و همچنین میزان برخورداری از منابع و امکانات طبیعی و معدنی باز می‌گردد. به هر میزان که کشورها از منابع طبیعی و معدنی استراتژیک و پراستفاده بیشتری برخوردار باشند به همان میزان نیز ظرفیت‌های توسعه‌ای آنها بیشتر است. در این میان نباید از ظرفیت‌های ساختار اجتماعی و ساختار سیاسی در فرایند توسعه غافل ماند چرا که در واقع بسترهای توسعه در درون نهادهای اجتماعی، نهادینه می‌شود. از سوی دیگر متغیری که تضمین‌کننده موفقیت روندهای توسعه‌ای می‌باشد، ساختار سیاسی است. بدون بهره‌مندی از مدیران و رهبران توسعه‌گرا، کاروان توسعه کشورها به مقصد نمی‌رسد.

از سوی دیگر، لازمه فعال شدن ظرفیت‌های داخلی توسعه اقتصادی، بهره‌گیری از فرصت‌ها و ظرفیت‌های بین‌المللی و تطبیق با استانداردها و معیارهای بین‌المللی است. در این راستا، رویکردهای مختلفی در مناسبات خارجی متناسب با الزامات بین‌المللی قابل توجه است که بعضاً توسط دولت‌های نوظهور اقتصادی تجربه شده یا درحال تجربه است. بهره‌گیری از استراتژی رقابت و همکاری، دیپلماسی اقتصادی، منطقه‌گرایی، تقویت نقش بخش خصوصی در مناسبات خارجی، تعامل فعال با سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی بین‌المللی، حضور در بازارهای مالی و پولی بین‌المللی، مشارکت در موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد و بهره‌برداری از ظرفیت‌های ژئوپولتیک از جمله ابزارها و رویکردهایی است که توسط دولت‌های مختلف در این زمینه به کار گرفته می‌شود.

فصل سوم تحت عنوان **چشم‌انداز تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی**، معطوف به واکاوی روندها و ارائه تصویر از جهانی که در حال سر براوردن است می‌باشد. روندهای کلیدی شکل دهنده به جهان جدید را می‌توان ذیل عنوان کلی "انتقال قدرت" مورد بحث و بررسی قرار داد. بر این اساس در مبحث تغییر در توزیع قدرت مادی ابتدا به موضوع خیزش کشورهای در حال توسعه به عنوان کلیدی‌ترین بعد روند انتقال قدرت در نظم بین‌المللی موجود اشاره شده است. خیزش بخش مهمی از کشورهای در حال توسعه، بویژه قدرت‌هایی چون چین، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و روسیه(گروه موسوم به بریکس) و گمانه‌زنی راجع به تاثیرات آنان بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل یکی از موضوعات اساسی مورد بحث در محافل فکری کشورهای مختلف در سالیان اخیر بوده است. نکته پر اهمیت آنکه خیزش بخشی از کشورهای در حال توسعه در این عرصه با روند کاهش قابلیت‌های اقتصادی و تجاری جهان توسعه یافته، بویژه پس از بحران مالی اخیر به نوعی توأمان شده است. یکی از بحث‌های جدی‌ای که اکنون در محافل فکری و نظریه‌پردازی جریان دارد، تغییر مرکز ثقل قدرت و ثروت از آتلانتیک به پاسیفیک است.

رشد سریع آسیا در مؤلفه‌های مختلف اقتصادی و تجاری، انتقال مرکز ثقل ثروت بین‌المللی به این قاره را به امری محتمل تبدیل کرده است. در میان کشورهای این قاره، چین و هند بسیار بیش از سایرین از قابلیت دارند.

ظهورطبقه متوسط جدید یکی دیگر از روندهای کلیدی شکل دهنده به جهان جدید است که به نوعی تغییر در ابعاد مادی قدرت را نشانی می‌دهد. این طبقه می‌تواند روند تقاضا در اقتصاد جهانی را دگرگون کند و بازارهای بزرگ را از جهان توسعه یافته به جهان در حال توسعه تغییر دهد.

خیزش کشورهای در حال توسعه در محیط پیرامونی ایران نیز امری دیگری است برای جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت است. کشورهای در حال توسعه در محیط همسایگی ایران عمدتا در ترکیه و شورای همکاری خلیج فارس تجلی یافته است.

علاوه بر تغییر در توزیع قدرت تغییر در توزیع هنجارها نیز از ویژگی‌های جهان پیش‌رو است. این روند که از آن به اجماع پساواشنگتنی تعبیر می‌شود شامل نقدهایی است که برخی اقتصاددانان به مفاهیم مسلط توسعه در دوران جدید وارد کرده‌اند.

در فصل چهارم الگوی توسعه اقتصادی در سه کشور چین، ترکیه و مالزی به عنوان نمونه‌های موفق در این زمینه مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در فصل پنجم تحت عنوان **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسئله توسعه اقتصادی** با مفروض قرار دادن این مسئله که جمهوری اسلامی ایران از قاعده کلی ضرورت پیوند میان سیاست خارجی و توسعه اقتصادی مستثنی نیست، ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، رابطه سیاست خارجی و توسعه در اسناد بالادستی و عملکرد سیاست خارجی در سال‌های اخیر مورد ارزیابی قرار گرفته است.

در مبحث ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران سه مسئله اساسی یعنی الگوهای دوستی و دشمنی در سیاست خارجی ایران، مسئله صدور انقلاب، و مسئله استقلال مورد بررسی قرار گرفته و در پایان به ابعادی از نوع نگرش امام خمینی(ره) به مسئله سیاست خارجی اشاره شده است.

در مبحث سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و مسئله توسعه، سیاست خارجی در قلمرو قانون اساسی و همچنین سیاست خارجی ج.ا.ا در چارچوب سند چشم‌انداز از منظر نوع نگاهی که توسعه دارند مورد بررسی قرار گرفته‌اند. اگرچه رویکرد سند چشم‌انداز تعیین مسیر برای پیشرفت و توسعه اقتصادی کشور است، اما این موضوع که توسعه پایدار بدون داشتن یک سیاست خارجی منسجم و فعالانه امکان‌پذیر نخواهد بود، از نظر تدوین کنندگان سند به دور نمانده است. در واقع، سند چشم‌انداز بیست ساله درصدد دستیابی به توسعه ملی پایدار در یک افق بلندمدت و در تعامل با نظام بین‌المللی است.

بی‌گمان انتخاب مفهوم تعامل سازنده در سند چشم‌انداز چهارچوب رفتاری و گفتاری ویژه‌ای در جهت ساختن منافع و اهداف ملی، فراروی کشور قرار می‌دهد. این مسئله به معنای آن نیست که در روابط

بین‌الملل معاصر تقابل و رویارویی دیگر جایی ندارد، بلکه به این معناست که در شرایط امروز جهان حتی اختلافات و چالش‌های عمده نیز دلیل قانع کننده‌ای برای خروج از مسیر تعامل نیست.

تبیین سیاست خارجی ج.ا.ا در بستر برنامه‌های توسعه نیز یکی دیگر از عرصه‌هایی است که می‌توان از طریق آن ضرورت بهره‌گیری از سیاست خارجی به منظور توسعه اقتصادی در اسناد بالادستی جمهوری اسلامی ایران را توضیح داد.

در مبحث ارزیابی سیاست خارجی ایران در دولت نهم و دهم، ابعاد و ویژگی‌های سیاست خارجی دولت نهم و دهم، مواضع و عملکرد و همچنین پیامدها و نتایج آن مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل ششم **وضعیت تعاملات اقتصادی خارجی جمهوری اسلامی ایران در پایان دولت دهم** بحث و بررسی شده است. در بخش اول این فصل به استخراج رویکردهای حاکم بر روابط اقتصادی خارجی دولت نهم و دهم پرداخته شده و اینکه چرخش روابط اقتصادی کشور و تعریف شرکای اقتصادی جدید چه اهدافی را دنبال می‌کرده است و اینکه این بازتعریف و بعضاً جایگزینی این شرکا به لحاظ اقتصادی نیز برای کشور چه پیامدهایی داشته است مورد بررسی قرار گرفته است.

در ادامه، تحولات اقتصادی کشور در عرصه جهانی با توجه به رویکردهای بالا و همچنین سیر تحول روابط تجاری و سرمایه‌ای ایران در هشت سال گذشته و اثر روابط سیاسی کشور بر جایگاه رقابتی اقتصاد ایران در منطقه و جهان مورد ارزیابی قرار گرفته است. این امر نیز که در سال‌های پایانی شرایط اقتصاد خارجی کشور، تحت تاثیر تنش‌های سیاسی دستخوش چه آسیب‌هایی شد نیز مورد بررسی قرار گرفته است. مهم‌ترین جنبه مورد بررسی در این بخش ارزیابی میزان تغییر در ریسک‌پذیری کشور و افزایش یا کاهش میزان ریسک سرمایه‌گذاری و تجارت در کشور، امنیت و ثبات سرمایه در کشور، ثبات قوانین حاکم بر روابط تجاری کشور و.... است. در پایان با توجه به این عناصر میزان موفقیت رویکردها با توجه به شرایط اقتصادی حاکم بر کشور مورد ارزیابی قرار گرفته است.

بررسی‌های اقتصادی فوق نشان می‌دهد که در کنار ناکامی رویکردهای دولت دهم در دستیابی به اهداف سیاسی مورد نظر از طریق بسط روابط تجاری، پیوندهای تجاری و اقتصادی کشور هم در چند سال اخیر به شدت تحت تاثیر شرایط ویژه سیاسی کشور قرار گرفته است. رویکرد دولت نهم و دهم در عرصه سیاست خارجی به افزایش تنش‌های غرب با ایران بر سر مسئله هسته‌ای منجر گردید. امری که به مرور باعث شد روابط اقتصادی کشور با غرب دستخوش تحول گشته و به مرور کاهش یابد. در عین حال دولت دهم سعی کرد برای کاهش هزینه‌های ناشی از این تغییر رویکرد، روابط تجاری خود را با کشورهای آسیایی و امریکای لاتین بسط دهد که این تغییر رویکرد منافع سیاسی مورد نظر را تأمین نکرد.

در مورد منافع اقتصادی با توجه به این امر که کشورهای آسیایی از ظرفیت‌های تکنیکی لازم برای تأمین نیازهای اقتصادی کشور برخوردار نیستند و در عین حال با اعمال فشارهای بین‌المللی، پیوندهای اقتصادی خود را قطع می‌نمایند، کشور به مرور با افول تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی روبرو شد و به تبع آن شرایط اقتصادی کشور نیز تحت تاثیر قرار گرفت. در کنار اتخاذ رویکردهای این‌چنینی اتخاذ تصمیمات شتاب‌زده اقتصادی اعم از دخالت دولت در نرخ بهره‌های بانکی (که به صورت نشانه عدم ثبات سود سرمایه در کشور بروز کرد)، اتخاذ سیاست‌هایی که منجر به افزایش نقدینگی در کشور شد، اتخاذ سیاست‌هایی که منجر به تزلزل ذخایر ارزی کشور گردید و... باعث انزوای اقتصادی و هر چه آسیب‌پذیرتر شدن اقتصاد کشور در مقابل فشارهای خارجی گردید.

با اعمال تحریم‌های بین‌المللی بر کشور و افزایش فشارهای بین‌المللی نه تنها انزوای اقتصادی ایران افزایش یافت بلکه آزادی اقتصادی کاهش و فساد سازمان یافته نیزافزایش یافت. شرایط کنونی کشور به لحاظ اقتصادی به هیچ عنوان رضایت‌بخش نمی‌باشد و در آینده پیش رو نیز رویکردهای حاضر نمی‌تواند ایران را از بحران‌های اقتصادی که درگیر آن است و به مرور هم افزایش می‌یابد رهایی بخشد.

با توجه به اهمیت موضوع تحریم‌های اقتصادی در فصل هفتم تحت عنوان **تحریم‌ها و موانع گسترش تعاملات اقتصادی خارجی** به این مسئله پرداخته شده است. در این فصل ضمن مروری تحلیلی بر

تحریم‌های یک‌جانبه و چند جانبه موجود، پیامد این تحریم‌ها بر اقتصاد کشور مورد ارزیابی قرار گرفته است. پیامدهایی که در صورت نپرداختن کامل و دقیق به آن می‌تواند نتایج ناگواری را برای کشور به بارآورد. مهمترین نتایجی که در این زمینه می‌توان به آن اشاره کرد تغییرجهت عقربه زمان به نفع غرب، تبدیل شدن آمریکا به قدرتمندترین عنصر در روابط خارجی ایران، زمین گیر شدن اقتصاد وصنعت ایران، افزایش مشکلات اجتماعی، انتقال چالش به حوزه‌های مدیریتی نظام، گسترش و نهایتاً تحکیم و تقویت فشارها درحوزه بین‌المللی است. دراین راستا، مسئله‌ای که باید بدان توجه داشت آن است که به دلیل "فشارهای برآمده از وضعیت کاهنده اقتصاد ملی"، بیم آن می‌رود که فضای منطقه‌ای و بین‌المللی برای ایران از این هم تنگ‌تر گردد. چراکه باید توجه داشت که تطویل اقدامات و مذاکرات، احتمالا نه تنها نمی‌تواند حاصلی داشته باشد بلکه سبب از بین رفتن زمینه‌های ترمیم احتمالی وضعیت کاهنده موجود دراقتصاد خواهد شد.

در فصل هشتم نهایتاً **راهبرد سیاست خارجی برای ارتقای موقعیت اقتصادی جمهوری اسلامی ایران** تدوین شده است. در این فصل، با توجه به مجموعه موضوعاتی که در فصول پیش مورد بررسی قرار گرفت، تلاش شده است تا راهبردهایی برای خروج از وضع موجود و بازسازی موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران ارائه شود. مفروض این است که مشکلات موجود سیاست خارجی الزاماً اجتناب‌ناپذیر نیستند و با فرض حفظ اصول می‌توان از میزان و شدت آن کاست و در عین حال فرصت‌های تازه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد کرد. بر این اساس، در این فصل ابعاد «**سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه**» با هدف ارتقای موقعیت اقتصادی ایران توضیح داده شده است.

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه؛ ابعاد و ویژگی‌ها

اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که در اسناد بالادستی مورد تأکید قرار گرفته‌اند، نه تنها سیاست‌گذاران خارجی را به اتخاذ گونه خاصی از سیاست خارجی ملزم نمی‌کند، بلکه بر خلاف بسیاری

از سوء تعبیرها، به دلیل بهره‌گیری از مفاهیم کلان و غیر ایدئولوژیک، از قابلیت فراوانی برای انطباق با شرایط مختلف زمانی برخوردار است. اصل ۱۵۳ قانون اساسی به عنوان مهمترین اصل مربوط به سیاست خارجی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را «بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیر محارب» تعریف می‌کند. این مفاهیم همان‌گونه که پیداست بیشتر اصول راهنما هستند و مسیرهای کلان را نشان می‌دهند. بنابر این، با تأکید بر حفظ اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی - که در قانون اساسی و سایر اسناد بر آنها تأکید شده است-، می‌توان به گزینه‌هایی اندیشید که فضای عملیاتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در شرایط موجود توسعه ببخشد.

علاوه بر این، سیاست خارجی یکی از حوزه‌هایی است که نیاز به انعطاف‌پذیری زیادی دارد، اما باید میان انعطاف‌پذیری منفعلانه و ابتکار عمل خلاقانه تفاوت قائل شد. انعطاف‌پذیری الزاماً به معنای انفعال، وادادگی و پذیرش نظر دیگران نیست، بلکه می‌تواند فعالانه و از موضع ابتکار عمل صورت گیرد.

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه در نوع رویکرد به جهان، استراتژی عملیاتی، راهکارها و پیامدهای احتمالی از سیاست خارجی تقابلی (از یکسو) و سیاست خارجی تعامل‌گرای منفعلانه (از سوی دیگر) قابل تفکیک است. جدول زیر مقایسه این سه نوع را نشان می‌دهد.

نوع سیاست خارجی	رویکرد به جهان	استراتژی	راهکارها	پیامدهای احتمالی
تعامل‌گرای فعالانه	فرصت/تهدید	رقابت/ همکاری	متکثر/ چندسویه	تعامل مؤثر
تقابلی	تهدید	تهاجم	محدود	رویارویی
تعامل‌گرای منفعلانه	فرصت	همکاری	محدود	وابستگی

اصول کلی سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه شامل موارد زیر می‌شود:

- فرصت محوری به جای تهدید محوری:

- آرمانگرایی واقع‌بینانه
- توسعه محوری
- اعتدال‌گرایی و متوازن‌سازی اهداف

راهبردهایی که در چارچوب این سیاست دنبال می‌شود نیز شامل سه راهبرد رقابت / همکاری، چند جانبه‌گرایی و ژئوپلتیک‌گرایی می‌شود.

الزامات سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه

محقق ساختن یک برنامه عمل مشخص در هر حوزه‌ای نیازمند برخی زمینه‌سازی‌هاست. از این نظر، تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران و پی‌گیری سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه مستلزم تحقق مجموعه‌ای از مقدمات و ضرورت‌های داخلی و خارجی است. مهمترین این الزامات شامل موارد زیر می‌شوند:

- تلاش برای بهبود تصویر امنیتی کشور
- تلاش برای ثبات‌سازی منطقه‌ای
- تلاش برای مجموعه‌سازی
- تلاش در جهت افزایش توان رقابتی کشور

سیاست‌ها و راهکارها

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه به طور مشخص چهار راه‌کار عملیاتی زیر را برای تغییر شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران پیشنهادمی‌کند:

- تلاش در جهت جلوگیری از افزایش تنش با قدرت‌های غربی
- تداوم همکاری متوازن با قدرت‌های شرقی
- ایفای نقش فعالانه در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی

- اتخاذ سیاست منطقه‌ای فعالانه

الزامات داخلی تغییر شرایط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

تغییر روابط یا بازسازی روابط منطقه‌ای ایران از یک موضع فعالانه و خلاقانه، از یک سو مستلزم تغییر در برخی رویکردها، نگرش‌ها و رویه‌های جاری در دو حوزه اقتصاد ملی و سیاست خارجی و از سوی دیگر نیازمند داشتن برنامه‌ای واقع‌گرایانه و عملیاتی و همچنین تدوین قوانین و مقرارت لازم در این زمینه می‌باشد. در این سه سطح موارد زیر توصیه می‌شود:

۱. در حوزه رویکردها

۱-۱- اولویت دادن به همسایگان در سیاست خارجی

۱-۲- اصلاح رویکرد اقتصادی به همسایگان

۱-۳- موقعیت جغرافیایی به عنوان محور اقتصاد ملی

۱-۴- توجه به بخش خصوصی در تعاملات اقتصادی خارجی

۲. در حوزه راه‌کارهای عملیاتی

سیاست گسترش تعاملات اقتصادی منطقه‌ای به طور مشخص باید تمرکز خود را بر چهار محور زیر قرار دهد:

۲-۱- بهره‌گیری از موقعیت ترانزیتی

۲-۲- بهره‌گیری از موقعیت گردشگری

۲-۳- بهره‌گیری از موقعیت کشاورزی

۲-۴- اصلاح سیاست‌ها ، قوانین و مقررات

نتیجه‌گیری

وقوع برخی اشتباهات استراتژیک در حوزه سیاست خارجی در سال‌های اخیر همچون خود محوری در مدیریت کلان کشور و عدم توجه به نظرات و دیدگاه‌های کارشناسان و صاحب‌نظران و مهمتر از همه اتخاذ یک سیاست خارجی غیر مسئولانه، شعاری و تنش‌زا، عملاً مسیر پیشرفت و توسعه کشور را با چالش‌های اساسی مواجه ساخته است. در حوزه سیاست خارجی، همان‌گونه که در فصل پنجم مفصلاً به آن پرداخته شده است، بحران‌آفرینی‌های غیر ضروری و بدون هدف، رفتارها و اظهارات متوهمانه و دون شأن ملت ایران، عدم انسجام در سیاست‌ها، بی‌ثباتی در مواضع و فقدان یک استراتژی مشخص، موجب فرو کاسته شدن منافع ملی به دیدگاه‌های شخصی و سلیقه‌ای رئیس جمهور و پی‌گیری اهداف سیاست خارجی کشور بر مبنای سیاست سعی و خطا گردید. تخریب روابط ایران با بسیاری از کشورهای جهان؛ هدر رفتن بخش مهمی از انرژی و توانمندی دیپلماتیک ایران برای موضوعات کلان و آرمانی که هیچ نتیجه‌ای برای سیاست خارجی به همراه نداشته است؛ تقلیل روابط خارجی ایران به روابط با کشورهایی که نمی‌توانند در تقویت جایگاه استراتژیک ایران در سطح بین‌المللی نقش مهمی ایفا کنند؛ کاهش سطح تأثیرگذاری ایران بر شکل‌گیری روندها و رژیم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی؛ امنیتی شدن چهره جمهوری اسلامی ایران در عرصه جهانی؛ کاهش قدرت بازیگری ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی؛ منفی شدن تصویر ایران در افکار عمومی اکثر کشورها؛ و نهایتاً تشدید تحریم‌های اقتصادی و ایجاد محدودیت‌های شدید در روابط اقتصادی و بانکی با سایر کشورهای جهان از دیگر نتایجی است که سیاست خارجی دولت نهم و دهم بر کشور تحمیل کرده است.

در حوزه روابط اقتصادی خارجی، تغییر جهت اقتصاد ایران به سمت شرق و جهش قابل ملاحظه و معنادار حجم روابط اقتصادی ایران و چین در یک دهه اخیر، موجب عدم توازن در تعاملات تجاری ایران گردیده و کشور را از این لحاظ در معرض آسیب‌پذیری زیادی قرار داده است. بخشی از این مسئله و همچنین کاهش سطح سرمایه‌گذاری خارجی در کشور، ناشی از گسترش دامنه تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران است. پیامدهای منفی گسترش تحریم‌ها نه تنها شرایط موجود اقتصاد کشور را تحت تأثیر قرار داده

است، بلکه به گونه‌ای تصاعدی روند رشد اقتصادی در آینده را نیز متأثر می‌سازد. کاهش سطح سرمایه‌گذاری خارجی به ویژه در بخش انرژی با توجه به سرعت رشد رقبای منطقه‌ای ایران، می‌تواند موجب خارج شدن ایران از گردونه رقابت در این زمینه بشود. بر اساس پیش‌بینی منابع بین‌المللی، رشد تولید نفت در ایران بین سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۲ با افزایش معادل ۱/۶ درصد به ۳/۹ میلیون بشکه در روز خواهد رسید که این مسئله به معنای آن است که بخش نفت تأثیر مستقیم اندکی در رشد تولید ناخالص داخلی طی ۱۰ سال آینده خواهد داشت.[۱] تحریم‌های اقتصادی همچنین موجب تضعیف هرچه بیشتر بخش خصوصی و گسترش شکاف تکنولوژیک میان جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورهای توسعه یافته شده است.

در مجموع، ارزیابی موقعیت و شرایط جمهوری اسلامی ایران در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بر اساس مباحثی که در فصول پنجم، ششم و هفتم طرح پژوهشی حاضر به آنها اشاره شده است، نه تنها چشم‌انداز امیدوار کننده‌ای را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه این شرایط حاکی از آن است که تهدیدها و فشارها به شکل افسار گسیخته و بدون هرگونه مانع جدی‌ای در حال افزایش است. تردیدی نیست که جمهوری اسلامی ایران در طول عمر کوتاه خود به دلیل پافشاری بر آرمان‌ها و عقاید بر حق خود و دفاع از استقلال و ارزش‌های ملت بزرگ ایران همواره آماج فشارها و تهدیدهای مختلف از سوی قدرت‌های استکباری بوده است، اما این نکته نیز قابل کتمان نیست که تمامی هزینه‌های پرداخت شده در سطح بین‌المللی الزاماً غیر قابل اجتناب و گریز ناپذیر نبوده‌اند. مسئله نگران کننده این است که در سال‌های اخیر، به رغم افزایش قدرت ایران در هر دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، و مهمتر از آن، بروز تغییرات مثبت در سطح جهانی (مانند بیداری مسلمان در نقاط مختلف و افزایش امکان بازیگری کشورهای مستقل در سطح بین‌المللی و بسیاری از فرصت‌های دیگر)، جمهوری اسلامی ایران در شرایطی قرار گرفته است که عملاً به جای بهره‌گیری از فرصت‌ها و چیدن میوه‌های مقاومت خویش، باید نگران مقابله با تهدیدهایی باشد که نه تنها معیشت روزمره مردم را سخت و

[۱] Iran Business Forecast Report Q۲ ۲۰۱۳, published by Business Monitor International Ltd,۲۰۱۳.

دشوار ساخته، بلکه کشور را در آستانه ورود به یک برخورد نظامی دیگر نموده است. همان‌گونه که گفته شد، در این مسئله تردیدی وجود ندارد که بخش عمده‌ای از این هزینه‌ها و دشواری‌ها نتیجه ایستادگی ملت ایران بر حقوق حقه خویش بوده و به عبارتی گریزی از آنها نیست، اما بسیاری از دلسوزان انقلاب بر این باور هستند که اگر برخی از سوءتدبیرها، خطاهای مهلک و نادیده گرفتن فرصت‌ها نبود، امروز جمهوری اسلامی ایران در شرایط مساعدتری قرار داشت. حتی اگر شرایط موجود را شرایط چندان نگران کننده‌ای ندانیم و یا دستاوردهای جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی را بیش از هزینه‌های آن تلقی کنیم، بازهم حساسیت موقعیت کنونی کشور ما را ملزم می‌سازد که تنها از منظری خوش‌بینانه به شرایط موجود نگاه نکنیم. تشدید روز افزون تحریم‌های اقتصادی که عملاً اقتصاد داخلی را با مشکلات فراوانی مواجه ساخته است، ما را ملزم می‌کند که ضمن ارزیابی واقع‌بینانه از وضع موجود، تمامی گزینه‌ها و راه‌حل‌های احتمالی برای برون‌رفت از این وضعیت را مورد بررسی قرار دهیم.

بر این اساس، با توجه به شرایط تحریم‌های اقتصادی جمهوری اسلامی ایران ناگزیر به اتخاذ مجموعه‌ای از سیاست‌ها و تصمیم‌سازی‌های جدید در حوزه سیاست خارجی و اقتصادی است. بدیهی است که راه تحقق اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله، بستن درها، خود انزوایی و قرار گرفتن در فضای تقابل، تهدید و تشدید تنش با نظام بین‌الملل و کشورهای منطقه نیست. در این شرایط، اتخاذ سیاست خارجی توسعه‌گرا و تعاملی به ویژه در روابط با کشورهای همسایه و فاصله گرفتن از فضای امنیتی در این حوزه و همچنین ایجاد تحول در ساختار اقتصادی کشور می‌تواند ما را در خروج از وضعیت کنونی و تحقق اهداف توسعه کشور یاری نماید. اگرچه جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر بنا به دلایل مختلف به لحاظ همکاری‌های اقتصادی خارجی شرایط مطلوبی را طی نمی‌کند، اما با همدلی، همراهی و تلاش مضاعف تمامی نیروهای موجود می‌توان این شرایط را به یک فرصت تاریخی برای ایجاد یک تحول اقتصادی تبدیل کرد. به عبارت دیگر، می‌توان از فضای تحریم‌ها برای یک جراحی بزرگ اقتصادی استفاده لازم را برد. در این مسیر به نظر می‌رسد که دستگاه سیاست خارجی می‌تواند کمک شایان و ارزنده‌ای به فرایند تحول ساختار اقتصادی کشور بنماید. محور اصلی

این کمک بیش از هر چیز بر تغییر در شرایط منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران مبتنی است. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی ایران باید بیش از هر چیز بتواند موقعیت ژئوپلیتیک ایران را به یک فرصت برای پیشرفت اقتصادی تبدیل کند. تجربیات تاریخی در نقاط مختلف جهان نشان می‌دهد پیشرفت اقتصادی رابطه مستقیمی با احساس امنیت، ثبات و آرامش در مرزهای سیاسی دارد. انگلستان به عنوان نخستین کشوری که به فرایند صنعتی شدن وارد گردید، به نسبت سایر کشورهای اروپایی از مرزهای ایمن‌تر و آرام‌تری برخوردار بود. ژاپن نیز در شرق آسیا از موقعیتی مشابه برخوردار بود. چین و هند نیز همزمان با آغاز رشد خیره‌کننده اقتصادی خود، روابط خود را با همسایگان خود بهبود بخشیدند و رویه‌ای آشتی‌جویانه در قبال آنها اتخاذ کردند.

با عنایت به مجموعه موضوعاتی که در این طرح به آنها اشاره شده به نظر می‌رسد خروج از وضعیت موجود نیازمند توجه ویژه به سه مسئله است:

۱- مدیریت و بهره‌گیری بهینه از منابع، ظرفیت‌ها، امکانات و توانمندی‌های داخلی

جمهوری اسلامی ایران کشوری است که با توجه شرایط جغرافیای اقتصادی، سیاسی و انسانی خود از منابع و ظرفیت‌های عظیم و گسترده‌ای برخوردار است که در صورت بهره‌برداری بهینه از آنها، هدف دستیابی به توسعه پایدار دور از دسترس نخواهد بود. وجود منابع عظیم معدنی، وضعیت جغرافیایی مناسب برای کشاورزی، موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک منحصر به فرد، نیروی انسانی جوان و مستعد در کنار برخورداری از فرهنگ و تمدن تاریخی، شرایطی را برای ایران رقم زده است که کمتر کشوری در جهان با آن قابل مقایسه است. چنانچه این ظرفیت سخت‌افزاری از طریق الزامات نرم‌افزاری مناسب یعنی مدیریت بهینه و کارآمد حمایت شود، بدون تردید اهداف تعریف شده در سند چشم‌انداز بیست ساله یعنی قرار گرفتن در جایگاه نخست منطقه‌ای و الهام‌بخشی از طریق ارائه الگویی کارآمد، محقق خواهد شد. در این زمینه البته باید دو مسئله را در نظر داشت؛ اول اینکه جمهوری اسلامی ایران به لحاظ هویتی کشوری چند بعدی است و به همین دلیل یک محور مهم در مدیریت کلان کشور باید توجه و استفاده همزمان و مناسب از این ابعاد

گوناگون باشد. عقل حکم می‌کند که تمامی ابعاد هویتی ایران به طور متوازن به ویژه در تعاملات خارجی مورد بهره‌برداری قرار گیرد. اسلامی بودن، انقلابی بودن، شیعی بودن، زبان فارسی، فرهنگ و تمدن تاریخی، خاورمیانه‌ای بودن، و سایر ابعاد هویتی ایران هرکدام متضمن ظرفیت‌هایی است که استفاده بهینه و متوازن از همه آنها باید در مدیریت کلان کشور مورد توجه قرار گیرد. دومین موضوعی که در مبحث استفاده از ظرفیت‌ها و منابع موجود باید توجه قرار گیرد این است که تغییرات ماهوی سیاست بین‌الملل در فضای پس از جنگ سرد، (همان‌گونه که در فصول اول تا سوم به آنها اشاره شد) باعث تحول در تعریف منابع شده و نقش و سهم منابع را دچار تغییر کرده است و به سیال‌سازی منابع منجر شده است. این وضعیت باعث شده که هیچ کشوری به هر اندازه که از ظرفیت‌های ملی برخوردار باشد، بدون درک این موضوع و تلاش در جهت ایجاد ارتباط و اتصال معنادار میان منابع ملی و بین‌المللی، امکان پیگیری اهداف ملی خود را نداشته باشد. به بیان بهتر پیدایی نوع و نحوه اتصال میان منابع داخلی و بین‌المللی از یک سو و تلاش در جهت ایجاد هماهنگی میان این منابع، از ضروریات تأمین اهداف ملی است.

۲- مقابله با تلاش‌های دشمنان برای منزوی‌سازی ایران و پرهیز از خود انزوایی

تردیدی نیست که طی سه دهه گذشته، ایالات متحده آمریکا و برخی کشورهای غربی از تمامی ابزارها و امکانات خود برای تحت فشار گذاشتن جمهوری اسلامی ایران بهره برده‌اند. این سیاست‌ها در وهله نخست تغییر رفتار و در وهله بعد، انزوای هرچه بیشتر جمهوری اسلامی ایران در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی را هدف قرار داده‌اند. با توجه به این که اعمال فشارهای مختلف علیه جمهوری اسلامی ایران تاکنون تأثیری در رفتارهای جمهوری اسلامی ایران نداشته و به نتایج مورد نظر غرب نینجامیده است، سیاست منزوی‌سازی ایران به عنوان هدف ثانوی تحریم‌ها به شیوه‌های گوناگون از سوی مخالفان جمهوری اسلامی ایران با شدت و تأکید روزافزونی مورد توجه قرار گرفته و پی‌گیری شده است. ایجاد اختلاف با کشورهای همسایه، پیشبرد پروژه ایران‌هراسی در سطح منطقه‌ای و همچنین تهدید، تطمیع و یا تنبیه کشورهای همکاری‌کننده با ایران از جمله اقداماتی بوده که همواره به منظور منزوی‌سازی ایران در دستورکار آمریکا و متحدانش قرار داشته

است. این تلاش‌ها در حالی صورت می‌گیرد که جمهوری اسلامی ایران به دلیل جایگاه استراتژیک خود در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین برخورداری از ظرفیت‌های وسیع فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی، هیچ گاه در چهارچوب مرزهای ملی خود محصور نبوده است. در واقع از یک سو، ایران از نظر فرهنگی عملاً در طول تاریخ هویتی فراتر از مرزهای سیاسی خود داشته است و از سوی دیگر، جغرافیای ایران، خواسته یا ناخواسته، این کشور را همواره در متن حوادث و رویدادهای مهم منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داده است. موضوع نفت و جایگاه ایران در بازار تولید و توزیع جهانی انرژی نیز گواه و دلیل دیگری بر موقعیت بین‌المللی ایران است. بر این اساس، حداقل به چهار دلیل زیر جمهوری اسلامی ایران باید با هرگونه تلاشی برای انزوای اقتصادی مقابله کند:

۱) همان‌گونه که گفته شد ایران ماهیتی بین‌المللی دارد و چنانچه فعالانه از موقعیت ویژه آن بهره‌برداری نشود، به ناگزیر به انفعال کشیده خواهد شد.

۲) در سند چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران، پویایی در سیاست خارجی از طریق مفاهیمی مانند جایگاه اول منطقه‌ای، الهام‌بخشی و تعامل سازنده مورد تأکید قرار گرفته است.

۳) حرکت به سمت انزوای اقتصادی به منزله کمک به تحقق بخشیدن به اهداف دشمنان جمهوری اسلامی ایران است.

۴) انزوای اقتصادی به معنی افزایش هزینه‌های تولید، بی کیفیت شدن تولیدات داخلی به دلیل فقدان رقابت، افزایش پدیده قاچاق و از دست رفتن بازارهای صادراتی، رشد بیکاری و در نهایت کاهش سطح رشد اقتصادی خواهد بود.

۵) انزوای اقتصادی همچنین می‌تواند موجب کاهش ذخائر ارزی کشور، پایین آمدن ارزش پول ملی و محدود شدن امکان دستیابی به کالاهای ضروری مانند دارو و مواد اولیه مورد نیاز تولیدات داخلی شود.

۳- اتخاذ یک سیاست خارجی تعامل‌گرا و فعال

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه همان‌گونه در آخرین فصل این گزارش مورد بحث قرار گرفت، در مقابل دو رویکرد تقابلی و منفعلانه قرار می‌گیرد. اتخاذ رویکرد مخاصمه‌آمیز نسبت به روندها و فرآیند جهانی در شرایط موجود نه تنها منجر به تغییر و دگرگونی آنها نخواهد شد، بلکه کشوری که این‌گونه رویکردها را مدنظر قرار دهد در معادلات جهانی منزوی و یا طرد خواهد شد. در این شرایط، کشورهایی که با برخی از روندها مخالف هستند، به جای تقابل، با تعامل فعالانه تلاش می‌کنند در جهت تأثیرگذاری مناسب بر این روندها و فرآیندها امکان بیشتری را برای بهره‌برداری خود از فرصت‌های بین‌المللی فراهم سازند. تأکید سند چشم‌انداز بیست ساله بر ضرورت بهره‌گیری از استراتژی تعامل سازنده در مواجهه با سایر دولت‌های جهان مبنای سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه است. در این رویکرد فرض بر این است که اولاً صحنه بین‌المللی تنها متضمن تهدید و چالش نیست و باید با یک نگرش فرصت‌محور از ظرفیت‌های موجود در بیرون از مرزهای ملی بیشترین استفاده را برد. ثانیاً، برای کسب موفقیت در عرصه سیاست خارجی الزاماً آرمان‌ها باید با توجه به امکانات و مقدورات محیطی و ساختاری مورد توجه قرار گیرند. آرمان کشورها تنها در لباس زمان و مکان تعیّن پیدا می‌کند و هنر دیپلماسی در تلفیق مناسب این دو عنصر نهفته است. ثالثاً، در جهان جدید تحقق توسعه در واحدهای ملی از طریق تعامل سازنده با اقتصاد جهانی سهل‌تر و سریعتر می‌باشد، هر دولتی که توسعه را به عنوان یک ضرورت و یک هدف در سیاست خارجی خود پذیرفته است باید با عناصر اقتصاد جهانی تعامل سازنده و فعالی برقرار نماید. و نهایتاً اینکه اهداف سیاست خارجی نباید در عرض هم قرار گرفته و یا نقیض یکدیگر باشند. همچنان‌که، اهداف سیاست خارجی باید متناسب با ظرفیت‌ها و امکانات داخلی باشند. دولت‌هایی که تعهدات بین‌المللی فراتر از ظرفیت و توانمندی خود تعریف می‌کنند، عملاً در ادامه مسیر خود دچار مشکلات اساسی خواهند شد.

سیاست خارجی تعامل‌گرای فعالانه با تأکید بر این نکته که در جهان امروز اغلب کشورها نه یکسره دوست تلقی می‌شوند و نه یکسره دشمن، بر این اعتقاد است که رقابت و یا حتی رویارویی میان کشورها در برخی

حوزه‌ها، الزاماً راه را بر همکاری میان آنها در حوزه‌های دیگر نمی‌بندد. در این راستا آنچه مهم است، تفکیک و بهره‌گیری از انواع بازی‌های محتمل در سیاست بین‌الملل می‌باشد. در واقع، به رغم برخی شدت عمل‌ها، نظام بین‌المللی موجود از ظرفیت بالایی برای چانه‌زنی و حل و فصل مشکلات از طریق مذاکره و گفتگو برخوردار است. یک سیاست خارجی موفق الزاماً باید توانایی‌های خود را برای چانه‌زنی افزایش دهد. طبیعی است که فرهنگ چانه‌زنی در سیاست خارجی انعطاف به وجود می‌آورد و مانع به بن‌بست رسیدن موضوعات مهم و حساس می‌شود. بنابراین نباید شرایطی فراهم شود که اساساً امکان چانه‌زنی برای یک کشور در مقابل کشور یا کشورهای خاصی منتفی گردد. علاوه بر این، در شرایط جدید کشورها از طریق اقدام انفرادی موفقیت قابل توجهی در سیاست خارجی کسب نمی‌کنند و این حتی در مورد قوی‌ترین و بزرگ‌ترین قدرت‌ها نیز صادق است. آنچه که در این شرایط اهمیت دارد توانایی کشورها در همراه کردن دیگران با خود و مجموعه‌سازی است.

با توجه به مجموعه موضوعات مطرح شده ابعاد مختلف سیاست خارجی تعامل‌گرای فعال را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- اتخاذ رویکرد عینی و واقع‌بینانه نسبت به نظام بین‌الملل با توجه به روندها و فرآیندهای تأثیرگذار در آن و تعریف جایگاه ایران در این نظام.

۲- مشارکت فعال و نقش‌آفرین در فعالیت‌های بین‌المللی و هماهنگی میان راهبردهای سیاست خارجی و مقتضیات نظام بین‌الملل.

۳- همکاری با قدرت‌ها و کشورهای همسو با هدف ایجاد نظام عادلانه بین‌المللی و نفی سلطه‌جویی و یک‌جانبه‌گرایی برخی از قدرت‌ها.

۴- بهبود تصویر امنیتی جمهوری اسلامی ایران در جهان از طریق پرهیز از سیاست‌ها و اقداماتی که می‌تواند کشور را در نظام بین‌الملل به عنوان تهدید جلوه دهد.

۵- طراحی و پیشبرد اهداف روابط خارجی کشور در قالب منافع جمعی و مجموعه‌ای و گسترش ارتباطات بین‌المللی به منظور دستیابی به سطح مناسبی از همکاری.

۶- حضور و مشارکت فعال در سازمان و نهادهای سیاسی،اقتصادی و علمی منطقه‌ای و بین‌المللی جهت کسب حمایت‌های لازم به منظور بهره‌برداری از فرصت‌ها و تأمین منابع توسعه از جمله منابع اقتصادی، مالی و نیازهای علمی و فن‌آوری.

۷- اصلاح و تنظیم روابط با ایالات متحده آمریکا بر اساس احترام متقابل و منافع مشترک.

۸- تلاش برای حفظ و تداوم روابط متوازن با قدرت‌های شرقی مانند چین، روسیه و هند.

۹- ارتقاء روابط با اتحادیه اروپایی با هدف رسیدن به مشارکت راهبردی در زمینه‌های مورد علاقه دو طرف.

۱۰- برنامه‌ریزی جهت مشارکت مؤثر و ائتلاف‌سازی کارآمد در هنجارسازی‌های بین‌المللی پیرامون ابعاد گوناگون توسعه.

۱۱- تقویت سیاست تنش‌زدایی و اعتمادسازی در حوزه‌های مختلف روابط خارجی.

۱۲- مشارکت و تأثیرگذاری در حل و فصل مناقشات منطقه‌ای و بین‌المللی.

۱۳- ارتقاء سطح فعالیت و تأثیرگذاری در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای ایجاد ثبات، صلح، جلوگیری از نسل‌کشی و جرائم علیه بشریت.

۱۴- برقراری تعامل برنامه‌ریزی شده و نهادینه با مراکز دانشگاهی و تحقیق و توسعه معتبر کشورهای جهان و نهادهای بین‌المللی به منظور ارتقای ظرفیت‌های علمی و فن‌آوری و تقویت سرمایه انسانی کشور.

۱۵- مشارکت و ایفای نقش مؤثر و سازنده در شکل‌گیری ترتیبات امنیتی منطقه‌ای با کشورهای همسایه از طریق توافقات دو جانبه و چند جانبه.

۱۶- تسهیل و تقویت وابستگی متقابل بین ایران و همسایگان از طریق اتصالات زیربنایی و بلند مدت.

۱۷- فعال نمود ظرفیت‌های سازمان کنفرانس اسلامی در احیاء و حمایت از ارزش‌های اسلامی، ارتقاء جایگاه و هم‌گرایی بیشتر کشورهای اسلامی در دفاع از مسائل جهان اسلام.

۱۸- فعال نمودن و بهره‌گیری از ظرفیت‌های جنبش عدم تعهد در دفاع از استقلال و حاکمیت ملی کشورها و منافع مشترک کشورهای در حال توسعه.

۱۹- تقویت و گسترش هدفمند روابط، ایجاد و تقویت همگرایی با کشورهای مؤثر آسیایی و ایفای نقش فعال در سازمان‌ها و تشکل‌های اقتصادی و امنیتی در آسیا.

۲۰- تقویت و ارتقاء آگاهی در میان مسلمانان برای رفع موانع وحدت از طریق ارائه الگوی عملی مناسب و شناخت فرصت‌ها و تهدیدات واقعی جهان اسلام.

۲۱- پیگیری راهبرد خاورمیانه‌ای کشور از طریق تقویت ساز و کارهای جمعی جهان اسلام و تلاش بین‌المللی جهت رفع اشغال از سرزمین فلسطین، احقاق حقوق ملت فلسطین و کمک به توسعه روند مردم‌سالاری در فلسطین و هماهنگی منطقه‌ای جهت جلوگیری از تسلط اسرائیل بر منطقه.

۲۲- توجه ویژه به اهمیت و تأثیر موضوعات اساسی سیاست داخلی بر روابط خارجی از قبیل افزایش مشارکت عمومی، ارتقاء وفاق و وحدت ملی، کارآمد کردن ساز و کارهای مردم سالاری، قانون‌گرایی و رعایت حقوق شهروندی.

۲۳- حمایت مؤثر از طرح ایجاد منطقه خاورمیانه عاری از سلاح‌های کشتار جمعی.

۲۴- تعامل مؤثر با ایرانیان خارج از کشور و تقویت روحیهٔ وحدت ملی و حمایت از حقوق و ارتقاء جایگاه آنان و برنامه‌ریزی جهت استفاده از ظرفیت‌های علمی،اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایشان در روابط خارجی و رفع نیازهای توسعه‌ای کشور.

۲۵- تقویت و ایجاد هماهنگی کارآمد داخلی و هم سو نمودن کلیه فعالیت‌های روابط خارجی با سیاست خارجی کشور.

۲۶- ظرفیت‌سازی به منظور تربیت عناصر ملی کارآمد، مبتکر و متعهد در حوزه روابط خارجی و تقویت و ایجاد مراکز و نهادهای مستقل آموزشی، پژوهشی و مطالعاتی.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به لحاظ نقشی که می‌تواند در فرآیند توسعه کشور ایفا کند باید در جهت تحقق محورهای زیر اقدام نماید:

۱- حضور فعال و مؤثر در سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و نقش آفرینی در شکل‌گیری قواعد و رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی.

۲- شناخت بازارهای جدید و تلاش برای توسعه مناسبات تجاری با این بازارها به منظور توسعه صادرات.

۳- تلاش جدی و مستمر برای انعقاد موافقت نامه‌های ترجیحی و آزاد با کشورهای مختلف و به ویژه کشورهای آسیای مرکزی، قفقاز، خاورمیانه و شمال آفریقا.

۴- کوشش برای سازماندهی یا تقویت سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای مانند اکو و یا مشارکت در پیمان‌های جدید مانند شورای همکاری خلیج فارس.

۵- کوشش در جهت رفع و یا خنثی‌سازی تحریم‌های اقتصادی و تجاری علیه ایران.

۶- تلاش برای رفع موانع سیاسی الحاق به سازمان جهانی تجارت و آغاز مذاکرات اقتصادی با این سازمان؛ با توجه به اینکه الحاق به سازمان جهانی تجارت مهمترین رکن سیاست‌های کلان اقتصادی ایران در عرصه جهانی به شمار می‌رود و این عضویت بسترهای لازم را برای توسعه تجارت با دیگر کشورها فراهم می‌کند.

۷- تلاش برای پیشبرد مذاکرات اقتصادی با اتحادیه اروپا در عین حفظ عزت و منافع جمهوری اسلامی ایران.

۸- اتخاذ رویکرد مناسب در روابط خارجی و بسترسازی جهت استفاده از مزیت نسبی انرژی کشور از جمله تولید و ترانزیت و احراز نقش مؤثر در تأمین و امنیت انرژی جهانی.

۹- اتخاذ رویکرد منطقه‌ای و بین‌المللی مناسب جهت استفاده از مزیت ترانزیتی کشور در تبدیل ایران به مرکز ارتباطی، اطلاعاتی و مسیر ترانزیتی منطقه.

۱۰- فراهم کردن زمینه‌های سیاسی مناسب به منظور تقویت نقش و توان رقابتی کشور به ویژه بخش خصوصی جهت حضور فعال در اقتصاد جهانی.

۱۱- حمایت حقوقی، سیاسی و اقتصادی از بخش خصوصی و صادرکنندگان ایرانی در بازارهای جهانی و منطقه‌ای.

۱۲- گسترش دفاتر بازرگانی و رایزنی‌های بازرگانی جمهوری اسلامی ایران در کشورهای مختلف.

۱۳- رفع موانع و تلاش برای ایجاد همگرایی و یکپارچگی اقتصادی منطقه‌ای از طریق حرکت آزاد کالا، خدمات سرمایه، فن آوری و نیروی انسانی در بخش‌های مختلف اقتصادی.

۱۴- ایجاد و تقویت مؤسسات مردمی و خصوصی و سازمان‌های غیردولتی جهت تعامل با مؤسسات و سازمان‌های مشابه به منظور پیگیری اهداف توسعه و سیاست خارجی.

۱۵- توجه جدی‌تر به همکاری‌های اقتصادی و تجاری با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان یکی از مهمترین مناطق در دسترس ایران.